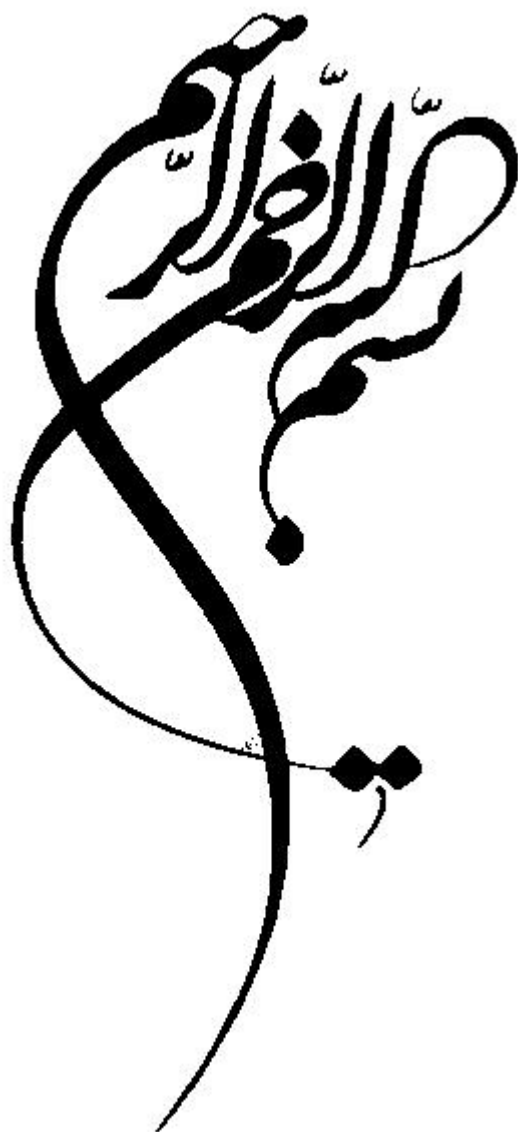




حدیث عقل و نفس آدمی در آینه قرآن

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 1

یادداشت ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح بخش معصومین و زمزم لا یزال معارف شیعه مرهم جانهای خسته و تشنه هدایت و خواهان رهایی از ظلمت‌های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت‌اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت، علیهم السلام، را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می‌نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده‌ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان علمیان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده‌اند، عباد الله را به مصداق کریمه «ادع الی سبیل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة»، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده‌اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیر در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استات حسین انصاریان، مد ظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث‌داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجیه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت نشر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث و نظر می‌باشد که به منظور پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می‌شود.

حدیث عقل و نفس آدمی در آیین قرآن، ص: 2

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق - که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است - ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشر فرهنگ انسان ساز آل الله، علیهم السلام، شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می شود سومین اثر از این مجموعه ستیگ و دربر دارنده 21 گفتار در باب عقل است که مربوط به سخنرانی های استاد در ماه مبارک رمضان سال 1386 در حسینیه همدانی های تهران است. این مکتوب، علاوه بر دربر داشتن متن سخنرانی که لاجرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می سازد، از فواید زیر خالی نیست:

- عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.

- استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.

- ذکر نام مستقل برای هر بحث.

- مجموعه متنوع فهرست ها و ...

در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت، علیهم السلام، و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نماییم. هم چنین، از هیئت مدیره محترم مرکز و پژوهشگران و ویراستاران موسسه نگارش و ویرایش، به ویژه جناب آقای محسن باغبانی، که تولید و آماده سازی این اثر را بر عهده داشتند، و دیگر عزیزانی که در نشر این اثر یاری رساندند، کمال تشکر را داریم. و لله الحمد.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

حدیث عقل و نفس آدمی در آیین قرآن، ص: 3

1 یوسف و زلیخا نماد دو دیدگاه بشر در طول تاریخ

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

قرآن کریم درباره انسان و سعادت و شقاوت او فراوان سخن گفته و اصناف مختلف آدمیان را با دیدگاهها و رفتارهایشان به تصویر کشیده است که بخشی از آیات سوره مبارکه یوسف [1] بیانگر این موضوع است.

از این آیات استفاده می شود که انسانها از بدو خلقت تا برپا شدن قیامت درباره خود و عالم هستی دو عقیده و دیدگاه مختلف دارند که بر اساس آن، زندگی شان را سامان داده و تنظیم می کنند: دیدگاه اول دیدگاهی حق و استوار است که دیدی نامحدود و نورانی است، و دیدگاه دوم دیدی باطل است که محدود و ظلمانی است.

قرآن دارندگان دیدگاه اول را برندگان واقعی معرکه زندگی و صاحبان دیدگاه دوم را بازندگان آن، هم در دنیا و هم در آخرت، معرفی می کند و به صورت های گوناگون بر این مطلب تاکید می نماید؛ از جمله، در سوره مبارکه ضحی یازده بار پی در پی بر این موضوع سوگند یاد می کند. [2] قرآن از پیروان دیدگاه دوم به بی خردان (لا یعقلون) و بی شعورها (لا یشعرون) تعبیر می کند، نه به این علت که ذاتا خرد و مغز و شعور ندارند، به این

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 4

دلیل که آنان در ترازوی زندگی برای عقل و شعور خویش ارزشی قائل نیستند و آن را سبک می شمارند و در نتیجه، خالی از شعور و خرد زندگی می کنند. به عبارت دیگر، با این سرمایه طوری رفتار می کنند که گویی فاقد آن اند.

یوسف: نماینده دیدگاه حق

داستان یوسف را کمتر کسی است که نشنیده باشد. سیمای یوسف در قرآن سیمای فردی است که نگاهی به انسان و به هستی در تمام ایام زندگی درست و بر حق بوده است. امام این که چرا یوسف در زندگی چنین دیدگاهی داشت و در مسیر زندگی، برخلاف بسیاری از انسانهای دیگر، این نگاه را از دست نداد مرهون دلایلی است که اولین آنها عقل اوست. یوسف به همه هستی با عینک عقل نگاه می کرد و به این نتیجه می رسید که کشتی هستی ناخدایی و صاحبی دارد. او در محیطی زندگی می کرد که در آن می توانست آزادانه در خلقت آسمانها و زمین تفکر کند و به این نتیجه برسد که:

«رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا...» [3] پروردگارا، این جهان با عظمت را بیهوده نیافریده‌ای.

این که انسان به چنین دیدگاهی دست پیدا کند خیلی باارزش است، زیرا این نظر پروردگار عالم است، آن جاکه در قرآن می‌فرماید:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» [4]

آسمان‌ها بعدی رشد یوسف پیروی او از عقل دوم یا پیامبر زمانش بود.

این عقل دوم نبوتی بود که در پدرش یعقوب، پدر بزرگش اسحاق، و جدش حضرت ابراهیم قرار یافته بود. در حقیقت، نبوت ابراهیم عقل اسحاق را عقل فعال کرده بود و عقل این دو عقل یعقوب را و عقل این

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 5

سه پیامبر عقل یوسف را. یوسف، به جز عقل خودش، در همه امور زندگی متکی به رهبری بود که عقل کامل بود. او با عقل اول کلیات را درک می‌کرد و تفسیر آنها را از عقل دوم که پیغمبر خدا و در عین حال پدرش بود جویا می‌شد. بدین ترتیب، او با تمام وجود حقایقی را که با عقل خود از پهنه هستی درک می‌کرد به همراه توضیحی که پیغمبر زمانش می‌داد می‌پذیرفت، لذا چشمش هر روز بینا تر و نظرگاهش هر لحظه فراخ‌تر می‌شد تا جایی که نگاهش به نگاهی نامحدود تبدیل شد و توانست اعماق ملکوت و ابدیت را نیز ببیند. او به رصدخانه شگفت‌انگیزی تبدیل شده بود که تمامی حقایق را رصد می‌کرد و اگر تفسیر آنها نیز برایش روشن نبود، از آن عقل کامل و رهبر آسمانی توضیح می‌خواست.

در اوایل سوره یوسف (آیات 4-6)، سخن از خوابی است که این عقل دوم آن را برای یوسف تعبیر می‌کند. در این مرحله، او به پدر می‌گوید:

«يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ».

پدرم، من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده می‌کنند.

یعقوب پیامبر در جواب او به دو مساله اشاره می‌کند. اول این که:

«قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ».

ای پسرک من، خواب خود را برای برادرانت باز مگو!

زیرا در خانواده من انسان‌های کم‌تحمل و کم‌ظرفیتی زندگی می‌کنند که دید باز و حوصله گسترده‌ای ندارند. تو نیز پیش چشم کم‌ظرفیت‌ها و کم‌حوصله‌ها پرده از این راز برندار و این گنج را هویدا مکن، زیرا:

«فیکیدوا لك کیدا».

آنها نقشه‌های خطرناکی بر ضد تو به کار می‌بندند.

دانه پنهان کن به کلی دام شو غنچه پنهان کن گیاه بام شو

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 6

هرکه داد او حسن خود را در مزاد صد قضای بد سوی او رو نهاد

چشم‌ها و خشم‌ها و رشک‌ها بر سرش ریزد چو آب از مشک‌ها [5]

بعد می‌فرماید:

«و کذلک یجتبیک ربک»

و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند.

این خواب نشان می‌دهد که در آینده از برگزیدگان خدا خواهی شد و خود او تأویل احادیث را به تو خواهد آموخت:

«و یعلمک من تأویل الأحادیث»

تأویل احادیث یعنی دانستن حقایق عالم هستی. وقتی یوسف عقلش را به کار گرفت و در کنار یعقوب به پختگی رسید، خود پروردگار تعلیم او را بر عهده گرفت و درهای اسرار را به رویش گشود.

«و یتّم نعمته عليك و على آل یعقوب كما أتمّها علی أبویك من قبل إبراهيم و إسحق».

و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام می کند چنانچه پیش از این بر پدرانیت ابراهیم و اسحاق تمام کرد.

خداوند نعمت های دنیوی و اخروی اش را بر تو تمام می کند و شایستگی این را می یابی که از نعمت های او بهره مند شوی.

آری، یوسف به مدد عقل خود و با بهره گیری از عقل دوم به هستی نگاه می کند و به همین دلیل، فردی عالم و خردمند و بصیر می شود. او به عالم نگاه می کند و نتیجه می گیرد که آنچه خداوند آفریده مجموعه ابزارها و نعمت هایی است که باید از آنها استفاده کند تا عقل و قلب و روح و وجودش را به رشد و کمال مطلوب برساند و با پروردگار عالم به این واسطه انس بگیرد و به مقام قرب او برسد.

این دیدگاه یوسف است. او این گونه دید، این گونه اندیشید و این گونه زندگی کرد؛ خوب دید و خوب فهمید و خوب عمل کرد و به قلّه همه

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 7

خوبی ها هم از این رهگذر رسید و چراغی پرفروغ برای هدایت نسل خودش و الگویی کامل برای نسل های آینده شد.

البته، این دو عقل اختصاص به یوسف ندارد، زیرا این میدان برای همه باز است و همه انسان ها از این نعمت بهره مندند. همه ما از عقل اول یا به تعبیر امیر المؤمنین، علیه السلام، عقل طبیعی [6] بهره مندیم. عقل دوم را نیز به نحوی کامل تر و بهتر از سایر امت ها داریم، زیرا پیامبران امت های پیشین، هرچند در زمان خودشان و برای امت هایشان عقل کامل محسوب می شدند، در مقایسه با عقل دوم امت اسلامی یعنی وجود مبارک رسول خدا و ائمه اطهار، علیهم السلام، عقل جزئی به حساب می آیند [7].

اهمیت ارتباط عقل اول و دوم

اما مساله این است که داشتن این دو عقل به تنهایی کافی نیست، بلکه ارتباط این دو با هم است که مهم است و سبب رشد و تعالی می شود؛ چنان که در یوسف سبب رشد شد و در پسر حضرت نوح نشد. [8] تمام علم ها و حکمت ها و فلسفه ها و کتاب ها و اختراعات بشری محصول عقل اول انسان است، اما محصول آن عقلی است که نوعی ارتباط، ولو اندک، با عقل دوم داشته و به شکلی تحت تأثیر عقل دوم بوده است. [9] از این رو، نمی توان پذیرفت افلاطون و ارشمیدس

و سقراط و ارسطو و حکمای دیگر هیچ ارتباطی با عقل دوم نداشته‌اند، زیرا این افراد اهل مطالعه بوده و مسائل انبیان را خوانده یا شنیده بودند و همین آگاهی‌ها در رشد عقلشان اثر داشته است.

از طرفی، عقل اول نسل به نسل در سازمان آفرینش در حال رشد و ترقی است. این رشد آن قدر ادامه می‌یابد که يك روز خودم مردم از فسادهای ظاهری و باطنی نفرت پیدا می‌کنند و خواهان عدالت در همه

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 8

جنبه‌های زندگی می‌شوند. در این زمان، پرده‌ها کنار می‌رود و خزانه عقل 124 هزار پیامبر و دوازده امام هویدا می‌شود و امام دوازدهم با دست مبارکشان اشاره‌ای به سر مردم عالم می‌کنند و عقل‌ها را به مرحله کمال می‌رسانند. [10] در حقیقت، عقل محدود انسان به عقل نامحدود امام عصر پیوند می‌خورد. امام باقر، علیه السلام، در این باره می‌فرمایند:

تا آن زمان، تنها الف علم پیدار شده است، ولی وقتی عقل‌ها به عقل او اتصال یافت از با تا یای علم هم پدیدار می‌شود. [11]

این داستان عقل و رشد آن و اهمیت عقل دوم است. اگر انسان به دنبال عقل دوم نرود، ناقص می‌ماند و حتی اگر در راه هدایت یا در خانه هدایت باشد، سر از گمراهی در می‌آورد و به آلودگی‌های ظاهری و باطنی بسیاری دچار می‌شود. [12] ما هم اگر بخواهیم می‌توانیم اهل هدایت باشیم، به شرط این که واقعا بخواهیم و عقلمان را به کار بیندازیم و از پیامبران پیروی کنیم و راه را همان‌طور برویم که اولیای الهی رفتند.

شناخت راه

قرآن کریم در سه آیه زیر این راه را به ما نشان می‌دهد. نخست، آیه 172 سوره بقره است که خداوند در ابتدای آن می‌فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا»

ای اهل ایمان.

یعنی برای شروع این راه باید ایمان داشت، پروردگار را دوست داشت و به حرف‌هایش گوش کرد. پس، خطاب این آیه با ماست که اهل ایمانیم نه آن‌ها که سخن پروردگارشان را گوش نمی‌کنند. در حقیقت، پروردگار عالم تلافی کرده و در این آیه با ما به صورت مستقیم حرف می‌زند.

«کلوا من طیبات ما رزقناکم»

از انواع میوه‌ها و خوردنی‌های پاکیزه که روزی شما کرده‌ایم بخورید.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 9

از نعمت‌های من استفاده کنید. نوش جان و گوارای وجودتان! چون وقتی از این نعمت‌ها استفاده می‌کنید، انرژی و قدرت می‌گیرید و نشاط و شوق پیدا می‌کنید، زیرا تمام این آثار در نعمت‌ها قرار دارد و هر کدام حالت مثبتی در انسان پدید می‌آورند. حالا باید این توان و قدرت و انرژی را در راهی مصرف بکنید. ادامه آیه عهده‌دار پاسخ به این سوال است که انرژی‌هایمان را در چه راهی مصرف کنیم؟

«و اشکروا لله».

و خدا را سپاس گزارید.

شکر خدا، چنانچه از آیات و روایات استفاده می‌شود، در این است که انسان تمام این قدرت و نیرو را به هر شکل ممکن در راه خدا هزینه کند. به عبارت ساده‌تر، خداوند می‌خواهد بگوید از نعمت‌های من بخورید و قدرت بیابید تا بتوانید در راه من و برای من کار کنید و برای من شوید. همه این نعمت‌ها متعلق به من است، خودتان هم از آن من هستید، پس این نعمت‌ها را مصرف کنید تا توانمند شوید و توانتان را خرج من کنید و گمان هم نکنید خیر کارهایتان به من می‌رسد.

«ان أحسنتم أحسنتم لأنفسکم». [13]

اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده‌اید.

اگر یوسف یوسف شد، سودی برای من نداشت. برای خودش و دنیایش و برادرانش و خانواده‌اش سود داشت. او در سفر اول برادرانش به مصر، کیل آنان را پر کرد و عوض و قیمتش را هم نگرفت؛ «در سفر سوم، وقتی برادرانش او را

شناختند، گذشته ناپاک آنان را به رخشان نکشید و در عوض گفت زن و بچه و پدر و مادر و نوه‌ها و بقیه بستگانتان را هم بیاورید کنار هم با نشاط زندگی کنیم. [14] یوسف با آن دیدگاه و رفتارش همه‌جانبه سود کرد و سود رساند، ولی خدا نیازی به

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 10

سود او نداشت. یوسف در راه خدا و برای خدا بود و خدا هم سود دنیا و آخرت را به او ارزانی داشت.

آیه دوم (نخل، 114):

«فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ»

از نعمت‌هایی که خدا روزی شما کرده است حلال و پاکیزه بخورید و نعمت خدا را سپاس گزاری.

در آیه اول، سخن از شکر خدا بود و در این آیه سخن از شکر نعمت‌های اوست. خداوند در این آیه می‌خواهد بگوید آنچه را که برای شما نعمت قرار دادم بی‌جا و در راه باطل مصرف نکنید، در راه شیطان و هوای نفس استفاده نکنید، بلکه نعمت خدا را در راه مثبت هزینه کنید تا شکر آنرا به‌جا آورده باشید.

اما آیه سوم (سبأ، 15):

«كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ».

از رزق و روزی پروردگارتان بخورید و برای او سپاس‌گزاری کنید.

این رزق رزق پروردگار شماست و دست محبت و رحمت او در ساخت این نعمت‌ها در کار بوده است. پس، این نعمت‌ها را تبدیل به نجاست‌های فکری و عملی و اخلاقی نکنید.

اگر یوسف یوسف شد، به دلیل گوش سپردن و عمل کردن به فرمان خدا بود. او عقلش را با نعمت‌های خدا فعال کرد، روحش را با نعمت‌های خدا پرور کرد و از بالاترین نعمت خدا در زندگی‌اش، یعنی نبوت یعقوب و اسحاق و ابراهیم، خیلی خوب استفاده کرد و شکر آن‌ها را به‌جا آورد و برای همیشه اسطوره پاکی و سلامت شد.

زلیخا و نگاه محدود او

مصدق بارز نگاه دوم که نگاه کم خردهاست زلیخا، همسر عزیز

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 11

مصر، است. نگاه زلیخا آنطور که از آیات قرآن پیداست هم به عالم هستی و هم به خودش نگاهی محدود و ناپاک و خسارت آور بوده است.

او، برخلاف یوسف، نعمت‌های خدا را ابزار لذت بردن و شکم‌چرانی و شهوترانی می‌دید و برای آن‌ها استفاده دیگری سراغ نداشت. به همین سبب، توانی که از نعمت‌های خدا در او به وجود می‌آمد به حرکتی صعودی و به سوی پروردگار منجر نمی‌شد. او از نعمت‌ها این استفاده را می‌کرد که از خوردن نصیبی ببرد و از شهوت کامی بجوید. این نگاه زلیخا به نعمت‌ها و به خودش بود.

این اوج خودبینی يك آدم است که حیاتش در گدو لذت شکم و شهوتش باشد و فکر کند سر این سفره هرچه گذاشته‌اند برای ارضای این دو گذاشتند. چنین شخصی اگر شهوتش به جوان بیگانه‌ای میل کند، به او ابراز تمایل می‌کند و او را وادار به انجام خواسته‌اش می‌کند و زلیخا هم در همین مسیر بود.

به‌طور کل، کمتر کسی از این نوع موقعیت‌ها جان سالم به‌در می‌برد، ولی یوسف هنرش در این بود که دل در گرو خواهش‌های دل زلیخا نگذاشت و از انجام خواسته او سر باز زد. زلیخا هم که مقاومت او را دید به زندانش انداخت، نه برای این که در زندان بماند و بمیرد، به این امید که فشار زندان او را تسلیم کند و مقاومتش را بشکند و مجبور شود پیغام بدهد که من دیگر تحمل زندان را ندارم و خواسته‌ات را می‌پذیرم.

اما زلیخا یوسف را درست نشناخته بود:

ای بی‌خبر بکوش که صاحب خبر شوی [15]

یوسف در تمام این سال‌ها این گونه زندگی کرد تا خدا به او عزت بخشید. نباید تصور کرد که یوسف در عمق آن چاه یا سیاهی آن زندان در تاریکی به سر می‌برد. یوسف خورشیدی بود که از عمق چاه و افق

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 12

تاریک زندان طلوع کرد و تاریکی را از بین برد و بر تخت عزت مصر وجود نشست.

سعدی برای بیان این حالت شعر زیبایی دارد. می گوید:

روشان را به حقیقت شب ظلمانی نیست شب مردان خدا روز جهان افروز است.

شب مردان خدا شیء معمولی و طبیعی و تاریک نیست. ممکن است بی عقلها ظاهرش را شب ببینند و آن را سیاه و دیگور ارزیابی کنند، ولی برای روشنان که چشم هاشان باز است چنین شب هایی روز و چنین تاریکی هایی روشایی محض است:

روزها در دیده ام تاریک و ظلمانی است چون روز من در آفتاب شب درخشان می شود [16]

خوش به حال کسانی که پروردگار چشم عقلشان را باز کرده و بر اثر آن دنبال خدا می گردند! خوش به حال آنها که گوش و چشمشان را در راه خدا هزینه می کنند و اشک چشمشان را به جای هزینه کردن برای معشوق های باطل خرج معشوق حقیقی می کنند و در دل شب از خشیت پروردگارشان می گریند! کسانی که وقتی مردم خواب اند، به قول نظامی گنجوی د رکار خود و خدای [17] هستند، در مجالس علم و وعظ شرکت می کنند و دنبال پاک سازی وجود خود با یادگیری معارف الهی یعنی همان عقل دوم اند. شب های اینان در حقیقت شب انبیا و شب ائمه طاهرین است. شب مناجات های پرسوز و گداز امام زین العابدین، علیه السلام، است که در میانه دعای ابو حمزه ثمالی يك نفس با اشک چشم فریاد می زد:

«الهی لا تؤدبني بعقوبتك، و لا تمكر بي في حيلتك، من أين لي الخير يا رب و لا يوجد إلا من عندك، و من أين لي النجاة و لا تستطيع إلا بك، لا الذي أحسن استغنى عن عونك و رحمتك، و لا الذي أساء و اجترأ عليك و لم

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 13

يرضك خرج عن قدرتك، يا رب يا رب يا رب». [18]

خدایا، مرا با کيفرت ادب منما، و با نقشه‌ای با من نیرنگ مکن، پروردگارا از کجا برایم خیری هست، درحالی که جز نزد تو یافت نمی‌شود، و از کجا برایم نجاتی است، درحالی که جز به تو فراهم نمی‌گردد، نه آن که نیکی کرد از کمک و رحمت بی‌نیاز شد، و نه آن که بدی کرد و بر تو گستاخی روا داشت و تو را خشنود نساخت از عرصه قدرت بیرون رفت.

پروردگارا، پروردگارا، پروردگارا

شب چنین انسان‌های والامقامی باید هم روز جهان‌افروز باشد.

این خصوصیات دو نوع نگاه به مجموعه هستی بود که هم‌چنان که در ابتدا آوردم اختصاص به یوسف و زلیخا ندارد و از زمان حضرت آدم بوده و تا قیامت هم ادامه خواهد داشت.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 14

پی‌نوشت

[(1). آیات 3- 102 این سوره به داستان حضرت یوسف می‌پردازد و مشتمل بر رویدادها و موقعیت‌هایی است که این پیامبر الهی در برخورد با دیگران از کودکی به بعد بدان مبتلا بوده است.]

[(2). «و الشمس و ضحیها. و القمر اذا تلیها ... قد افلح من زکیها. و قد خاب من دسیها».]

[(3) آل عمران، 191.]

[(4). مفهوم این عبارت در آیات مختلفی آمده است: حجر، 85؛ ص، 27؛ دخان، 38؛ احقاف، 3؛ انبیاء، 16.]

[(5). خرمشاهی، قوام الدین، مثنوی معنوی، دفتر اول، داستان طوطی و بازگان، بیت 1834 - 1836]

[(6). منظور عقل مطبوع در مقابل عقل مسموع است. این تعبیر هم از امیر مومنان و هم از امام جواد، علیهما السلام، نقل شده است. در روایات نیز گاهی به جای عقل از واژه علم استفاده شده است.]

- نَجَّحَ الْبَلَاغَةَ، ج 4، ص 79. علی، علیه السلام: «العلم علمان: مطبوع و مسموع، و لا ینفع المسموع إذا لم یکن المطبوع».

- درباره عقل درونی و عقل بیرونی امام کاظم، علیه السلام، به هشام می فرماید (کافی، ج 1، ص 16): «یا هشام ما بعث الله أنبیاءه و رسله إلى عباده إلا لیعقلوا عن الله، فأحسنهم استجابة أحسنهم معرفة، و أعملهم بأمر الله أحسنهم عقلاً، و أكملهم عقلاً أرفعهم درجة فی الدنيا و الآخر. یا هشام إن لله على الناس حجتین: حجة ظاهرة و حجة باطنة، فأما الظاهرة فارسل و الأنبياء و الأئمة، و أما الباطنة فالعقول».

در مجلدات اخیر به تفصیل دراین باره مطالبی ذکر شده است.

[(7). کافی، ج 1، ص 13: در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «لا بعث الله نبیا و لا رسولا حتى یتکمل العقل، و یتکون عقله أفضل م جمیع عقول أمته». و چون پیامبر اسلام برتر از همه پیامبران گذشته است به طور طبیعی عقل ایشان نیز از -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 15

- سایر پیامبر کامل تر است. در روایت جالبی از کتاب کافی (ج 1، ص 230) ذیل عنوان «ما أعطی الأئمة، علیهم السلام، من اسم الله الاعظم» می خوانیم: «ابی جعفر، علیه السلام، قال: إن اسم الله الاعظم على ثلاثة و سبعین حرفاً و إنما کان عند آصف [بن برخیا وصی سلیمان] منها حرف واحد فتکلم به فحسف بالارض ما بینه و بین سریر بلقیس حتى تناول السریر بیده ثم عادت الارض كما كانت أسرع من طرفه عین و نحن عندنا من الاسم الاعظم اثنان و سبعون حرفاً، و حرف واحد عند الله تعالى استأثر به فی علم الغیب عنده، و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظيم». نیز: سمعت أبا عبد الله، علیه السلام، يقول: إن عیسی ابن مریم، علیه السلام، أعطی حرفین کان یعمل بهما و أعطی موسی أربعة أحرف، و أعطی إبراهیم ثمانية أحرف، و أعطی نوح خمسة عشر حرفاً، و أعطی آدم خمسة و عشرين حرفاً، و إن الله تعالى جمع ذلك كله لمحمد، صلی الله علیه و آله، و إن اسم الله الاعظم ثلاثة و سبعون حرفاً، أعطی محمداً، صلی الله علیه و آله، اثنین و سبعین حرفاً و حجب عنه حرف واحد. 3- الحسین بن محمد الاشعری، علی معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن علی بن محمد النوفلی، عن أبي الحسن صاحب العسکر، قال: سمعته يقول: اسم الله الاعظم ثلاثة و سبعون حرفاً، کان عند آصف حرف فتکلم به فانخرقت له الارض فیما بینه و بین سبأ فتناول عرش بلقیس حتى صیره إلى سلیمان، ثم انبسطت الارض فی أقل من طرفه عین، و عندنا منه اثنان و سبعون حرفاً، و حرف عند الله مستأثر به فی علم الغیب».

[(8). در قرآن درباره پسر نوح می‌خوانیم: «و نادى نوح ربه فقال رب إن ابنى من أهلى و إن وعدك الحق و أنت أحكم الحاكمين. قال يا نوح إنه ليس من أهلك إنه عمل غير صالح فلا تسألن ما ليس لك به علم إني أعظك أن تكون من الجاهلين. قال رب إني أعوذ بك أن أسألك ما ليس لى به علم و إلا تغفر لى و ترحمنى أكن من الخاسرين». هود، 45-47.]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 16

[(9). آثار معارف انبیا، چه مستقیم و چه غیر مستقیم، دانش دانشمندان را تحت تأثیر قرار داده است. چنان‌که برخی معارف بشری به وضوح ریشه در معارف انبیا دارد.

(مؤلف).

[(10). کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ص 675: «أبی جعفر، علیه السلام، قال: إذا قام قائمنا علیه السلام وضع يده على رؤوس العباد فجمع بها عقولهم و كملت بها أحلامهم».]

[(11). روایتی به این مضمون در بحار الانوار نقل شده است (ج 52، ص 336): «أبی عبد الله، علیه السلام، قال: العلم سبعة و عشرون حرفا فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة و العشرين حرفا فبثها في الناس، و ضم إليها الحرفين، حتى يثبثها سبعة و عشرين حرفا».]

[(12). همسر لوط و همسر و پسر نوح هر سه در خانه پیامبران الهی زندگی می‌کردند و نجات نیافتند و آسیه همسر فرعون در خانه فرعون زندگی می‌کرد و اهل نجات شد.

قرآن در این باره می‌فرماید: «ضرب الله مثلا للذين كفروا امرأة نوح و امرأة لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين فخانتاهما فلم يغنيا عنهما من الله شيئا و قیل ادخلا النار مع الداخلين. و ضرب الله مثلا للذين آمنوا امرأة فرعون إذ قالت رب ابن لى عندك بيتا فى الجنة و نجنى من فرعون و عمله و نجنى من القوم الظالمين. و مريم ابنة عمران التى أحصنت فرجها فنفخنا فيه من روحنا و صدقت بكلمات ربها و كتبه و كانت من القانتين». تحریم، 10-12.]

[(13). اسراء، 7.]

[(14). اشاره است به این آیات قرآن: «يا بنى اذهبوا فتحسبوا من يوسف و أخيه و لا تيأسوا من روح الله إنه لا ييأس من روح الله إلا القوم الكافرون* فلما دخلوا عليه قالوا يا أيها العزيز مسنا و أهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاة فأوف لنا

الکیل و تصدق علينا إن الله يجزي المتصدقين* قال هل علمتم ما فعلتم بيوسف و أخيه إذ أنتم جاهلون* قالوا أئنك لانت يوسف قال أنا يوسف و هذا أخى قد من الله علينا إنه من يتق و يصبر فإن الله لا يضيع أجر المحسنين* قالوا تالله لقد آثرك علينا و إن كنا-]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیینہ قرآن، ص: 17

- لخطائین* قال لا تشرب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو أرحم الراحمین* اذهبوا بقمصی هذا فألقوه علی وجه أبی یأت بصیرا و أتونی بأهلکم أجمعین* و لما فصلت العیر قال أبوهم إنی لاجد ریح یوسف لو لا أن تفندون* قالوا تالله إنک لفی ضلالک القدیم* فلما أن جاء البشیر ألقاه علی وجهه فارتد بصیرا قال ألم أقل لکم إنی أعلم من الله ما لا تعلمون* قالوا یا أبانا استغفر لنا ذنوبنا إنا كنا خاطئین* قال سوف أستغفر لکم ربی إنه هو الغفور الرحیم* فلما دخلوا علی یوسف آوی إلیه أبویه و قال ادخلوا مصر إن شاء الله آمنین* و رفع أبویه علی العرش و خروا له سجدا و قال یا أبت هذا تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقا و قد أحسن بی إذ أخرجنی من السجن و جاء بکم من البدو من بعد أن نزغ الشیطان بینی و بین إختوتی إن ربی لطیف لما یشاء إنه هو العلیم الحکیم* رب قد آتیتنی من المملک و علمتنی من تأویل الاحادیث فاطر السماوات و الارض أنت ولی فی الدنیا و الآخرة توفنی مسلما و ألحقنی بالصالحین* ذلک من أنباء الغیب نوحیه إلیک و ما کنت لدیهم إذ أجمعوا أمرهم و هم یمکرون». یوسف، 87- 102.]

[(15). حافظ: ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی/ تا راهرو نباشی کی راهبر شوی.]

[(16). بیت از شورش است.]

[(17). در کار خود و خدای باشید/ تا رونق کاروبار بینید. ر ک: نظامی گنجوی، لیلی و مجنون.]

[(18). فراز نخست دعای ابی حمزه ثمالی.]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیینہ قرآن، ص: 19

تهران، حسینیّه همدانی‌ها رمضان 1386

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 21

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

نگاه حق و نگاه باطل، یا به تعبیر حکمای الهی نگاه عقلی و نگاه جاهلانه، دو نگاهی است که انسان در طول تاریخ حیاتش درباره مجموعه هستی داشته است. نگاه اول نگاهی است مبتنی بر حسنّ باطن که عبارت از وجدان و فطرت و عقل است، و نگاه دوم نگاهی است بر پایه حواس ظاهر که در این نگاه انسان با حیوانات دیگر اشتراك دارد.

در این جایگاه، انسان جز ظاهر چیزی نمی‌بیند، خدا را نمی‌شناسد و جهان را آشپزخانه‌ای می‌انگارد که وظیفه‌اش پختن و آماده کردن برای این جنس دو پاست تا بخورد و لذت ببرد. به طور طبیعی نیز، میدان دید این نگاه به قول امیر المؤمنین در نهج البلاغه بسیار محدود و تنگ است. [1]

در عوض، نگاه با حسنّ باطن نگاهی است که انسان با آن حقایق را دیده و خدا را می‌یابد. در نهج البلاغه می‌خوانیم که روزی مردی از اهالی یمن [2] از امیر مؤمنان سؤال کرد: آیا خدا را دیده‌اید؟ فرمود:

«أفأعبد ما لا أرى؟»

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 22

آیا معبودی را که نمی‌بینم عبادت کنم؟

خدا را دیده‌ام که برایش سر بر خاک گذاشته‌ام و مطعیش هستم.

عرض کرد: چگونه او را دیده‌اید؟ فرمود:

«لا تراه العيون بمشاهدة العيان و لكن تدركه القلوب بحقائق الايمان». [3]

چشم‌ها او را به عیان نمی‌بینند، بلکه قلب‌هایند که به حقیقت ایمان ادراکش می‌کنند.

با چشم سر، که چشم همه موجودات زنده است، نمی توان او را دید.

من با چشم باطن خود او را دیده ام و با تماشای آن جمال ازلی و ابدی این گونه خاکسار شده ام و عبادتش می کنم.

که چشم سر ما نبیند نهان

به چشم دلت دید باید جهان

نهایت را بر نهانی گمار. [4]

بدین آشکارت ببین آشکار

قرآن چه می گوید؟

قرآن کریم در این باره در سوره های مختلف آیاتی دارد که واقعا شنیدنی است. از جمله مواردی که قرآن در این باره مطرح می کند دو دیدگاه مختلف مردم درباره پیامبران الهی به ویژه پیامبر گرامی اسلام و کتاب آسمانی اوست.

محمد (ص): انسانی معمولی یا پیامبری الهی؟

نگاه برخی از مردم به پیغمبر اکرم مبتنی بر حسن ظاهر بود و نگاه برخی دیگر براساس حس باطن. قرآن در آیه 198 سوره اعراف به پیامبر می فرماید:

«و إن تدعوهم إلى الهدى لا يسمعون. و تراهم ينظرون إليك و هم لا يبصرون».

و اگر آنان را به سوی هدایت دعوت کنید، نمی شنوند. و آنان را می بینی که به تو می نگرند درحالی که نمی بینند.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 23

ای پیامبر، این مردهم نگاهت می کنند ولی درکت نمی کنند. برای همین، نهایت حرفی که درباره ات می زنند همان هاست که درباره پیامبران پیش از تو گفتند:

«- فقالوا الملأوا الذين كفروا من قومه: ما هذا إلا بشر مثلكم يريد أن يتفضل عليكم. و لو شاء الله لأنزل ملائكة إن هو إلا رجل به جنة...». [5]

سران و اشراف قوم نوح که کافر بودند گفتند: این جز بشری مانند شما نیست که می خواهد بر شما برتری جوید. و اگر خدا می خواست پیامبری بفرستد قطعا فرشتگانی را به پیامبری می فرستاد او نیست جز مردی که نوعی دیوانگی در اوست.

«- و قال الملأ من قومه الذين كفروا و كذبوا بقاء الآخرة و أترفناهم في الحياة الدنيا: ما هذا إلا بشر مثلكم يأكل مما تأكلون منه و يشرب مما تشربون. و لئن أطعتم برا مثلكم إني لخاصرون إن هو إلا رجل افترى على الله كذبا...». [6]

عدهای از سران و اشراف قوم ثمود که کافر بودند و دیدار آخرت را تکذیب می کردند و آنان را در زندگی دنیا از وسایل و ابزار مادی فراوانی برخوردار کرده بودیم گفتند: این جز بشری مانند شما نیست که از آنچه شما می خورید می خورد و از آنچه شما می آشامید می آشامد. و بی تردید اگر بشری مثل خود را اطاعت کنید، یقینا زیانکارید ... او نیست مگر کسی که بر خدا افترا بسته است.

«- قالوا إنما أنت من المسحورين. ما أنت إلا بشر مثلنا فأت بآية إن كنت من الصادقين». [7]

آنان به صالح گفتند: جز این نیست که تو از جادوشدگانی. تو جز بشری مانند ما نیستی. اگر راست می گویی معجزه ای بیاور.

«- قالوا إنما أنت من المسحورين. و ما أنت إلا بشر مثلنا و إن نظنك لمن الكاذبين». [8]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 24

به شعیب گفتند: جز این نیست که تو از جادوشدگانی. و تو جز بشری مانند ما نیستی و بی تردید ما تو را از دروغگویان می پنداریم.

آنها تو را نیز همین گونه خواهند دید و خواهند گفت این هم انسانی است مثل ما که از پدر و مادری به دنیا آمده، اهل قبیله خودمان است و هیچ امتیازی بر ما ندارد. با این نگاه، آنها نه تنها ایمان نمی آورند، تو را ساحر و مجنون و کذاب [9] نیز معرفی می کنند. با این فرق که خواهند گفت او قبل از چهل سالگی این بیماری ها را نداشته و آدم وزین و با

ادب و کم حرفی بوده، اما این روزها حرف‌هایی می‌زند که نشان می‌دهند جن زده شده و حالت روانی‌اش به هم خورده و دروغ به هم می‌بافد.

درواقع، این گروه نمی‌خواستند با عقل و وجدان و فطرتشان رسول خدا را درک کنند و با گوش جان حرف‌هایش را بشنوند یا معجزه‌اش را ببینند. برای همین، نه تنها ایمان نیاوردند، شروع به اشکال‌تراشی و بهانه‌جویی کردند که اگر او به راستی پیامبر و فرستاده خداست، چرا از چیزهایی که ما می‌خوریم می‌خورد و در بازارها راه می‌رود:

«و قالوا مال هذا الرسول يأكل الطعام و يمشي في الأسواق...» [10]

و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود...؟

آنها می‌خواستند از این که پیامبر در بازارها راه می‌رود یا مانند مردم دیگر غذا می‌خورد نتیجه بگیرند که او فردی عادی است و انسان مهمی نیست.

این يك نوع نگاه منفی به پیامبر اسلام بود. گروه دیگری هم بودند که می‌گفتند:

«... فقالوا أبشر يهدوننا؟ فكفروا...» [11]

آیا بشری مانند خودمان می‌خواهد ما را راهنمایی کند؟ پس کافر شدند....

يك بشر می‌خواهد ما را هدایت بکند؟ چرا خداوند برای این کار فرشته‌ای نفرستاده یا حداقل با او فرشته‌ای را همراه نکرده است؟ [12]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 25

خداوند نیز در جواب آنان بلافاصله می‌گوید: «فكفروا»، هرکس پیغمبر مرا این گونه ببیند کافر و نجس و پلید است.

این نگاه منفی دو گروه از مردم در برابر کلمات حق پیامبر بود که قرآن از آنها یاد می‌کند: اول، تکیه بر جنبه‌های انسانی پیامبر و دوم، دروغگو و ساحر و مجنون معرفی کردن ایشان. قرآن در ادامه این آیه به رسول خدا می‌گوید:

«انظر كيف ضربوا لك الأمثال فضّلوا فلا يستطيعون سبيلا» [13]

ای پیامبر، بنگر که چگونه (و بر پایه چه امور نامعقولی) این اوصاف را برای تو بیان کردند. پس (به سبب لجاجت، تکبر، دشمنی و تعصب) گمراه شده‌اند و نمی‌توانند راهی به سوی حق بیابند.

پس از همه این شرارت‌ها، وقتی دشمنان دیدند نمی‌توانند مانع رشد این پیام الهی شوند به زور متوسل شدند و تلاش کردند از راه جنگ و خونریزی پیامبر را از میان بردارند و به خیال خود از این گرفتاری نجات یابند، لذا بارها با او به جنگ برخاستند [14]

اسعد بن زرارہ: نمونه وجدان بیدار

در مقابل این گروه، کسانی هم بودند که با عقل و وجدان و فطرت پیامبر را می‌دیدند و کلامش را می‌شنیدند و بدون این که حتی معجزه‌ای طلب کنند به او ایمان می‌آوردند.

شیخ طبرسی در کتاب إعلام الوری از علی بن ابراهیم قمی نقل می‌کند که بعد از این که قبیله خزرج از قبیله اوس در جنگ شکست خورد، اسعد بن زرارہ برای جلب حمایت قبیله قریش به منزل دوست خود عتبہ بن ربیعہ [15] به مکه رفت. اما عتبہ به او پاسخ داد:

«لنا شغل لا تنفرغ معه لشيء! ... خرج فينا رجل يدعى أنه رسول الله، سفه أحلامنا و سب أهتنا و أفسد شبابنا و فرق جماعتنا ... ضع في أذنك القطن

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 26

... فلا تسمع منه و لا تكلمه فإنه ساحر يسحر بكلامه». [16].

گرفتاری‌ای برای ما پیش آمده که بر اثر آن به کار دیگری نمی‌توانیم بپردازیم. چندی است مردی در میان ما پیدا شده که ادعا می‌کند فرستاده خداست. او با سخنانش خرد ما را سفاهت خوانده، به خدایان ما توهین کرده، جوانان ما را فاسد کرده، و جماعتمان را پراکنده ساخته است ...

برای همین، تو نیز (وقتی برای طواف می‌روی) پنبه در گوش‌هایت فرو کن ... مبدا از او سخنی بشنوی با او سخنی بگویی، زیرا او ساحر است و با کلامش تو را نیز افسون می‌کند.

وقتی اسعد برای طواف رفت، پیامبر را دید که که با گروهی از بنی هاشم در کنار حجر نشسته است. نگاهی به ایشان کرد و همان طور که پنبه در گوش از کنارشان گذشت. اما وقتی برای بار دوم به کنار حجر رسید از کارش پشیمان شد و با خود گفت:

«ما أجد مني؟»

از من نادان تر هم کسی پیدا می شود؟

می روم و از او می پرسم حرفش چیست و مردم را به چه چیز دعوت می کند. اگر حرف هایش منطقی بود، قبول می کنم وگرنه سخنش را نمی پذیرم. لذا، پنبه ها را از گوش درآورد و نیز پیامبر اکرم رفت. پیامبر نیز او را به پرستش خدای یگانه و پذیرش مفاد آیات 151 - 152 سوره مبارکه انعام دعوت کرد که در حقیقت داروی دردهای مردم مدینه بود:

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْهِ: أَنْ لَا تَشْرُكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطْنٌ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ».

بیباید تا آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم: این که چیزی را شریک او قرار مدهید، و به پدر و مادر نیکی کنید، و فرزندانان را از ترس تنگدستی مکشید، ما شما و آنان را روزی می دهیم، و به کارهای

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 27

زشت چه آشکار و چه پنهانش نزدیک نشوید، و انسانی را که خدا محترم شمرده جز به حق نکشید. خدا این گونه به شما سفارش کرده تا ببینیدشید.

«و لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نَكْلِفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَ بَعْدَ اللَّهِ أَوْفُوا. ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

و به مال یتیم جز به روشی که نیکوتر است نزدیک نشوید تا به حد بلوغ (بدنی و عقلی) خود برسد، و پیمان و ترازو را براساس عدالت و انصاف تمام و کمال بدهید. هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی کنیم. و هنگامی که سخن گوید عدالت ورزید، هرچند درباره خویشان باشد، و به پیمان خدا وفا کنید. خدا این گونه به شما سفارش کرده تا پند گیرید.

سخن پیامبر به این جا که رسید اسعد فوراً مسلمان شد. سپس گفت:

يٰڪ نفر با من همراه كنيد [17] تا پيام خدا را به مردم مدينه برساند. ما به مدينه مي‌رويم تا زمينه را براي آمدن شما آماده كنيم. شما هم بيش از اين پيش اين مردم نادان نمانيد و به شهر ما تشریف بياوريد. آن گاه رفت و واقعا هم مدينه را براي هجرت پيغمبر آماده كرد.

نگاه انبياء الهی به رسول خدا

نگاهی که پیش از این طرح کردیم نگاه مردم عادی به پیامبر اسلام بود.

حال سوال این است که آیا انبیاء گذشته نیز درباره حضرت نظری داشته‌اند؟ و این نگاه چگونه بوده است؟

برای پاسخ این سوال، ابتدا به خطبه اول نهج البلاغه مراجعه می‌کنیم.

امیر مومنان در اثنای این خطبه می‌فرمایند:

«... مضت الدهور و سلفت الآباء و خلقت الانباء إلى أن بعث الله سبحانه محمدا رسول الله، صلى الله عليه و آله، لانجاز عدته و تمام نبوته مأخوذا على النبين ميثاقه...» [18]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 28

روزگاران گذشت و پسران در پی پدران بر جایگاهشان تکیه زدند تا سرانجام، خداوند سبحان محمد فرستاده خود را برای تحقق وعده‌های الهی و ختم سلسله پیامبری مبعوث کرد، درحالی که از همه پیامبران پیشین برایش پیمان گرفته بود

آن‌چنان که از عبارت حضرت استفاده می‌شود خداوند از 124 هزار پیغمبر برای قبول نبوت پیغمبر اکرم پیمان گرفته است؛ گویی خداوند به انبیا فرموده نمره شما در عمل و ایمان و تبلیغ نوزده است، به پیغمبر من ایمان بیاورید تا نمره‌تان بیست شود. انبیاء الهی هم این را قبول کرده‌اند.

پس، پیامبران گذشته همگی بر پیامبری حضرت ختمی مرتبت اذعان داشته و آن را پذیرفته‌اند.

در روایات آمده است: انبیاء الهی، این عاقل ترین عاقلان، با وجدان ترین وجدان داران، و پاک نهادترین انسانها، با این که پیغمبر را ندیده بودند، اما به صرف این که از خدا شنیده بودند که او کیست، پس از این پیمان با گریه دست به دعا برداشتند که:

«اللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ اُمَّةٍ مُحَمَّدٍ».

دقت کنیم. نگفتند: «اللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مَعَ مُحَمَّدٍ»؛ ما را با محمد قرار بده. گفتند از امت محمد قرار بده؛ یعنی خدایا، ما کجا و پیغمبر تو کجا؟ ما را جزء امت او به حساب بیاور تا در قیامت سرمان را بالا بگیریم، نه به این خاطر که ما هم پیغمبرین، برای این که در زمره امت او هستیم.

«اللّٰهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا صَحْبَةَ مُحَمَّدٍ».

خدایا، در قیامت ما را از همنشینی با او محروم نکن. در بهشت به ما هم اجازه بده نزد او باشیم و کنارش بنشینیم. این دو نکته که کمتر گفته شده و بسیار قابل تأمل و جالب است. اما نکته سوم:

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 29

نگاه اولیاء الهی به پیامبر

اولیاء کسانی هستند که عبادت کامل کرده، روزه کامل گرفته، نماز کامل خوانده، ایمان کامل داشته، و خلاصه، در قیامت از این نظر چیزی کم ندارند. با این حال، آنها این گونه دعا می کنند؛ آن هم با گریه های طولانی نیمه شب؛

«اللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ». [19]

این گروه همه چیز دارند ولی به خدا التماس می کنند که در قیامت پیغمبر را شفیعشان قرار دهد. مبدا ایمان و عباداتشان نتواند آنها را نجات دهد.

این تأثیر نگاهی است که مبتنی بر عقل و فطرت و وجدان باشد.

قرآن: وحی الهی یا حکایت پیشینیان؟

خداوند متعال در آیه 15 از سوره مبارکه مائه می‌فرماید:

«... قد جاءکم من اللّٰه نور و کتاب مبین».

بی‌تردید، از سوی خدا بر شما نور و کتابی روشنگر آمده است.

جالب این است که خداوند در این آیه از قرآن و پیغمبر به يك عنوان تعبیر می‌کند. درباره پیغمبر می‌گوید: «نور»، و درباره قرآن می‌گوید:

«کتاب مبین»، زیرا مبین هم به معنای نور و نوردهنده است. البته، خداوند در آیه‌ای دیگر به‌طور خاص قرآن را نور معرفی می‌کند:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأُنْزِلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا». [20]

ای مردم، یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما برهان (و دلیلی چون پیامبر و معجزاتش) آمد و نور روشنگری (چون قرآن) به سوی شما نازل کردیم.

پس، از نظر پروردگار هم پیغمبر نور است و هم قرآن. يك نگاه مردم به قرآن نیز همین بود، یعنی آن را نور و کتاب هدایت و وحی الهی می‌دیدند.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 30

در مقابل، گروهی هم بودند که تنها چیزی که از قرآن نمی‌دیدند نور بود. این‌ها قرآن را مشتی حروف سیاه بر روی سفیدی کاغذ می‌دیدند و می‌بینند.

به راستی، از چنین انسانی توقع دارید چه نظری درباره این کلام آسمانی بدهد، و از این همه آیه چه بفهمد؟ قرآن در وصف حال آنان می‌گوید:

«و إذا قيل لهم ماذا أنزل ربكم؟ قالوا:

و هنگامی که به آنان گویند: پروردگارتان چه چیزهایی نازل کرده، جواب می‌دهند:

أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ». [21]

(چیزی نازل نکرده، آنچه به عنوان قرآن در دسترس مردم است همان) افسانه‌های دروغین پیشینیان است.

آنها می‌گفتند: شب‌های تاریک، محمد پیش داستان‌سرایان می‌رود و افسانه‌های به‌هم‌بافته دروغ و مزخرف آنان را حفظ می‌کند و به هم پیوند می‌دهد و می‌گوید این‌ها از آسمان نازل شده است. [22]

تعجبی ندارد. وقتی انسان روی وجدانش پا بگذارد و بی‌وجدانی پیشه کند این‌طور می‌شود. درست است که قرآن سرنوشت پیامبران گذشته را نیز به دلایل خاصی در برخی آیات طرح کرده است، اما آیا قرآن همه‌اش داستان است و آن هم داستان‌های پیش‌پا افتاده و دروغ؟ سایر آیات چطور، آیا همگی بافته‌های دروغ و حکایات گذشتگان‌اند؟ به راستی، چه چیز آیاتی از این دست دروغ و افسانه است؟

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ...». [23]

به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از فحشا و منکر و ستمگری نهی می‌کند

....

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 31

دعوت به عدالت و نیکوکاری دروغ به هم بافته است؟ آیا این سخن قرآن در زمانی که همه دانشمندان جهان می‌گفتند زمین ساکن است و خورشید به دور زمین می‌گردد دروغ است که فرمود:

«- أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مَهَادًا». [24]

آیا زمین را برای شما چون گهواره‌ای بستر آرامش قرار ندادیم؟

که دلالت بر حرکت زمین می‌کند.

«- وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ». [25]

و اوست که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید که هر يك در مداری شناور است.

آیا بیان حقایق آفرینش افسانه‌های پیشینیان و دروغ‌های خودساخته است؟ امان از آن لحظه‌های که انسان از عقل و خرد و وجدان و فطرت و انصاف جدا شود و به تعبیر قرآن «کالأنعام» [26] یا «کمن مثله فی الظلمات» [27] شود. وقتی انسان وجدان نداشته و در زمره «لا یشعرون» ها باشد و با چشم گاو و گوسفند به حقایق نگاه کند، از این بهتر نمی‌شود. او دیگر نور علم و وحی خدا را نمی‌بیند. کلمات سیاه روی کاغذ را می‌بیند.

تخم طعن و کافری می‌کاشتید

مر مرا افسانه می‌پنداشتید

که شما بودید افسانه نه من. [28]

خود بد بدید ای خسیسان زمن

خدا از این بینایی‌ها به ما هم عنایت کند

این داستان برای هفتصد سال قبل است ولی من عین آن را به چشم خودم نیز دیده‌ام که در حال حاضر به آن کاری ندارم. معروف است که مردم مسافر اول غروب به شهری رسید که کسی را در آن نمی‌شناخت.

راه‌ها هم امن نبود و شب نمی‌شد سفر کرد. مجبور شد بماند و جایی برای خود دست‌وپا کند. همین‌طور که می‌گشت به یکی از اهالی شهر

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 32

گفت: دنبال خانه پاکیزه‌ای می‌گردم که لقمه‌ای پاك داشته باشد.

واقعاً، چقدر خوب است آدم همیشه در زندگی‌اش دنبال خانه پاکیزه و لقمه پاك بگردد. چون وقتی خانه و لقمه پاك باشد، آدم پیغمبر را پیغمبر و قرآن را نور می‌بیند و آنوقت به این آیه عمل می‌کند:

«... فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصْرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي اُنْزِلَ مَعَهُ اُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». [29]

کسانی که به او ایمان آوردند و او را در برابر دشمنان حمایت کردند و یاری‌اش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگارانند.

گفت: مرد کوری در شهر ما هست که در فلان محله زندگی می‌کند و کسی را هم ندارد. پیش او برو!

از روی نشانی، کوچه به کوچه آمد تا خانه را پیدا کرد و در زد. مرد نابینا هم مسرور از این که میهمانی برایش آمده او را به داخل خانه برد.

نیمه‌های شب، مسافر دید مرد نابینا قرآن خطی بزرگی آورد و شروع کرد به خواندن و گریه کردن:

«و اذا سمعوا ما انزل إلى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق...» [30]

و چون آنچه را که بر پیامبر اسلام نازل شده بشنوند، دیدگان‌شان را می‌بینی که به سبب آنچه از حق شناخته‌اند لبریز اشک شده ...

آری، حق‌شناسان اهل گریه هستند و در برابر معشوق نمی‌توانند خودشان را نگاه دارند. زیبایی معشوق را که می‌بینند از شوق، و آیات عذاب را که می‌بینند از ترس گریه می‌کنند. حق‌شناسان دریایی از اشک پاک پشت چشم‌هایشان موج می‌زند.

از این که دید مرد نابینا دارد از روی قرآن می‌خواند و اشک می‌ریزد

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 33

خیلی تعجب کرد و سوالات زیادی برایش پیش آمد، ولی منتظر نشست تا کار او تمام شود. مرد نابینا بعد از خواندن قرآن به نماز شب ایستاد و نمازی ملکوتی خواند و از عبادت فارغ نشد.

بالاخره، بعد از نماز صبح بود که مرد نابینا بلند شد و سفره صبحانه را انداخت، میهمان که تا آن لحظه صبر کرده بود پرسید: آقا، شما چطور نابینا شدید؟ گفت: نابینایی‌ام مادرزادی است. گفت: پس چطور می‌توانی قرآن را از رو بخوانی؟ گفت: روزی به صاحب قرآن گفتم شما اراده فرمودی که بنده چشم نداشته باشم و چیزی را نبینم، سمعا و طاعتا، هر چه را می‌خواهی نبینم نمی‌بینم، اما مرحمتی بفرمایید حقیر را از دیدن قرآن محروم نکنید. از آن‌روز، شب‌ها وقتی قرآن را باز می‌کنم، بین چشم من و آیات قرآن نوری قوی ایجاد می‌شود که به واسطه آن می‌توانم قرآن را از رو بخوانم.

آیا تو کجا و ما کجاییم...؟ [31]

آدم رباخور و بی حجاب و ظالم و مفسد و اختلاسچی و بی وجدان و دور از خداست که اگر صد تا قرآن نشانش بدهی غیر از مشتی کلمه سیاه چیزی نمی بیند، اما کسی که اهل این معانی است قرآن را به شکل واقعی اش یعنی نور می بیند.

حبیب بن مظاهر: ثمره پنجاه سال انس با قرآن

این هم از آن نکته های خوب روز عاشورا است. نقل است وقتی سید الشهداء، علیه السلام، صورت و محاسن خون آلود حبیب بن مظاهر اسدی را به دامن گرفت، رو به لشکر عمر سعد کرد و فرمود: کسی را کشتید که پنجاه سال بود هر شبانه روز يك بار قرآن را ختم می کرد! [32]

به واقع، این مردان بزرگوار چه انسی با قرآن داشته و چه از قرآن

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 34

می دیده یا می شنیده اند؟

آری، ظاهرینان پیغمبر را بشری معمولی و بی امتیاز و قرآن را کتابی معمولی می بینند، اما باطن بینان پیغمبر را جلوه خدا و قرآن را نور الله می دانند و در پرتو این نور و در این آینه همه حقایق را بالعیان می بینند حتی قیامت خود را. چنین کسانی در دنیا به سر می برند، ولی خود را در قیامت و در محضر خدا می بینند.

عالم محضر خداست

از امام چهارم نقل است که فرمود: روزی مرد نامحرمی به زنی گفت:

چاره ای ندارم جز این که شهوت مرا پاسخ بدهی! زن گفت: من چنین پاسخی ندارم به کسی بدهم، اصلاً چنین جوابی در وجودم نیست. آن بی غیرت هم حمله کرد و خانم را روی زمین انداخت، ولی دید زن بیچاره چنان بدنش می لرزد که

نزدیک به مرگ است (کسی که اهل شهوت است نه تنها نمی لرزد، حرص هم می زند). سوال کرد: برای چه می لرزی خانم؟ گفت: برای این که من نمی خواهم این عمل انجام بگیرد، ولی تو داری مرا مجبور می کنی! از این که خدا دارد مرا می بیند می لرزم و جان دارد از بدتم بیرون می رود.

امام زین العابدین می فرماید: این مرد با شنیدن این حرف آن خانم را رها کرد و آمد کنار و گفت: مرا بیدار کردی، مرا برگرداندی، من بیگانه را با او آشنا کردی. [33]

خدایا، عنایتی کن و از این نگاه به ما نیز مرحمتی کن تا همواره قرآن را قرآن، پیامبر را پیامبر، علی را علی، و حسین را حسین ببینیم.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 35

پی نوشت

[(1). اشاره است به قسمتی از خطبه 153 نهج البلاغه با این مضمون: «إن من عزائم الله في الذكر الحكيم التي عليها يثيب و يعاقب و لها يرضى و يسخط، أنه لا ينفع عبدا - و إن أجهد نفسه و أخلص فعله أن يخرج من الدنيا لاقيا ربه بحصلة من هذه الخصال لم يتب منها: أن يشرك بالله فيما افترض عليه من عبادته، أو يشقى غيظه* بهلاك نفس، أو يقر بأمر فعله غيره، أو يستنجد حاجة إلى الناس بإظهار بدعة في دينه، أو يلقي الناس بوجهين، أو يمشى فيهم بلسانين. اعقل ذلك فإن المثل دليل على شبه إن البهائم همها بطونها. و إن السباع همها العدوان على غيرها. و إن النساء همهن زينة الحياة الدنيا و الفساد فيها. إن المؤمنون مستكينون. إن المؤمنون مشفقون.

إن المؤمنون حائفون»].

[(2). نام این فرد دغلب یمانی است.]

[(3). نهج البلاغه، ج 2، ص 99.]

[(4). از رودیک است.]

[(5). مومنون، 24 - 25.]

[(6). مومنون، 33 و 34 و 38.]

[(7). شعرا، 154.]

[(8). شعرا، 185 - 186.]

[(9). ص، 4: «و قال الكافرون هذا ساحر كذاب»؛ ذاریات، 52: «كذلك ما أتى الذين من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون» و ...]

[(10). فرقان، 7.]

[(11). تغابن، 6.]

[(12). اشاره است به این آیات:

- مومنون، 24: «... لو شاء الله لأنزل ملائكة...»؛ و اگر خدا می‌خواست پیامبری بفرستد، قطعاً فرشتگانی را به پیامبری می‌فرستاد.

- فرقان، 7: «... لو لا انزل إليه ملك فيكون معه نذيرا»؛ چرا فرشته‌ای به سوی او -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 36

- نازل نشده تا همراه او بیم‌دهند باشد.]

[(13). فرقان، 9.]

[(14). مورخین در تعداد جنگ‌های رسول خدا اختلاف دارند. عده‌ای تعداد غزوات پیامبر را 26 و عده‌ای 27 دانسته‌اند. تعداد سریه‌ها را ابن اسحاق 38، طبرسی 36، و مسعودی از جمعی 35، از قول طبری 48، و از برخی دیگر 66 سریه نقل کرده‌اند.

ر ك: آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، ص 190 و 192.]

[(15). عتبه بن ربیعہ بن عبد شمس از اشراف و مردان بانفوذ قریش بود. او یکبار در مسجد الحرام با رسول خدا سخن گفت و پیشنهاداتی هم به حضرت داد که در پاسخ به آن‌ها آیه 47 سوره سبأ نازل شد. او از صلح جویان جنگ بدر بود. با این حال، در زمره کسانی بود که در جنگ تن به تن با منتخبین سپاه اسلام کشته شدند. ر.ک:]

تاریخ پیامبر اسلام، صص 96، 210، 211.]

[(16). عبارت عربی تلخیص و برای رعایت اختصار اندکی جابه‌جا شده است. ر.ک:]

راوندی، قصص الانبیاء، ص 329؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 19، ص 5-8.]

[(17). پیامبر اسلام مصعب بن عمیر را برای این منظور به مدینه فرستادند.]

[(18). نهج البلاغه، خطبه اول، ج 1، ص 24.]

[(19). ر.ک: تفسیر روح البیان، یا التصوف. (مؤلف).]

[(20). نساء، 174.]

[(21). نحل، 24.]

[(22). ر.ک: فرقان، 4-5.]

[(23). نحل، 90.]

[(24). نبأ، 6.]

[(25). انبیاء، 33.]

[(26). اشاره است به دو آیه: اعراف، 179: «اولئک کالانعام بل هم اضل». و فرقان، 44: «ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلاً».]

[(27). قسمتی از آیه 122 سوره انعام است: «کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها».]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 37

[(28). مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت 4285 و 4286.]

[(29). اعراف، 157.]

[(30). انعام، 83.]

[(31). از مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی است.]

[(32). ر ك: كلمات الإمام الحسين (ع)، شیخ شریفی، ص 446. به نقل از: معالی السبطين، ج 1، ص 376؛
ینابیع المودة، ص 415: «یرحمك الله يا حبيب لقد كنت تحتم القرآن فی ليله واحدة و انت فاضل».]

[(33). اشاره است به این روایت که در کتاب کافی، ج 2، ص 69، ح وارد شده است:

«علی بن ابراهیم، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن الحسن بن الحسين، عن محمد بن سنان، عن أبي سعيد المكاری، عن أبي حمزة الثمالي، عن علی بن الحسين (صلوات الله علیهما) [قال:] إن رجلا ركب البحر بأهله فكسر بهم، فلم ينج ممن كان في السفينة إلا امرأة الرجل، فإنها نجت على لوح من ألواح السفينة حتى ألجأت على جزيرة من جزائر البحر و كان في تلك الجزيرة رجل يقطع الطريق و لم يدع لله حرمة إلا انتهكها فلم يعلم إلا و المرأة قائمة على رأسه، فرفع رأسه إليها فقال: إنسية أم جنية؟ فقالت: إنسية فلم يكلمها كلمة حتى جلس منها مجلس الرجل من أهله، فلما أن هم بما اضطربت. فقال لها: مالك تضطرين؟ فقالت: أفرق من هذا و أمأت بيدها إلى السماء قال: فصنعت من هذا شيئا؟ قالت: لا و عزته، قال: فأنت تفرقين منه هذا الفرق و لم تصنعی من هذا شيئا و إنما أستكرهك استكراها فأنا و الله أولى بهذا الفرق و الخوف و أحق منك. قال: فقام و لم يحدث شيئا و رجع إلى أهله و ليست له همة إلا التوبة و المراجعة، فبينما هو يمشی إذ صادفه راهب يمشی فی الطريق، فحميت عليهما الشمس فقال الراهب للشاب: ادع الله يظلنا بغمامة، فقد حميت علينا الشمس، فقال الشاب: ما أعلم أن لی عند ربی حسنة فأجاسر علی أن أسأله شيئا، قال: فأدعو أنا و تؤمن أنت؟ قال نعم. فأقبل الراهب يدعو و الشاب يؤمن، فما كان بأسرع من أن أظلتهما غمامة، فمشيا تحتها مليا من النهار، ثم تفرقت الجادة جادتين فأخذ الشاب فی واحدة و أخذ الراهب فی واحدة فإذا السحابة مع الشاب، فقال: الراهب أنت خير -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 38

- منی، لك استجيب و لم يستجيب لی فاخبرنی ما قتلک؟ فأخبره بخیر المرأة فقال:

غفر لك ما مضى حيث دخلك الخوف، فانظر كيف تكون فيما تستقبل». [

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 39

3 حواس باطنی و ظاهری و تأثیر آنها در رشد و سقوط انسان

تهران، حسینیه همدانیها رمضان 1386

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 41

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

حقیقتی که از دیرباز برای همه دانشمندان معلوم بوده این است که انسان دارای دو نوع حس یا ابزار درک و فهم است: حواس ظاهری و حواس باطنی.

حواس ظاهری همان پنج حس معروف بینایی و شنوایی و چشایی و بویایی و لامسه‌اند که انسان را با نمودهای ظاهری عالم هستی مرتبط می‌کنند و حواس باطنی حس‌هایی هستند که انسان را با عوالم و حقایق معنوی و عناصر باعظمتی، که رابط بین انسان و عالم ملکوت است، ارتباط می‌دهند و باعث می‌شوند انسان در همین دنیا قادر به لمس و درک حقایق اصیل عالم و واقعیات عالم ماوراء باشد. از این رو، هرچه این حس قوی‌تر باشد، انسان به وجود مقدس پروردگار عالم نزدیک‌تر است.

به کمک این حس‌ها، انسان در گردونه عمل صالح و اخلاق حسنه و تقوا قرار می‌گیرد، و وجودش منبع تولید خیرات و مبرّات و عبادات و

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 42

خدمات باارزش دیگر می‌شود، به طوری که همواره با نیتی پاک و صاف در راه جلب رضایت پروردگار عالم گام برمی‌دارد و کارش به ایثار، که برتر از انفاق است، می‌رسد؛ یعنی در حال شدت نیاز؛ دیگران را بر خود مقدم می‌دارد.

اگر انسان حس‌های باطن مثل عقل، وجدان، حالات بسیار باارزش قلب و نفس را به کار نگیرد و فقط از حس‌های ظاهر استفاده کند، رابطه‌اش با زندگی به رابطه‌ای حیوانی بدل می‌شود؛ درحالی‌که اگر از این حس‌ها بهره‌برداری کند، حس‌های ظاهری هم به استخدام آن‌ها در خواهند آمد و انسان را به اوج آزادی و حریت (به معنای واقعی کلمه) خواهند رساند. ازاین‌رو، کسی که حس باطنش بیدار است حتی وقتی با حس ظاهر به عالم نگاه می‌کند چنین می‌بیند:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار [1]

یعنی برگ درختان نیز برای او نردبانی برای رسیدن به توحید و شناخت پروردگار و به دست آوردن کرامت و ادب می‌شود. اما اگر انسان با حس‌های باطن خود رابطه نداشته باشد، شهوات و هواهای نفسانی حواس ظاهری او را به کار می‌گیرند و شروع به ساختمان‌سازی می‌کنند، ولی چون دید انسانی ندارند هرچه می‌سازند طویله یا ساختمان حیوانی است.

پیروان حس‌های ظاهری و باطنی در نگاه قرآن

الف. راهیان دوزخ

قرآن کریم درباره این موضوع آیات جالبی دارد. نخستین آیه‌ای که بدان می‌پردازیم آیه 179 سوره اعراف است:

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 43

«و لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن و الإنس...».

و مسلما بسیار از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریدیم ...

چرا؟ دلیلش چیست؟ زیرا:

«لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم اذان لا يسمعون بها اولئك كالأنعم بل هم اضلّ اولئك هم الغافلون».

آنها را دل‌هایی است که به وسیله آن (معارف الهی را) در نمی‌یابند و چشمانی است که توسط آن (حقایق و نشانه‌های حق را) نمی‌بینند و گوش‌هایی است که به وسیله آن (سخن خدا و پیغمبران را) نمی‌شنوند.

آنان مانند چارپایان بلکه گمراه‌ترند. اینانند که بی‌خبر و غافل از معارف و آیات خدایند.

به عبارت دیگر، حسّ باطن در آنان تعطیل و چراغ باطن در ایشان خاموش است. در تاریکی زندگی می‌کنند و راه می‌روند و تاریکی هم عاقبتش سقوط و دوزخ است.

وقتی حس باطن به کار گرفته نشود، حواس ظاهر نیز دچار خطا در دیدن و شنیدن می‌شوند و فتنه و فساد انسان را فرا می‌گیرد، لذا در هیچ زمینه‌ای به کسی رحم نمی‌کند، حتی به خودش و خانواده‌اش. در آیه 28 سوره ابراهیم می‌خوانیم:

«ألم تر إلى الذين بدلوا نعمت الله كفرا و احلّوا قومهم دار البوار».

آیا کسانی را که شکر نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند ندیدی؟

چنین کسی هم خودش را اهل جهنم می‌کند و هم خانواده و خاندان و وابستگانش را. او چند امانت الهی را دور خود جمع کرده و چون خودش با حس‌های باطن کاری ندارد، اجازه نمی‌دهد آنها هم کاری داشته باشند و اگر یکی‌شان هم بخواهد از او جدا شود، همه را وادار می‌کند مسخره‌اش کنند تا از به کارگیری حس باطن دست بردارد. در

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 44

ایت نیز، همه را با خود به جهنم می‌برد و برای ابد به آتش می‌کشانند.

اما موضوع به همین جا ختم نمی‌شود. آیه 68-66 سوره مبارکه احزاب می‌گوید وقتی چهره همسر و فرزند و متعلقان این فرد را در آتش جهنم از سوئی به سوئی می‌گردانند، آنان به پروردگار می‌گویند:

«يوم تَقَلَّبُ وجوههم في النار يقولون يٰ ليتنا اطعنا الله و اطعنا الرّسولا. و قالوا ربّنا إنّنا اطعنا سادتنا و کبراءنا فاضلّونا السبيلا».

ای کاش از خدا و پیامبر اطاعت کرده بودیم! و می‌گویند: پروردگارا، همانا ما از فرمانروایان و بزرگانمان اطاعت کردیم و آنان گمراهمان کردند.

ما از بزرگان خود اطاعت کردیم و با تو و پیغمبران و قرآنت رابطه برقرار نکردیم و جهنمی شدیم، اما تقاضایی از تو داریم:

«رَبَّنَا ءَاتِهِمْ ضَعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ»

پروردگارا، بهره آنان را از عذاب دوچندان کن.

عذاب کسانی که ما را با خود به دوزخ کشیدند دو برابر کن.

«و الْعَنَهُمُ لَعْنًا كَبِيرًا».

و کاملاً از رحمت دورشان ساز!

ب. راهیان بهشت

در مقابل راهیان دوزخ، کسانی هم هستند که با حس‌های باطن و هدایت انبیاء رابطه برقرار کرده و با مشاهده عالم باطن از عیب‌ها درآمده وارد غیب‌ها شده‌اند. این افراد همسر و فرزندان‌شان را با خود همسو کرده و آنان را نیز در حدّ امکان از عیب و نقص درآورده‌اند. قرآن کریم درباره حضور آنان در عرصه قیامت می‌گوید:

«جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَازْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ فِي الْمُلْكِ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ. سَلَامٌ عَلَيْهِمْ بِمَا صَبَرُوا فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ». [2]

بهشت‌های جاویدی که آنان و پدران و همسران و فرزندان شایسته و

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 45

درستکارشان در آو وارد می‌شوند. و فرشتگان از هر دری بر آنان درآیند (و گویند:) سلام بر شما به سبب استقامت و صبرتان. پس نیکوست فرجام این سرای.

در حقیقت، به چنین انسانی در قیامت می‌گویند پدران و همسر و فرزندان درستکارت را با خود به بهشت ببر، زیرا تو انسان ارزشمندی هستی.

آری، همسر خوب کسی است که یار دنیا و آخرت انسان باشد. هم دنیاساز باشد و هم آخرت ساز. در این باره، پیغمبر اکرم چقدر زیبا فرموده‌اند:

- «ما استفاد المؤمن بعد تقوی الله عز و جل خیرا له من زوجة صالحة». [3]

- «نعم العون الزوجة الصالحة علی الدنيا و الآخرة».

چنین همسرانی هم حس‌های ظاهر را درست به کار می‌گیرد و هم از حس‌های باطن درست استفاده می‌کنند، زیرا می‌دانند اگر حس‌های باطنی و هدایت خداوند در کار نباشد، حس‌های ظاهر دچار اشتباهات جبران‌ناپذیری می‌شوند.

ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا؟ [4]

یکی بود، یکی نبود

در روزگاران قدیم، عطاری زندگی می‌کرد که چشم شاگردش چپ بود و یکی را دو تا می‌دید. روزی، به شاگردش گفت: برو آن شیشه‌ای را که لب طاقچه دکان است بیاور! شاگرد رفت و دست‌خالی برگشت و به استاد گفت: کدام شیشه را بیاورم؟ گفت: يك دانه شیشه که بیشتر آن جا نیست، همان را بردار بیاور. شاگرد رفت و دوباره پرسید: کدام را بیاورم؟

چهار پنج بار این ماجرا تکرار شد تا این که بالاخره عطاری گفت: پسر جان،

حدیث عقل و نفس آدمی در آئینه قرآن، ص: 46

هر کدام را که دلت می‌خواهد بردار، اما دیگر پیش من نیاور، بزن زمین و بشکن. شاگرد هم شیشه را از طاقچه برداشت و به زمین زد. عطاری گفت: حالا آن یکی را بیاور؟ گفت: حالا دیگر شیشه‌ای نیست! [5]

چپ چشم‌ها و دوبینان همین بی‌دینان و بی‌قلب‌ها و بریدگان از خدایند که یکی را دوتا می‌بینند و در نهایت، آن يك دانه را هم می‌زنند می‌شکنند و چیز دیگری در زندگی برایشان باقی نمی‌ماند. بعد، در قیامت هم سوال می‌کنند چرا باید به

جهنم بروند؟ خداوند نیز همان طور که گذشت دلایلش را نابینایی و ناشنوایی و نافهمی و کوری حس‌های باطنی‌شان عنوان می‌کند:

«هم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها».

بویایی این افراد بوی خوش مجالس خدا و بوی بد مجالس گناه را استشمام نمی‌کند و چشمشان حقیقت اشیا را نمی‌بیند. درحالی‌که پیغمبر اکرم وقتی جلسات علم و معرفت و اخلاق را می‌دید می‌فرمود:

«روضة من ریاض الجنة». [6]

یعنی مکانی که در آن طالبان علم و معرفت نشسته‌اند باغی از باغ‌های بهشت است. این حقیقت این نوع مجالس است و اگر خدا پرده را کنار بزند، قطعا معلم و متعلم خودشان را وسط بهشت می‌بینند.

لباسی که محفوظ ماند

شاید بعضی‌ها در زندگی‌شان این مسائل را ندیده باشند، اما به شخصه بعضی از این آدم‌های بی‌نا و شنوا را دیده‌ام. 17- 18 سالم بود و تازه طلبه شده بودم و تازه هم لباس روحانیت پوشیده بودم. واقع مطلب این است که لباس را یکی از اولیاء الهی به من پوشاند که نفس حقش در زندگی من خیلی تاثیر داشت و هنوز در حسرت دیدارش هستم؛

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 47

قیافه‌اش، نگاهش، حرف‌زدنش، اتصالش به پروردگار، تقوایش، پاکیش، و علمش مثال‌زدنی بود. خدا رحمتش کند! روزی به ایشان گفتم: به نظر شما، در این اوضاع و شرایط و با این مشکلاتی که در راه طلبگی هست و منی که 18 سال بیشتر ندارم، این لباس ماندنید است؟

خب، سل 42- 43 بود و انقلاب تازه شروع شده بود. بگیر و ببند شدیدی بود و عمال حکومت می‌زدند و می‌بردند و به سربازخانه می‌فرستادند و ... گاهی هم از طرف دولت به طلبه‌ها پیغام می‌دادند که قم نمانید با ماهی 30- 40 تومان زندگی بکنید. بیایید به شما کاری بدهیم با ماهی چهار هزار تومان. آن زمان، با 40 تومان، طلبه فقط می‌توانست نان و سیب‌زمینی و ماست بخورد و چیز دیگری نمی‌شد خرید، ولی با چهار هزار تومان می‌توانست خانه بخرد، قسطهایش

را بدهد و هزار کار دیگر بکند. ایشان فرمود: چیزی یادت می‌دهم تا انجام بدهی! همین الان می‌روی حرم حضرت معصومه و از ایشان می‌خواهی خواسته‌ات را به خدا عرضه بدارد. اگر خدا قبول کند و لازم باشد در طلبگی بمانی، این لباس در مقابل هر نوع فتنه‌ای محفوظ می‌ماند.

و خدا را شکر، این لباس تا امروز به نفس آن مرد حق محفوظ مانده است وگرنه دویست باره از دست رفته بود.

یاد باد آن روزگاران ...

بعد از آن، يك روز جمعه، من برای اولین بار با گروهی آشنا شدم که حدود 20 سال از عمرم را با آنها گذراندم. خدا رحمتشان کند! 14- 15 نفر بودند که الان همگی از دنیا رفته‌اند. فقط خدا می‌داند که این‌ها که بودند و چگونه بودند. واقعا اهل نماز و ذکر و اهل اشك بودند؛ واقعا اهل شناخت حلال و حرام بودند و خیلی راحت حرام را درك

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 48

می‌کردند؛ واقعا اهل دعای عرفه بودند. یادم هست روز عرفه می‌رفتند در کوه‌ها می‌نشستند و دعا می‌خواندند و گریه می‌کردند. زن جوان مرده را دیده‌اید چطور گریه می‌کند؟ (عرب به این کار می‌گویند نال ثكل). آن‌ها این‌طور عرفه می‌خواندند و گریه می‌کردند و با عرفه و ندبه و ذکر و نماز بازی نمی‌کردند.

نکته دیگر این که در میان این جمع کسی بود که حضور حضرات معصومین را درك می‌کرد؛ یعنی گاهی همان‌طور که مثل سیل اشك می‌ریخت می‌گفت: بوی حضرت سید الشهداء با بوی حضرت زین العابدین، یا امام رضا، علیهم السلام، دارد می‌آید. بعد هم می‌گفت به این دلیل؛ و نشانی می‌داد.

برکت یعنی این

دل‌تان می‌خواهد باور کنید می‌خواهید باور نکنید، ولی یکی از دوستان قدیم که الان زنده است حداقل این حکایت را به یاد دارد.

یکی از این افراد راننده بود و مسافرکشی می کرد. جلسه ذکری هم بین دوستان بود که به نبوت می چرخید. یاد دارم يك بار نوبت به ایشان رسیده بود، به خانواده اش گفته بود قصد دارم این ده دوازده نفر را ناهار نگه دارم. يك كيلو گوشت و مقداری نخود و لوبیا و مقداری سبزی هم به خاتمش داده بود تا بپزد. از آن طرف، هر کدام از میهمانان به شش - هشت نفر دیگر گفته بودند که امروز خانه فلانی هستیم. آن جا نورش زیاد است، شما هم بیایید.

به همین ماه رمضان و به علی بن ابی طالب، شهید این ماه، قسم که نزدیک دویست نفر آن روز آمدند در آن جلسه شرکت کردند و از آن غذای اندك خوردند و رفتند. بعد، ایشان خانواده اش را هم صدا کرد که

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 49

برای شما هم غذا هست، بیایید بخورید.

آری، عیب ها که رد بشود آدم وارد غیب می شود. مشکل این است که ما عیب ها را رد نکرده ایم و در نتیجه چیزی هم از عالم غیب دستگیرمان نمی شود. به قول حافظ:

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

انحراف تا کجا؟

آنها که با خدا و انبیاء نیستند و حس باطنشان خاموش است و ارتباطی میان باطنشان و این حقایق نیست، حس های ظاهرشان هم اشتباه کار و لذت پرست می شود و هرچه این لذت پرستی بیشتر شود انحراف هم بیشتر می شود؛ مثلاً، ذهن به جای لذت بردن از ازدواج لذت زنا را دنبال می کند، حتی بعضی ها دیگر به زنا می معمولی هم راضی نمی شوند و از زنا پی لذت می برند که زن حتما شوهر داشته باشد یا حتما به زور انجام پذیرد!!

این انحراف در حس ظاهر کم کم به جایی می رسد که اگر صاحب چنین گوش یا چشمی را به مجلس روضه یا قرآن ببرند از این صداها منزجر می شود و نفرت پیدا می کند. سعدی می گوید:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند....

برعکسش هم هست؛ یعنی آدمی به جایی می‌رسد که به فرمایش قرآن حتی از شنیدن اسم الله نیز مشمئز می‌شود [7]، انگار که بدترین نام‌ها را شنیده است.

این گوش آن‌قدر منحرف است که فقط این جملات برایش لذت دارد:

اگر تو نباشی، نمی‌خواهم دنیا باشد؛ هیچ‌کس را مثل تو دوست ندارم؛ قربانت بروم؛ فدایت بشوم؛ بیچاره‌ات هستم و ... حالا اگر يك نفر با صوت احسن برایش بخواند:

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 50

«قل لعبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله إنّ الله یغفر الذنوب جمیعاً إنّّه هو الغفور الرحیم». [8]

ای کسی که همه وجودت را هزینه گناه کردی، حاضرم ببخشم، نه تنها نمی‌آید، مریض هم می‌شود. اما اگر ساعت دو نصف شب که در خواب شیرین است يك ناعزم به او تلفن بزنی، می‌گوید: کجایی؟ آمدم.

او این صدا را دوست دارد و همان را هم می‌شنود، لذا اگر پروردگار به او بگوید:

«ألم یأن للذین ءامنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحقّ و لا یكونوا کالذین اوتوا الکتب من قبل فطال علیهم الأمد فقسّ قلوبهم و کثیر مّنهم فاسقون». [9]

نمی‌شنود.

این تاثیر رابطه حس باطن و حسن ظاهر است. اما يك سوال؛

دولت خبر ز راز نهانم نهد

بخت از دهان دوست نشانم نمی‌دهد

یا هست و پرده‌دار نشانم نمی‌دهد. [10]

مردم در این فراق و در این پرده راه نیست

به راستی، چرا پرده از حقیقت اشیا بر نمی دارند و حقایق را آن گونه که هست نشانمان نمی دهند تا به دنبالشان برویم؟ چرا خسرو عالم صلاح نمی بیند پرده ها را کنار بزند؟

يك پاسخ این است که او دوست دارد انسان بر اثر ایمان به غیب حرکت کند تا کارش ارزش بیشتری داشت ه باشد. امام صادق می فرماید:

اگر پس پرده را نشانمان بدهند، با سر دنبال خوبی ها می روید. اما این با ارزش است که ندیده به دنبال آن باشید. [11]

دوستان پیامبر اکرم

يك روز، پیامبر به مسجدی ها گفت: چقدر برای دیدن برادرانم اشتیاق دارم! گفتند: یا رسول الله، پس ما کیستیم؟ فرمود: شما اصحاب منید. شما

حدیث عقل و نفس آدمی در آینه قرآن، ص: 51

مرا با همه معجزاتم، از نزول قرآن و صنف شدن ماه و سبز شدن درخت خشك دیدید و به من ایمان آوردید. اما دوستان من آن هاینده که فقط خبر مرا شنیدند و قبول کردند. [12]

خوش به حال آن ها که به پیامبر این طور ایمان آورده اند و پیامبر آنان را دوست خود خوانده است و خوشا به پاداشی که به واسطه این معرفت در انتظارشان است.

عسل پاداش معرفت و خدمتی بود

چندی پیش، مطلبی خواندم که خیلی برایم جالب بود. نوشته بود تا زمان به آتش انداختن حضرت ابراهیم ماده ای به نام عسل وجود نداشت.

وقتی نمرودیان آن آتش مهیب را افروختند و ابراهیم را در منجنیق گذاشتند تا به آتش بیندازند، ملائکه گفتند: خدایا، در این منطقه يك دوست بیشتر نداری و او را هم دارند زنده زنده می سوزانند؟! سپس، جبرئیل گفت: اجازه می دهید کمکش کنم! خطاب رسید: برو! جبرئیل آمد کنار منجنیق و گفت: ای ابراهیم، من چه کار می توانم برایت بکنم؟

گفت: هیچ! علم پروردگار به وضع من برام بس است. اگر بخواهد من بسوزم، می سوزم و اگر نخواهد، نمی سوزم، حالا هم برو و بین من و محبوبم حائل نشو!

در مسیر بازگشت، جبرئیل دید چند زنبر دارند به طرف آتش می روند. گفت: کجا می روید؟ منطقه پر از آتش است. اشاره کردند که آب در دهانمان کرده ایم. می رویم بریزیم روی آتش. گفت: آخر با این يك قطره آب آن آتش خاموش نمی شود! گفتند: ما داری در حد توانمان به تکلیف عمل می کنیم و پیامبر خدا را یاری می کنیم و «لا یكلف الله نفسا الا وسعها». [13]

این جا بود که خطاب رسید از این به بعد آنچه از دهان زنبر بیرون

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 52

می آید عسل باشد و شفای تمام دردها را در آن بجویند. [14]

زنبر قطره ای آب برای کمک به پیامبر خدا می برد، به بهای آن وجودش را کارخانه عسل سازی کردند. خداوند به آنان که مدت ها قبل از تکلیف برای خدا و دین او تلاش کرده اند، چه پاداشی خواهد داد؟

قطعا، به آنان عسل رضایت و لقاء و محبت و جنت می دهد و روز قیامت، طبق فرمایش قرآن مجید [15]، با انبیاء وص دیقین و شهداء و صالحین همنشینشان می کند؛ «یا لیتنا کنا معهم فننفر فورا عظیما»!

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 53

[(1). از سعدی است.]

[(2). رعد، 23 - 24.]

[(3). میزان الحکمه، ج 2، ص 1187. نیز این دو روایت: کافی، ج 5، ص 327 (من سعادة المرء الزوجة الصالحة)؛ و ابن فهد حلی، المذهب البارع، ج 3، ص 169 (خمسة من السعادة، الزوجة الصالحة و البنون الأبرار و الخلطاء الصالحون و ...)؛ و مستدرک الوسائل، ج 14، ص 171؛ و کتاب النوادر قطب الدین راوندی، ص 177؛ (رسول الله، صلی الله علیه و آله: [إنما] الدنيا متاع و خير متاعها الزوجة الصالحة صحصح صحصح. نیز: قال: سمعته يقول: من أعطى خمسا لم يكن له عذر في ترك عمل الآخرة: زوجة صالحة تعينه على أمر دنياه و آخرته، و بنون أبرار، و معيشة في بلده، و حسن خلق يدارى به الناس و حب أهل بيتی.]

[(4). از حافظ است.]

[(5) مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت 327.

گفت استاد احولی را: کاندر آ	رو برون آر از وثاق آن شیشه را
گفت اوحل: زان دو شیشه من کدام	پیش تو آرم؟ بکم شرح تمام
گفت استاد: آن دو شیشه نیست، رو	احولی بگذار و افزون بین مشو
گفت: ای استا، مرا طعنه مزین	گفت استاد: زان دو يك را بر شکن
چون یکی بشکست هر دو شد ز چشم	مرد احول گردد از میلان و خشم
شیشه يك بود و به چشمش دو نمود	چون شکست آن شیشه را دیگر نبود
خشم و شهوت مرد را احول کند	ز استقامت روح را مبدل کند
چون غرض آمد هنر پوشیده شد	صد حجاب از دل به سوی دیده شد.

[(6). دو روایت در این باره: صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، ج 9، ص 277 (قال رسول الله، صلى الله عليه و آله، إذا مررت برياض الجنة فارتعوا. قالوا: و ما رياض الجنة؟

قال: مجالس العلم)؛ و شیخ طبرسی، مکارم الأخلاق، ص 307 (و سئل، -]

حديث عقل و نفس آدمی در آئینه قرآن، ص: 54

- صلى الله عليه و آله: أين رياض الجنة؟ فقال: مجالس الذكر، فاغدوا و روحوا في ذكر الله تعالى).]

[(7). اشاره است به این آیه: «و اذا ذكر الله وحده اشمأزت قلوب الذين لا يؤمنون بالآخرة و إذا ذكر الذين من دونه إذا هم يستبشرون». زمر، 45.]

[(8). زمر، 53.]

[(9). حدید، 16.]

[(10). از حافظ است.]

[(11). بحار الأنوار، ج 24، ص 216: «قال على بن إبراهيم في قوله: (اولئك يؤتون أجرهم مرتين بما صبروا) قال: هم الائمة. و قال الصادق عليه السلام: نحن صبر و شيعتنا أصبر منا، و ذلك أنا صبرنا على ما نعلم، و صبروا هم على ما لا يعلمون».

[(12). التحصين، ابن فهد حلی، ص 23: «... مرفوعا الى النبي (ص) انه قال: أتدرون غمی؟ و فی أى شئ تفکری؟ و الى أى شئ اشتاق؟ قال اصحابه: يا رسول الله ما علمنا بهذه من شئ اخبرنا بغمك و تفكرك و تشوقك؟ قال النبي (ص): اخبركم شاء الله! ثم تنفس و قال: هاه شوقا الى اخواني من بعدی! فقال أبو ذر: يا رسول الله لسا اخوانك؟ قال: لا، انتم اصحابي و اخواني يجيئون من بعدی شأنهم شأن الانبياء قوم يفرون من الالباء و الامهات و من الاخوة و الاخوات و من القرابات كلهم ابتغاء مرضات الله يتركون المال و يذلون انفسهم بالتواضع لله لا يرغبون في الشهوات و فضول الدنيا مجتمعون في بيت من بيوت الله كأنهم غرباء محزونين لخوف النار و حب الجنة، فمن يعلم قدرهم الله ليس بينهم قرابة و لا مال يعطون بها بعضهم لبعض اشفق الابن على الوالد و من الوالد على الولد و من الاخ على الاخ. هاه شوقا إليهم يفرغون انفسهم من كد الدنيا و نعيمها بنجاة انفسهم من عذاب الابد و دخول الجنة لمرضات الله! و اعلم يا أبا ذر، ان اللواحد منهم اجر سبعين بدریا. يا أبا ذر، واحد منهم اكرم على الله من كل خلق الله على وجه الأرض. يا أبا ذر قلوبهم الله و

عملهم لله لو مرض احدهم له فضل عبادة الف سنة صيام نهارها و قيام ليلها و ان شئت حتى ازيدك أبا ذر! قال: نعم يا رسول الله زدني! قال: لو ان احدا منهم مات فكأنما مات من في السماء من فضله-]

حديث عقل و نفس آدمي درآينه قرآن، ص: 55

- على الله. و ان شئت ازيدك! قال: نعم رسول الله زدني! قال: يا أبا ذر، لو ان احدهم تؤذيه قملة ثيابه فله عند الله اجر اربعين حجة و اربعين عمرة و اربعين غزوة و عتق اربعين نسمة من ولد اسماعيل و يدخل واحد منهم اثني عشر الفا في شفاعته. قال:

فقلت سبحان الله و قالوا مثل قولي سبحان الله ارحمه بخلقه و الطفه و اكرمه على خلقه.

فقال (ص) أ تعجبون من قولي؟ و ان شئتم حتى ازيدكم! قال أبو ذر: نعم يا رسول الله زدنا! فقال النبي (ص): يا أبا ذر، لو ان احدا منهم اشتهى شهوة من شهوات فيصبر و لا يطلبها كان له من الاجر بذكر اهله يغم و يتنفس كتب الله له بكل نفس الفى الف حسنة و محاه عنه الفى الف سيئة و رفع له الفى الف درجة و ان شئت حتى ازيدك يا أبا ذر! قال: حبيبي الله زدني؟ قال: لو ان احدا منهم يصبر مع اصحابه يقطعهم و يصبر في مثل جوعهم و مثل غمهم كان من الاجر كاجر سبعين ممن غزا معي غزوة تبوك و إن شئت حتى ازيدك! قال: نعم يا رسول الله زدنا! قال: لو ان احدا منهم وضع جبينه على الأرض ثم آه فتبكي ملائكة السماوات السبع لرحمتهم عليه. قال الله تعالى: يا ملائكتي ما لكم تبكون؟ فيقولون: الهنا و سيدنا، و كيف لا نبكي و وليك على يقول في وجعه آه؟ فيقول الله: يا ملائكتي، اشهدوا انتم اني راض عن عبدى بالذى يصبر في الشدة و لا يطلب الراحة. فتقول الملائكة: يا الهنا و سيدنا، تضر الشدة بعبدك و وليك بعد ان تقول هذا القول، فيقول الله: يا ملائكتي، ان وليي عندى كمثلي نبي انبيائي و لو دعاني وليي و شفيع في خلقي شفيعته اكثر من سبعين الفا و لعبدى و وليي في جنتي ما يتمنى. يا ملائكتي، و عزتي و جلالى لانا ارحم بولي و انا خير من المال للتاجر و الكسب للكاسب و في الآخرة يعذب وليي و لا خوف عليه. ثم قال رسول الله: طوبى يا أبا ذر لو ان احدا منهم يصلى ركعتين في اصحابه افضل عند الله من رجل يعبد الله في جبل لبنان عمر نوح و ان شئت حتى ازيدك يا أبا ذر! قال: نعم يا رسول الله! قال:

لو ان احدا منهم يسبح تسبيحه خير له من ان يصير له جبال الدنيا ذهباً و نظره واحد منهم احب الى من نظره الى بيت الله الحرام. و لو ان احدا منهم يموت في شدة بين اصحابه اجر مقتول بين الركن و المقام و له اجر من يموت حرم الله. و من مات في حرم الله آمنه الله من الفرع الاكبر و ادخله الجنة و ان شئت حتى ازيدك يا أبا ذر! قال: نعم-]

حديث عقل و نفس آدمي درآينه قرآن، ص: 56

- یا رسول الله! قال: يجلس إليهم قوم مقصرون مثقلون من الذنوب فلا يقومون من عندهم حتى ينظر إليهم فيرحمهم و يغفر لهم ذنوبهم لكرامتهم على الله. ثم قال النبي (ص): المقصر منهم افضل عند الله من الف مجتهد من غيرهم يا أبا ذر ضحكهم عبادة و فرحهم تسبيح و نومهم صدقة و انفاسهم جهاد و ينظر الله إليهم في كل يوم ثلاث مرات. يا أبا ذر، اني إليهم لمشتاق. ثم غمض عينيه و بكى شوقا، ثم قال: اللهم احفظهم و انصرهم على من خالف و لا تخذلهم و اقر عيني بهم يوم القيامة، ألا ان اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون».

[(13). این عبارت را با اندکی اختلاف در آیات زیر می بینیم: بقره، 233؛ بقره، 286؛ انعام، 152؛ اعراف، 42؛ مؤمنون، 62.]

[(14). این حکایت در کتاب انسان ملا اسماعیل سبزواری آمده است. (مؤلف)]

[(15). اشاره است به این آیه: «و من يطع الله و الرسول فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن أولئك رفيقا* ذلك الفضل من الله و كفى بالله عليما». نساء، 69-70.]

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 57

4 رابطه عقل و قلب و تأثیر آن در هدایت بشر

تهران، حسینیّه همدانیه رمضان 1386

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 59

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

یکی از عبادت‌های مهم در اسلام، که پاداش فراوان و بزرگی هم دارد، فکر کردن و اندیشیدن یا همان به کار گرفتن عقل است. جایگاه تفکر در اسلام آنقدر بلند است که وجود مبارك رسول خدا، صلی الله علیه و آله، می‌فرماید:

«تفكر ساعة خير من عبادة سنة». [1]

ظاهری، شخصی‌نگری و جاهلانه زیستن کار زشتی است. در عوض، اندیشیدن آن‌قدر مهم است که پروردگار عالم برای بیدار کردن مشرکان و باز کردن راه سعادت به روی بی‌دینان به آنان توصیه می‌کند به پیغمبر سطحی نگاه نکنند و درباره او و رفتار و کردار و منش و اخلاقش فکر کنند، زیرا وقتی انسان دچار سطحی‌نگری باشد، قضاوتش هم قضاوتی بی‌جا و اشتباه و ناحق خواهد بود.

بهترین سفر انسان در این عالم سفر فکر است. رهاورد این سفر هم این است که می‌تواند کسی را که جایگاهش در پایین‌ترین طبقات جهنم است به بالاترین درجات بهشت برساند.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 60

از حرّ باید یاد گرفت

حرّ بن یزید ریاحی جز این سفر کار دیگری نکرد. او تا طلوع آفتاب عاشورا آدمی سطحی‌نگر بود، ولی وقتی فکر کرد تمام شئونش از لشکر یزید جدا شد و الهی محض شد. این معجزه سفر فکر است. زمان زیادی هم لازم ندارد، چون سرعت سیر فکر از سرعت نور هم بیشتر است. البته، بسته به شخصی که فکر می‌کند هم دارد، برای همین، برای بعضی‌ها بیش از يك ساعت طول می‌کشد و برای عده‌ای می‌تواند فقط يك لحظه باشد. کافی است انسان درستی یا نادرستی جریانی را با عقل و فطرت و وجدانش ارزیابی کند و ببیند موقعیتی که در آن قرار دارد موقعیت درست یا موقعیت نادرستی است و مطابق آن عمل کند.

درباره اهمیت فکر و اندیشه، بالاتر از این سخن پروردگار ندیده‌ام که مردم را برای درک راستی پیغمبر به فکر کردن توصیه می‌کند، زیرا به کارگیری عقل و فطرت و وجدان در جریان اندیشیدن نورانیت می‌آورد و اثری عمیق در انسان می‌گذارد. بی‌تردید، حتی معجزه هم قدرت فکر را ندارد، چون بسیاری از مردم معجزه را نوعی جادوگری می‌پندارند، ضمن این که درك معجزه و پذیرش آن خود نیازمند اندیشیدن و به کار گرفتن عقل است. قرآن می‌فرماید:

«قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ ثَمَرِ النَّخْلِ وَمَنْ تَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ». [2]

بگو: من فقط شما را به يك حقيقت اندرز می‌دهم و آن اين‌كه دودو و يك‌يك برای خدا قیام کنید. سپس، درباره رفیقتان محمد (که عمری با پاکی و امانت و صدق و درستی در میان شما زندگی کرده) بیان‌دهید که هیچ‌گونه جنونی ندارد. او برای شما از عذاب سختی که پیش روست جز بیم‌دهنده‌ای نیست.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 61

بیاید درباره این انسان فکر کنید تا به این نتیجه برسید که کوچک‌ترین اختلال یا انحرافی در او وجود ندارد و او به راستی افق طلوع اسماء و صفات الهی است و تمام وجودش با حق آمیخته است.

پیامبر: شاهد و مبشر و نذیر

«يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مَبْشَرًا وَ نَذِيرًا. وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سَرَاجًا مُنِيرًا». [3]

ای پیامبر، به راستی ما تو را شاهد بر امت و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم. و تو را دعوت‌کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی فروزان برای هدایت جهانیان قرار دادیم.

خداوند در این آیه ابتدا پیامبرش را شاهد معرفی می‌کند، بعد مبشر و سپس نذیر و داعی الی الله؛ یعنی تمام حرکات پیامبر گواه بر حقایق عالم است و تمام حقایق غیبی و حقایق ملکی در وجود او جمع‌اند. به عبارت دیگر، وجودش گواه حق است و حق را باید از طریق او پیدا کرد. به واقع نیز پیامبر چنین بود، زیرا رفتار و گفتار او همه بر مدار حق و نشانه حق بود و نگاه و سکوت و سخن گفتن و خواب و حتی لبخندش عبادت خدا محسوب می‌شد. برای همین، قرآن او را «شاهد» می‌خواند و مردم را به تفکر در زندگی‌اش دعوت می‌کند. آیا دعوت به سعادت ابدی با روشی بهتر از این امکان دارد؟

این قرآن است. قرآن نور است و خیلی عجیب است که خدا این نور را در باطن پاکان عالم و آگاهان عالم می‌جوید:

«بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ مَا يُجِدُ بَثَائِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ». [4]

این قرآن آیات روشنی است در سینه کسانی که به آنان معرفت و دانش عطا شده است. و آیات ما را جز ستمگران انکار نمی‌کنند.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 62

آیات قرآن برای اهل عقل و آگاهان روشنائی محض است. به بیان دیگر، شش هزار وششصد و اندی آیه بسان خورشید در باطن آگاهان می درخشد.

به راستی، کسی که قرآن را کلمات سیاه روی کاغذ می بیند کجا و آن که این همه خورشید در باطن خویش دارد و از آنها نور می گیرد کجا؟

نگاه ظاهری به خلقت

آدم ظاهریین وقتی به خودش نگاه می کند هزار سؤال بی جا برایش پیش می آید: چرا به دنیا آمدم؟ برای چه مرا به این دنیا آوردند تا این همه رنج بکشم؟ مگر خدا نیازمند بود که مرا خلق کرد؟ حالا که مرا خلق کرده به چه دردش می خورم؟ چرا 60 سال باید بخورم و چاق یا لاغر شوم و مریض شوم و مصیبت ببینم و بمیرم و خاکم کنند؟ این هم شد کار؟!

این نگاه به خود با این طرز سؤالات نگاه حیوانی است. میرزاده عشقی [5] این نگاه را در یکی از اشعارش این طور بیان می کند:

خلقت من در جهان يك وصله ناجور بود	من که خود راضی به این خلقت نبودم، زور بود
خلق از من در عذاب و من خود از اخلاق خویش	از عذاب خلق و من، یا رب، چاهات منظور بود؟
ای طبیعت، گر نبودم من، جهانت نقص داشت	ای فلک، گر من نمی زادی، اجاقت کور بود؟
قصد تو از خلق عشقی من یقین دارم فقط	دیدن هر روز يك گون، رنج جوراجور بود.
ذات من معلوم بودت نیست مرغوب، از چه رو	آفریدستی؟ زبانه لال! چشمت کور بود؟
آن که نتواند به نیکی پاس هر مخلوق داد	از چه کرد این آفرینش را، مگر مجبور بود؟ [6]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 63

آیا بی ادبی در قضاوت از این بدتر هم متصور است؟ این خلاصه حرف ظاهرینان درباره هستی و خلقت خودشان است. وقتی انسان بدون فکر به عالم نگاه کند دچار چنین پیریشان گویی ها و قضاوت های نابجایی می شود.

بد نیست ما به خودمان هم نگاهی بکنیم که هزاران ایراد بیخودی از این دست برآیمان پیش می آید و هر از گاهی به خود می پیچیم که چرا ما را آوردند و چرا ما را آفریدند و اصلاً این عالم یا این موجود به چه کاری می آید و به چه دردی می خورد؟ زیرا منشأ تمامی این حالات ظاهری است.

نگاه اهل فکر به خلقت

در عوض، آن ها که اهل فکرند، در قبال چنین سؤالاتی می گویند:

بد نگوئیم به مهتاب اگر تب داریم [7]

یا می گویند:

و بدانیم اگر کرم نبود زندگی چیزی کم داشت [8]

این ها وقتی نگاهشان به ذره ای خاک می افتد می گویند:

«الحمد لله رب العالمین».

شکر می کنند، چون خلقت هیچ چیز را عبث و بیهوده و باطل نمی دانند. [9]

این منش پیشوایان معصوم ما بوده و سخنان امام زین العابدین با ماه رمضان در صحیفه سجادیه [10] یا فرمایشات امیر المؤمنین درباره آفرینش در خطبه اول نهج البلاغه به عنوان مشتم نمونه خروار شاهد صادق این مطلب است. بابا طاهر این نگاه را خوب شناخته و خیلی خوب از عهده بیانش برآمده:

به دریا بنگرم دریا ته بینم

به صحرا بنگرم صحرا ته بینم

نشان از قامت رعنا تو بینم.

به هرجا بنگرم کوه و در و دشت

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 64

وقتی باطن بینان به خودشان نگاه می کنند می گویند: خدایا، ما قدرت شکر نعمت وجودمان را که به ما عنایت کردی نداریم. لذا با وجود همه تنگی ها و مضیقه ها و سختی ها و بلاها و رنج های روزگار نیمه های شب اشک می ریزند و می گویند:

«و عمرنی ما کان عمری بذلة فی طاعتک، فإذا کان عمری مرتعا للشیطان فاقبضنی إلیک». [11]

خدایا، به این زودی ها مرگ ما را نرسان و تا لباس عبادت و خدمت و عشق تو بر تنمان است، عمرمان را ادامه بده. چنین انسانی وقتی به خودش نگاه می کند صفات خدا را در خود می بیند و خود را محصل اراده و حکمت و علم و رحمت و آگاهی او می یابد، زیرا:

(من عرف نفسه فقد عرف ربه). [12]

او خود را آینه ای می بیند که صفات محبوب در آن تجلی می کند. پس دلیلی ندارد از خدا ناراضی باشد. این نگاه و روش ائمه ما در زندگی است. سید الشهداء، علیه السلام، در کربلا آن طور بلا می بیند ولی در گودال قتلگاه به خداوند عرضه می دارد:

«رضا بقضائك».

از این زندگی کمال رضایت را دارم. من از شهادت عباس و اکبر و سایر عزیزانم حتی کودک شش ماهه ای که در آغوشم کشته شد راضی ام.

از بدن قطعه‌قطعه خودم راضی‌ام، چون بلاهای من نردبان آمدنم به سوی توست. من بلا را بلا و مصیبت را مصیبت نمی‌بینم. بلا نردبان ترقی‌ام بود. در قرآن می‌خوانیم:

«و لنبلوكم بشيء من الخوف و الجوع و نقص من الأموال و الأنفس و الثمرات و بشر الصابرين. الذين إذا أصابهم مصيبة قالوا إنا لله و إنا إليه راجعون».[13]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 65

آری، مصیبت برای این گروه به معنای درد و رنج و بدبختی نیست، کامل‌کننده نقص‌ها و پرکننده خلأهای وجودشان است. از این‌رو، نه تنها از آن فرار نمی‌کنند و در روز واقعه جزع و فزع سر نمی‌دهند، از آن استقبال می‌کنند و شادمانه به پیشوازش می‌شتابند، زیرا اعتقاد دارند که به قول حافظ:

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت. [14]

شیخ سعدی غزلی زیبا در این باب دارد که بسیار مناسب حال است و دریغم می‌آید از آن یادی نکنم. می‌گوید:

شهرند هوای جانانیم

ما گدایان خیل سلطانیم

هرچه ما را لقب دهند آنیم

بنده را نام خویشتن نبود

ره به جای دگر نمی‌دانیم

گر برانند و گر ببخشایند

زر فشانند و ما سر افشانیم

دوستان در هوای صحبت یار

ما تماشاکنان بستانیم

تنگ‌چشمان نظر به میوه‌کنند

در همه عمر از آن پشیمانیم

هرچه گفتیم جز حکایت دوست

هر دو عالم به هیچ نستانیم

سعدیا بی‌وجود صحبت یار

ترك يار عزيز نتوانيم. [15]

ترك جان عزيز بتوان گفت

این نگاه عاقلانه به خلقت و رنج‌هایی است که انسان در این عالم فانی به آن‌ها مبتلاست.

يك دانه گندم هم می‌تواند انگیزه تعقل باشد.

در یکی از تفاسیر قرآن دیدم نویسنده نگاهی از سر عقل به يك دانه كوچك گندم کرده بود. البته، توضیحاتی که داده بود مربوط به زمان خودش بود و با توضیحات علم امروز قابل مقایسه نبود ولی در هر حال، دقت خوبی کرده بود که برای ما هم جالب و تأمل‌برانگیز است.

نوشته بود: سیصد و شصت و پنج شبانه روز طول کشیده تا زمین يك بار

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 66

دور خورشید گشته و چهار فصل را به وجود آورده و تعادلی برقرار کرده تا گندم بتواند دوران رشدش را بگذراند. چون اگر همه فصل‌ها زمستان یا بهار بود گندمی ساخته نمی‌شد. هم‌چنین، اگر تابستان یا پائیز نبود، نه گندمی به کمال می‌رسید و نه زمین استراحت می‌کرد تا مواد آلی مصرف شده‌اش دوباره تأمین شود. پس، وجود فصل‌های زمستان و بهار و تابستان و پائیز برای به وجود آمدن این دانه گندم ضروری بوده. برای رشد این دانه گندم کارهای مهم دیگری هم انجام شده: زمین، در هر 24 ساعت، يك بار دور خودش چرخیده تا شب‌وروز پیدا شوند، آن هم برای این که شب‌ها گرما بشکند تا گندم از زیادی گرما نسوزد و روزها بتواند سر در بیاورد و از سرمای شب نابود نشود.

بعد خطاب به این دانه گندم گفته بود: چقدر خورشید نورش را هزینه کرد تا تو به وجود آمدی؟ چه مقدار ابر و باد و آب اقیانوس‌ها دست به دست هم دادند تا تو رشد کردی؟ چه تعداد انسان رفتند معدن پیدا کردند تا عده‌ای دیگر آن را استخراج کنند و گروهی دیگر آن سنگ را در کوره ذوب کنند و آهنش را به صورت شمش درآورند و بفروشند تا آهنگران از آن گاوآهن و بیل و شن کش درست کنند؟ چقدر انسان کار کرد تا با گاو این زمین را شخم زد و بذر کاشت و آب داد و زحمت کشید تا تو رشد کردی؟ چند آسیاب به کار افتاد و چقدر آب در آسیاب چرخید تا سنگ زیرین به گردش آمد و تو را آرد کرد؟ چند گونی باف زحمت کشیدند و چند نفر همت کردند تا این آرد را گونی ریختند؟

چه تعداد از بندگان خدا گونی آرد را روی شانه‌هایشان گذاشتند یا روی شتر و اسب حمل کردند تا آرد به نانوائی‌ها برسد؟ چند نفر گل رس تهیه کردند تا عده‌ای دیگر تنور درست کنند؟ چند نفر این تنورها را در نانوائی‌ها کار گذاشتند؟ چقدر باید هیزم جمع شود تا در تنور بسوزد و آن را داغ کند؟ چقدر آب لازم است تا خمیر ساخته شود؟ چه شب‌هایی

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 67

انسان باید بیدار بماند و خمیر درست کند، یکی آن را چانه بگیرد، یکی پهن کند، یکی جلوی آتش بایستد و خمیر را به دیواره تنور بزند و دیگری نان را از تنور در بیاورد؟ چند نفر باید بروند هشت ساعت عرق بریزند، مزد بگیرند تا بتوانند تو را بخزند و با زن و فرزندان‌شان بخورند تا سیر شوند و از آن شانزده نوع ویتامین و خاصیتی که در تو وجود دارد استفاده کنند؟ پس، تو هزاران کیلومتر راه طی کرده‌ای تا به دهان من برسی، حالا، من سر به عصیان بردارم و از خدا ناراضی باشم؟ [16]

این داستان کوتاه يك دانه كوچك گندم است، اما مگر نعمت خدا همین‌هاست که ما می‌بینیم و می‌خوریم؟

«و إن تعدّوا نعمة الله لا تحصوها». [17]

و اگر نعمت‌های خدا را شمارش کنید، هرگز نمی‌توانید آن‌ها را به شماره در آورید.

نمی‌خواهد آن‌ها را بشمارید، لااقل فکر کنید که آن‌ها را چگونه باید هزینه کنید. فکر کنید که آیا انسان آفریده شده تا فقط بخورد و شکمش را سیر کند و شهوتش را ارضاء نماید و این دو کار را دائم تکرار کند تا بمیرد؟ اگر چنین بود که دیگر نیازی نبود شما را خلق کنم، زیرا حیوانات روی کره زمین برای این مهم بس بودند. پس، معلوم می‌شود شما را برای کار بزرگ‌تر و مهم‌تری آفریده‌ایم.

آدمی است از پی کاری بزرگ

گر نکند، اوست حماری بزرگ [18]

سعدی می گوید:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 68

حق هم همین است. این درست نیست که در میدان حیات همه فرمانبردار باشند و انسان عاصی و طاغی باشد. اگر انسان در مجموعه هستی نافرمان باشد، نسبت به کل عالم بیگانه تلقی می شود و وقتی بیگانه تلقی شد و بیگانه از دنیا رفت، مطابق فرمایش قرآن، در قیامت نه يك نفر شفاعتش می کند و نه کسی با او رفاقت می کند و نه یاری اش می دهد:

«و ذر الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ هُفْوًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ ذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبْسِلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ وَ إِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدَلٍ لَا يَأْخُذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ». [19]

بدا به حال آنان که در میان آن همه مخلوق غریبه می مانند و وقتی به زنجیرشان می کشند تا رهسپار جهنمشان کنند، يك نفر هم نیست که برایشان دل بسوزاند! و خوش به حال دوستان و بیداران و بینایان و آشنایان!

اویس قرنی، غریبی آشنا

داستان اویس قرنی [20] خیلی آشناست. نه او پیامبر را دیده بود و نه پیامبر او را. خانه اش هم تا مدینه دوهزار کیلومتر فاصله داشت، اما وقتی پیغمبر اکرم، صلی الله علی و آله، از سفر بازگشت و به در خانه رسید، حالش منقلب شد و روی مبارك را به سوی یمن کرد و فرمود:

«تفوح روائح الجنة من قبل اویس قرن. واشوقاه اليك يا اویس القرني! ألا و من لقيه فليقرأه مني السلام».

پرسیدند: ای رسول خدا، اویس قرنی دیگر کیست؟ فرمود:

«قال: من إن غاب عنكم لم تفقدوه و إن ظهر لكم لم تكثرثوا به يدخل الجنة في شفاعته مثل ريعة و مضر يؤمن بي ولا يراني و يقتل بين يدي خليفتي

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 69

أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب فی صفین». [21]

او پیغمبر را ندیده بود، ولی به مراتب از آنها که در مدینه بودند و هر روز حضرت را می دیدند با ایشان آشناتر بود.

گفت احمد ز یمن بوی خدا می شنوم یعنی برقع من، بوی خدا بوی تو بود.

انواع قلب در نظر پیامبر

یکی از ویژگی های مهم فکر را باید تاثیری دانست که بر قلب و سایر اعضای بدن می گذارد. در روایتی می خوانیم:

(العقول أئمة الافکار، و الافکار أئمة القلوب، و القلوب أئمة الحواس، و الحواس أئمة الاعضاء). [22]

در حقیقت، این فکر است که در قلب و حواس و اعضای بدن اثر می گذارد و آنها را راهبری می کند. در این باره، پیغمبر اکرم در روایتی مهم می فرماید:

«القلب ثلاث أنواع: قلب مشغول بالدنيا، و قلب مشغول بالعقبی، و قلب مشغول بالمولی».

یعنی سه جور قلب در عالم وجود دارد: قلبی که مشغول به دنیا است، قلبی که به آخرت اشتغال دارد، و قلبی که به مولا و پروردگار خود مشغول است.

«أما القلب المشغول بالدنيا له الشدة و البلاء».

قلبی که به دنیا مشغول است دلی است که فقط با نمودهای ظاهر پیوند دارد. تمام اندیشه اش معطوف به پول و خانه و آشپزخانه و پرده و فرش و ویلا و تجارتخانه و کارخانه و برج است و در همین ها می غلتد؛ درست مثل کرمی که در لجن

می‌غلند تا خفه شود. صاحب این قلب نیز وقتی وارد آخرت می‌شود، چون برای آنجا کاری نکرده، دچار دو حسرت می‌شود: یکی برای چیزهایی که در دنیا داشته و همه را از دست

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 70

داده و یکی برای از دست دادن بهشت.

«و أما القلب المشغول بالعقبی فله الدرجات العلی».

اما قلبی که تعلق خاطرش به آخرت است، شعارش «زیستن برای خوردن» نیست. اندیشه‌اش این است که خوردن و پوشیدن و زن گرفتن و لذت بردن و کار کردن و نفس کشیدنش باید برای آباد کردن آخرت باشد. او ازدواج نکرده تا فقط از گناه زنا دور بماند و جهنمی نشود، بلکه شهوات رانی حلالش را هم وقف آخرتش کرده است.

به هر حال، اسلام برای این نوع شهوات رانی حدی قرار نداده و در قرآن به صراحت آمده است:

«نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم». [23]

زنان شما کشتزار شمایند. هر زمان و هر کجا که خواستید به کشتزار خود درآیید.

زن و مرد هر نوع لذتی که بخواهند می‌توانند از همسر شرعی‌شان ببرند، اما قلبی که به آخرت می‌اندیشد همین لذت را هم برای آبادی آخرتش می‌برد. روز قیامت هم برای همه این کارها به او پاداش می‌دهند.

«و أما القلب المشغول بالمولی فله الدنيا والعقبی و المولی». [24]

اما دلی هم هست که نه وصل به دنیا است و نه وصل به آخرت. بلکه وصل به محبوب است. پیغمبر می‌فرماید صاحبان چنین قلبی هم دنیا و آخرت را دارند و هم پروردگار را. این معنی واقعی با يك تیر چند نشان زدن است. این‌ها همان آدم‌های با فکر هستند که همه‌جانبه سود می‌کنند و به رستگاری واقعی می‌رسند. دلیلش هم این بوده که هرگز به خودشان و هستی پیرامونشان ظاهری نگاه نمی‌کنند و هیچ‌چیز را عادی نمی‌نگرند و در هر چیزی خدا را می‌جویند و او را می‌بینند.

ما به گل یا منظره زیبایی نگاه می‌کنیم و نمی‌توانیم از تحسین زیبایی

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 71

آن خودداری کنیم؛ آسمان شب را با ستارگان پرفروغش می‌نگریم و از عظمت آن سرمست می‌شویم و حیرت می‌کنیم؛ مگر ملامتگران زلیخا نبودند که با دیدن یوسف چنان مدهوش شدند که طبق فرمایش قرآن، دستشان را به جای میوه بردند و متوجه نشدند؟ تصور کنید اگر خالق یوسف و سازنده گل و آسمان و ... را می‌دیدیم چه می‌کردیم؟ آری، آن‌ها که دل به وصل مولا داده‌اند در پی وصل یوسف هستی‌اند نه یوسف مصری، لذا می‌گویند:

حسنِ خوبان پیشِ حسنِ تو خریداری ندارد یوسف مصری به بازار تو بازاری ندارد
رخ نمایان کن که تا روشن شود بر خلق عالم کشور حسن و ملاححت چون تو سالاری ندارد.

[25]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 72

پی‌نوشت

[(1). این روایت از پیامبر اکرم، امیر المؤمنین و امام صادق، علیهم السلام، نقل شده است و قریب به این مضمون نیز روایاتی وجود دارد: رك: سید نعمت الله جزائری، نور ابراهین، ج 1، ص 79 (عن أمير المؤمنين: تفكر ساعة خير من عباد سبعين سنة)؛ نیز: میزان الحکمه، ج 3، ص 2465 (الإمام الصادق: تفكر ساعة خير من عبادة سنة - رسول الله: فكرة ساعة خير من عبادة سنة الإمام علي: فكر ساعة قصيرة خير من عبادة طويلة الإمام الصادق لما سأل الحسن الصيقل: تفكر ساعة خير من قيام ليلة؟

قال: نعم، قال رسول الله: تفكر ساعة خير من قيام ليلة ...).

[(2). سبأ، 46.]

[(3). احزاب، 45 - 46. این مفهوم در سوره‌های فتح، 8 و مزمل، 15 نیز آمده است.]

[(4). عنكبوت، 49.]

[(5). سید محمد رضا فرزند حاج سید ابو القاسم کردستانی معروف به میرزاده عشقی (1272 همدان - 1303 تهران)، از شعرای آزادیخواه و روزنامه‌نگاران تندروی اواخر دوران قاجاریه و اوایل دوران پهلوی است که به ضرب گلوله عمال حکومت کشته شد و در ابن بابویه شهر ری مدفون گردید.]

[(6). کلیات مصور عشقی، علی اکبر مشیر سلیمی، ص 336.]

[(7). از سهراب سپهری است.]

[(8). از سهراب سپهری است.]

[(8). از سهراب سپهری است.]

[(9). اشاره به آیه 191 سوره آل عمران است: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقَعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ رَتًا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».]

[(10). مقصود دعای وداع با ماه مبارک رمضان است.]

[(11). بخشی از دعای امام زین العابدین درباره مکارم الأخلاق است. صحیفه سجادیه، دعای 20. در این باره فاطمه زهرا نیز گفته‌اند: «اللهم بعلمك الغيب و قدرتك على الخلق احيني ما علمت الحياة خيرا لي، و توفي اذ كانت الوفاة خيرا لي». ر.ك: میزان -]

حدیث عقل و نفس آدمی در آیین قرآن، ص: 73

- الحکمه، ج 3، ص 2117.]

[(12). این روایت از پیامبر اکرم، امام علی، امام سجاد، و امام صادق، علیهم السلام، نقل شده است. ر.ك: ابن ابی جمهور الأحسائي، عوالی اللثالی، ج 4، ص 102؛ مصباح الشریعه، (منسوب به امام اصدق)، ص 13؛ بحار الأنوار، ج 6، ص 251.]

[(13). بقره، 155 - 156.]

[(14). مربوط به غزلی است با این مطلع: عکس روی تو چو در آینه جام افتاد.]

[(15). کلیات سعدی، محمد علی فروغی، غزلیات، ص 354.]

[(16). این مطلب از تفسیر کبیر فخر رازی نقل شده است. (مولف)]

[(17) این عبارت در دو آیه قرآن آمده است: ابراهیم، 34؛ نخل، 18.]

[(18). از امیر خسرو دهلوی است.]

[(19). انعام، 70.]

[(20). دائرة المعارف، بزرگ اسلامی، ج 10، مقاله 4141، نویسنده: علی بهرامیان: اويس قرنئ، ابو عمرو (نیمه نخست سده 1 ق/ 7 م)، تابعی نام آور و از اصحاب امیر المؤمنین علی (ع) که نزد صوفیه به زهد و پارسایی شناخته می شود. او از تیره قرن، شاخه ای از قبیله یمانی بنی مراد بود (برای سلسله نسب او، نک: کلی، 1/ 334؛ ابن سعد، 6/ 161؛ خلیفه، 146). نام پدر او عامر و در برخی مآخذ انیس، خلیص یا عمرو هم آمده است (طبری، 627؛ ابن درید، 414؛ خلیلی، 2/ 542-543؛ رافعی، 1/ 91). ظاهرا اويس در عهد پیامبر (ص) در یمن می زیست، ولی هرگز موفق به دیدار آن حضرت نشد. طبق روایاتی نه چندان موثق، اويس همراه هیأتی از یمن یا کوفه به مدینه آمد. گفته اند که بر اثر نشانه هایی که پیامبر (ص) از اويس گفته بود، عمر بن خطاب وی را شناخت (نک:

ابن سعد، 6/ 162-163؛ ذهبی، 4/ 20 ب). ظاهرا پس از این سفر، اويس کوفه را برای سکنی برگزید (احمد بن حنبل، 478). درباره محل درگذشت اويس قرنی روایت بسیار است (همو، 479-480؛ ابن حبان، 4/ 52؛ نیشابوری، 99)، چنانکه گوری در ناحیه رقه در سوریه و نیز در جاهای دیگری همچون دمشق، اسکندریه و دیار بکر به وی منسوب است (یاقوت، 2/ 596؛ ابن بطوطه، 1/ 114). با این همه، چنان که بیشتر -

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 74

- روایات نشان می دهند، وی در پیکار صفین، در سپاه امیر المؤمنین علی (ع) حضور یافت و پیکر وی را در میان شهدای این واقعه یافتند (طبری، 628؛ نیز نک: نصر بن مزاحم، 324).

اختلاف نظر در جزئیات زندگی او پس، حتی در سده‌های نخستین هجری، چنان بوده که برخی درباره شخصیت او با شك و تردید سخن گفته‌اند (نک: ابن حبان، 53/4؛ نیز نک: ابن جوزی، 2/43-44). با این همه، گفته‌اند که او از امیر المؤمنین علی (ع) و عمر بن خطاب روایت کرده، و کسانی از رجال سده 1 ق که بیشتر کوفی‌انداز او استماع کرده‌اند (ابن ابی حاتم، 1/326؛ ابن حجر، 1/115).

نزد شیعه امامیه، او پس قرن به عنوان یکی از یاران امام علی (ع) مقامی خاص دارد (الاختصاص، 6-7، 61، 81-82؛ کشی، 9) و شیخ مفید نام او پس را از جمله کسانی آورده است که با امیر المؤمنین علی (ع) دست بیعت دادند (الجمل، 109).

همه اهمیت روایات برجای مانده در باب او پس قرن در این نکته است که او از نخستین نمونه‌های زهد و پارسایی در میان مسلمانان به شمار رفته، و بعدها نزد صوفیه مقامی بلند یافته است؛ چنان که نام او به عنوان یکی از زاهدان هشتگانه (زهاد ثمانیه)، در میان تابعین ثبت شده است (مثلا نک: ابو نعیم، 2/87؛ کشی، 97-98).

کهن‌ترین روایات درباره او پس، تصویری کاملاً صوفیانه از او ارائه می‌کنند. همه کسانی که در این روایات او پس را دیده‌اند، او را در فقر و سرگشتگی و گمنامی در عین شهرت وصف کرده و گفته‌اند که جامه مناسب نداشت و این خود یکی از علل عزلت او بود (ابن مبارک، 293؛ ابن سعد، 6/161-165؛ احمد بن حنبل، 475-477، 480-481). در روایت‌های دیگری آمده است که او جامه‌ای پشمینه (- من صوف) بر تن داشت (همو، 479؛ نیز نک: شیخ مفید، الارشاد، 306؛ کشی، 98). در این روایات، جمله‌های حکمت‌آمیزی غالباً مبنی بر بی‌اعتباری دنیا و نزدیک بودن مرگ، به او پس نسبت داده شده است (ابن سعد، 6/164-165؛ احمد بن حنبل، 479-480).

در ادبیات صوفیه، اشاره‌های مفصلی به احوال او پس شده است (نک: ابو نعیم، 2/79-87؛ عطار، 19 ب). در این میان حدیث منسوب به پیامبر (ص): «راجه

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 75

رحمان (بهشت) از جانب یمن به مشام من می‌رسد» - که گفته‌اند اشاره‌ای است به او پس قرن (نک: فروزانفر، 73) - درخور توجه بسیار است (نیز نک: عین القضاة، 326، 349؛ قس: علاء الدوله، 365-366). برخی از صوفیه این گفته منسوب به پیامبر (ص) را دلیل تفاوت نهادن آن حضرت میان اصحاب در القای حقایق و اسرار دانسته‌اند (احمد جام، 319؛ نیز نک: آملی، 26) و نیز طبق روایتی، او پس درحالی که از حضرت رسول (ص) بسیار دور بوده، از احوال

آن حضرت آگاهی می‌یافته است (نک: کرمانی، 25-26). همچنین برای این موضوع که اوّیس، پیامبر (ص) را درک نکرد، تأویلات خاصی پیش کشیده‌اند (نک: عین القضات، 34-35؛ شمس تبریزی، 1/ 276-278).

از اوّیس به عنوان نخستین کس از خردمندان دیوانه (- عقلاء المجانین) یاد شده است (نک: نیشابوری، 94؛ نیز عین القضات، 349). همچنین عزلت و تنهایی، و مکاشفات و اذواق وی در این احوال، بی‌آنکه «پیری» را در سیر و سلوک از نزدیک درک کرده باشد، سخت مورد توجه صوفیه بوده است، چندان که این موضوع موجب پیدایش طریقت خاصی از تصوف با عنوان «اوّیسیه» (ه م) گردید. با این همه، حیدر آملی نام اوّیس را در کنار اصحاب خاص پیامبر (ص) همچون سلمان، ابوذر، عمار و اصحاب صفه قرار داده، و میان ایشان و طبقات بعدی صوفیه تفاوت نهاده، و این گروه از اصحاب را از «تلامذة للائمة المعصومین» دانسته است (ص 503، 614-615).

به عنوان نمونه‌ای از جایگاه اوّیس نزد برخی فرق، می‌توان به اثری از باضیه اشاره کرد که اوّیس را از اصحاب مذهب خویش دانسته‌اند. (نک: ابن سلام، 79).

مآخذ: آملی، حیدر، جامع الاسرار، به کوشش هانری کربن و عثمان یحیی، تهران، 1347 ش / 1969 م؛ ابن ابی حاتم، عبد الرحمان، الجرح و التعديل، حیدرآباد دکن، 1372 ق / 1953 م؛ ابن بطوطه، رحلة، به کوشش محمد عبد المنعم عریان، بیروت، 1987 م؛ ابن جوزی، عبد الرحمان، الموضوعات، به کوشش عبد الرحمان محمد عثمان، قاهره، 1386 ق / 1966 م؛ ابن حبان، محمد، الثقات، حیدرآباد دکن، 1398 ق / 1978 م؛ ابن حجر عسقلانی، احمد، الاصابة، قاهره، 1328 ق / 1910 م؛ ابن درید، محمد، الاشتقاق، به کوشش عبد السلام هارون، قاهره، 1378 ق / 1958 م؛ ابن سعد، محمد، -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 76

- الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر؛ ابن سلام اباضی، بدء الاسلام، به کوشش ورنر شوارتس و سالم بن یعقوب، بیروت، 1406 ق / 1986 م؛ ابن مبارک، عبد الله، الزهد و الرقائق، به کوشش حبیب الرحمان اعظمی، مجلس احیاء المعارف، 1385 ق / 1966 م؛ ابو نعیم اصفهانی، احمد، حلیة الاولیاء، قاهره، 1351 ق / 1933 م؛ احمد بن حنبل، الزهد، به کوشش محمد سعید بن بسیونی زغلول، بیروت، 1409 ق / 1988 م؛ احمد جام، انس التائبین، به کوشش علی فاضل، تهران، 1368 ش؛ الاختصاص، منسوب به شیخ مفید، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، 1402 ق؛ خلیفة بن خیاط، الطبقات، به کوشش اکرم ضیاء عمری، ریاض، 1402 ق / 1982 م؛ خلیلی، خلیل، الارشاد، به کوشش محمد

سعید عمر ادريس، رياض، 1409 ق / 1989 م؛ ذهبي، محمد سير اعلام النبلاء، به كوشش شعيب ارنؤوط و ديگران، بيروت، مؤسسة الرسالة؛ رافعي قزويني، عبد الكريم، التدوين في اخبار قزوين، به كوشش عزيز الله عطاردی، تهران، 1376 ش؛ شمس تبریزی، مقالات، به كوشش محمد علي موحد، تهران، 1369 ش؛ شيخ مفيد، محمد، الارشاد، قم، مؤسسة آل البيت (ع)؛ همو، الجمل، به كوشش علي ميرشيفي، قم، 1413 ق؛ طبري، محمد، «المنتخب من كتاب ذيل المذيل»، همراه ج 11 تاريخ؛ عطار نيشابوري، فريد الدين، تذكرة الاولياء، به كوشش محمد استعلامی، تهران، 1366 ش؛ علاوه الدوله سمناني، احمد، العروة لاهل الخلوة و الجلوة، به كوشش نجيب مايل هروي، تهران، 1362 ش؛ عين القضات همداني، تهميدات، به كوشش عفيف عسيان، تهران، 1341 ش؛ فروزانفر، بدیع الزمان، احاديث مثنوی، تهران، 1361 ش؛ کرمانی، عبد الرزاق، «تذکره در مناقب حضرت شاه نعمت الله ولي»، مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولي کرمانی، به كوشش ژان اوبن، تهران، 1361 ش؛ كشي، محمد، معرفة الرجال، اختيار شيخ طوسي، به كوشش حسن مصطفوي، مشهد، 1348 ش؛ كلبي، هشام، نسب معد و اليمن الكبير، به كوشش ناجي حسن، بيروت، 1408 ق / 1988 م؛ نصر بن مزاحم، وقعة صفين، به كوشش محمد عبد السلام هارون، قاهره، 1382 ق / 1962 م؛ نيشابوري، حسن، عقلاء المجانين، به كوشش عمر اسعد، بيروت، 1407 ق / 1987 م؛ ياقوت، بلدان.]

[(21). شيخ جعفر نقدي، الانوار العلويه، ص 475. به نقل از كتاب فضائل.]

حديث عقل و نفس آدمي درآيينه قرآن، ص: 77

[(22). بحار الأنوار، ج 1، ص 96.]

[(23). بقره، 223.]

[(24). المواعظ العددية، ص 146؛ ميزان الحكمه، ج 4، ص 3473.]

[(25). از عباس عنقا است.]

حديث عقل و نفس آدمي درآيينه قرآن، ص: 79

5 افکار منفی و تأثیر آن در پیدایش انحرافات اخلاقی

تهران، حسینه همدانیها رمضان 1386

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 81

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّى على محمد و آله الطاهرين. درباره تفکر و اندیشه، روایت مهمی از وجود مبارك امير المؤمنين، عليه السلام، به ما رسیده که بسیار درخور تأمل است. حضرت می‌فرمایند:

«من كثر فكره في المعاصي دعتة اليها». [1]

یعنی باید فکرهای منفی را کنار گذاشت، به گناهان فکر نکرد و مواظب بود اندیشه به معصیت و گناه و خیال‌پردازی درباره آن‌ها میل نکند، زیرا به تجربه ثابت شده کسی که به گناه فکر می‌کند به دام آن می‌افتد: «دعتة اليها». وقتی هم آدم به دام گناه افتاد خلاص شدنش بسیار مشکل است.

حضرت در فرمایش دیگری به این مسأله اشاره می‌کنند و می‌فرمایند:

«ترك الذنب أهون من طلب التوبة». [2]

ترك گناه راحت‌تر از طلب توبه و افتادن در آن به مراتب آسان‌تر از بیرون آمدن از آن است؛ همان‌طور که افتادن در چاه آسان و بیرون آمدن از آن بسی مشکل است.

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 82

به طور کلی، وقتی آدم لذت گناه را بچشد، حتی اگر از انجام آن پشیمان شود، باز جاذبه گناه او را به خود می‌خواند و نفسش به انجام دوباره آن تمایل پیدا می‌کند و جدا کردنش از آن لذت کار مشکلی است. برای مثال، تا آدم چشم‌چران نشده از خطر چشم در امان است، اما وقتی تصمیم می‌گیرد به چهره‌های زیبا خیره بشود دیگر به آسانی نمی‌شود او را از

این کار باز داشت. حتی اگر چشم را بشود کنترل کرد، تصویرهای موجود در ذهن و بازی‌های فکر را نمی‌شود از بین برد و پاک کردن تأثیرات آن کار ساده‌ای نیست. به قول سعدی:

چو دیده دید و دل از دست رفت و چاره نماند نه دل ز مهر شکبید نه دیده از دیدار.

چه باید کرد؟

مهم‌ترین سوال همین است: چه کنیم تا به این درد مبتلا نشویم؟ و در صورت ابتلا، چگونه از آن رهایی یابیم؟

پاسخ يك كلمه بیش نیست: فکر کردن. برای پیشگیری از شیوع این بیماری یا درمان آن، اولین و بزرگ‌ترین قدم اندیشیدن است. انسان باید فکر کند و ببیند آیا مالك چشم و گوش و سایر اعضای بدنش خودش است؟ قرآن مجید نیز همین مساله را طرح می‌کند تا انسان را به تفکر وا دارد:

«قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَرَ وَ مَنْ يَخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يَخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يَدَبِّرُ الْأُمُورَ...» [3]

بگو کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا کیست که بر چشم‌ها و گوش‌ها مالکیت و حکومت دارد؟ و کیست که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و کیست که همواره امور جهان هستی را تدبیر می‌کند؟

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 83

اگر بگوییم خود ما مالك هستیم، معنی‌اش این می‌شود که این چشم با هفت طبقه منظم و حدقه و مردمک و سفیدی و سیاهی و آب‌های شور و شیرین و لزجش را خودمان ساخته و موادش را هم خودمان به وجود آورده‌ایم، زیرا مالك چشم کسی است که آن را ساخته و پرداخته کرده است. اما قدر مسلم این است که عناصر چشم و دیگر اعضای بدنمان را ما نساخته‌ایم، بلکه وقتی در رحم مادرانمان بودیم، کسی دیگر سر و صورت و بینی و گوش و چشم را ساخته و در جای خود قرارشان داده است. بدین ترتیب، او مالك است و ما امانت‌دارانی بیش نیستیم.

اگر انسان خودش مالک چشم و سایر اندامش بود، اختیار استفاده از آنها را به هر نحو و شکلی داشت، اما حالا که مالک نیست باید آن را آنطور استفاده کند که مالکش دستور می دهد. و مسلم این است که مالک چشم آن را برای انجام کارهای نامشروع به ما نداده است. در حقیقت، هر عضوی از اعضای بدن وظیفه‌ای دارد که نباید در استفاده از آن از این وظایف تخطی کرد. برای نمونه، ابزار دیدن را نباید هزینه چیزهایی نامشروع کرد.

نگاه نامشروع چیست؟

نگاه به نامحرم، عکس او، فیلم‌هایی که در آن نامحرم حضور دارد، ولو ساخت کشور خودمان باشد و از تلویزیون جمهوری اسلامی هم پخش بشود، اگر سبب تحریک یا تهییج شهوت شود حرام است و نباید به آنها نگاه کرد. نگاه کردن مرد به بدن مرد یا زن به بدن زن، حتی نگاه کردن به مو و ناخن دیگری اگر محرك شهوت باشد حرام است. بوسیدن غیر همسر اگر به قصد لذت و شهوت‌رانی باشد حرام است و پیغمبر اکرم می‌فرمایند خداوند در قیامت به چنین لب و دهان هوسبازی پوزه‌بندی از آتش دوزخ خواهد زد، مگر آن که توبه واقعی کند و از راه برگردد.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 84

آیا خدا دستور داده زیبایی‌ها را نبینیم؟

این هم موضوع عجیبی است. خداوند انسان‌های زیبا را آفریده و مو و روی زیبا به آنها داده و به ما چشم تماشا داده ولی؛ در نهایت، دستور داده که به آنها نگاه نکنیم. چرا؟

در میان موج دریا تخته‌بندم کرده دوست باز می‌گوید که دامن تر نکن، هشیار باش!

پاسخ این است که دنیا جلسه امتحان و معیار سنجش رشد انسان است. مضافاً این که با نگاه نکردن آدم خدا بین می‌شود و با نگاه کردن کور. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«النظرة بعد النظرة تزعج في القلب الشهوة، وكفى بها لصاحبها فتنة».[4]

نگاه تخم شهوات حرام را در دل پخش می کند و در نتیجه انسان مرتکب انواع گناهان مربوط به غریزه جنسی می شود.

این شیوه و روش امتحان خداست. یوسف را هفت سال در کاخ سکنی می دهد و زیباترین زن شوهردار را در اختیارش قرار می دهد که حاضر است تمام عشق و هوسش را نثار یوسف کند، آن وقت به این دستور می دهد مرتکب زنا نشو و به یوسف می گوید نگاه نکن!؛ زلیخا حرف خدا را گوش نمی دهد و خوار و بی آبروی همیشه تاریخ می شود و یوسف حرف خدا را می شنود و عزیز مصر وجود و الگوی بشریت می شود. نظام امتحان الهی بر این اساس است و قابل تغییر و سرپیچی هم نیست:

گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را.

[5]

این نگاه علی است.

در نهج البلاغه می خوانیم:

«روی انه، علیه السلام، كان جالسا في أصحابه، فمرت بهم امرأة جميلة،

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 85

فرمقها القوم بأبصارهم، فقال علیه السلام: إن أبصار هذه الفحول طوامح، و إن ذلك سبب هباجها، فإذا نظر أحدكم إلى

امرأة تعجبه فليأمس [فليلمس] أهله، فإنما هي امرأة كأمراًته». [6]

حضرت با چند نفر از اصحابشان در جایی نشسته بودند که زن زیبایی بر آنان گذشت. شاید رویش را درست نگرفته بود، چون این چند نفر ناگهان به این زن خیره شدند. امیر المؤمنین فرمود: همین طرز نگاه کردنتان است که هیجان شما را برای بودن با زنان زیاد می کند. برای چه با چشمانتان این زن نامحرم را که ناموس دیگران است این طور تیرباران می کنید؟ مگر این زن با زن خودتان چه فرقی می کند؟

خانه خدا حرمت دارد

در طواف خانه خدا، زن‌ها حق ندارند چهره‌هاشان را بپوشانند؛ یعنی واجب است تمام گردی صورتشان، ابرو، چشم، گونه، لب، دندان و

بیرون باشد. از آن طرف، نظر کردن به آنان برای مردان هم حرام است.

در اعمال حج، هزاران زن را در کنار آدم قرار می‌دهد و می‌گوید نگاه نکن! این‌جا بیت الله و در حضور من است و بار گناهش بسیار سنگین.

این روایت را اهل تسنن نقل کرده‌اند. در چنین شرایطی، امیر مومنان جوانی را دیدند با تمام وجود در چهره زنی زیبا غرق شده و نزدیک است بدن این زن را از روی لباس لمس کند.

این گناه کمی نیست. پیغمبر اکرم می‌فرمایند: وقتی مرد نامحرم با زن نامحرم دست می‌دهند عرش خدا به لرزه در می‌آید. چه برسد به این‌که با هم خلوت کنند یا زنا کنند که کل عالم به لرزه در می‌آید.

درباره همین رابطه نامشروع قرآن می‌گوید:

«و لا تقربوا الزّنا إنّهُ كان فاحشة و ساء سیّلا» [7]

و نزدیک زنا نشوید که کاری بسیار زشت و راهی بس بد است.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 86

عجب عمل زشتی و چه راه بدی است. معلوم می‌شود کار ما هم درست نیست که در اداره‌هایمان یک مرد جوان را با یک زن زیبای جوان به عنوان همکار و کارمند در یک اتاق جا می‌دهیم. الحمد لله، تاجران نمازخوان و روزه‌گیر ما هم به تازگی از نظر ایمانی رشد کرده‌اند و هرکدام چند دختر مو پریشان پر ناز و غمزه را استخدام کرده‌اند که یا مدیر دفتر است یا مسئول کامپیوتر است و ... هر از گاهی هم دلشان از زنانشان سرد می‌شود و با دفتردار و کامپیوتردارشان ازدواج می‌کنند و

تازه، این در صورتی است که متدین باشند، وگرنه تجارتخانه که جای خلوتی است و هر شب بساط زنا به راه است. بگذریم.

امام دیدند در حال طواف، کنار بیت الله، محلی که 124 هزار پیغمبر صورت روی خاک گذاشته و ملائکه در آن در حال طواف اند. این جوان در پی شهوات رانی است و می خواهد با دستش خانم جوان پاکدامنی را که مشغول انجام اعمال حج واجب است لمس کند.

حضرت سیلی ای به این جوان زد و فرمود: این جا جای این کارها نیست، بیرون از این جا هم جای این کارها نیست. خواست جمع خودات و خدا و قیامت و دینت باشد! (به این کار می گویند تحذیر و آن سیلی هم سیلی تحذیر است).

از قضا، خلیفه دوم آن سال برای مناسک حج آمده بود (به قول عربها «ملك» آمده بود حج). این جوان گریه کنان برای دادخواهی پیش او رفت و گفت: در جوار بیت، در زمان حکوت حضرت عالی علی بن ابی طالب به من سیلی زده! عمر گفت: من نمی توانم به شکایت تو رسیدگی کنم. من نه دادگاه می توانم تشکیل دهم و نه به حرفت می توانم گوش کنم. آن سیلی هم نوش جان! سرت را بینداز پایین و برو دنبال کارت.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 87

جوان گستاخ شروع کرد که این بی عدالتی است، این ظلم است ... اما عمر گفت: در حق تو هیچ ظلمی نشده. آن دستی که به صورت تو سیلی زده دست علی بن ابی طالب نبوده، دست خدا بوده. تو از دست خدا شکایت داری؟ و توقع داری من برای کسی که دستش دست خداست دادگاه تشکیل دهم؟ (توجه داشته باشیم که این سخن را عمر گفته و این روایت را اهل سنت نقل کرده اند [8]).

*** تا انسان چشم چران نشده سالم است و چیزی نمی خواهد. چون چیزی که انسان ندیده در فهرست خواسته های دل نمی نشیند و در فضای ندیدن خواسته ای ظهور نمی کند. وقتی نه عکسی دیده ام، نه فیلمی تماشا کرده ام و نه به دختری نگاه کرده ام، چه بخواهم؟

این جرم دیده است ندارد گناه دل.

دل را در این حدیث ملامت نمی کنم

همه ما باید یاد بگیریم هم‌چنان که شکم را آباد نگاه می‌داریم، شادابی پوستمان را حفظ می‌کنیم و به زیبایی انداممان می‌رسیم، به مغزمان هم که مرکز تفکر و برتری‌دهنده ما بر آسمان و زمین است برسیم. با فراگیری علم و خواندن آثار مفید و تفکر و تأمل مغز را زنده نگه داریم و قدر این گوهر یگانه را بدانیم.

عقل: هدیه پروردگار

مرحوم کلینی در اصول کافی روایت عجیب و شایسته تاملی از امیر مومنان نقل کرده که بسیاری از بزرگان از جمله مرحوم ملا صدرا در شرح اصول کافی و محروم مجلسی درصدد توضیح و شرح آن برآمده‌اند:

«هبط جبرئیل علی آدم، علیه السلام، فقال: یا آدم إني امرت أن اخيرك واحدة

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 88

من ثلاث فاخترها ودع اثنتين. فقال له آدم: یا جبرئیل و ما الثلاث؟ فقال:

العقل و الحياء و الدين. فقال آدم: إني قد اخترت العقل فقال جبرئیل للحياء و الدين: انصرفا و دعاه. فقلا: یا جبرئیل إنا امرنا أن نكون مع العقل حيث كان، قال: فشأنكما و عرج». [10]

حضرت می‌فرماید: جبرئیل، علیه السلام، بر آدم فرو آمد و گفت: من مامور شده‌ام انتخاب یکی از این سه چیز را به تو پیشنهاد کنم: عقل و حیا و دین. آدم گفت: من عقل را انتخاب می‌کنم. جبرئیل نیز مطابق فرمان پروردگار به دین و حیا گفت: برگردید. اما دین و حیا گفتند:

بازگشت ما ممکن نیست، چون خدا به ما امر کرده است که همواره همراه عقل باشیم. برای همین، از عقل جدایی ناپذیریم. جبرئیل برگشت و حیا و دین، این دو گوشواره عقل، نزد او ماندند.

نتیجه آن که عاقل بودن شرط لازم و کافی برای دین داشتن و با حیا بودن است و در این معنی روایت فراوان وارد شده است. از جمله، امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

- «من كان عاقلا كان له دين، و من كان له دين دخل الجنة». [11]

- «الحیاء من الایمان، و لا ایمان لمن لا حیاء له». [12]

چه کنیم که با داشتن این سهگوه‌ر باز به راه راست نمی‌رویم و هدایت نمی‌پذیریم؟ چه کنیم که به جای خدا هزاران معشوق و محبوب موقتی را به دوستی گرفته‌ایم و از این همه ناخویش‌شناسی حیا نمی‌کنیم.

چرا عمر آدمی باید فدای چهار تا نامحرم بشود؟ آن هم نامحرم‌های نمادینی. ای کاش آدم دل به یک دختر یا یک زن می‌بست که هشتاد سال با آدم به خاطر خود آدم می‌ماند و قربان آدم می‌رفت و دست از عشق بر نمی‌داشت! نه این که دو سه روز تب عشق و هوسش تند باشد و

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 89

بعد از آن جنگ و جدال و آبروریزی و غوغا شروع شود و کار به دعوا و درگیری و کشت و کشتار بکشد. هر روز در روزنامه خبری در این باره هست که زن با مردی رفیق شد و به کمک او نصف شب شوهرش را کشت؛ مرد با یکی رفیق شد و چون دید ممکن است زنش جار و جنجال به پا کند، زنش را خفه کرد؛ ...؟!

اسم این نوع زندگی‌ها و این نوع آدم‌ها را چه می‌توان گذاشت؟ تا به حال، هیچ خوکی به خاطر عشق خوک دیگر را نکشته است، اما بعضی از انسان‌ها زن بی‌گناهی را به خاطر یک زن دیگر می‌کشند. یا مرد بی‌گناهی را که پدر فرزندان‌شان هم هست به قتل می‌رسانند! نکته اساسی این که وقتی ماجرا را دنبال می‌کنی معلوم می‌شود همه چیز از یک نگاه شروع شده و این آتش را چشم به سبب ناکارآمدی عقل و نداشتن فکر روشن کرده است.

که گرد عشق نگردند مردم هشیار.

زمام عقل به دست هوای نفس مده

[13]

فدای وجود مقدس امیر مؤمنان! چه زیبا انسان را روان‌کاو کرده و چه خوب باطن و ظاهر انسان را شناسانده است! آری:

«من کثر فکره فی المعاصی دعته الیها».

به گناه فکر نکنید، چون فکر گناه انسان را به آغوش معصیت می اندازد و اسیرش می کند. نگاهتان را هزینه دیدن صحنه های نامشروع نکنید، چون تا چشم چیزی را نبیند دل آن را مطالبه نمی کند، اما وقتی نگاه کردی و دل آن را طلب کرد، دیگر پس گرفتن این شکل زیبا از نفس بسیار کار مشکلی است و فکر دائم در خیال آن دختر یا آن پسر زیباست. تاسف بارتر این که این عده با ازدواج هم مشکلشان حل نمی شود و این قدر گرفتارند که در هنگام انتقال نطفه به زن شرعی خودشان هم به فکر آن نامحرم اند [14] و به یاد او کنار همسرشان قرار

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 90

می گیرند و این چهره نحس را نمی شود از نفس و از فکر آنان پاک کرد.

آیا بدبختی بزرگ تر از این هم می شود؟

که من يكدم نگشتم شاد از این دل

خدایا داد از این دل از این دل

بگویم صد هزاران داد از این دل

چو فردا نامه خوانان نامه خوانند

[15] خدایا، دل های ما آلوده شده و مرتب به چشم ها می گوید نگاه کنید، به گوش ها می گوید گوش کنید و ...، اما هم چنان آرزومند پاکی و هدایت هستیم تا در راه بمانیم و از آن منحرف نشویم. تو نیز از سر لطف همتی بدرقه راهمان کن [16]:

«رَبَّنَا لَا تَزَعْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ». [17]

پروردگارا، دل هایمان را پس از آن که هدایتمان فرمودی منحرف مکن و از سوی خود رحمتی بر ما ببخش، زیرا تو بسیار بخشنده ای.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 91

پی نوشت:

[(1). حضرت در روایات دیگری می‌فرمایند: «الفکر فی غیر الحکمة هوس» و «من کثر فکره فی اللذات غلبت علیه». ر ک: میزان الحکمه، ج 3، ص 2465، به نقل از: غرر الحکم، حکمت 1278، 8561، 8564.]

[(2). میزان الحکمه، ج 1، ص 344. مرحوم ملا صالح مازندرانی در شرح أصول کافی (ج 12، ص 552) می‌گوید: «و ان ترک الذنب أهون و أسهل من طلب التوبة لأن النفس قبل الذنب أشد صفاء منها بعده و لا ريب فی أن العبادة مع صفائها أسهل من العبادة مع ظلمتها مع أن للتوبة اسبابا و شرائط قد لا يتحصل فليس کل من طلب التوبة وجدها».

روایت بسیار معروفی هم از امام صادق ذکر شده که در آن در جریان داستانی مشهور زنی بدکار پیرمرد عابدی از بنی اسرائیل را به وسیله همین جمله راهنمایی کرده از مکر شیطان نجات می‌دهد. ر ک: اصول کافی، ج 8، ص 385؛ وسائل الشیعه (آل البيت)، ج 16، ص 132: «... عن أبي عبد الله، عليه السلام، فی حدیث طویل ملخصه أن ابليس احتال علی عابد من بنی اسرائیل حتی ذهب إلى فاجرة يريد الزنا بها، فقالت له إن ترک الذنب أيسر من طلب التوبة، و ليس کل من طلب التوبة وجدها، فانصرف و ماتت من ليلتها فأصبحت و إذا علی بابها مكتوب: احضروا فلانة فإنها من أهل الجنة فارتاب الناس فمكثوا ثلاثا لا يفتونها ارتيابا فی أمرها، فأوحى الله عز و جل إلى نبي من الانبياء و لا أعلمه الا موسى بن عمران أن ائت فلانة فصل عليها، و مر الناس فليصلوا عليها، فإني قد غفرت لها، و أوجبت لها الجنة بتشبيها عبدي فلانا عن معصيتي».

[(3). یونس، 31.]

[(4). میزان الحکمه، ج 4، ص 3292: به نقل از: من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 18، ح 4970.]

[(5). از حافظ است.]

[(6). نخب البلاغه، حکمت 420؛ میزان الحکمه، ج 2، ص 1238.]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 92

[(7). اسراء، 32.]

[(8). بحار الأنوار، ج 24، ص 202: «... و قال الجزري فی حدیث عمر: إن رجلا كان ينظر فی الطواف إلى حرم المسلمين، فلطمه علی علیه السلام. فاستعدى علیه، فقال:

ضربك بحق أصابته عين من عيون الله، أراد خاصة من خواص الله عز و جل، و وليا من أوليائه. انتهى».

- بحار الأنوار، ج 39، ص 88: «جاء رجل مشحوج الا رأس يستعدى عمر على عليه السلام، فقال على: مررت بهذا و هو يقاوم امرأة فسمعت ما كرهت، فقال عمر: إن لله عيوننا و إن عليا من عيون الله في الارض. و في رواية الاصمعي أنه قال عليه السلام:

رأيتَه ينظر في حرم الله إلى حريم الله، فقال عمر: اذهب وقعت عليك عين من عيون الله، و حجاب من حجب الله، تلك يد الله اليمنى يضعها حيث يشاء».

دراین باره روایات متعددی نیز داریم که حضرت به فضیلت خود در آن‌ها اشاره کرده‌اند. از جمله:

- بحار الأنوار، ج 4، ص 8: «ابن الوليد، عن ابن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن النضر، عن ابن سنان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام في خطبة: أنا المهدي، و أنا المهتدي، و أنا أبو اليتامى و المساكين و زوج الارامل، و أنا ملجأ كل ضعيف، و مأمّن كل خائف، و أنا قائد المؤمنين إلى الجنة، و أنا حبل الله المتين، و أنا عروة الله الوثقى و كلمة التقوى، و أنا عين الله و لسانه الصادق و يده، و أنا جنب الله الذى يقول: أن تقول نفس يا حسرتى على ما فرطت في جنب الله. و أنا يد الله المبسوطة على عباده بالرحمة و المغفرة، و أنا باب حطة، من عرفنى و عرف حقى فقد عرف ربه لاني وصى نبيه في أرضه، و حجتة على خلقه، لا ينكر هذا إلا الراد على الله و رسوله». قال الصدوق: الجنب: الطاعة في لغة العرب، يقال: هذا صغير في جنب الله أى أنا الذى ولايتى طاعة الله، قال الله عز و جل: أن تقول نفس يا حسرتى على ما فرطت في جنب الله؛ أى في طاعة الله عز و جل. بيان: روى عن الباقر عليه السلام أنه قال: معنى جنب الله أنه ليس شئ أقرب إلى الله من رسوله، و لا أقرب إلى -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 93

- رسوله من وصيه، فهو في القرب كالجنب، و قد بين الله تعالى ذلك في كتابه بقوله: أن تقول نفس يا حسرتى على ما فرطت في جنب الله؛ يعنى في ولاية أوليائه. و قال الطبرسى رحمه الله: الجنب: القرب أى يا حسرتى على ما فرطت في قرب الله و جواره، و فلان في جنب فلان أى في قربه و جواره، و منه قوله تعالى: و الصاحب بالجنب: و هو الرفيق في السفر، و هو الذى يصحب الانسان بأن يحصل بجنبه لكونه رفيقه قريبا منه ملا صقاله. انتهى. و العين أيضا من المجازات الشائعة أى لما كان شاهدا على عباده مطلعا عليهم فكأنه عينه، و كذا و اللسان فإنه لما كان يخاطب الناس من قبل الله و يعبر عنه في بريته فكأنه لسانه.

- بحار الأنوار، ج 24، ص 194: «محمد بن الحسين عن أحمد بن بشر عن حسان الجمال عن هاشم بن أبي عمار قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: أنا عين الله، و أنا جنب الله، و أنا يد الله، و أنا باب الله».

- بحار الأنوار، ج 26، ص 240: «أبي عن سعد عن ابن عيسى عن الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول:

إن لله عز و جل خلقا خلقهم من نوره و رحمته لرحمته، فهم عين الله الناطرة، و اذنه السامعة، و لسانه الناطق في خلقه بإذنه، و امناؤه على ما أنزل من عذر أو نذر أو حجة، فبهم يحو الله السيئات و بهم يدفع الضيم. و بهم ينزل الرحمة، و بهم يحيى ميتا و يميت حيا و بهم يتلى خلقه و بهم يقضى في خلقه قضية. قلت: جعلت فداك من هؤلاء؟ قال:

الوصياء».

- بحار الأنوار، ج 39، ص 347: «سئل أمير المؤمنين عليه السلام: كيف أصبحت؟

فقال: أصبحت و أنا الصديق الأكبر و الفاروق الأعظم، و أنا وصي خير البشر، و أنا الاول و أنا الآخر، و أنا الباطن و أنا الظاهر، و أنا بكل شئ عليم، و أنا عين الله، و أنا جنب الله و أنا أمين الله على المرسلين، بنا عبد الله، و نحن خزان الله في أرضه و سمائه، و أنا احيى و أنا اميت و أنا حى لا أموت. فتعجب الاعرابي من قوله فقال عليه السلام: أنا الاول أول من آمن برسول الله صلى الله عليه و آله و أنا الآخر آخر من نظر فيه لما كان في لحدّه، و أنا الظاهر ظاهر الاسلام، و أنا الباطن بطين من العلم، و أنا بكل شئ عليم-]

حديث عقل و نفس آدمى درآيينه قرآن، ص: 94

- فإنني عليم بكل شئ أخبر الله به نبيه فأخبرني به، فأما عين الله فأنا عينه على المؤمنين و الكفرة، و أما جنب الله فأنا تقول نفس: يا حسرتي على ما فرطت في جنب الله، و من فرط في فقد فرط في الله، و لم يجز لنبي نبوة حتى يأخذ خاتما من محمد صلى الله عليه و آله فلذلك سمى خاتم النبيين، محمد سيد النبيين و أنا سيد الوصيين، و أما خزان الله في أرضه فقد علمنا ما علمنا رسول الله صلى الله عليه و آله بقول صادق، و أنا احيى سنة رسول الله، و أنا اميت اميت البدعة، و أنا حتى لا أموت لقوله تعالى: و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم يرزقون».

[(9). از اوحدي مراغه‌ای است.]

[(10). اصول کافی، ج 1، ص 10.]

[(11). کافی، ج 1، ص 11. در روایت دیگر از امام آمده است: «من كان عاقلا ختم له بالجنة ان شاء الله»؛ نیز: شیخ صدوق، ثواب الأعمال، ص 14.]

[(12). روایت از رسول مکرم اسلام است. ر.ک: شیخ جواهری، جواهر الکلام، ج 13، ص 302؛ الامام یحیی بن الحسین، الأحکام، ج 1، ص 347.]

[(13). از سعدی است.]

[(14). در این باره روایت مبسوطی از رسول خدا وارد شده است. الحدائق الناضرة، محقق بحرانی، ج 23، ص 142: «قال رسول الله: يا علي، لا تجامع امرأتك في أول الشهر و في وسطه و في آخره، فإن الجنون و الجذام و الخبل يسرع إليها و إلى ولدها. يا علي لا تجامع امرأتك بعد الظهر، فإنه إن قضى بينكما ولد يكون أحول و الشيطان يفرح بالحول في الانسان. يا علي، لا تتكلم عند الجماع، فإنه إن قضى بينكما ولد لا يؤمن أن يكون أخرس، و لا ينظر أحد إلى فرج امرأته، و ليغض بصره عند الجماع، فإن النظر إلى الفرج يورث العمى في الولد. يا علي، لا تجامع امرأتك بشهوة امرأة غيرك، فإنه يخشى إن قضى بينكما ولد أن يكون مخنثا أو مغبلا. يا علي، من كان جنباً في الفراش مع امرأته فلا يقرأ القرآن. فإني أخشى أن ينزل نار من السماء فتحرقهما. يا علي، لا تجامع امرأتك إلا و معك خرقة، و لأهلك خرقة، و لا تمسحاً بخرقة واحدة، فتقع الشهوة على الشهوة، فإن ذلك يعقب العداوة بينكما، ثم يؤديكما إلى الفرقة-]

حديث عقل و نفس آدمي درآيينه قرآن، ص: 95

- و الطلاق. يا علي، لا تجامع امرأتك من قيام، فإن ذلك من فعل الحمير، فإن قضى بينكما ولد كان بوالا في الفراش كالحمير البوالة في كل مكان. يا علي، لا تجامع امرأتك في ليلة الأضحى، فإنه إن قضى بينكما ولد يكون له ست أصابع أو أربع أصابع. يا علي، لا تجامع امرأتك تحت شجرة مثمرة، فإنه إن قضى بينكما ولد يكون جلادا أو قتالا أو عريفا. يا علي، لا تجامع امرأتك في وجه الشمس و تلؤلؤها إلا أن ترخي ستر بستركما، فإنه إن قضى بينكما ولد لا يزال في بؤس و فقر حتى يموت. يا علي، لا تجامع امرأتك بين الأذان و الإقامة، فإنه إن قضى بينكما ولد يكون حريصا على إهراق الدماء. يا علي، إذا حملت امرأتك فلا تجامعها إلا و أنت على وضوء، فإنه إن قضى بينكما ولد يكون أعمى القلب بخيل اليد. يا علي، لا تجامع أهلك في النصف من شعبان، فإنه إن قضى بينكما ولد يكون مشوما ذا شامة في وجهه. يا علي، لا تجامع

امرأتک فی آخر درجة منه، یعنی إذا بقى منه یومان، فإنه إن قضی بینکما ولد یكون عشارا و عوناً للظالمین، و یكون هلاک فقام من الناس علی یدیه. یا علی، لا تجامع أهلك علی سقوف البیان، فإنه إن قضی بینکما ولد یكون منافقا مرتابا مبدعا.

یا علی، إذا خرجت فی سفر لا تجامع أهلك تلك الليلة، فإنه قضی بینکما ولد ینفق ماله فی غیر حق، و قرأ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: إن المبذرين كانوا إخوان الشیاطین. یا علی، لا تجامع أهلك إذا خرجت إلى سفر مسيرة ثلاثة أيام ولیالیهن، فإنه إن قضی بینکما ولد یكون عوناً لكل ظالم علیک. و فی رواية الصدوق: الجامع ليلة الاثنين، فإنه إن قضی بینکما ولد یكون حافظاً لكتاب الله عز و جل، راضیا بما قسم الله عز و جل له. یا علی، إن جامععت أهلك فی ليلة الثلاثاء فقضى بینکما ولد فإنه یرزق الشهادة بعد شهادة أن لا إله إلا الله و أن محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول الله، و لا یعذبه الله مع المشرکین، و یكون طیب النکحة و الفم، رحیم القلب، سخی الید، طاهر اللسان من الغیبة و الکذب و البهتان. یا علی، إن جامععت أهلك ليلة الخميس، فقضى بینکما ولد فإنه یكون حاکما من الحکام، أو عالما من العلماء، و إن جامععتها یوم الخميس عند زوال الشمس عند کبد السماء، فقضى بینکما ولد فإن الشیطان لا یقر به حتی یشیب، و یكون فهما، و یرزقه السلامة فی الدین و الدنیا. یا علی، إن -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 96

- جامعتها ليلة الجمعة، و كان بینکما ولد، فإنه یكون خطیبا قوالا مفوها، و إن جامععتها یوم الجمعة بعد العصر، فقضى بینکما ولد، فإنه یكون معروفا مشهورا عالما، و إن جامععتها ليلة الجمعة بعد العشاء الآخرة، فإنه یرجى أن یكون من الأبدال، إن شاء الله.

یا علی، لا تجامع أهلك فی أول ساعة من اللیل، فإنه إن قضی بینکما ولد فإنه لا یؤمن أن یكون ساحرا مثرا للدنیا علی الآخرة. یا علی، إحفظ وصیتی هذه كما حفظتها عن جبرئیل». أقول: هذا الخبر رواه الشیخ فی التهذیب و الصدوق فی الفقیه عن أبی سعید الخدری. و رواه الصدوق فی العلل و الأمالی مسندا عن الطالقانی عن الحسن بن علی العدوی عن یوسف بن یحیی الاصفهانی عن إسماعیل بن حاتم عن أحمد بن صالح...»].

[(15). از بابا طاهر است.]

[(16). اشاره است به این بیت حافظ:]

/که دراز است ره مقصد و من نو سفرم.

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس

[

[(17). آل عمران، 8.]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 97

6 فکر و قلب تأثیر تفکر در بیداری قلب آدمی

تهران، حسینیه همدانیها رمضان 1386

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 99

لیم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّى على محمد و آله الطاهرين. ارزشمندترین نگاه انسان نگاهی است که با اندیشه و تفکر همراه باشد.

وجود مبارك امير المؤمنين، عليه السلام، در وصف اولياء خدا در آیه «الا ان اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون». [1] می‌فرماید:

«إن أولياء الله هم الذين نظروا إلى باطن الدنيا إذا نظر الناس إلى ظاهرها، و اشتغلوا بآجلها إذا اشتغل الناس بعاجلها، فأماتوا منها ما خشوا أن يميتهم، و تركوا منها ما علموا أنه سيتركهم، و رأوا استكثار غيرهم منها استقلالاً.

و درکهم لها فوتاً. أعداء ما سالم الناس، و سلم ما عادى الناس. بهم علم الكتاب و به علموا. و بهم قام الكتاب و به قاموا. لا يرون مرجواً فوق ما يرجون، و لا مخوفاً فوق ما يخافون». [2]

اغلب مردم ظاهرین هستند و از دیدن جریانات و حوادثی که در عالم روی می‌دهد و حقایقی که در آنها جاری است هیچ بهره‌ای نمی‌برند؛ اما نگاه اولیاء خدا نگاهی اثردار و حقیقت‌جوست. برای همین، سبب تغییر حالاتشان می‌شود و موتور حرکتشان به سوی خدا و عالم فکرها و ارزیابی‌ها و عاقبت اندیشی‌ها یشان است.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 100

روایات بسیاری ما را به داشتن چنین نگاه و بینشی دعوت می‌کنند. از جمله، وجود مبارك امیر المؤمنین، علیه السلام، می‌فرماید:

«نبه بالفکر قلبك، و جاف عن اللیل جنبك، و اثق الله ربك [3]». [4]

براساس این روایت، انسان باید سه کار مهم در زندگی انجام دهد تا آشنای انبیاء و ائمه و اولیای خدا شود و در زمره علاقمندان آنان قرار گیرد و جزو کسانی باشد که خداوند به آنان نعمت بخشیده است؛ کسانی که تا ابد مورد خشم خدا قرار نمی‌گیرند، همواره محبوب خداوند، راهشان را گم نمی‌کنند و خداوند در دنیا و آخرت مورد انعام ویژه خود قرارشان می‌دهد:

«... الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم و لا الضالين».

مفهوم انعمت

به یقین، مراد از نعمت در این آیه این نیست که مثلاً خداوند بر سفره برگزیدگان خود خرزهره و هندوانه و خیار و ماست و دوغ و جز این‌ها قرار داده است، زیرا ستمگران دنیا همواره از چیزهایی گران‌تر و تازه‌تر و بهتر از این‌ها بهره‌مند بوده‌اند. نعمت‌هایی که خدا در سوره حمد از آن‌ها سخن می‌گوید نعمت ایمان و توفیق عمل صالح و پابندی به اخلاق و ارزش‌هاست.

امیر المؤمنین می‌فرماید: من اگر بخواهم از مغز گندم مخلوط با عسل ناب غذا درست کنم، می‌توانم. اما خدا را چه کنم؟ چگونه می‌توانم مغز گندم و عسل بخورم، درحالی که خانه مردم خالی است و شب‌ها عده‌ای گرسنه سر بر بالین می‌گذارند؟

«الا و إن لكل مأموم إماما يقتدى به و يستضيئ بنور علمه، ألا و إن إمامكم قد اكتفى من دنياه بطمریه، و من طعمه بقرصیه. ألا و إنكم لا تقدرون علی ذلك و لكن أعینونی بورع و اجتهاد و عفة و سداد». [5]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 101

امام شما در این دنیا برای سیر کردن شکمش به دو قرص نان جو و برای پوشاندن بدنش به لباسی معمولی اکتفا کرد، درحالی که می‌توانست پارچه ابریشمین بپوشد و بهترین سفره‌ها را پهن کند.

این معنی واقعی زهد است. توجه داشته باشیم که امیر المؤمنین امکان چنین زندگی‌هایی را داشت. او، در طی 25 سال خانه‌نشینی، کشاورزی آبادی ایجاد کرده بود و یکی از ثروتمندان زمان خود محسوب می‌شد. با این حال، در کمال قناعت و زهد زندگی می‌کرد و این یکی دیگر از جنبه‌های متعالی وجود حضرت است که در اوج توانایی امساك می‌کند و زهد می‌ورزد. از این رو، وصیت حضرت به امام حسن و امام حسین، علیهم السلام، را در شب بیست و یکم ماه رمضان که نگاه می‌کنیم کلمه‌ای درباره پول یا مادیات در آن نمی‌یابیم.

سه دستور مهم

اما سه نکته موجود در فرمایش امیر المومنین:

«تَبَّهَ بِالْفَكْرِ قَلْبُكَ»

دل خواب و غفلت زده و قلب حیوانیت را با تفکر و اندیشه بیدار کن.

ممکن است این بیداری به سبب تفکر در آیه‌ای از قرآن، جمله‌ای حکیمانه از انسانی فهیم یا مشاهده جریان یا حادثه‌ای اتفاق بیفتد؛ هم‌چنان که برای فرخی سیستانی در مشاهده ویرانی‌های کاخ مدائن روی داد:

هان ای دل عبرت بین از دیده حذر کن هان ایوان مدائن را آئینه عبرت دان.

شیوه تفکر پیامبر

از امام صادق، علیه السلام، پرسیدند: یابن رسول الله، رسول خدا چگونه فکر می‌کرد؟ حضرت فرمود: پیامبر خدا وقتی از کنار خانه ویرانه‌ای

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 102

می گذشت که دیوارها یا سقفش ریخته بود، می ایستاد و خطاب به آن خانه می فرمود:

«این بانوك»

معمارها و بناهایی که تو را ساختند و کسانی که در ساخت تو به آنان کمک کردند کجایند؟ آن دستهایی که نقشه تو را کشیدند، آنها که دیوارهای را چیدند و طاقت را زدند کجا رفتند؟ همگی مردند و زیر خاک رفتند و فراموش شدند، ولی تو هنوز مانده ای و عمر تو خانه خشت و گلی از چهار پنج نسل بشر بیشتر بوده است.

«این ساكنوك». [6]

آنها که در تو زندگی کردند، عروسی گرفتند و بچه دار شدند کجایند؟

آیا آن عروس هنوز جوانی و شادابی هجده سالگی اش را دارد؟ آن داماد هنوز طراوت و قدرتش را دارد؟ آنها همه رفتند و تو هنوز باقی هستی!؟

به راستی، ما انسانها با این عمرهای کوتاه بی اعتبار در این دنیا چه می گوئیم و در رهگذر این دنیای فانی در پس همه این نزاعها و حق کشیها و جنگها و نامردیها در پی چه هستیم؟

امام در ادامه فرمودند: پیامبر با دیدن خانه ای مخروب این طور به فکر فرو می رفت. حال، از روی این نمونه قیاس کنید که پیغمبر درباره هر موضوعی چگونه فکر می کرده است.

البته، گمان نباید کرد که این نگاه پیامبر به سبب نبوت ایشان بوده است، زیرا به شهادت تاریخ، ایشان سالها قبل از بعثت نیز اهل تفکر بوده و در اندیشه به سر می برده اند. به سبب همین تفکر نیز بود که به نبوت انتخاب شدند و قلب مبارکش ظرف نزول قرآن واقع گردید.

آری، وقتی نگاه انسان نگاه اندیشمندانه باشد، قلب بیدار می شود و در

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 103

هر پدیده‌ای و رویدادی عبرتی می‌بیند و درسی می‌آموزد. این عبرت‌ها و درس‌ها قلب آدمی را بیدار می‌کند و وقتی قلب بیدار شد، این بیداری در اعمال و اخلاق و منش و روش آدمی اثر می‌گذارد و او را از بیهوده زیستن نجات می‌دهد.

شیخ جعفر کبیر: نمونه قلب بیدار

شیخ جعفر کبیر [7] از مراجع تقلید معروف شیعه است. شهرتش به کبیر نیز به لحاظ تسلط و آگاهی فراوان ایشان در ابواب مختلف علم بوده است، به طوری که می‌گویند اگر تمام کتب فقهی شیعه را جمع کرده در دریا می‌ریختند و حتی يك کتاب هم باقی نمی‌ماند، ایشان می‌توانست تمام فقه اهل بیت را از نو بنویسد.

چنین انسان با عظمتی، روز عید فطر، قبل از آن که نماز عید را اقامه کند، زکات فطره را که از مردم جمع شده بود بین مستحقین تقسیم کرد.

بعد از نماز، مستحق دیگری آمد کنار سجاده شیخ نشست و گفت: آقا، من زندگی‌ام امسال نچرخیده و واقعا مستحق هستم. به من هم از زکات فطره مبلغی مرحمت کنید! شیخ گفت: هرچه زکات به من دادند مصرف کردم و در حال حاضر چیزی ندارم. آن بینوا ناراحت شد و از فرط ناراحتی آب دهان به صورت شیخ انداخت و گفت: پس بی‌جا روی این مسند نشسته‌ای. برو و بگذار کسی این‌جا بنشیند که داشته باشد.

با دیدن این حالت، شیخ بلند شد و عبایش را از دوش برداشت و آن را به شکل کیسه در آورد و به مردم گفت: بنده مستحق شرعی دیگری سراغ دارم که زکات به او نرسیده، هرکس هرچه می‌تواند کمک کند!

چند تن از مومنین از جا بلند شدند تا خودشان در صف‌ها بچرخند و پول جمع کنند، ولی شیخ نگذاشت و فرمود: خودم این کار را انجام می‌دهم. لحظاتی بعد، عیا پر از پول شد و شیخ آمد سر جامنازش و به

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 104

آن مستحق گفت: برادر، برای حفظ آبرویت بیا خانه و کل پول عبا را بردار و ببر.

این رفتار از خواص تفکر و قلب بیدار است. اگر شیخ می‌خواست با این مستحق بی‌تربیت برخورد کند و آبرویش را ببرد، می‌توانست. کافی بود به همان نمازگزاران صف اول اشاره کند یا اجازه بدهد که آن‌ها در این جریان مداخله کنند یا متوجه

ماجرای شوند، ولی دید اگر کارد به استخوان این بنده خدا نرسیده بود این کار را نمی کرد. از این نظر، به او حق داد. از طرفی، به یاد کلام پروردگار افتاد که می گوید:

«خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین». [8]

عفو و گذشت را پیشه کن، و به کار پسندیده فرمان ده، و از نادان روی بگردان

«... و الكاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المسحنین». [9]

آنان که ... خشم خود را فرو می برند، و از خطاهای مردم در می گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

اگر شیخ این کار را نمی کرد، شاید يك نفر را برای همیشه از نماز و زکات و آخوند و مرجع تقلید جدا کرده بود، اما فکر کرد و کاری را انجام داد که هم اثر تربیتی برای آن فرد داشت و هم برای مرجعیت شیعه سبب افتخار است.

ما هم باید در این آیات فکر کنیم و ببینیم چگونه می شود محبوب خدا شد؟ قدر مسلم، يك راهش همین است که در مقابل عکس العمل های تند دیگران که در مضيقه روحی هستند از کوره در نرویم، برایشان عذری بتراشیم، بیخشمشان و به آنان نیکی کنیم.

مومن: کلید حل مشکلات

خطبه هشتادوشش نهج البلاغه خطبه ای است که امیر المؤمنین در آن چهل وصف برای اهل خدا بیان کرده است. انسان وقتی در نهج البلاغه یا قرآن

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 105

غور می کند، ارزش آن ها را می فهمد و به نظر من، نهج البلاغه شاهکار انسان در عالم خلقت است. امیر المؤمنین در جایی از این خطبه می فرماید:

«و صار من مفاتیح أبواب الهدی و مغالیق أبواب الردی». [10]

یعنی کسانی مثل شیخ کبیر کلید باز کردن درهای رحمت و هدایت خداوند. خداوند به محبوبش آنقدر لطف دارد که چشم و گوش و دست و زبان و شکم و پوستش را به کلید گشایش درهای هدایت و رحمت خود تبدیل می‌کند. آیا تجارتی سودمندتر از این در دنیا پیدا می‌شود که در قیامت دهها هزار نفر را جلوی چشم انسان به جهنم ببرند و در عوض او را به اندازه صدها میلیارد نفر تکریم کنند و پاداش دهند؟

این عاقبت کسانی است که خداوند آنان را دوست دارد و عاشق آنهاست. آنان که در زندگی تجربه عشق زمینی را داشته یا احوالات این دسته از عشاق را دیده‌اند می‌دانند زمانی که انسان در فضای عشق قرار می‌گیرد، برای معشوقش حدی قائل نمی‌شود؟ یعنی اگر معشوق بگوید امروز بیا، با وجود این که صدها کار مهم دارد، با هزار بهانه کارهایش را تعطیل می‌کند و به کار معشوق می‌رسد. حالا قیاس کنید اگر خداوند عاشق انسان باشد چه می‌شود؟

نَبّه بالفکر قلبك

اولین دستور امیر المومنین این است. در نتیجه، از امروز اگر قرآن می‌خوانیم، مطلبی می‌شنویم یا حادثه‌ای می‌بینیم باید اندیشه کنیم تا قلب غافلمان بیدار شود.

مرحوم آیت الله العظمی شیخ محمد حسین کمپانی [11] قدس سره درباره جایگاه دل شعر زیبایی دارد که این طور شروع می‌شود:

تا بی خبری ز ترانه دل

هرگز نرسی به نشانه دل

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 106

صدای دل صدای خداست. بنابراین، کسی که کار بدی می‌کند، مال مردم می‌خورد، ارتباط با نامحرم برقرار می‌کند، و در جواب کسی که از او می‌پرسد چرا این کارها را می‌کنی می‌گوید: دلم می‌خواهد! دروغ بسیار بزرگی می‌گوید. او باید بگوید شهوت مرا به این کارها دعوت می‌کند. دل انسان حرم خداست و يك صدا هم بیشتر ندارد و آن صدای خداست. امیر المومنین در نهج البلاغه تصریح می‌کند که خدا تمام اعضا و جوارح را برای ما ساخته، به جز دل که آن را

برای خودش ساخته است؛ یعنی همان طور که خداوند در جهان خانه کعبه را بیت الله قرار داده، در کشور وجود ما هم دل را خانه خود قرار داده است:

طواف خانه دل کن که کعبه يك سنگ است کان را خلیل بنا کرد و این را خدای خلیل.

وقتی دل اسیر دست گناهان می شود، دیگر آن صدا شنیده نمی شود، اما وقتی از زنجیر گناهان آزاد می شود، صدای خدا از آن به گوش می رسد.

بسیاری از دوستان خدا این ندای درونی را شنیده اند و به آن پاسخ گفته اند:

«رَبَّنَا اِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْاِيْمَانِ اَنْ اٰمَنُوْا بِرَبِّكُمْ فَاٰمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ». [12]

پروردگارا، بی تردید ما صدای ندادهنده ای را شنیدیم که مردم را به ایمان فرا می خواند که به پروردگارتان ایمان آورید. پس ما ایمان آوردیم.

پروردگارا، گناهان ما را بیامرز و بدی هایمان را از ما محو کن و ما را در زمره نیکوکاران بمیزان.

عده ای نیز نداهای بیرونی را می شنوند و به آن پاسخ می دهند. از جمله، جناب حر بن یزید ریاحی.

ندایی برای حر

روز عاشورا، وقتی حر می خواست به میدان برود، به حضرت ابی عبد الله

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 107

عرض کرد: قبل از این که کشته شوم، اجازه بدهید مطلبی را برای شما تعریف کنم که برایم خیلی شگفت انگیز بود. وقتی ابن زیاد مرا با هزار سوار فرستاد تا جلوی حرکت شما را بگیرم و به دست این گرگ ها بسپارم و کار به این جا برسد، بیرون دروازه کوفه شنیدم که کسی گفت:

«یا حَزَّ، ابشر بالجنة»

تمام درهای بهشت به رویت باز است.

نفهمیدم این صدا از کجا بود و چه معنایی داشت، چون من سرباز ابن زیاد و یزید بودم و با اسلحه می آمدم تا راه شما را سد کنم، پس چطور ممکن است در بهشت به روی من باز باشد؟

امام لبخندی زد و فرمود: حالا فهمیدی که آن ندا درست بوده. این ندای دل تو بود. [13] آری:

هرگز نرسی به نشانه دل

تا بی خبری ز ترانه دل

کی سبزه دمد ز دانه دل

تا چهره نگردد سرخ از خون

بی ناله و آه شبانه دل.

روزانه نیک نمی بینی

اگر نیمه شب بلند شویم و برای نیم ساعت چشمان را به چشم امام زین العابدین وصل کنیم و گریه کنیم، می بینیم که فردایمان با روزهای دیگر فرق می کند؟ هم خودمان و هم عالم را طور دیگری می بینیم، عالم را روشن تر می بینیم و

آنگه که رسی به کرانه دل

از موج بلا ایمن گردی

ای از تو خرابی خانه دل.

از خانه کعبه چه می طلبی

مگر قلب خواب هم مستطیع می شود؟

گنجی نبود چو خزانه دل

گر مملکت سلطان وجودی

چون گوهر قدس یگانه دل

اندر صدف دو جهان نبود

جانا نظری سوی مفتقرت

کاسوده شود ز بهانه دل.

[14]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 108

دل چه بهانه‌ای می‌گیرد، غیر از بهانه معشوق؟ در دعای کمیل، وجود مبارك امير المؤمنين مطلبی فرموده‌اند که این معنا را بیان می‌کند و نقطه اوج این دعاست؛ یعنی نه جملات قبلی و نه جملات بعدی این قدر اوج ندارد. می‌فرمایند:

«یا سیدی و مولای أقسم صادقاً لئن ترکتنی ناطقاً لأضجن إليك بين أهلها ضجيج الآملين و لأصرخن إليك صراخ المستصرخين و لأبکین عليك بكاء الفاقدين و لأنادینک أين كنت یا ولی المؤمنین، یا غایة آمال العارفين، یا غیاث المستغیثین، یا حبیب قلوب الصادقین، و یا إله العالمین». [15]

به عزت قسم ای آقا و مولایم، سوگند صادقانه می‌خورم اگر مرا در سخن گفتن آزاد بگذاری، در میان اهل دوزخ به پیشگاهت سخت ناله سر دهم؛ همانند ناله آرزومندان. و به درگاهت بانگ بردارم، همچون بانگ آنان که خواهان دادرسی هستند. و هر آینه به آستانت گریه کنم، چون آنان که مبتلا به فقدان عزیزی می‌باشند و صدایت می‌زنم: کجایی ای سرپرست مؤمنان، آری کجایی ای نهایت آرزوی عارفان، ای فریادرس خواهندگان فریادرس، ای محبوب دل‌های راستان و ای معبود جهانیان.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 109

پی‌نوشت

[(1). یونس، 62.]

[(2). نهج البلاغه، ج 4، ص 101.]

[(3)]. این روایت از پیامبر اکرم نیز نقل شده است: معدن الجواهر، أبو الفتح الكراجکی، ص 32: «و أوصی رسول الله، صلى الله عليه و آله، أبا ذر رحمة الله عليه بثلاث، فقال:

نبه بالفكر قلبك و جاف عن النوم جنبك واتق الله ربك».[

[(4)]. وسائل الشیعه (آل البيت)، ج 15، ص 195. این روایت از مرحوم کلینی، از علی بن إبراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام به نقل از امیر مومنان نقل شده است و تمام راویان آن (با اختلاف درباره وثاقت سکونی) ثقه‌اند.

[(5)]. نهج البلاغه، ج 3، ص 70.

[(6)]. در این باره روایات متعددی وارد شده است:

- کتاب الزهد، الحسین بن سعید الکوفی، ص 15: «القاسم و فضالة عن ابان عن الحسن الصیقل قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام من تفكر ساعة خير من قيام ليلة؟

قال: نعم و قال رسول الله صلى الله عليه و آله: تفكر ساعة خير من قيام ليلة. قلت:

كيف يفكر؟ قال: يمر بالخرية و بالدار يتفكر فيقول اين ساكنوك؟ و اين بانوك؟ ما لك لا تتكلمين؟

- بحار الأنوار، ج 68، ص 320: «عن علی، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن أبان، عن الحسن الصیقل قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عما يروى الناس أن تفكر ساعة خير من قيام ليلة. قلت: كيف يتفكر؟ قال: يمر بالخرية أو بالدار فيقول: أين ساكنوك؟ و أين بانوك؟ ما لك لا تتكلمين؟

مرحوم مجلسی در توضیح این روایت می‌نویسند: «بیان: خیر من قیام لیلۃ: أي للعبادة، لان التفكير من أعمال القلب و هو أفضل من أعمال الجوارح، و أيضا أثره أعظم و أدام، إذ ربما صار تفكر ساعة سببا للتوبة عن المعاصي و لزوم الطاعة تمام العمر.

بمر بخرية: كأنه عليه السلام ذكر ذلك على سبيل المثال لتفهيم السائل، أو قال ذلك على قدر فهم السائل و رتبته، فانه كان قابلا لهذا النوع من التفكير، و المراد بالدار ما لم- [

- تخرب لكن مات من بناها و سكنها غيره و بالخربة ما خرب و لم يسكنه أحد و كون التردد من الراوى كما زعم بعيد و حتمل أن يكون أين ساكنوك للخربة و أين بانوك للدار، على اللف و النشر المرتب لكن كونهما لكل منهما أظهر و الظاهر أن القول بلسان الحال و يحتمل المقال و قوله: مالك لا تتكلمين بيان لغاية ظهور الحال أى العبرة فيك بينة بحيث كان ينبغي أن تتكلم بذلك. و قيل: هو من قبيل ذكر اللازم و إرادة الملزوم، فنفى التكلم كناية عن نفى الاستماع، أى لم لا يستمع الغافلون ما تتكلمين به بلسان الحال جهرا، و قيل استفهام إنكارى أى أنت تتكلمين لكن الغافلون لا يستمعون، و هو بعيد. و يمكن أن يكون كلامها كناية عن تنبيه الغافين أى لم لا تنبه المغرورين بالدنيا مع هذه الحالة الواضحة، و يؤل إلى تعيير الجاهلين بعدم الاتعاظ به كما أنه يقول رجل لوالد رجل فاسق بحضرته: لم لاتعظ ابنك مع أنه يعظه، و إنما يقول ذلك تعييرا للابن».

- بحار الأنوار، ج 68، ص 325: «أروى عن العالم (عليه السلام) أنه قال: طوبى لمن كان صمته فكرا و نظره عبرا، و كلامه ذكرا، و وسعه بيته، و بكى على خطيئته، و سلم الناس من لسانه و يده. و أروى فكر ساعة خير من عبادة سنة، فسألت العالم (عليه السلام) عن ذلك فقال: تمر بالخربة و بالديار القفار فتقول: أين بانيك؟ أين سكانك؟

مالك لا تكلمين؟ و ليس العبادة كثرة الصلاة و الصيام، و العبادة التفكير فى أمر الله جل و علا و أروى التفكير مرآتك تريك سيئاتك و حسناتك».

- قال الصادق عليه السلام: «اعتبروا بما مضى من الدنيا، هل بقى على أحد؟ أو هل فيها باق من الشريف و الوضيع و الغنى و الفقير و الولي و العدو؟ فكذلك ما لم يأت منها بما مضى أشبه من الماء بالماء، قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): كفى بالملوت واعظا و بالعقل دليلا، و بالتقوى زادا، و بالعبادة شغلا، و بالله مونسا و بالقرآن بيانا. و قال النبي، صلى الله عليه و آله: لم يبق من الدنيا إلا بلاء و فتنة، و ما نجا من نجا إلا بصدق الالتجاء. و قال نوح عليه السلام: وجدت الدنيا كبيت له بابان: دخلت من أحدهما و خرجت من الآخر، هذا حال صفى الله، كيف حال من اطمأن فيها و ركن إليها، و أضاع عمره فى عمارتها و مزق دينه فى طلبها؟ و الفكرة مرآت الحسنات و كفارة السيئات-]

حديث عقل و نفس آدمى درآيينه قرآن، ص: 111

- و ضياء القلوب و فسحة الخلق و إصابة فى صلاح المعاد، و اطلاع على العواقب، و استزادة فى العلم، و هى خصلة لا يعبد الله بمثلها».

- قال الصادق عليه السلام: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: المعتبر في الدنيا عيشه فيها كعيش النائم يراها و لا يمسه، و هو يزيل عن قلبه و نفسه باستقباحه معاملات المغرورين بها ما يورثه الحساب و العقاب، و يتبدل بها ما يقربه من رضى الله و عفوه، و يغسل بماء زوالها مواضع دعوتها إليه، و تزيين نفسها إليه فالعبرة يورث صاحبها ثلاثة أشياء: العلم بما يعمل، و العمل بما يعلم، و علم ما لم يعلم. و العبرة أصلها أول يخشى آخره، و آخر يحقق الزهد في أوله، و لا يصح الاعتبار إلا لاهل الصفا و البصيرة، قال الله عز و جل: فاعتبروا يا أولى الابصار، و قال جل اسمه: فانها لا تعمى الابصار و لكن تعمى القلوب التي في الصدور، فمن فتح الله عين قلبه و بصيرة عينه بالاعتبار، فقد أعطاه منزلة رفيعة و زلفة عظيمة».

- بحار الأنوار، ج 68، ص 328: «عن الحسن الصيقل قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عما يروى الناس: تفكر ساعة خير من قيام ليلة [قلت: يتفكر ساعة خير من قيام ليلة؟] قال: نعم قال رسول الله صلى الله عليه وآله: تفكر ساعة خير من قيام ليلة، قلت: كيف يتفكر؟ قال: يمر بالخربة و بالدار فيفكر، و يقول: أين ساكنوك؟ أين بانوك؟

مالك لا تكلمين». و عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام في كلام له: ما ابن آدم إن التفكر يدعو إلى البر و العمل به، و إن الندم على الشر يدعو إلى تركه و ليس ما يفنى و إن كان كثيرا بأهل أن يؤثر على ما يبقى و إن كان طلبه عزيزا».

در مواظ ابو درداء به اهل دمشق نیز آمده است: «اسمعوا من أخ لكم ناصح:

أجتمعون ما لا تأكلون، و تؤملون ما لا تدركون، و تبنون ما لا تسكنون، أين الذى كانوا من قبلكم، فجمعوا كثيرا و أملوا بعيدا و بنوا شديدا، فأصبح جمعهم بورا، و أصبح أملهم غرورا، و أصبحت ديارهم قبورا». ر ك: المصنف، ابن أبى شيبه كوفى، ج 8، ص 167:

[(7). جعفر بن خضر نجفى معروف به شيخ جعفر كاشف الغطاء يكي از بزرگ ترين علما و مراجع اوایل قرن سیزدهم هجرى در جهان اسلام و تشيع بود. پس از فوت مرحوم-]

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 112

- وحید بهبهانی، اداره حوزه و تدریس علما در نجف و کربلا به دست باکفایت این استاد قرار گرفت. مرحوم کاشف الغطاء به علامه بحر العلوم بسیار احترام می نمود و با گوشه عمامه از نعلین سید خاك می زدود و جهت حفظ وحدت و اتحاد علما و مسلمین نهایت همکاری را با ایشان داشت.

مرحوم کاشف الغطاء از آیات عجیبه الهی بود. مردی قوی هیکل، استوار و مقاوم و بردبار و در هنگام رازونیز زاهدی بی‌قرار بود. نقل است که گاه ریش سفید خویش را در محراب تجمد به دست می‌گرفت و خطاب به نفس خویش می‌گفت: تو جعفر بودی، پس جعفر شدی، پس شیخ جعفرت گفتند، بعد شیخ عراق و عجم گشتی، سپس از مشایخ بزرگ مسلمین گردیدی ... و زارزار می‌گریست و می‌فرمود:

جعفر، خردی‌ات را فراموش مکن، الطاف خالق عظیم را فراموش مکن: **الم يك نطفة من منی یعنی؟ ألم یجدك یتیمًا فأوی؟**

شیخ کبیر رفتاری متواضعانه داشت و در رفع حوائج مسلمین کوشش فراوان می‌فرمود. در میهمانی‌ها، بود دوست داشت کنار سفره‌ای بنشیند که فقرا نیز بدان دعوت داشتند یا از آن سفره آنان را نیز نصیبی بود.

سنوات عمر شریفش بیشتر در عتبات عالیات، مخصوصاً نجف اشرف، سپری شد.

مسافرتی به یزد و اصفهان، ری، رشت و مشهد و سایر شهرها نیز نمود. در شهرهای مختلف به احترام وارد می‌شد و مردم را فراخوار حالشان نصیحت می‌نمود. از تراجم علما چنین استنباط می‌شود که از برادران شهرهای شمال (رشت) انتظار بیشتری در انجام وظایف دینی و تعظیم شعائر مذهبی و عفاف و پاکدامنی داشته است.

نوشته‌اند شیخ جعفر از محضر شیخ فتونی، سید فحام، مرحوم سراب و علامه بحرینی و استاد کل وحید بهبهانی سالها بهره‌مند بود تا خود به درجه زعامت نائل آمد. اکثر مراجع و علمای بعدی از شاگردان سید بحر العلوم، سید صاحب ریاض و شیخ جعفر کبیر بوده‌اند.

از مهم‌ترین آثار کاشف الغطاء کتاب جامع کشف الغطاء می‌باشد. کتابی است فقهی و -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 113

-] عمیق که فهم آن مشکل است و گویند صاحب جواهر درباره آن فرموده است: کتاب استادم خیلی بالاست و قادر به شرح آن نیستم.

ایشان به قدری احاطه بر فقه جعفری داشت که فرمود: اگر تمام کتب فقهی را به آب بشویند، قادرم از اول طهارت تا آخر دیات را از نو بنویسم. آثار دیگر او عبارت‌اند از: بغیة الطالب، عقاید جعفریه، حق المبین، شرح قواعد علامه، کتاب طهارت، رساله لطیفه در رد علمای اخباری، رساله عملیه و کتاب مناسک و غیره. [

[(8). اعراف، 199.]

[(9). آل عمران، 134.]

[(10). نهج البلاغه، ج 1، ص 152.]

[(11). ایشان در زمره علمایی است که بزرگان می گویند هرکس نوشته های ایشان را بفهمد خیلی عالم است. به نظرم ایشان در یازده رشته علوم اسلامی و انسانی متخصص بود و حرف اول را می زد. (مولف)]

[(12). آل عمران، 193.]

[(13). برداشت آزادی است از این روایت: بحار الأنوار، ج 44، ص 314: «... قال: و بلغ عبید الله بن زیاد لعنه الله الخیر و أن الحسین علیه السلام قد نزل الرهیمه. فأسرى إليه حر بن یزید فی ألف فارس. قال الحر: فلما خرجت من منزلی متوجها نحو الحسین علیه السلام نودیت ثلاثا: یا حر أبشر بالجنة، فالتفت فلم أر أحدا فقلت: ثکلت الحر امه، ینخرج إلى قتال ابن رسول الله صلی الله علیه و اله و یشتر بالجنة؟ فرهقه عند صلاة الظهر، فأمر الحسین علیه السلام ابنه فأذن و أقام و قام الحسین علیه السلام فصلی بالفريقین. فلما سلم و ثب الحر بن یزید فقال: السلام عليك یا بن رسول الله و رحمة الله و بركاته! فقال الحسین: و عليك السلام من أنت یا عبد الله؟ فقال: أنا الحر بن یزید، فقال: یا حر، أعلینا أم لنا؟ فقال الحر: والله یا ابن رسول الله لقد بعثت لقتالك و أعوذ بالله أن احشر من قبری و ناصیتی مشدودة إلى و یدی مغلولة إلى عنقی و اکب علی حر وجهی فی النار! یا ابن رسول الله، أين تذهب؟ ارجع إلى حرم جدك فانك مقتول! فقال الحسین علیه السلام: سأمضی فما بالموت عار علی الفتی/ إذا ما نوى حقا-]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 114

- و جاهد مسلما؟ و واسی الرجال الصالحین بنفسه/ و فارق مثنورا و خالف مجرما/ فان مت لم أندم و إن عشت لم ألم/ کفی بك ذلا أن تموت و ترغما... فأخذ الحسین علیه السلام بطرف لحيته و هو یومئذ ابن سبع و خمسين سنة، ثم قال: اشتد غضب الله علی اليهود حین قالوا: عزیز ابن الله، و اشتد غضب الله علی النصاری حین قالوا: المسيح ابن الله، و اشتد غضب الله علی المجوس حین عبدوا النار من دون الله، و اشتد غضب الله علی قوم قتلوا نبیهم، و اشتد غضب الله علی هذه العصابة الذین یریدون قتلی ابن نبیهم. قال: فضرِب الحر بن یزید فرسه، و جاز عسکر عمر بن سعد إلى عسکر الحسین علی السلام واضعا یده علی رأسه و هو یقول: اللهم إلیک انیب فتب علی فقد أرعبت قلوب أولیائک و أولاد

نبيك! يا ابن رسول الله هل لي من توبة؟ قال: نعم تاب الله عليك. قال: يا ابن رسول الله، ائذن لي فاقاتل عنك؟ فأذن له، فبرز و هو يقول:

أضرب في أعناقكم بالسيف/ عن خير من حل بلاد الخيف. فقتل منهم ثمانية عشر رجلاً ثم قتل، فأتاه الحسين عليه السلام و دمه يشخب، فقال: بخب! يا حر أنت حر كما سميت في الدنيا و الآخرة! ثم أنشأ الحسين يقول: لنعم الحر حر بنى رياح/ و نعم الحر مختلف الرماح/ و نعم الحر إذ نادى حسينا/ فجاد بنفسه عند الصباح».[

[(14). از مرحوم كمپانی است.]

[(15). شيخ طوسی، مصباح التهجد، ص 847.]

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 115

7 تفكر و بيداری قلب نتایج و پیامدهای آن

تهران، حسینیة همدانیها رمضان 1386

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 117

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك امير المؤمنين، عليه السلام، درباره اندیشه و تفكر حقایق بسیاری را بیان داشته‌اند. ایشان چون خودشان عقل محض بودند، ارزش اندیشه و تفكر را بیش از هرکسی می‌دانستند و دوست داشتند تمام مردم به اندیشه و فکر محض تبدیل شوند و از ظاهرینی و خطا برکنار باشند.

یکی از سفارشات بسیار بالارزش حضرت که درباره آن سخن گفتیم بیدار کردن قلب به وسیله تفکر بود: «نَبِّهْ بِالْفِكْرِ قَلْبُكَ». دلیل این راهنمایی این است که قرآن مجید خواب قلب را که آئینه انعکاس همه حقایق است سبب شقاوت دنیا و آخرت می‌داند.

غفلت قلب از حقیقت عالم و مسئولیتی که انسان در این زندگی چند روزه دنیایی دارد سبب می‌شود انسان به جای تلاش برای کسب رستگاری حب شهوات را در خود پرورش دهد و از دنیا به شهوات‌رانی با زنان، علاقه به فرزند و زروسیم و خانه و ماشین و ... بسنده کند. [1]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 118

کتاب خدا برای بیدار کردن انسان از این خواب غفلت به صراحت هشدار می‌دهد که در روز قیامت نه داشتن مال سود می‌بخشد و نه کثرت فرزندان:

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ». [2]

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی‌دهد، مگر کسی که دلی سالم از رذایل و خبائث به پیشگاه خدا بیاورد.

مفهوم «لا ینفع مال»

مال و ثروتی که خدا در این آیه از آن سخن می‌گوید مالی نیست که به صورت انفاق و زکات و خمس و صدقه یا کارهای خیر دیگر هزینه شده باشد، زیرا مالی که در راه خدا صرف شود، طبق آیات قرآن به دو حقیقت تبدیل می‌شود: اول، «رِضَايَةُ اللَّهِ» و دوم، «جَنَّةُ اللَّهِ»:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أَوْلَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ، يَشْرَهُمُ رِجْهُمُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ». [3]

آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا به جهاد برخاستند، منزلتشان در پیشگاه خدا بزرگ‌تر و برتر است، و فقط اینانند که کامیابند. پروردگارشان آنان را نزد خود به رحمت و خشنودی و بهشت‌هایی که برای آنان در آن‌ها نعمت‌های پایدار است، مرزده می‌دهد.

موضوع قرآن درباره این مساله که مال در چه راهی باید صرف شود تا مورد رضایت خداوند باشد کاملاً روشن است:

«... هل ادلكم على تجارة تنجيكم من عذاب اليم؟ تؤمنون بالله ورسوله وجاهدون باموالكم و انفسكم في سبيل الله...» [4]

آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات می دهد؟ به خدا و پیامبرش ایمان آورید، و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید.

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 119

اگر کسی می خواهد از عذاب دردناک قیامت نجات پیدا کند، راهش همین است که قرآن می فرماید: ثروت کسی را نجات نمی دهد، مگر آن که در راه جهاد فی سبیل الله هزینه شود و از پیش انسان برود. اگر پول بخواهد تا آخر عمر پیش انسان بماند، زنجیری می شود که سرانجام او را به جهنم می کشاند:

«الذين يكتزون الذهب و الفضة و لا ينفقونها في سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم». [5]

و کسانی را که طلا و نقره می اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند به عذاب دردناکی مژده ده. روزی که آن اندوخته ها را در آتش دوزخ به شدت گرما دهند و پیشانی و پهلوی و پشتشان را به آن داغ کنند و به آنان نخب ززند: این است ثروتی که برای خود اندوختید. پس کیفر زراندوزی خود را بجشید.

منظور قرآن از «لا ینفع مال» چنین مالی است؛ یعنی پولی که حبس شده و به طناب بخل پیچیده شده باشد. به راستی، چقدر مال باید در قیامت با کسی باشد تا بتواند او را نجات دهد؟ قرآن مجید در پاسخ این سوال می گوید: اگر همه دنیا را از طلا پر کنید یا همه آنچه را که در جهان هست داشته باشید و آن را دو برابر کنید و آن را با خود به عرصه قیامت بیاورید تا خود را از رفتن به جهنم خلاص کنید، باز از شما پذیرفته نخواهد شد:

- «إن الذين كفروا لو أن لهم ما فی الارض جمیعا و مثله معه لیفتدوا به من عذاب القیامة ما تقبل منهم و لهم عذاب الیم». [6]

قطعاً، کسانی که کافر شدند اگر همه آنچه در زمین است و همانند آن را نیز با آن همراه خود داشته باشند تا آن را برای نجاتشان از عذاب روز قیامت فدیة و عوض دهند، از آنان پذیرفته نخواهد شد و برای آنان عذابی دردناک است.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 120

- «الذین کفروا و ماتوا و هم کفار فلن یقبل من أحدهم ملء الارض ذهباً و لو افتدی به أولئک لهم عذاب أليم و ما لهم من ناصرین». [7]

قطعا کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، هرگز از هیچ یک از آنان، برای رهایی از عذاب، هرچند به اندازه آکندگی زمین از طلا فدیة و عوض دهد، پذیرفته نمی شود. برای آنان عذاب دردناک خواهد بود و هیچ یآوری نخواهند داشت.

این نص صریح قرآن است و ثابت می کند که در قیامت، ثروت آدمی، هرچقدر هم که زیاد باشد، به درد نمی خورد.

معنی «و لا بنون»

قرآن می فرماید که در قیامت فرزندان هم به درد انسان نمی خورند. اما کدام فرزندان؟ مسلماً، فردای قیامت، خداوند به سبب تربیت وجود مبارك حضرت علی اکبر بهترین جزا را به حضرت سید الشهداء خواهد داد و در روایات هست که در قیامت به عده ای از مردم می گویند: به امر پروردگار وارد بهشت شوید. آنها برای اطاعت از امر پروردگار تا دروازه بهشت می روند ولی دم در بهشت می ایستند و می گویند: ما در دنیا مادر و پدری داشتیم که زحمت ما را کشیدند تا ما به این جا رسیدیم. بدون آنها نمی توانیم به بهشت برویم. خطاب می رسد: آنان را صدا کنید، اگر گرفتار گناه هم باشند، به خاطر شما بخشیده می شوند. [8]

کدام فرزند در قیامت به درد نمی خورد؟ مسلماً، همین بچه های بی تربیت بی ادب بی وقار مست قمارباز مرتبط با ناهرم. این ها نه تنها به درد نمی خورند، دردسرساز هم هستند.

تنها قلب سلیم سبب نجات است

در آن بازار، چه جنسی را می شود ارائه کرد که خداوند به گران ترین

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 121

قیمت از انسان بخرد: نماز، روزه، گریه، یا انفاق را؟ البته، این‌ها همه خوب است، اما گوهر قیمتی‌ای که قرآن بدان نظر دارد قلب سلیم است:

«إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ».

وجه مطلب این است که اگر قلب سالم نباشد، انسان به انواع پلیدی‌ها از جمله ریا و بخل و کینه‌توزی و بی‌رحمی و ... آلوده می‌شود. این قلب سلیم است که برای انسان نمازی به ارمغان می‌آورد که به فرموده امام صادق، علیه السلام، همراه داشتن دو رکعت آن برای بسته شدن پرونده انسان در دادگاه قیامت کافی است. [9] صاحب قلب سلیم است که می‌تواند مشکل يك نفر را حل کند، منت نگذارد، ریا نکند، و دلش هم نخواهد کسی از این کار خیر او خبردار شود، حتی خود آن فرد محتاج. و چنین عملی است که سبب می‌شود انسان در روز قیامت در سایه لطف پروردگار قرار بگیرد.

[10]

در کار خود و خدای باشیم

متأسفانه، بیشتر ما انسان‌ها تجارت بلد نیستیم، یکبار، به دوست نااهلی گفتیم: خیلی دوست داری قمار بازی کنی؟ من کسی را به تو معرفی می‌کنم که دارایی‌اش حدواندازه ندارد و از قضا، قماربازی است که دنیا نظیرش را ندیده، ولی چون هیچ نیازی ندارد عمداً به طرف مقابلش می‌بازد و او خداست. تو هم که متخصص قمار. بیا با او پیوندت بدهم تا با او قمار کنی. پول و قدرت و جان و فکرت را در راه او بگذار و هر قماری دلت می‌خواهد با او بکن و ببین چگونه به تو می‌بازد. اصلاً در اراده او برندگی وجود ندارد. چون می‌گوید:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم.

[11]

او ما را نیافریده تا خودش سود ببرد، چون نیازی به مخلوقاتش

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 122

ندارد. [12] در خزانه‌هایش را گشوده تا هرکس هرچه می‌خواهد ببرد و سود کند. مگر در دعا نمی‌خوانیم:

«یا دائم الفضل علی البریه

یا باسط الیدین بالعطیه.»

[13]

دست خدا بسته نیست و از بخشش و عطا کوتاهی نمی‌کند. بنای این که از کسی چیزی ببرد هم ندارد، چون کسی در برابر او چیزی ندارد و همان داشته‌ها هم از خود اوست. با خدایی به این مهربانی و به این نزدیکی که لطف خود را هرگز از بندگانش دریغ نمی‌کند و همواره در حال رسیدگی به حال آنان و سود رساندن به ایشان است، پس چه اتفاقی در جهان رخ داده که زندگی‌ها این‌طور شده است؟ به راستی، این کینه‌ها، رنج‌ها، غم‌ها، جنگ‌ها، درگیری‌ها، بی‌اعتباری‌ها، بی‌اعتمادی‌ها، تلخی‌ها، تفرقه‌ها، اختلاف‌ها، به جان هم افتادن‌ها، بت‌پرستی‌ها، پول‌پرستی‌ها، شکم‌پرستی‌ها، شهوت‌پرستی‌ها و ... از چه روست و عیب از کجاست؟

تا آن‌جا که از آیات و روایات استفاده می‌شود عیب کار فقط از دل است و مربوط به چیزی دیگری نیست. چشم و گوش و زبان و دست و پا و سایر اعضای آدمی همگی پیرو و عمله قلب‌اند. اوست که می‌گوید ببین، بشنو، بگیر، لمس کن، بلند شو برو، گوش نکن و ... وقتی کسی می‌خواهد با شما حرف بزند و شما بلند می‌شوید و می‌روید، در پاسخ دوستان که می‌پرسد: چرا ننشستی و گوش ندادی؟ می‌گویی: خوشم نیامد! یعنی دل نگذاشت گوش بدهم. این گوش نیست که خوشش نیامده، دل است.

امیر المؤمنین که بزرگ‌ترین روان‌شناس بعد از پیغمبر اکرم است در نهج البلاغه می‌فرماید:

«ما فرق بینکم إلا خبث السرائر، و سوء الضمائر». [14]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 123

تمام بلاهایی که سر انسان آمده به سبب آلودگی درون‌ها و پلیدی نیت‌ها بوده است. همه این خرابی‌ها متعلق به دل است و آتش همه این سردرگمی‌ها و تلخی‌ها و اختلاف‌ها و ناراحتی‌ها از آن بر می‌خیزد.

چون دل آدمی از راه راست منحرف شده و خدا را فراموش کرده است انسان هر لحظه در پی چیزی می‌دود و در مسیر زندگی اش هزاران سراب می‌بیند. به قول شاعر:

قبله جان را چو پنهان کرده‌اند

هر کسی رو جانی آورده‌اند.

[15]

مشکل تاریخی بشر این است كه هخدا در باطن مردم گم شده و مردم دنبال خدایی می گردند كه به او تکیه كنند تا آرامش پیدا كنند. ولی بدبختانه، به جای خدای حقیقی سراغ بت‌هایی چون پول و صندلی و شهرت و می‌روند. برای همین، حاضرند دینشان را بفروشند و آخرتشان را تباه كنند تا بتوانند چهار پنج سال روی يك صندلی بنشینند.

بعد از مدتی، وقتی از شهرت آرامشی پدید نیامد، سراغ زیباترین زن زندگی‌شان می‌روند و با او ازدواج می‌كنند تا آرام شوند، ولی چهار ماه بعد، همین معشوقه مهریه‌اش را اجرا می‌گذارد و معلوم می‌شود كه از ابتدا در پی همین پنج‌هزار سكه بوده است.

این خاصیت دنیا است. انسان جز با خدا آرامش پیدا نمی‌كند و هرچه دنبال دنیا بدود اضطرابش بیشتر می‌شود و در كمال خوشی روزگار به كامش تلخ می‌گردد.

در كنار هر شادی غمی هست

يك روز، پادشاهی درباره همین جمله فكر می‌كرد كه می‌گویند در كنار هر خوشی دردی هم هست. ولی به این نتیجه رسید كه این حرف غلطی است و خواست بی‌اساس بودن آن را اثبات كند. لذا، بزرگان درباری را

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 124

احضار كرد و گفت: بهترین مطربان و نوازندگان و خوانندگان و رقاصه‌ها را حاضر كنید، و گران‌ترین و بهترین میوه‌ها و خوشمزه‌ترین غذاها را آماده كنید تا يك شب از اول غروب تا صبح خوش بگذرانیم و ثابت كنیم این كه می‌گویند كنار هر خوشی دردی هم هست درست نیست.

خلاصه، به نظر خودش بهترین مجلس عیش و نوش را فراهم كرد و به زنان دربار دستور داد زیباترین لباس را به دختری كه تازه با او ازدواج کرده بود و با تمام وجود دوستش داشت بپوشانند و با زیباترین آرایش كنار او روی تخت بنشانند تا عیش آن شب كامل شود.

وقتی مجلس آماده شد، نوازندگان به اشاره شاه شروع به نواختن کردند و رقاصان به رقص آمدند. در اثنای مجلس، او با همان حالتی که عشاق دارند رو به معشوقه‌اش کرد و گفت: سرپای من فدای تو! چه میل داری؟

گفت: انار می‌خواهم. شاه به یکی از غلامان تمیز دربار که خیلی بهداشتی بود دستور داد برای خاتم بهترین انار را بردارد و دانه کند. غلام دانه‌های سرخ انار را در ظرفی از طلا ریخت و به حضور برد. این قدر این ظرف انار زیبا بود که معشوقه بلافاصله قاشقش را برداشت و چهارپنج دانه از آن را در دهان گذاشت. از قضا، دانه‌ای کوچک به گلایش پرید و راه نفسش را بست و او را کشت و مجلس شاه را به عزا تبدیل کرد. [16]

آن‌ها که در دنیا در پی عیش و نوش و خوشی‌اند باید بدانند خدایی بر این عالم فرمان می‌راند که می‌تواند عیش را در يك چشم به هم زدن به طیش بدل کرده و شاه را گدا کند؛ پول به صد سال جمع شده را در کمتر از ثانیه‌ای به باد دهد و صندلی به دست آمده با هزار فریب و نیرنگ و دین‌فروشی را با يك تلفن از انسان بگیرد؛ بدن سالم و نیرومند را با انقباض يك رگ کوچک از مغز از کار بیاندازد و دنیای آدمی را به اشاره‌ای نابود کند:

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 125

«ان یشأ یذهبکم و یأت بخلق جدید». [17]

اگر بخواهد شما را از بین می‌برد و آفریده تازه‌ای می‌آورد.

مگر نمی‌دانیم کارگردان و فرمانروای عالم کیست؟ پس، چرا هر روز به رنگی درمی‌آییم و یار بدحالان و خوشحالان می‌شویم؟ بیایید با او باشیم و با او زندگی کنیم.

تقریباً همه شش میلیارد انسانی که روی کره زمین زندگی می‌کنند دارند به نحوی دنبال خوشی می‌گردند و خیال می‌کنند با پیمودن این قدم‌ها به خوشی می‌رسند، درحالی که خوشی در این دنیا تنها در يك چیز است:

«... الا بذكر الله تطمئن القلوب». [18]

آگاه باشید! دل‌ها فقط به یاد خدا آرام می‌گیرد.

بیقراری دل فقط با او آرامش می‌یابد و کاستی‌های وجود انسان با او مرتفع می‌شود. اگر او نباشد، دل پر از دغدغه و ترس و بخل و ریا و حرص و کینه شده و با وجود او، همه آتش‌ها گلستان خواهد شد.

انسان تا خدا را گم نکرده آرام و به دور از خطا و گناه است، ولی از لحظه‌ای که او را گم می‌کند، تمام گناهان به سراغش می‌آیند و او هم برای این که خودش را آرام کند با آغوش باز آنها را قبول می‌کند تا جای خالی خدا را در خود پر کند:

قبله جان را چو پنهان کرده‌اند هرکسی رو به جانی آورده‌اند.

این شعر از قیمتی‌ترین شعرهایی است که من در دوره عمرم دیده‌ام.

گاهی شعرهایی در این عالم پیدا می‌شود که قیمتی‌ترین شعرها در فرهنگ و ادبیات شرق و غرب است و همه آن را به بزرگی می‌ستایند؛ از جمله، این شعر معروف سعدی که بر سردر ساختمان سازمان ملل هم نقش بسته و مفهوم آن از اولین آیه سوره نساء و يك روايت از پیغمبر اکرم گرفته شده است:

بنی آدم اعضای یکدگرند که در آفرینش ز يك گوهرند

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 126

- «خلقناکم من نفس واحدة»

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی.

- «مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم مثل الجسد، إذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالسهر و الحمى». [19]

به راستی، چرا انسان این قدر از این فرهنگ فاصله گرفته و دیگر کسی به کسی رحم نمی کند؟ وقتی عضوی از اعضای بدن درد می گیرد، بقیه اعضا به کمک می شتابند تا آن ناراحتی را رفع کنند، اما این موجودات دو پای پر ادعا نه تنها درد هم را در این زندگی کاهش نمی دهند، برای یکدیگر درد نیز می سازند. بابا طاهر به زیبایی از این مساله گلایه می کند و می گوید:

تو که خویشم نی پیشم چرایی؟ تو که نوشم نی نیشم چرایی؟

تو که باری ز دوشم برنداری نمک پاش دل ریشم چرایی؟

از این دست سوالات، خدا و انبیاء و خوبان درگاه الهی فراوان از این جنس دوپا پرسیده اند. چه می شود کرد که سخن نمی شنوند و جوابی ندارند و کروکور شده اند؟ به راستی، چقدر سخت است انسان نبودن، و با وجود این همه چراغ بیراهه رفتن!

درسی از پیامبر اکرم (ص)

حکایتی از سیره نبی مکرم اسلام نقل شده است که بسیار درخور تأمل است و فاصله ما را با آن حضرت به خوبی نشان می دهد.

ابوذر غفاری می گوید: وقت نماز مغرب و عشاء به مسجد رفتم تا نماز را با پیغمبر خدا بخوانم. دیدم چهره ایشان خیلی غمگین و گرفته است و اصلاً بحال آن نیست که با ایشان حرف بزنم. چند ساعت بعد، وقتی بلال اذان صبح را گفت، دوباره به مسجد رفتم. بعد از نماز پیامبر

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 127

به طرف مردم برگشت، دیدم ناراحتی شب گذشته زائل شده و ایشان بسیار شاد است. نزدیک رفتم و از حضرت پرسیدم: دیشب مصیبتی به شما وارد شده بود؟ فرمود: نه! گاهی به زندگیتان خورده بود؟ فرمود: نه! پس، چه امری سبب ناراحتی خاطر شریفتان شده بود؟ فرمود: دیشب، دو درهم از حق مستمندان نزد من مانده بود و کسی را پیدا نمی کردم تا آن مال

را رد کنم. تا صبح بیدار نشستم و فکر می کردم اگر مرگم فرا برسد، از ملك الموت خواهش کنم جانم را نگیرد تا بتوانم این دو درهم را به صاحبش برسانم.

چه شده که سیره رسول خدا و ائمه طاهرين از میان ما رخت بر بسته و دیگر به آنها عمل نمی کنیم؟ چنین روحیه هایی کجا رفته است؟ کجا رفته آن دل هایی که ظلم بر بندگان خدا را بر نمی تافتند و غم مردمان بر دوششان سنگینی می کرد؟ کجا رفته سیره امیر مومنان که مرگ را در ربوده شدن خلخال از پای زنی یهودی آسان می شمرد؟ کو آن حال؟ کو آن قلب؟ و کو آن فکر و نگاه؟

لعلی از کان محبت برنیامد، سالهاست تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد؟

[20] همه این مصیبت ها و دوری ها از بیگانگی با خدا روی داده است.

قلب ها از خدا جدا شده و فکرها دیگر در جستجوی او نیست. غفلت سراسر زندگی بشر را گرفته و راه هدایت بر خلاف جاده ضلالت کم رفت و آمد شده است، ولی همچنان ابروباد و مه و خورشید و فلك در کارند تا ما به راه بازگردیم و از خدای خود برای لحظه ای غافل نمانیم و با گریه به پیشگاه حضرتش عرضه بدایم که:

«الهی و ربی من لی غیرک». [21]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 128

پی نوشت

[1]. اشاره است به آیه 14 سوره آل عمران: «زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر المقنطرة من الذهب و الفضة...». [

[2]. شعراء، 88 - 89.

[(3). توبه، 20 - 21.]

[(4). صف، 10 - 11.]

[(5). توبه، 34 - 35.]

[(6). مائده، 36.]

[(7). آل عمران، 91.]

[(8). بحار الأنوار، ج 79، ص 118: «عن عبيد بن عمير الليثي قال: إذا كان يوم القيامة خرج ولدان المسلمين من الجنة بأيديهم الشراب قال: فيقول لهم الناس: اسقونا اسقونا فيقولون؟ أبونا أبونا، قال: حتى السقط محبطينا باب الجنة يقول: لا أدخل حتى يدخل أبواي. و عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و اله: إذا كان يوم القيامة نودي في أطفال المؤمنين و المسلمين أن اخرجوا من قبوركم فيخرجون من قبورهم. ثم ينادى فيهم أن امضوا إلى الجنة زمرا، فيقولون: ربنا و والدينا معنا [ثم ينادى فيهم الثانية أن امضوا إلى الجنة زمرا، فيقولون: ربنا و والدينا معنا؟] فيقول في الثالثة: و والديكم معكم، فيشب كل طفل إلى أبويه فيأخذون بأيديهم فيدخلون بهم الجنة، فهم أعرف بأبائهم و امهاتهم يومئذ من أولادكم الذين في بيوتكم».

- وروى «أن رجلا كان يجي بصبي له معه إلى رسول الله صلى الله عليه و اله و أنه مات فاحتبس والده عن رسول الله صلى الله عليه و اله فسأل عنه، فقالوا: مات صبيه الذي رأيته معه، فقال صلى الله عليه و اله هلا آذنتموني فقوموا إلى أختينا نعزيه، فلما دخل عليه إذا الرجل حزين و به كآبة، فعزاه، فقال: يا رسول الله صلى الله عليه و اله كنت أرجوه لكبر سني وضعفى، فقال رسول الله صلى الله عليه و اله: أما يسرك أن يكون يوم القيامة بازائك، فيقال له: ادخل الجنة، فيقول: يا رب و أبواي، فلا يزال يشفع حتى يشفعه الله عز و جل فيكم، فيدخلكم جميعا الجنة».

حديث عقل و نفس آدمي درآيينه قرآن، ص: 129

- و حكى الشيخ أبو عبد الله بن النعمان في كتاب مصباح الظلام عن بعض الثقات «أن رجلا أوصى بعض أصحابه ممن حج أن يقرء سلامة لرسول الله صلى الله عليه و اله و يدفن رقعته مختومة أعطاها له عند رأسه الشريف، ففعل ذلك، فلما رجع من حجه أكرمه الرجل و قال له: جزاك الله خيرا لقد بلغت الرسالة، فتعجب المبلغ من ذلك، و قال: من أين علمت بتبليغها قبل أن احداثك؟ فأنشأ يحدثه، قال: كان لى أخ مات و ترك ابنا صغيرا فريته و أحسنت تربيته، ثم مات قبل أن يبلغ

الحلم. فلما كان ذات ليلة رأيت في المنام أن القيامة قد قامت، و الحشر قد وقعت و الناس قد اشتد بهم العطش من شدة الجهد، و بيد ابن أخي ماء فالتمسست أن يسقيني فأبى، و قال: أبى أحق به منك، فعظم على ذلك. و انتبهت فزطا فلما أصبحت تصدقت بجملة دنائري، و سألت الله أن يرزقني ولدا ذكرا فرزقني و اتفق سفرك فكتبت لك تلك الرقعة و مضمونها التوسل بالنبي إلى الله عز و جل في قبوله مني رجاء أن أجده يوم الفزع الاكبر، فلم يلبث أن حم و مات، و كان ذلك يوم وصولك، فعلمت أنك بلغت الرسالة».

- عن النبي صلى الله على و اله قال: «تجئ يوم القيامة أطفال المؤمنين عند عرض الخلائق للحساب فيقول الله تعالى لجبرئيل عليه السلام: اذهب هؤلاء إلى الجنة، فيقفون على أبواب الجنة و يسألون عن آبائهم و امهاتهم فتقول لهم الخزنة: آباؤكم و أمهاتكم ليسوا كأمثالكم، لهم ذنوب و سيئات يطالبون بها، فيصيحون صيحة باكين، فيقول الله تعالى: يا جبرئيل ما هذه الصيحة؟ فيقول اللهم أنت أعلم، هؤلاء أطفال المؤمنين، يقولون: لا ندخل الجنة حتى يدخل آباؤنا و امهاتنا، فيقول الله سبحانه و تعالى يا جبرئيل تخلل الجمع و خذ بيد آبائهم و امهاتهم فأدخلهم معهم الجنة برحمتي».

[(9). المقنع، شيخ صدوق، ص 73: «إعلم أن الصلاة عمود الدين، و هي أول ما يحاسب العبد عليها، فإن قبلت قبل ما سواها، و إن ردت رد ما سواها. و إياك أن تستخف بها، أو تكسل عنها أو يشغلك عنها شئ من غرض الدنيا».

- عروة الوثقى (ط. ق)، سيد يزدي، ج 1، ص 513: «اعلم أن الصلاة أحب الاعمال»-

حديث عقل و نفس آدمي درآيينه قرآن، ص: 130

- إلى الله تعالى، و هي آخر وصايا الانبياء عليهم السلام و هي عمود الدين، إذا قبلت قبل ما سواها، و إن ردت رد ما سواها، و هي أول ما ينظر فيه من عمل ابن آدم، فإن صحت نظر في عمله، و إن لم تصح لم ينظر في بقية علمه، و مثلها كمثال النهر الجارى، فكما أن من اغتسل فيه كل يوم خمس مرات لم يبق في بدنه شئ من الدرن كذلك كلما صلى صلاة كفر ما بينهما من الذنوب، و ليس ما بين المسلم و بين أن يكفر إلا أن يترك الصلاة، و إذا كان يوم القيامة يدعى بالعبد، فأول شئ يسئل عنه الصلاة، فإذا جاء بها تامة و إلا ذخ في النار. و في الصحيح قال مولانا الصادق عليهم السلام ما أعلم شيئا بعد المعرفة أفضل من هذه الصلاة، ألا ترى إلى العبد الصالح عيس بن مريم عليه السلام قال: و أوصاني بالصلاة و الزكاة ما دمت حيا، وروى الشيخ في حديث عنه عليه السلام قال: و صلاة فريضة تعدل عند الله ألف حجة و ألف عمرة مبرورات متقبالات».

- وسائل الشیعة (آل البيت)، حر عاملی، ج 4، ص 108: «و عن جماعة، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسین بن سعید، عن فضالة، عن حسین بن عثمان، عن سماعة، عن أبي بصیر قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول: كل سهو في الصلاة يطرح منها، غير أن الله يتم بالنوافل، إن أول ما يحاسب به العبد الصلاة، فإن قبلت قبل ما سواها، إن الصلاة إذا ارتفعت في أول وقتها رجعت إلى صاحبها و هي بیضاء مشرقة، تقول: حفظتني حفظك الله، و إذا ارتفعت في غير وقتها بغير حدودها رجعت إلى صاحبها و هي سوداء مظلمة تقول: ضيعتني ضيعك الله.» [

[(10). منتهی المطلب (ط. ق)، علامه حلی، ج 1، ص 542: «مسألة: و صدقة السر أفضل من صدقة العلانية بالنص و الاجماع قال الله تعالى: (إن تبدوا الصدقات فنعما هي و إن تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خير لكم و يكفر عنكم سيئاتكم) و لا خلاف بين المسلم في ذلك روى الجمهور عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه و آله قال سبعة يظلهم الله في ظل عرشه يوم لا ظل إلا ظله و ذكر منهم رجلا تصدق بصدقة فأخفاها حتى لا يعلم شماله ما ينفق يمينه و من طريق الخاصة ما رواه الشيخ و ابن بابويه عن النبي صلى الله عليه و آله قال: صدقة السر تطفئ غضب الرب جل جلاله و عن عمار عن -]

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 131

- الصادق عليه السلام قال: قال يا عمار الصدقة و الله في السر أفضل من الصدقة في العلانية و كذلك و الله العباد في السر أفضل من العباد في العلانية و عن معلى بن خنيس عن أبي عبد الله عليه السلام: صدقة الليل تطفئ غضب الرب تعالى و تمحو الذنب و تهون الحسنات و صدقة النهار تثمر المال و تزيد في العمر.»

- بحار الأنوار، ج 66، ص 377: «الخليل بن أحمد، عن ابن منيع، عن مصعب، عن مالك، عن أبي عبد الرحمن، عن حفص بن عاصم، عن أبي سعيد الخدري أو عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: سبعة يظلهم الله عز و جل في ظله يوم لا ظل إلا ظله: إمام عادل، و شاب نشأ في عبادة الله عز و جل، و رجل قلبه متعلق بالمسجد إذا خرج منه حتى يعود إليه، و رجلان كانا في طاعة الله عز و جل فاجتمعا على ذلك و تفرقا، و رجل ذكر الله عز و جل خاليا ففاضت عيناه، و رجل دعت امرأة ذات حسب و جمال فقال: إني أخاف الله، و رجل تصدق بصدقة فأخفاها حتى لا يعلم شماله ما يتصدق بيمينه.» [

[(11). از مولوی است.]

[(12). اشاره به آیه 15 سوره فاطر.]

[(13). مفاتیح الجنان، در اعمال شب جمعه.]

[(14). علی، علیه السلام: «إِنَّمَا أَتَمَّ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ، مَا فَرَقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خُبْتُ السَّرَائِرَ، وَ سَوَّءَ الضَّمَائِرَ، فَلَا تَوَازَرُونَ وَ لَا تَنَاصَحُونَ، وَ لَا تَبَازِلُونَ وَ لَا تَوَادُونَ». نهج البلاغه، خ 113؛ شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد، ج 7، ص 246.]

[(15). از مولوی است.]

[(16). برگرفته از مضمون اشعار مثنوی معنوی مولاناست. در شرح علامه جعفری بر مثنوی نیز آمده است. (مؤلف)]

[(17). فاطر، 16. محتوای آیه در سوره ابراهیم آیه 19 نیز آمده است.]

[(18). رعد، 28.]

[(19). کنز العمال، ح 737. نز به همین مضمون:]

- رساله سعدیه، علامه حلی، ص 165: علی، علیه السلام: «مثل المؤمنین فیما بینهم، -

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 132

- کمثل البنیان یمسک بعضه بعضا، و یشد بعضه بعضا...».

- رسول الله، صلی الله علیه و آله: «مثل المؤمن و أخیه کمثل الکفین تنقی أحدهما الاخری».

- «مثل مؤمن لا یرعى حقوق إخوانه المؤمنین کمثل من حواسه کلها صحیحة، فهو لا يتأمل بعقله، و لا یبصر بعینه، و لا یسمع باذنه، و لا یعبر بلسانه عن حاجته، و لا یدفع المکاره عن نفسه بالإدلاء بحججه، و لا یبطش لشیء بیدیه. و لا ینهض إلى شیء برجلیه، فذلك قطعة لحم قد فاتته المنافع، و صار غرضا لكل المکاره، فکذلك المؤمن إذا جهل حقوق إخوانه فاته ثواب حقوقهم، فکان کالعطشان بحضرة الماء البارد فلم یشرب حتی طفی ... فإذا هو سلیب کل نعمة، مبتلى بكل آفة». ر ک: تفسیر منسوب به امام عسکری، علیه السلام، ص 320 و 162؛ کنز العمال، ح 5533.]

[(20). از حافظ است.]

[(21). بخشی از دعای کمیل است.]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 133

8 شناخت دنیا و راه زیستن در آن

تهران، حسینیه همدانیهارمضان 1386

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 135

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

پیش از این گفتیم که انسان به عالم هستی و به خودش دو دیدگاه دارد.

اگر این نگاه نگاهی سالم و صحیح و براساس وجدان و فطرت و در ارتباط با عقل انبیاء و اولیاء باشد، هرچیزی را در این عالم در جای خود و هر پدیده‌ای را حق می‌بیند. چنین نگاهی قلب را قبله‌نمایی قرار می‌دهد که در هر موقعیتی وجود انسان را به سوی پروردگار راهنمایی می‌کند.

اما اگر این نگاه فاقد پشتوانه‌ای چون عقل انبیاء، وجدان، فطرت و ...

باشد، هیچ‌چیز را حق نمی‌بیند و مجموعه عالم را ابزار و خود را مصرف‌کننده‌ای می‌پندارد که باید این مجموعه را تنها هزینه شکم و شهوت کند. قرآن کریم درباره این گروه می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ». [1]

و کافران همواره سرگرم بهره‌گیری از (کالا و لذت‌های زودگذر) دنیايند و می‌خورند همان‌گونه که چهارپایان می‌خورند و جایگاهشان آتش است.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 136

این آیه صراحتاً می‌فرماید این گونه انسان‌ها با این طرز نگاهشان «کالانعام» هستند و ارزششان هم‌وزن گاو و گوسفند است. آیات دیگر حتی ارزش آنان را کمتر دانسته و از حیوانات هم پایین‌تر می‌داند:

«... أولئك كالأنعم بل هم أضل...» [2]

... آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند.

سعدی در این باره شعر زیبایی دارد، می‌گوید:

به ز آدمیان مردم‌آزار

گاوان و خران باربردار

حیواناتی مثل گاو و خر هزاران سال است دارند به تکلیف خود عمل می‌کنند و جز ایجاد راحتی برای انسان تا به حال کار دیگری انجام نداده‌اند، درحالی‌که این انسان‌های بدتر از حیوان دائم در حال ایجاد ناراحتی و رنج برای خود و دیگران‌اند.

باری، اگر عسل نمی‌دهی نیش مزین.

زنبور درشت بی‌مروت را گوی

[3]

این‌که ما دنیا را چه می‌بینیم و خودمان را در این میان در چه جایگاهی قرار می‌دهیم عامل همه رفتارهای درست یا نادرستمان است. پس، لازم است ابتدا نگاهمان به هستی را سامان دهیم. برای تبیین بهتر مطلب، ناچار از تشبیه معقول به محسوس استفاده می‌کنیم؛ یعنی بهره بردن از مسائل طبیعی برای ملموس کردن برخی مسائل معنوی.

ماهی‌ها در تمام دوره زندگی‌شان با يك حقیقت بیشتر روبه‌رو نیستند و آن آب است. بینش درستشان درباره آب برای این است که همین يك حقیقت ظرف زندگی‌شان را پر کرده و همین يك رنگ در منظر نگاهشان است. آن‌ها تا در آب‌اند شاد و متحرک و زنده‌اند و رشد می‌کنند و وجودشان از خشکی متنفر است، گویی می‌دانند در خشکی پراکندگی و اختلاف و کشمکش موجودات با هم فراوان است، لذا علاقه‌ای ندارند از این حقیقت واحد یکرنگ جدا شوند. از این رو، وقتی

از ان حقیقت جدا می شوند، از شدت رنجی که می کشند هلاك می شوند؛ یعنی قلبشان دیگر برای زنده نگاه داشتنشان تلاشی نمی کند و از کار می افتد.

نمی دانم نام آن گروه از انسان ها را که چنین دیدگاهی دارند چه باید گذاشت، ولی ظاهراً بهترین تعبیر در حق آنان همان است که در دعای کمیل آمده است:

«یا غایة آمال العارفين».

عارفانی که امیر المؤمنین از آن ها سخن می گوید کاری به خانقاه و کشکول و تبرزین ندارند. رئیس کل عارفان عالم، پس از رسول خدا، خود حضرت بوده که به جای خانقاه، مسجد و به جای تبرزین و کشکول، قرآن داشته است.

این عارفان هستی را به دریا تشبیه کرده و انسان را ماهی این دریا دانسته اند. هستی منزلی است که معشوق برای مهمانان و عاشقانش ساخته است. در این منزل، اهالی نگاه صحیح جز خدا و یکرنگی نمی بینند. برای آن ها مساله خیلی روشن است. آن ها معتقدند هستی میهمانخانه ای بیش نیست و يك صاحب هم بیشتر ندارد. ما نیز در آن چند صبحی مهمانیم. او ما را دعوت کرده تا رشد کنیم و شایسته نشستن در مقام قرب شویم. بعد از این که ما در مقام قرب نشستیم، او پذیرایی را به تناسب قربان عوض می کند و به بهشت ابدی تبدیل می کند؛ یعنی 50-60 سال از این مهمانی در این دنیا و ادامه بی نهایتش در آن دنیا است.

گر شی در خانه جانانه میهمانت کنند گول نعمت را بخور مشغول صاحبخانه باش.

مهم این است که اگر در این دنیا به خوردنی ها و نوشیدنی ها و

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 138

کارخانه و خانه و صندلی و پول رسیدیم، توقف نکنیم، زیرا ابزار متنوع دنیا برای ما مانند خشکی است که اگر در آن ها بیفتیم، بال بال می زنیم و هلاك می شویم. در دریای هستی باید یکتانگر و یکرنگ نگر باشیم و هم چنان که از نعمت ها بهره می بریم، در کنار آن ها توقف نکنیم، زیرا تنها در این صورت حیات پیدا می کنیم. قرآن می فرماید:

«من عمل صالحا من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فلنحييّه حيوّة طيّبة و لنجزينّهم أجرهم بأحسن ما كانوا يعملون».[4]

از مردوزن، هرکس کار شایسته انجام دهد درحالی که مؤمن است، مسلما او را به زندگی پاک و پاکیزه‌ای زنده می‌داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می‌داده‌اند، می‌دهیم.

عمل یعنی حرکت کردن و متوقف نشدن. خیلی‌ها وقتی به پول و شهوت می‌رسند، کنار آن چمباتمه می‌زنند و دیگر بر نمی‌خیزند. خیلی‌ها وقتی به دنیا می‌رسند، مانند ماهی‌ای که در خشکی افتاده باشد، بالا و پایین می‌پزند و عرق می‌ریزند. فکر می‌کنند این حرکت‌ها و جنبش‌ها برای نجات است، درحالی که نشانه نابودی است.

«من عمل صالحا من ذکر أو أنثی و هو مؤمن...»

کسی که خودش را مهمان او می‌داند و کنار هیچ نعمتی نمی‌ایستد و می‌رود، در حقیقت، نعمت‌های خدا را در سفره‌ای کوچک گذارده و به کمر بسته است. مسافرهای قلم وقتی حرکت می‌کردند، هروقت گرسنه‌شان می‌شد، خیلی معمولی گره سفره‌شان را باز می‌کردند و نصفه نانی از آن در می‌آوردند و هم‌چنان که راه می‌رفتند می‌خوردند و خدا را شکر می‌کردند. هیچ مسافری در قلم سفره‌اش را پهن نمی‌کرد تا غذا بخورد و سیر شود، چون از راه می‌ماند و تلف می‌شد. ما هم باید یاد بگیریم که توقف کردن به معنی از راه ماندن و به مقصود نرسیدن و تلف شدن است.

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 139

یکبار، نمی‌دانم چه شد که نیم‌ساعتی در جلسه‌ای معطل شدم. از قضا، عده‌ای آمدند دور هم نشستند و مشغول صحبت شدند. دیدم یکی از آن طرف میز می‌گوید: دیروز ما هشت میلیارد تومان معامله داشتیم. دیگری گفت: جایی را دیده‌ام به صدونه میلیارد تومان، بناست معامله کنم.

یکی دیگرشان گفت: نمی‌دانم برای آن دو کارخانه که طرحش را داده‌ام، ماشین‌آلات از چین بیاورم یا از آلمان، حدود 300 میلیارد تومانی می‌شود... من هم این قیافه‌ها را نگاه می‌کردم. جالب این که از این 7-8 نفر حدود شش نفرشان رو به موت بودند و از نظر سن و سال کارشان تمام شده بود. فهمیدم حق با آن شاعر است که می‌گوید:

بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را.

ریشه سرو کهنسال از جوان افزون‌تر است

حقیقت این است که هرچه بیشتر متوقف بشویم سنگین تر می شویم و هرچه بیشتر دست و پا بزنیم بیشتر در این باتلاق فرو می رویم. چرا نباید مثل ماهی از خشکی متنفر باشیم و از دلبستگی به ظواهر بگریزیم؟ واللّه، در این دریای هستی، يك حقیقت بیشتر وجود ندارد و آن هم خداست.

تمام این سفره را هم در يك لحظه می تواند جمع کند و ما را در حسرت ابدی باقی بگذارد:

خود حاصل عمر چیست؟ افسوس.

ز افسوس زدند ناله چون کوس

[6]

«فإذا نفخ في الصور نفخة وحدة...». [7]

پس چون در صور يك بار دمیده شود. و زمین و کوهها از جای خود برداشته شوند و هر دوی آنها يك باره درهم کوبیده و ریزیز گردند.

پس آن روز است که آن واقعه بزرگ واقع می شود. و آسمان بشکافد و در آن روز است که از هم گسسته و متلاشی گردد

....

به محض این که قیامت فرا برسد، تمام ساختمان هستی با هرچه در آن است فرو می ریزد و زیر آوار می مانیم. پس بینیم کجا و پیش چه کسی

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 140

ایستاده ایم؟ بیاید یکی بین باشیم، زیرا این کثرت ها سرانجام ما را می کشد. این هایی که ما می بینیم همگی «نبود» هستند، «بود» فقط یکی است و بقیه نمایش بودن را می دهند. برای همین، وقتی نمایش تمام می شود، تلفن ها به کار می افتند تا تابوت و ماشین بهشت زهرا و کفن و قبر آماده کنند. همین نشان می دهد که ما بود نیستیم. نبودیم؛ یعنی ظاهری از بود را داریم نشان می دهیم. به خدا، این نمایش امروز فردا تمام می شود! با یکی پیوند بخوریم که ابدی باشد تا ابدی بشویم؛ به کسی متصل باشیم که یکرنگ است تا یکرنگ شویم. چند رنگ نباشیم، متکثر نشویم، در کثرت و تنوع نیفتیم، چشم ظاهرمان مانع چشم باطنمان نشود، گوشمان فقط صداهای معمولی بی ربط و بی اثر را نشنود و مانع از این نشود که صدای خدا به ما برسد.

«من عمل صلحا من ذکر أو أنثی و هو مؤمن...»

آیه می گوید کسی که به سوی من در حرکت است و مؤمن است، دوبین و سه بین و چهارین نیست، یکتانگر است.

«فلنحييَنَّ حيوة طيبة...».

در این دریای الهی و یکرنگ، خودم به او حیات طیه می دهم و زندگی اش می بخشم. اما اگر تعلق به این رنگ ها پیدا کند، دیگر آزادی اش خیلی مشکل است. حکایت کوتاهی به یاد دارم که بی مناسبت با این معنا نیست که عارفان واقعی چقدر هوشیار و آزاده بوده و از تعلق به هر رنگی پرهیز می کردند.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 141

چه رنگی بخرم؟

آورده اند که گلیم زیر پای عارفی پاره پاره شده بود. خانه اش هم بغل رودخانه بود. روزی به یکی از دوستانش گفت: این پنج درهم را بگیر و حالا که به بازار می روی يك گلیم هم برای ما بخر، چون روی این یکی دیگر نمی شود زندگی کرد. گفت: فدایتان بشوم! افتخار هم می کنم، فقط بفرمایید چه رنگی بخرم؟ چون گلیم رنگ های متنوع دارد. عارف کمی فکر کرد و گفت: آن پول را بده! و آن را در رودخانه انداخت. آن مرد پرسید: آقا، پس چرا این طور کردید و پول را به آب انداختید؟ گفت:

حالا که پای رنگ وسط آمد اصلا گلیم نمی خواهم. با همین گلیم پاره تا آخر عمر زندگی می کنم. [8]

ز هرچه رنگ تعلق پذیر آزاد است.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

این رنگ‌ها خیلی اوقات چشم ما را کور و گوشمان را کر می‌کند و قلبمان را به يك زندگي رنگ‌دار متمایل می‌کند و به تبذیر و اسراف می‌کشاند تا هر سال میلیون‌ها تومان هزینه کنیم که پرده‌ها و مبلمان و ماشین‌ها و فرش‌هایمان با هم هارمونی داشته باشند، درحالی‌که تناسب در هماهنگی رنگ‌های مختلف نیست، در یکرنگ دیدن همه چیز است.

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

حکایات مربوط به جناب بهلول اغلب، بر خلاف ظاهر خنده‌دارشان، خیلی گریه‌آور است. بهلول از علمای بزرگ شیعه است که از عاملین بوده؛ یعنی از سالکان کوی حق بوده است. یکبار، هارون الرشید خواست به او در دستگاه خود پست و مقامی بدهد. ایشان دید قبول هر نوع پستی در دولت هارون خیانت به پروردگار و به مکتب اهل بیت است، لذا صبح که از خانه بیرون آمد، لباس‌های پاره پوشید و سوار چوب شد و شلاقی هم به دست گرفت که مثلاً این اسب من است. بچه‌ها هم دورش را گرفتند و ... خلاصه، خودش را به دیوانگی زد تا آخرتش را نگاه دارد.

این نوع دیوانگی خیلی قیمت دارد، حداقلش بهتر از این است که

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 142

انسان دیوانه شکم و شهوت باشد و آخرتش را ببازد. هارون هرچه انتظار کشید بهلول نیامد. پرسید: پس این عالم بزرگ کجاست؟ گفتند: او دیشب روانی شده و عقلش را از دست داده است.

البته، ایشان در همان حال دیوانگی هم کتابی از خود به جای گذاشت که یکبار چاپ شده و اکنون نایاب است. نکته جالب این‌که او در حال دیوانگی هم در بیدار کردن انسان‌ها استاد بوده است. از جمله، معروف است که یکبار به کاخ هارون الرشید رفت و سراغ خلیفه را گرفت.

گفتند: اعلیحضرت نیست. او چون خودش را به دیوانگی زده بود و همه فکر می‌کردند دیوانه واقعی است به همه جا می‌رفت و نمی‌توانستند جلوی او را بگیرند، آن روز هم، اتاق به اتاق گشت و بالاخره روی تخت مخصوص هارون با آن لباس‌های خاک‌آلوده‌اش گرفت خوابید. محافظان کاخ و محافظان شخصی هارون وقتی دیدند تمام تشك و پتو و ملافه خلیفه گردوخاکی و کثیف شده به سرش ریختند و داشتند او را به قصد کشت می‌زدند که هارون رسید. چه خبر است؟ همه تعظیم کردند:

قربان، این مردك دیوانه چشم ما را دور دیده آمده روی تخت شما خوابیده. هارون به بهلول نگاهی کرد، بهلول گفت: من سه دقیقه روی این تخت خوابیدم این قدر كتك خوردم، تو که بیست سال است به جنایت و ظلم روی این تخت نشسته‌ای، چه می‌خواهی بکنی؟

هم‌چنین، معروف است که او یکبار هم در راهی در سایه درختی خوابیده بود. از قضا، هارون هم با خدمت‌وحشم و لباس سلطنت و ... از آن‌جا رد می‌شد و جارچیان حضور خلیفه را اعلام می‌کردند. مردم به احترام هارون کنار راه دست به سینه ایستاده بودند و احترام می‌کردند، اما بهلول دراز کشیده بود و تکان نمی‌خورد. هرچه به او گفتند:

اعلیحضرت دارد می‌آید، بلند شو بنشین، پایت را دراز نکن، دستت را

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 143

روی سینه بگذار و گفت: اعلیحضرت دیگر کیست؟ گفتند: هارون.

گفت: او هم مثل من آدم است، می‌خورد، مریض می‌شود، اسهال می‌گیرد، می‌میرد، می‌برند خاکش می‌کنند و دورش می‌اندازند. او مگر کیست که من از راهش بلند شوم؟ او برود از جای دیگری رد شود.

خلاصه، سروصدایی سر این مساله به پا بود که هارون رسید و گفت:

چه خبر است؟ گفتند: بهلول خوابیده بلند نمی‌شود. گفت: ولش کنید! خودش آمد و به او گفت: حالا که روی زمین و توی گردوغبار خوابیده‌ای، اقلاً این محاسن و ریشت را شانه کن، خیلی درهم‌برهم است، آدم نگاهت می‌کند چندشش می‌شود. گفت: من که شانه ندارم.

هارون شانه خودش را درآورد و به او داد. گفت: شانه اعلیحضرت احترام دارد، من لباس ندارم تا این شانه را توی جیبش بگذارم. گفت:

یکی از لباس‌های مرا بپوش و دستور داد يك بقیچه لباس به او دادند.

گفت: اعلیحضرت، این لباس‌ها قیمت دارد. من با این لباس‌ها این‌جا بخوابم دزد تا فردا آن‌ها را می‌برد، این‌ها را باید جای محفوظی بگذارم.

گفت: يك خانه 500 متری در بهترین جای بغداد به او بدهید. سند خانه را نوشتند و به بهلول دادند. گفت: قربان، این خانه خرج دارد، آب و برق دارد، گاز دارد، تلفن دارد، من پول این‌ها را از کجا بیاورم؟ گفت:

يك نخلستان آباد هم به نامش کنید تا خرماهایش را بفروشد خرج خانه‌اش را بدهد. گفت: قربان، من که باغبانی بلد نیستم. گفت: دو تا باغبان هم با خرج دولت به او بدهید. بهلول همین‌طور که خوابیده بود گفت: دو تا باغبان، يك باغ، يك خانه با اثاث منزل، کارگر، لباس اعلیحضرت، شانه اعلیحضرت...؟! بعد، شانه را پرت کرد و ریشش را درهم‌تر کرد و گفت: هارون، بین با دادن يك شانه چه بلاهایی می‌خواهی سر من بیاوری و چطور می‌خواهی مرا گرفتار این چند روزه

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 144

دنیا کنی و از خدا ببری؟ لعنت به این شانه و به آن کسی که آن را به من داد! چهار تا دهن کجی هم به هارون کرد و بعد فرار کرد و رفت. و هارون تازه فهمید که در چه لجنزاری دارد دست‌وپا می‌زند.

این‌ها درس زندگی برای ماست که بدانیم خدا یکی است: «**وَحده لا شريك له**»، دین از اول تاکنون یکی بوده: «**اهدنا الصراط المستقیم**»، عمر یکبار است، مرگ یکبار است، زنده شدن یکبار است، بهشت رفتن برای همیشه یکبار است و جهنم رفتن هم برای ابد یکبار است. این مسیر زندگی است. انسان‌های زیادی در طول تاریخ این مسیر را گم کردند و به پوچی و بی‌هدفی رسیدند. در قرآن کریم، در این باره دو لغت وجود دارد که خیلی قابل تأمل است: یکی «**ظَلَّ**» است به معنی گمراهی، و یکی «**غَوَّاه**» به معنای سردرگمی و بی‌هدفی. قرآن درباره پیامبر اکرم در سوره نجم می‌فرماید:

«و النَّجْم إِذَا هَوَىٰ. مَا ضَلَّٰ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ».

سوگند به ستاره هنگامی که برای غروب کردن در کرانه افق افتد که هرگز دوست شما از راه راست منحرف نشده و در ایمان و اعتقادش از راه راست به خطا نرفته است.

پیغمبر شما نه راه را گم کرده و نه بی‌هدف است.

عوض، قرآن آن‌ها که جهت قلبشان به سوی خدا نیست را این‌طور معرفی می‌کند:

«**فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ...**». [10]

در دل آنان بیماری سختی از نفاق است.

نمی گوید «فی قلوبهم الله، فی قلوبهم قیامت، فی قلوبهم یکتانگری، فی قلوبهم اخلاص، فی قلوبهم کرامت، فی قلوبهم محبت الله، فی قلوبهم محبت الانبیاء، فی قلوبهم محبت الحسین» می فرماید: «فی قلوبهم

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 145

مرض». قلبشان مریض است و دنبال معالجه اش هم نیستند.

«فزادهم الله مرضا و لهم عذاب أليم بما كانوا یكذبون».

پس خدا به کیفر نفاقشان بر بیماریشان افزود، و برای آنان در برابر آنچه همواره دروغ می گفتند، عذابی دردناک است.

دل مریض جهت گیری اش به کدام سمت است؟ کسی که بیمار پول و شهوت و شکم و این صندلی های شکسته و زن یا مرد است، دلش چگونه می تواند به سمت خدا برود؟ این ماهی از آب بیرون افتاده و در خشکی دارد برای مردن دست و پا می زند. چنین انسانی بی هدف و پوچ زندگی می کند و وقتی این بی هدفی به او فشار می آورد، خودکشی می کند یا روانی می شود یا دچار غصه و رنج و کسالت می شود:

«فخلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا». [11]

سپس، نسلی جایگزین آنان شد که نماز را ضایع کردند و از شهوات پیروی نمودند؛ پس، کیفر گمراهی خود را که عذابی دردناک است خواهند دید.

آنها از نماز دست برداشتند و در شهوات افتادند و به پوچی و پوکی و بی هدفی رسیدند، زیرا خود نماز راه است:

«الصلاة قریان کل تقی». [12]

وجود انسان امانت الهی است

مطلب دوم را مختصرتر و با تکیه بر این دو بیت شعر عرض می کنم.

بی خیانت جنس آن برداشتی

خاک امین و آنچه در وی کاشتی

این امانت زان عنایت یافته است

آفتاب عدل بر او تافته است.

[13]

چون زمین به حق وصل است امین است و امین اضافه کننده هم هست. برای همین، يك دانه گندم که به او می دهی یا يك دانه سیب

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 146

زمینی یا نخود یا پرتقال که می کاری، بعد از مدتی به جای آن يك دانه پرتقال در هر سال، پنج هزار پرتقال می دهد و آن دانه گندم را هفتصد برابر می کند. تقلب و کلاهبرداری هم در کارش نیست. امین الهی است و تو هرچه در آن بکاری بی خیانت برداشت می کنی.

حکما و عرفا می گویند: شایسته است کسی که از زمین آفریده شده، مانند زمین امین باشد و بگذارد آیات قرآن را در او بکارند تا این وجود امین آیات الهی را به شجره طیبه ای تبدیل کند که:

«أصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی أكلها کلّ حین». [14]

ریشه اش استوار و پابرجا و شاخه اش در آسمان است و میوه اش را به اجازه پروردگار در هر زمانی می دهد.

یکی از مصادیق این معنا و ماهیان این دریا که ابدًا به خشکی رو نکرد و زمین بسیار امینی بود که از گنج الهی به خوبی نگهداری کرد خدیجه کبری [15]، سلام الله علیها، بود. عظمت این بانو را از محصولش می توان شناخت و فهمید که این ماهی در این دریای وحدت و بحر «لا اله الا الله»، در این دریای «لا حول و لا قوة الا بالله» و «لا مؤثر فی الوجود الا الله» و «ایاک نعبد و ایاک نستعین» چگونه زیسته است. دانه ای که در این سرزمین کاشته شد، به فاطمه زهرا بدل شد و محصول آن حسن و حسین، علیهما السلام، گردید. باغبان این دو کشت نیز پیغمبر و علی، علیهما السلام، بودند. میوه های بعدی این کشت حضرت زین العابدین تا امام عصر، علیهم السلام، بود. میوه امام زمان هم يك جزئی از حوزه های علمیه شیعه از زمان مرحوم کلینی تاکنون است که هزاران فقیه و اصولی و مفسر و عالم و مولد و نویسنده تحویل عالم داده است و این رشد ادامه دارد تا روزی که همین زمین پر از میوه سالم شود.

«و لقد کتبنا فی الزّبور من بعد الذّکر أنّ الأرض یرثها عبادی الصّالحون». [16]

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 147

و همانا ما پس از تورات در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به میراث می‌برند.

همه این برکات به حضرت خدیجه باز می‌گردد. او زمینی امین و پیغمبر باغبان آن بود و محصولش نیز «سیده نساء العالمین، ام الائمة نقباء النجباء» شد. این ماهی هرگز در خشکی پول نیفتاد، با این که خیلی پول در کنارش بود. در خشکی سران عرب نیفتاد و هر متکبر ثروتمندی در خانه‌اش را زد و حاضر شد با هر شرطی با او ازدواج کند قبول نکرد، چون می‌گفت: اثر پاکی در چهره او نمی‌بینم. تا چهل سالگی حاضر به ازدواج نشد و قبل از پیغمبر این زمین امین را به دست کسی نداد. این که گفته‌اند ایشان قبل از پیغمبر دوبار شوهر کرده دروغ است. این‌ها را دیگران ساخته و به این خانواده بسته‌اند. خدیجه به چه کسی پیش از پیامبر شوهر کرد؟ به مشرکان بت‌پرست؟ آن هم خانم عاقل فرزانه باکرامت باوقاری مثل او؟

ایشان با کسی ازدواج نکرد تا این که پیغمبر با کاروان تجاری او از مکه به شام رفت و با سود قابل توجهی بازگشت. آن‌گاه، خدیجه از غلامش که در این سفر با پیامبر بود درباره ایشان پرسید. گفت: خانم، هرچه ارزش در این عالم هست در این مرد جمع است. گفت: ازدواج کرده؟

گفت: نه. گفت: پس آن باغبانی که باید در سرزمین من میوه خدا را بکارد این است. برو پیش عمویش و بگو درست است که من چهل سالم است، ولی از برادرزاده‌ات سؤال کن حاضر است با من ازدواج کند؟ ابو طالب سخن خدیجه را به پیامبر رساند. پیغمبر با این که از طریق قلبش می‌دانست خداوند از ازل او را برای ساختن فاطمه به وجود آورده، عادی برخورد کرد و گفت: عمو جان، اگر میل دارد ازدواج کند، من حاضرم. [17]

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 148

برای اثبات بزرگی این زن همین بس که او 14 سال قبل از پیغمبر از دنیا رفت، ولی پیامبر تا آخر عمر می‌گفتند: دنیا کجا و خدیجه کجا؟ مگر دیگر کسی مثل خدیجه پیدا می‌شود؟ [18]

نقش آفرینی فاطمه زهرا در قیامت

سخنی هم در فضیلت دختر این بانوی بزرگ بگویم تا گستردگی وجود فاطمه زهرا و عظمت قلب جهت گیر او معلوم بشود. نقل است که در قیامت، پروردگار به ایشان می گوید: حبیبه من، شما معطل قیامت نشو! به بهشت برو! حضرت نیز اطاعت می کند و تا دروازه بهشت می رود، اما وارد بهشت نمی شود. خطاب می رسد: چرا داخل نمی شوی؟ می گوید:

خدایا، آیا ما در دنیا نعمت های تو را به تنهایی استفاده کردیم؟ آیا ما نبودیم که پس از سه روز روزه لقمه دهانمان را به مستحق دادیم و خودمان با آب افطار کردیم؟ حالا من چگونه تنها به بهشت بروم؟

خطاب می رسد: حبیبه من، با چه کسی می خواهی بروی؟ می گوید: با هر کس که با شوهرم و با بچه هایم بوده و به ما کمک کرده، شیعه ما بوده و به ما اقتدا کرده و با حسین من در ارتباط بوده و برای حسین من گریه کرده است! خطاب می رسد: حبیبه من، این هایی که گفتی را از کل محشر صدا کن و با خود به بهشت ببر. [19] آری:

در محشر اگر لطف تو خیزد به شفاعت
بسیار بگردند و گنهکار نیابند.

[20]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 149

پی نوشت

[(1). محمد، 12.]

[(2). اعراف، 179. همین معنا در آیه 44 سوره فرقان نیز آمده است.]

[(3). از سعدی است.]

[(4). نخل، 97.]

[(5). از صائب تبریزی است.]

[(6). از امیر خسرو دهلوی است.]

[(7). حاقه، 13.]

[(8). این حکایت در تذکرة الاولیاء عطار در شرح حال رابعه عدویه آمده است: «... نقل است که چهار درم سیم به یکی داد که مرا گلیمی بحر که برهنه‌ام. آن مرد برفت و بازگردید، گفت: یا سیده چه رنگ بخرم؟ رابعه گفت: چون رنگ در میان آمد به من ده آن سیم. بستند و در دجله انداخت؛ یعنی که هنوز گلیم ناپوشیده تفرقه پدید آمد».

تذکره الاولیاء عطار، باب 8، ذکر رابعه.]

[(9). از حافظ است.]

[(10) بقره، 10.]

[(11). مریم، 59.]

[(12). این روایت هم از امیر مومنان و هم از امام رضا، علیهما السلام، نقل شده است. ر ک:

نهج البلاغه، ج 4، ص 34؛ کافی، ج 3، ص 265.]

[(13). از مثنوی معنوی است.]

[(14). ابراهیم، 24 - 25.]

[(15) خدیجه (س)، همسر پیامبر اسلام (ص)، دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب بن مرّة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بود. در مقایسه نسب آن بزرگوار با سلسله نسب رسول خدا (محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن ...) می‌توان اشتراك این دو بزرگوار را در اجداد خود از قصی بن کلاب تا عدنان به وضوح دریافت. به عبارت دیگر، بنا -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 150

- بر منابع تاریخی، عبد مناف و عبد العزی که در این سلسله‌ها به نام ایشان اشاره شده با هم برادر بوده‌اند و رسول خدا (ص) و خدیجه کبری (س)، به این اعتبار، نوه عموی یکدیگر بوده و خویشاوندی نزدیکی میان آن‌ها وجود داشته است.

قابل ذکر است که انتساب خدیجه (س) به قصی بن کلاب، در مقایسه با رسول خدا (ص)، يك نسل جلوتر بوده است و او را به عنوان جد سوم خدیجه (س) می‌شناسند. درحالی‌که در سلسله انتساب منتسب به رسول خدا (ص)، قصی بن عنوان جدّ چهارم ایشان ذکر شده است. در سلسله انساب به نام نصر بن کنانه نیز اشاره شده است که احتمالا او اولین کسی است که به نام قریش خوانده شده است.

تحقیقا، در بیان این سلسله‌ها، بین مورخین اختلافی دیده نمی‌شود و تقریبا بدون هیچ‌گونه اختلاف و تضادی، تا عدنان اجداد پیامبر اکرم (ص) و خدیجه کبری (س) یکسان ذکر شده‌اند. اختلاف آراء و عقاید در خصوص بیان اجداد ایشان از عدنان به بعد آغاز می‌شود که البته، بنا بر سفارش و تأکید رسول خدا (ص)، از هرگونه اظهار نظر و بحث در خصوص اجداد رسول خدا (ص) پس از عدنان خودداری می‌شود.

به استناد شواهد تاریخی، ظاهرا خویلد بن اسد، پدر خدیجه، علاوه بر او، فرزندان دیگری نیز داشته است که در این میان شهرت عوّام از همه بیشتر است که نام او به واسطه پسرش زبیر بن عوّام شناخته‌تر است. میان برادران خویلد، نوفل از شهرت ویژه‌ای برخوردار است، چرا که به ادعای مورخان فرزند او و پسر عموی ورقه بن نوفل در مقطعی از زندگی رسول خدا (ص) و خدیجه نقش خاصی را ایفا نموده است. سایر برادران خویلد مانند حبیب و حارث، که همه از نسل اسد بوده‌اند، شهرت نوفل را ندارند. نام مادر حضرت خدیجه (س) نیز فاطمه بوده است که سلسله نسب او را در تواریخ چنین آورده‌اند: فاطمه دختر زائدة بن اصم بن الهرم بن روافه بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک. این سلسله نیز از لؤی با پیامبر اکرم (ص) و دیگر هاشمیان مشترک می‌شود.

حضرت خدیجه (س)، 15 سال پیش از عام الفیل متولد شده است. حکیم بن حزام در این خصوص چنین می‌گوید: «من سیزده سال پیش از حادثه فیل متولد شدم و -

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 151

- خدیجه، دو سال پیش از من متولد شده بود».

حضرت خدیجه (س) به تأیید اکثر مورخان دارای القاب و کنیه‌های مشهوری بوده‌اند که از مهم‌ترین و مشهورترین کنیه‌ها و القاب ایشان حتی در دوران جاهلیت می‌توان به امّ هند و طاهره اشاره کرد. اعراب با انتخاب این لقب به صراحت به این فضیلت در وی اعتراف کرده‌اند. خدیجه (س) قبل از رسول الله (ص) دو بار ازدواج کرده بود. ابتدا با عتیق بن عائذ ازدواج کرد و برای او دختری به نام جاریّه به دنیا آورد.

پس از وفات عتیق، با ابو هاله بن زرارة بن نباش بن عدی التمیمی ازدواج کرد و صاحب دو پسر به نام‌های هند و عبد الله شد. به خاطر هند، کنیه امّ هند گرفت. هند همان کسی است که برای امام حسن، علیه السلام، شمایل رسول خدا (ص) را توصیف کرد و بسیار مورد علاقه رسول خدا (ص) بود و در جنگ جمل، در رکاب حضرت علی، علیه السلام، به شهادت رسید. البته، جمعی از علمای بزرگ معتقدند که ایشان قبل از حضرت رسول (ص) ازدواج نکرده بودند و فرزندان قبلی منتسب به ایشان را مربوط به خواهر حضرت خدیجه می‌دانند.

حضرت خدیجه (س) برای انجام کارهای تجاری، قراردادهایی با مردان می‌بست و آن‌ها را به تجارت می‌فرستاد. وقتی پیامبر به سن 25 سالگی رسید، عمویش ابو طالب به او گفت که با کاروان خدیجه (س) که عازم شام است به تجارت بپردازد.

از طرفی، خدیجه (س) چون امانت و شهرت خوب و مکارم اخلاق پیامبر را می‌دانست، به رسول الله (ص) پیشنهاد داد که چون مالی بسیار می‌خواهد به جانب شام فرستد و در قریش جز بر او (محمد) اعتماد نیست، پس با مال و کالایش به شام سفر کند و بهره بیشتر و بهتری از سایرین دریافت کند. پیامبر (ص) پذیرفت و در روز 16 ذی الحجه سال 25 عام الفیل به طرف شام همراه میسره غلام حضرت.

خدیجه حرکت کرد. این سفر، چهار سال و نه ماه و شش روز پس از فجار چهارم روی داد. هم در این سفر بود که در نزدیکی شام به صومعه راهبی نسطوری به نام بحیرا رسیدند و اندکی در آن‌جا درنگ کردند. بحیران رسول الله (ص) را شناخت و به میسره گفت که این مرد پیامبر خداست. در آن سال ربیعی و سودی بسیار حاصل [-]

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 152

- آمد که میسره در هیچ سال آن سود ندیده بود. پس از بازگشت از شام، میسره احوالات رسول الله و گفتار بحیرا را برای خدیجه بازگفت.

خدیجه (س) حضرت محمد (ص) را در زیبایی ظاهر، حسن راستگویی، امانتداری و بلندکرداری مناسب می‌یافت، خدیجه دلباخته امانت و درستکاری او شد و تمایل خود را به همسری وی اظهار کرد و با وجودی که مردان ثروتمندی از قریش چون ابو جهل بن هشام، عقبه بن ابی معیط، و شیبة بن ربیع از او خواستگاری کردند، ولی او خود به رسول الله (ص) پیشنهاد ازدواج داد. پیامبر به همراهی عموهایش و بزرگان قریش به خواستگاری خدیجه (س) رفت و چون خویلد پیش از جنگ فجار مرده بود عمویش عمرو بن اسد و پسر عمویش ورقه بن نوفل در مراسم او شرکت داشتند. خطبه عقد را ابو طالب خواند و گفت: سپاس خدا را که ما را از نسل ابراهیم، علیه السلام، و فرزندان اسماعیل قرار داد و ما را به کعبه‌ای حرام و حرمی امن سرفراز داشت و ما را بر مردم سروری داد و شهر ما را که در آن هستیم مبارك ساخت. سپس، به

راستی برادرزاده‌ام محمد بن عبد الله اگرچه از مال تهیدست است با هیچ مردی از قریش سنجیده نشود جز آن که بر او فزون آید و با احدی قیاس نشود، مگر آن که از او بزرگ‌تر باشد. چه مال، روزی دگرگون و سایه بی‌دوامی است و او خواستار خدیجه و خدیجه خواهان اوست. و کابین، آنچه بخواهید، نقد آن از مال من است و او را به خدا قسم امری است بزرگ و پیشامدی جهانگیر است. بعد از ابو طالب، عموی خدیجه عمرو بن اسد گفت: معاشر قریش، گواه باشید که من خدیجه را به عقد محمد در آوردم و این ازدواج فرخنده‌ای است که هرگز سست نشود. مهر حضرت خدیجه 12 اوقیه و نیم بوده که هر اوقیه برابر با چهل درهم است. پس مهرش پانصد درهم می‌باشد. البته، در بعضی از کتب تاریخی 20 شتر ذکر شده است. ازدواج پیامبر با خدیجه یکماه پس از سفر به شام انجام گرفت؛ یعنی 5 سال بعد فجار در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال 595 میلادی 15 سال قبل از بعثت. گفته شده که خدیجه در هنگام ازدواج 40 سال و محمد 25 سال داشته است، اما از آنجا که حضرت خدیجه از حضرت محمد (ص) صاحب چندین [-

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 153

- فرزند شده است، سن چهل زیاد به نظر می‌آید.

خدیجه به مدت 25 سال در خانه پیامبر زندگی نموده است و تا زمانی که او زنده بود پیامبر همسر دیگری انتخاب نکرد و تنها اوست که میان زنان دیگر رسول خدا (ص) شرایط کفویت را احراز نمود و عدم ازدواج مجدد پیامبر اکرم (ص) در زمان حیات خدیجه کبری (س) بیانگر جاذبه‌های معنوی فراوان حضرت خدیجه (س) می‌باشد که برخورداری از آنها حقیقتاً در زندگی رسول خدا نقشی مهم و اساسی ایفا نموده است.

محمد (ص) در سن 40 سالگی به پیامبر به پیامبری رسید که باتوجه به روایات موجود می‌توان همراهی و همسویی و همگامی حضرت خدیجه (س) را در دوره‌ای که رسول خدا (ص) اعتکاف نموده و برای انجام این مهم به غار می‌رفتند استنباط نمود. عدم مخالفت خدیجه کبری با شیوه خاص رسول اکرم (ص) در گذراندن اوقات خود در غار و عدم اعتراض ایشان به غیبت‌های یکماهه یا چند روزه پیامبر که توأم با مرارت و دشواری بود، روح بلندی را طالب است که تنها در وجود حضرت خدیجه (س) به عنوان همسری فداکار یافت می‌شود. موافقت و همراهی حضرت خدیجه کبری (س) با پیامبر اکرم (ص) و حتی تشویق و حمایت روحی و معنوی ایشان به وضوح می‌تواند بیانگر عظمت وجودی این زن باشد. بعد از بعثت پیامبر، به گواهی تاریخ، خدیجه صدیقه اول است و کسب این مقام خود می‌تواند گویای عظمت حرکت و شخصیت او باشد. بعد از بعثت، تمامی اموال خدیجه در راه اسلام خرج شد و به وسیله اموالش آنان که در دست قریش در معرض خطرهای بزرگ قرار داشتند نجات یافتند و اسلام به اموال خدیجه قوام یافت. ایستادگی خدیجه در شرایط ناگوار

بعد از بعثت و عشق و علاقه‌اش به رسول خدا و درك عالمانه‌اش از ویژگی‌های روحی ایشان سبب می‌شد تا پیامبر همه زخم زبان‌ها و تحقیرها را به جان بخرد.

تمامی فرزندان رسول خدا به جز ابراهیم از خدیجه بودند و همگی در مکه به دنیا آمدند. قاسم بزرگ‌ترین فرزند آنها بود و پیامبر به همین سبب کنیه ابو القاسم -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 154

- گرفت. بعد از او عبد الله و چهار دختر به نام‌های زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه به دنیا آمده‌اند که همگی به جز فاطمه قبل از بعثت به دنیا آمده‌اند.

خدیجه در دهم ماه رمضان سال دهم بعثت در سن 65 سالگی (تقریباً يك سال و نیم بعد از خروج از شعب ابی طالب) به فاصله 3 روز تا 6 ماه بعد از وفات ابو طالب از دنیا رحلت فرمود. پیامبر او را در حجون مکه در قبرستان ابو طالب کنار قبرهای عبد المطلب و عبد مناف دفن کرد و خود در قبرش فرو آمد. اندوه حضرت از رحلت ایشان بدان‌جا انجامید که آن سال را عام الحزن نامید.

ر ك: دائرة المعارف تشیع، ج 7، ص 96، مدخل خدیجه، با تلخیص فراوان.]

[(16). انبیاء، 105.]

[(17) بحار الأنوار، ج 16، ص 3: «روی عن جابر قال: كان سبب تزويج خديجة محمدا أن أبا طالب قال: يا محمد إني أريد أن أزوجه و لا مال لي أساعدك به، و إن خديجة قرابتنا، و تخرج كل سنة قريشا في ما لها مع غلمانها يتجر لها و يأخذ و قر بعير مما أتى به، فهل لك أن تخرج؟ قال: نعم، فخرج أبو طالب إليها و قال لها ذلك، ففرحت و قالت لغلامها ميسرة: أنت و هذا المال كله بحكم محمد، فلما رجع ميسرة حدث أنه ما مر بشجرة و لا مدرة إلا قالت: السلام عليك يا رسول الله، و قال: جاء بحيرا الراهب، و خدمنا لما رأى الغمامة على رأسه تسير حيشما سار تظله بالنهار، و رجا في ذلك السفر رجا كثيرا، فلما انصرفا قال ميسرة: لو تقدمت يا محمد إلى مكة و بشرت خديجة بما قد ربحنا لكان أنفع لك، فتقدم محمد على راحلته، فكانت خديجة في ذلك اليوم جالسة على غرفة مع نسوة فظهر لها محمد راكبا، فنظرت خديجة إلى غمامة عالية على رأسه تسير بسيره، و رأت ملكين عن يمينه و عن شماله، في يد كل واحد سيف مسلول، يجيئان في الهواء معه، فقالت: إن لهذا الراكب لشأنا عظيما ليته جاء إلى داري، فإذا هو محمد صلى الله عليه و آله قاصد لدارها، فنزلت حافية إلى باب الدار، و كانت إذا أرادت التحول من مكان إلى مكان حولت الجوارى السرير الذي كانت عليه، فلما دنت منه قالت:

یا محمد اخرج و واحضرنی عمک أبا طالب الساعة، و قد بعثت إلى عمها أن زوجنی من محمد إذا دخل عليك، فلما حضر أبو-]

حديث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 155

- طالب قالت: اخرجنا إلى عمی لیزوجنی من محمد فقد قلت له فی ذلك، فدخلنا علی عمها، و خطب أبو طالب الخطبة المعروفة، و عقد النکاح، فلما قام محمد صلی الله علیه و آله لیذهب مع أبي طالب قالت خديجة: إلى بيتك، فبیتي بيتك، و أنا جاريتك».

- بحار الأنوار، ج 16، ص 4: «زوج أبو طالب خديجة من النبی، و ذلك أن نساء قريش اجتمعن فی المسجد فی عيد، فإذا هن بيهودی يقول: لبوشك أن يبعث فيكن نبي، فأیكن استطاعت أن تكون له أرضا يطأها فلتفعل، فحصبه، وقر ذلك القول فی قلب خديجة، و كان النبی صلی الله علیه و آله قد استأجرته خديجة علی أن تعطيه بكرين، و يسير مع غلامها ميسرة إلى الشام، فلما أقبلنا فی سفرهما نزل النبی صلی الله علیه و آله تحت شجرة فرآه راهب يقال له: نسطور، فاستقبله و قبل يديه و رجله و قال:

أشهد أن لا إله إلا الله، و أشهد أن محمدا رسول الله، لما رأى منه علامات، و إنه نزل تحت الشجرة، ثم قال لميسرة: طاعه فی أوامره و نواهيه فإنه نبي، و الله ما جلس هذا المجلس بعد عيسى عليه السلام أحد غيره، و لقد بشر به عيسى عليه السلام، و مبشرا برسول يأتي من بعدی اسمه أحمد، و هو يملك الارض بأسرها، و قال ميسرة: يا محمد، لقد جزنا عقبات بليلة كنا نجوزها بأيام كثيرة، و ربنا فی هذه السفرة ما لم نربح من أربعين سنة ببركتك يا محمد، فساتقبل خديجة، و أبشرها برحبنا، و كانت و قئذ جالسة علی منظره لها، فرأت راكبا علی يمينه ملك مصلت سيفه، و فوقه سحابة معلق عليها قنديل من زبرجدة، و حوله قبة من ياقوتة حمراء فظنت ملكا يأتي بخطبتها و قالت: اللهم إلى و إلى داري، فلما أتى كان محمدا و بشرها بالارباح، فقالت:

و أين ميسرة؟ قال: يقفو أثری، قالت: فارجع إليه و كن معه، و مقصوداها لتستيقن حال السحابة، فكانت السحابة تمر معه، فأقبل ميسرة إلى خديجة و أخبرها بحاله، و قال لها:

إن كنت آكل معه حتى يشبع و يبقى الطعام كما هو، و كنت أرى وقت الهجرة ملكين يظللانه، فدعت خديجة بطبق عليه رطب، و دعت رجالا و رسول الله صلی الله علیه و آله فأكلوا حتى شبعوا، و لم ينقص شيئا، فأعتقت ميسرة و أولاده و أعطته عشرة آلاف درهم لتلك البشارة، و رتبت الخطبة من عمرو بن أسد عمها. قال النسوي فی تاريخه:

أنكحه إياها أبوها خويلد بن أسد، فخطب أبو طالب بما رواه الخركوشي في شرف-]

حديث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 156

- المصطفی، و الزمخشري في ربيع الابرار، و في تفسيره الكشاف، و ابن بطة في الابانة، و الجويني في السير عن الحسن، و الواقدي و أبي صالح و العتيبي فقال: الحمد لله الذي جعلنا من زرع إبراهيم الخليل، و من ذرية الصفي إسماعيل، و صئصئ معد، و عنصر مضر، و جعلنا حضنة بيته، و سواس حرمة، و جعل مسكننا بيتا محجوجا، و حرما آمنا، و جعلنا الحكام على الناس، ثم إن ابن أخى هذا محمد بن عبد الله لا يوازن برجل من قريش إلا رجح به و لا يقاس بأحد منهم إلا عظم عنه، و إن كان في المال مقلا، فإن المال ورق حائل، و ظل زائل، و له والله خطب عظيم، و نبأ شائع، و له رغبة في خديجة، و لها فيه رغبة، فزوجوه و الصداق ما سألتموه من مالى عاجلة و آجلة، فقال خويلد:

زوجناه و رضينا به. وروى أنه قال بعض قريش: يا عجباً أيمهر النساء الرجال، فغضب أبو طالب و قال: إذا كانوا مثل ابن أخى هذا طلبت الرجال بأعلى الاثمان، و إذا كانوا أمثالكم لم تزوجوا إلا بالمهر الغالى، فقال رجل من قريش يقال له عبد الله بن غنم: هنيئا مريئا يا خديجة قد جرت* لك الطير فيما كان منك بأسعد/ تزوجته خير البرية كلها* و من ذا الذى في الناس مثل محمد؟ و بشر به المرء آن عيسى بن مريم* و موسى بن عمران فيا قرب موعد/ أقرت به الكتاب قدما بأنه* رسول من البطحاء هاد و مهتد».

- بحار الأنوار، ج 16، ص 6: «خرج النبي صلى الله عليه و آله إلى الشام في تجارة لخديجة و له خمس و عشرون سنة، و تزوج بها بعد أشهر، قال الكليني: تزوج خديجة و هو ابن بضع و عشرين سنة و لبث بها أربعاً و عشرين سنة و أشهراً، و بنيت الكعبة و رضيت قريش بحكمه فيها و هو ابن خمس و ثلاثين سنة».

- عن زرارة و حران و محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: حدث أبو سعيد الخدرى أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال: «إن جبرئيل عليه السلام قال لى ليلة اسرى بي حين رجعت و قلت: يا جبرئيل هل لك من حاجة؟ قال: حاجتى أن تقرأ على خديجة من الله و منى السلام، و حدثنا عند ذلك أنها قالت حين لقائها نبي الله صلى الله عليه و آله فقال لها: الذى قال جبرئيل، فقالت: إن الله هو السلام، و منه السلام، و إليه السلام، و على جبرئيل السلام».

حديث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 157

[(18). بحار الأنوار، ج 43، ص 131: «... قالت أم سلمة: فلما ذكرنا خديجة بكى رسول الله (صلى الله عليه و آله)، ثم قال: خديجة، و أين مثل خديجة؟ صدقتني حين كذبتني الناس وازرتني على دين الله و أعانتني عليه بما لها. إن الله عز و جل أمرني أن أبشر خديجة ببيت في الجنة من قصب [الزمرد] لا صخب فيه و لا نصب. قالت أم سلمة: فقلنا: فدينك بآبائنا و أمهاتنا يا رسول الله، إنك لم تذكر من خديجة أمرا إلا و قد كانت كذلك غير أنها قد مضت إلى ربها. فنهانا الله بذلك و جمع بيننا و بينها في درجات جنته و رضوانه و رحمته».

- بحار الأنوار، ج 16، ص 3: «ابن الوليد، عن الصفار، عن البرقي، عن أبي على الواسطي، عن عبد الله ابن عصمة، عن يحيى بن عبد الله، عن عمرو بن أبي المقدام، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: دخل رسول الله صلى الله عليه و آله منزله، فإذا عائشة مقبلة على فاطمة تصايحها و هي تقول: واللّه يا بنت خديجة، ما ترين إلا أن لامك علينا فضلا، و أى فضل كان لها علينا؟! ما هي إلا كبعضنا. فسمع مقالتها لفاطمة فلما رأت فاطمة رسول الله صلى الله عليه و آله بكت، فقال: ما يبكيك يا بنت محمد؟! قالت: ذكرت امي فتقصتها فبكت. فغضب رسول الله صلى الله عليه و آله، ثم قال: مه يا حميراء، فإن الله تبارك و تعالى بارك في الودود الولود، و إن خديجة رحمها الله ولدت مني طاهرا و هو عبد الله و هو المطهر، و ولدت مني القاسم و فاطمة و رقية و ام كلثوم و زينب، و أنت ممن أعقم الله رحمه فلم تلدى شيئا».

[(19). برداشت آزادی است از این روایت: شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج 3، ص 62، فاطمة في المحشر: «على بن جرير، باسناده عن جعفر بن محمد، عن أبيه عن آبائه عليهم السلام، أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال: إذا كان يوم القيامة نصب للنبيين منابر من نور و نصب لى في أعلاها منبر، ثم يقال لى: قم، فاخطب، فأرقى منبرى، فأخطب خطبة لم يخطب أحد مثلها. ثم تنصب منابر من نور للوصيين فيكون على أعلاها منبرا، ثم يقال له: اخطب، فيخطب بخطبة لم يخطب مثلها أحد من الوصيين. ثم تنصب منابر من نور لاولاد الوصيين فيكون الحسن و الحسين على أعلاها، ثم يقال لها: قوما فاخطبا، فيخطبان بما لم يخطب به أحد من أبناء الوصيين. -]

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 158

- ثم ينادى مناد: يا أهل الجمع، غضوا أبصاركم و طأثوا رؤوسكم لتجوز فاطمة بنت محمد. فيفعلون ذلك، و تجوز فاطمة و بين يديها مائة الف ملك و عن يمينها مثلهم، و عن شمالها مثلهم، و من خلفها مثلهم، و مائة الف ملك يحملونها على أجنحتهم حتى إذا صارت إلى باب الجنة ألقى الله عز و جل في قلبها أن تلتفت. فيقال لها: ما التفتاك؟ فتقول: أى رب إني أحب أن ترينى قدرى في هذا اليوم. فيقول الله: ارجعى يا فاطمة، فانظرى من أحبك و أحب ذريتك، فخذى بيده و أدخله الجنة. قال جعفر بن محمد عليه السلام: فانها لتلتقط شيعتها و محبيها كما يلتقط الطير الحب الجيد من بين الحب الردى،

حتى إذا صارت هي وشيعتها و محبوبها على باب الجنة ألقى الله عز و جل في قلوب شيعتها و محبيها أن يلتفتوا. فيقال لهم: ما التفاتكم و قد امرتم إلى الجنة؟

فيقولون: إلهنا نحب أن نرى قدرنا في هذا اليوم. فيقال لهم: ارجعوا، فانظروا من أحبكم في حب فاطمة أو سلم عليكم في حبها أو صافحكم، أو رد عنكم [غيبه] فيه، أو سقى جرعة ماء، فخذوا بيده، فادخلوه الجنة. قال جعفر بن محمد صلوات الله عليه: فوالله ما يبقى يومئذ في النار إلا كافر أو منافق في ولايتنا، فعندها يقولون: فما لنا من شافعين و لا صديق حميم. فلو أن لناكرة فنكون من المؤمنين. ثم قال جعفر بن محمد صلوات الله عليه: كذبوا (و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه [و إهم لكاذبون] كما قال تعالى. ثم ينادى مناد: لمن الكرم اليوم. فيقال: لله الواحد القهار و لمحمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين». [

[(20). از كشكول شيخ بهاي است.]

حديث عقل و نفس آدمي درآينه قرآن، ص: 160

9 تفکر در عالم هستی سبب همسویی انسان با هدف خلقت

تهران، حسینیّه همدانیها رمضان 1386 بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

طبق فرمایش وجود مبارك رسول خدا، صلى الله عليه و آله، هر انسانی دو چشم دارد: اول، چشم سرکه فعالیت آن با دیگر حیوانات مشترك است و ظواهر را می بیند، و دوم چشم باطن یا چشم قلب که حقایق با آن دیده می شود. [1] اگر کسی بخواهد در تمام عمر کنار چشم ظاهر توقف کند و فقط نموده های اشیا و ظواهر را ببیند، وزن و ارزشش از حیوانات بیشتر نمی شود و در همان مرتبه باقی می ماند.

قرآن مجید قلب را مرکز فقه می داند. البته، فقه نه به معنای مصطلح آن که مربوط به رساله ها و کتاب های فقهی می شود، بلکه به معنای لغوی آن که به معنی فهم است. ناگفته نماند به این کتاب های عظیم مسائل شرعی به این دلیل کتب فقهی

گفته می شود که يك نفر، بعد از پنجاه سال تحقیق و غوص کردن در علم دین، این مسائل را از قرآن و روایات فهمیده و نوشته است. چنین عالمی را نیز فقیه می گویند؛ یعنی کسی که دین را فهمیده است.

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 161

رابطه فهم و قلب

در قرآن مجید، کلمه قلب اغلب با کلمه فقه همراه است. [2] از جمله در این آیه شریفه:

«و ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها ...». [3]

و مسلما بسیاری از جَنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم، زیرا آنان را دل هایی است که به وسیله آن معارف الهی را در نمی یابند

منظور از این قلب همان چشم باطن است که پیغمبر اسلام از آن به چشم قلب تعبیر می کند؛ یعنی چشم فهم. از همین جاست که راه انسان از همه حیوانات جدا می شود و انسان هدف خلقت، حکمت خلقت، صاحب خلقت، و ریشه حوادث گذشته و آینده را می فهمد و نگرش درستی درباره خودش و هستی پیدا می کند. [4]

واقعا نمی دانم چند بار به ما گفته اند بفهم. اگر به تعداد انبیاء و اولیاء الهی حساب کنیم، بیش از صدها هزار بار می شود. همین تاکید نشان می دهد که زمینه فهمیدن تنها در ما وجود دارد. در غیر این صورت، میلیون ها حیوان زنده در کنار ما هست که کسی به آن ها درباره فهم چیزی نمی گوید، چون زمینه اش را ندارند. [5] خداوند به گاو چشمی داده که علف را از سنگ تشخیص می دهد و می بیند آن یکی سفت است و خوردنی نیست. شامه ای نیز داده که یونجه را بو می کشد و می فهمد خوردنی است. درك حیوان از یونجه در همین حد است، اما اگر به انسان بگویند یونجه را بفهم، يك کتاب بزرگ برای شناساندن يك عنصر عالم به نام یونجه می نویسد؛ این که خاك چه فعل و انفعالاتی در رشد یونجه دارد، آب و باد و خورشید چه نقشی دارند، سبزینه یونجه چیست، ساقه آن چه ویتامین هایی دارد، چرا در يك سال هفت بار رشد می کند، در این گیاه چه خاصیتی است که با این رنگ سبز سیری که

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 163

دارد سبب سبز شدن شیر گاو نمی شود و اصلا چطور شیر به این سفیدی از گیاهی به این سیزی تولید می شود؟

پاسخ دادن به همین سوال آخر نیازمند نگارش کتابی جداگانه است و داستان عجیبی است که قرآن مجید نیز به آن اشاره می کند:

«و إن لكم فی الانعام لعیبة نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین». [6]

و بی تردید برای شما در دامها عبرتی است، عبرت در این که از درون شکم آنان از میان علف های هضم شده و خون شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم که برای نوشندگان گواراست.

می فرماید این یونجه باید برود به «دم» و «فرث» تبدیل شود؛ یعنی مقداری از آن تبدیل به خون و مقداری دیگر تبدیل به شکمبه معده گاو شود. می ماند این معما که خداوند چگونه از میان شکمبه و خون این شیر سپید خوشگوار مفید را پدید می آورد؟

گاو درك هیچ کدام از این حرف ها را ندارد، این مطالب را قرآن برای فهمیدن و عبرت آموختن و آگاه شدن ما مطرح کرده است تا مثل گاو به شیر نگاه نکنیم که هر وقت دلمان خواست یا حوصله نداشتیم با لگد بزنییم ظرف شیر را خالی کنیم. مگر پا را برای لگد زدن به ما داده اند؟

مگر این نیرو را به ما داده اند که نعمت های خدا را با کثافات گناه آلوده کنیم و بعد بنشینیم از سر غفلت بخوریم؟ این که اوج نفهمی است.

بفهم!

امر به فهمیدن خیلی دستور مهمی است. اهل جهنم نمی گویند ما چون بی نماز یا بی روزه بودیم، یا حج نرفتیم و خمس و زکات ندادیم، جهنمی شدیم. برعکس، می گویند:

«و قالوا لو كنا نسمع أو نعقل ما كنا فی أصحاب السعیر». [7].

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 164

اگر ما دعوت سعادت بخش آنان را شنیده بودیم یا در حقایقی که برای ما آوردند تعقل کرده بودیم، در میان آتش اهل آتش سوزان نبودیم.

آدم نفهم بی نماز و بی روزه می شود. اصلاً، همه عبادت‌ها و کارهای خیر و قدم‌های مثبت آدمی میوه فهم اوست. پیغمبر اسلام به امیر المؤمنین فرمود:

«لا فقر اشد من الجهل». [8]

به راستی، هیچ فقر و تهیدستی‌ای در این عالم سخت‌تر از نفهمی نیست. و به قول سعدی:

آدمی را بتر از علت نادانی نیست. [9]

قرآن دستور می‌دهد به فکر کردن درباره این که چگونه از میان خون قرمز و شکمبه زرد چطور شیر به این سفیدی و گوارایی بیرون می‌آید؟

اگر انسان این را بفهمد آدم است وگرنه می‌نشینید لیوان لیوان از این نعمت خدا می‌خورد و خنده‌های بلند سر می‌دهد که چه کسی می‌گوید خدا وجود دارد؟

این درك ظاهری از شیر با درك حیوانی یکی است، با این تفاوت که حیوان برای همیشه نادان می‌ماند، ولی اگر انسان نخواهد در این دنیا اهل تعقل و تفکر باشد و بفهمد، نادانی‌اش همیشگی نخواهد بود و بالاخره يك روز به او می‌فهماند که عالم خدا دارد. آن روز هم چندان دور نیست و چشمش که به ملك الموت بیفتد همه چیز را می‌فهمد و همان را می‌گوید که فرعون در هنگام غرق شدن در دریا گفت:

«و جاوزنا بنی اسرائیل البحر فأتبعهم فرعون و جنوده بغیا و عدوا حتی إذا أدركه الغرق قال آمنت أنه لا إله إلا الذی آمنت به بنو إسرائيل و أنا من المسلمین». [10]

و بنی اسرائیل را از دریا گذراندم، پس فرعون و لشکریانش آنان را از روی ستم و تجاوز دنبال کردند. هنگامی که بلای غرق شدن او را فرو

گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز همان که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند نیست و من از تسلیم شدگان در برابر فرمان‌های حق هستم.

موسی راست می‌گفت، هارون راست می‌گفت، ابراهیم راست می‌گفت، پیغمبر اسلام راست می‌گفت؛ اما این ایمان و فهم دم مرگ دیگر به درد نمی‌خورد. برای آشتی دیگر خیلی دیر شده و پشیمانی دیگر سودی ندارد. به پاس همه آن جفاها که کرده و دست دوستی و محبت خدا را پس زده خدا هم دیگر او را نمی‌خواهد.

«الآن و قد عصیت قبل و كنت من المفسدين». [11]

به فرعون گفته شد: اکنون که به نابودی خود یقین داری و زمان بازگشت به خدا سپری شده ایمان می‌آوری؟ درحالی که پیش از این عصیان می‌ورزیدی و از تبه‌کاران بودی؟

خدا در این زمان تا به حال با کسی آشتی نکرده و تصریح کرده که ایمان و توبه‌ای که وقت آن گذشته باشد را نمی‌پذیرد.

«إنما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب فأولئك يتوب الله عليهم و كان الله عليما حكيما. و ليست التوبة للذين يعملون السيئات حتى إذا حضر أحدهم الموت قال إني تبت الآن و لا الذين يموتون و هم كفار أولئك أعتدنا لهم عذابا أليما». [12]

بی‌تردید، توبه نزد خدا فقط برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب کار زشت می‌شوند، سپس به زودی توبه می‌کنند؛ اینانند که خدا توبه آنان را می‌پذیرد، و خدا همواره دانا و حکیم است. و برای کسانی که پیوسته کارهای زشت مرتکب می‌شوند، تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد و در آن لحظه که تمام فرصت‌ها از دست رفته گوید: اکنون توبه کردم. و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا می‌روند توبه نیست. اینانند که عذاب دردناک برای آنان آماده کرده‌ایم.

مساله این است که انسان بالاخره می‌فهمد عالم کجاست. ممکن است چهار روز دروغ به هم بیافد و بگوید عالم خدا ندارد، قیامتی وجود

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 166

ندارد، اصلا پیغمبر یعنی چه؟ که رفته و که دیده؟ ولی بالاخره می‌فهمد و از قضا، وقتی می‌فهمد که دیگر دیر است و فهمیدن ارزشی ندارد و به درد نمی‌خورد. ارزش فکر در این است که انسان در همین دنیا بفهمد و متوجه شود. این جا باید بفهمد که چگونه از میان شکمبه و خون شیر پدید می‌آید؛ شیری که به ما خامه و سرشیر و پنیر و کره و روغن و کشک

تحويل می دهد که هم غذاست، هم از بروز بیماری پیشگیری می کند و هم درمان برخی بیماری های دیگر است و از همه مهم تر این که زندگی همه ما مدیون آن است؛ شیری که در کارخانه بدن مادر ساخته می شود و تا دو سال برای سیر کردن و رشد کودک آدمی لازم و کافی است:

«و وصینا الانسان بوالديه إحسانا حملته أمه كرها و وضعته كرها و حملة و فصالة ثلاثون شهرا». [13]

و انسان را درباره پدر و مادرش به نیکی سفارش کردم. مادرش او را با تحمل رنج و زحمت باردار شد و با رنج و زحمت او را زایید. و دوران بارداری و باز گرفتنش از شیر سی ماه است ...

نشانه های خدا در زمین و آسمان فراوان است. کافی است با بصیرت و از سر فهم، و نه غفلت، به آنها نگاه کنیم و بخواهیم که بفهمیم. آن وقت می بینیم چه کارهای مهمی که خدا برای ما نکرده و چه کارهایی که ما علیه او نکرده ایم؟ واقعا، نوع نگرش و رفتار ما با او خیلی غم انگیز است. اما سجاده، علیه السلام، در دعای ابی حمزه این واقعیت را این طور دردمندانه به پیشگاه حضرت حق عرضه می دارد:

«تتحبب إلینا بالنعم و تعارضك بالذنوب، خیرك إلینا نازل و شرنا إلیك صاعد، و لم یزل و لا یزال ملك کریم یأتیک عنا بعمل قبیح فلا یمنعك ذلك أن تحوطنا بنعمك و تتفضل علينا بالآثك ...». [14]

خدا راه توبه را به ما یاد داده که در قیامت مشکلی نداشته باشیم تا او

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 167

بخواهد ما را بنشانند و نعمت هایش را به رخ ما بکشد؛ نعمت هایی که قابل شمردن نیست و اگر در قیامت بخواهیم تاوان کفران آنها را پس دهیم، وضعمان خیلی خراب می شود.

به چه فکر کنیم؟

چند هزار بار به ما گفتند درباره خودتان و نشانه های خدا فکر کنید؟ این درباره خود فکر کردن چیز عجیبی است که من در کتابها ندیدم زیاد به آن پرداخته باشند. خودم نشستم فکر کردم این که قرآن می گوید:

«یا ایها الذین آمنوا علیکم أنفسکم...» [15]

ای اهل ایمان! مراقب ایمان و ارزش‌های معنوی خود باشید

یعنی چه؟ معنی ساده‌اش این است که خودت را بپا! بپا را ما در زبان فارسی برای چه به کار می‌بریم؟ مثلاً، وقتی فرزندان می‌خواهد از خیابان رد شود، می‌گوییم: بپا! و منظورمان این است که با عقل و فکر و درایت و باتوجه کامل رد شو تا خطری تهدیدت نکند. این معنی پائیدن است. قرآن می‌گوید خودت را بپا، مواظب خودت باش، و فکر کن. این امر خداست.

چگونه فکر کنیم؟

برای فکر کردن، قبل از هرچیز باید بدانیم که انسان نتیجه عالم است؛ یعنی به راه خداوند، تمامی عالم در آفرینش انسان مؤثر بوده است:

«هو الذی أنزل من السماء ماء لکم منه شراب و منه شجر فیه تسمون. ینبت لکم به الزرع و الزيتون و النخیل و الاعناب و من کل الثمرات إن فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون. و سخر لکم اللیل و النهار و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بأمره إن فی ذلک لآیات لقوم یعقلون. و ما ذرأ لکم فی الارض مختلفا ألوانه إن فی ذلک لآیة لقوم یدکرون. و هو الذی سخر البحر لتأکلوا منه لحماً طریاً

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 168

و تستخرجوا منه حلیة تلبسونها و تری الفلک مواخر فیه و لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون. و ألقى فی الارض رواسی أن تمید بکم و أنهارا و سبلا لعلکم تهتدون. و علامات و بالنجم هم یهتدون. أفمن یخلق کمن لا یخلق أفلا تذکرون. و إن تعدوا نعمة الله لا تحصوها إن الله لغفور رحیم» [16]

اوست که از آسمان آبی برای شما نزال کرد که بخشی از آن نوشیدنی است و از بخشی از آن درخت و گیاه می‌روید که دام‌هایتان را در آن می‌چرانید. برای شما به وسیله آن آب، زراعت و زیتون و خرما و انگور و از همه محصولات می‌رویاند؛ یقیناً در این واقعیات شگفت‌انگیز طبیعی نشانه‌ای است بر توحید و ربوبیت و قدرت خدا برای گروهی که می‌اندیشند. و شب‌وروز و خورشید و ماه را را نیز رام و مسخر شما قرار داد، و ستارگان هم به فرمانش رام و مسخر شده‌اند؛ قطعاً در این

حقایق نشانه‌هایی است بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا برای گروهی که تعقل می‌کنند. و نیز آنچه را که در زمین به رنگ‌های گوناگون برای شما آفرید رام و مسخرتان ساخت؛ مسلماً در این امور نشانه‌ای است بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا برای گروهی که متذکر می‌شوند. و اوست که دریا را رام و مسخر کرد تا از آن گوشت تازه بخورید، و زینتی را که می‌پوشید از آن بیرون آورید و در آن کشتی‌ها را می‌بینی که آب را می‌شکافند تا شما را برای حمل کالا، تجارت و دادوستد جابجا کنند و برای این که از فضل و احسان خدا طلب کنید و در نهایت به سپاس‌گزاری خدا برخیزید. و در زمین کوه‌هایی استوار افکند تا شما را در حال گردش وضعی و انتقالی نلرزاند، و نهرها و راه‌هایی را پدید آورد تا برای رسیدن به اهداف و مقاصد خود راه یابید. و برای این که در عبور از کوه‌ها و بیابان‌ها و کویرها سرگردان و گم نشوید نشانه‌ها قرار داد، و مردم به هنگام شب در دل بیابان‌ها و بر سطح دریاها به وسیله ستارگان راهیابی می‌کنند. بر این اساس آیا کسی که همه چیز می‌آفریند مانند کسی است که هیچ چیز نمی‌آفریند؟

پس کرنش در برابر بتان بر پایه چه دلیلی است؟ آیا پند نمی‌گیرید؟ و اگر نعمت‌های خدا را شماره کنید، هرگز نمی‌توانید آن‌ها را به شمار آورید؛

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 169

یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. و خدا آنچه را پنهان می‌کنید و آنچه را آشکار می‌سازید می‌داند.

همه عالم از دریاها و ابرها و کوه‌ها گرفته تا باران و چشمه و برف و ... در خدمت ما هستند. تمام عالم با طرح و اراده خدا دست‌به‌دست هم داده‌اند تا ما به وجود بیاییم.

یکی از مواردی که خداوند امر به تفکر کرده تفکر در عالم هستی است. یعنی هر کسی در حدّ و ظرفیت خودش باید فکر کند و ببیند که آیا یکی از موجودات این عالم برای شرّ قرار داده شده است؟ وقتی انسان به این موضوع فکر می‌کند به این نتیجه می‌رسد که:

«و ما خلقنا السماوات و الارض و ما بینهما إلا بالحق...» [17]

همه موجودات عالم حق و تمام آن‌ها مفید هستند.

تقریباً، امروز همه می‌دانند که پاستور ثابت کرد اگر این موجودات غیر قابل دیدن نبودند، تحولی در زندگی بشر اتفاق نمی‌افتاد و از جمله، هیچ انگوری سرکه نمی‌شد و ... خود این تحول‌ها لشکری دارد که آن‌ها را ایجاد می‌کند.

هرچه در عالم است منبع خیر است و ما محصول کل عالمیم. حالا باید در خودمان فکر کنیم و به رفتارهایمان که چقدر خیر هستیم و سعی کنیم مانند همه عالم منبع خیر باشیم؛ زیرا اعضایی که به ما داده‌اند برای این نیست که 50-60 سال از آن‌ها تنها شر تولید کنیم. ما هم باید همسو با هستی منبع تولید خیر باشیم، در غیر این صورت، از کلعالم غریبه می‌شویم. از خدا بیگانه می‌شویم و از حقیقت خودمان بیگانه می‌شویم.

چشم را دادند تا مناظر زیبای هستی را ببینیم و مانند آنان که در هر حالی خدا را یاد می‌کنند در خلقت آسمان و زمین اندیشه کنیم و بگوییم:

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 170

«الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السماوات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار». [18]

چشم را دادند مطالعه کنیم و از دیدن مناظر زیبای طبیعی لذت ببریم یا نیمه‌شب‌ها از سر شوق یا خوف گریه کنیم. مگر پروردگار نفرموده آتشی را که برای خودتان ساختید با يك قطره اشك از این دست خاموش می‌کنم؟ [19] این وظیفه چشم است. چشم را به ما ندادند با آن خیانت کنیم و به صورت نامحرم خیره شویم و لذت ببریم و گمان کنیم کسی هم نمی‌فهمد، زیرا:

«یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور». [20]

او چشم‌هایی را که به خیانت می‌نگرد و آنچه را سینه‌ها پنهان می‌دارند می‌داند.

خداوند هم خیانت نگاه‌ها را می‌داند و هم خیالاتی که بعد از آن نگاه در باطن انسان می‌گذرد را می‌فهمد.

فکر کنیم دست را برای چه به ما دادند؟ برای دزدی و زدن انسان‌های بیگانه دادند یا برای نوشتن کتاب‌های مفید و دستگیری از فقرا و بچه‌های یتیم؟ مگر نه این است که اگر دست نوازش بر سر کودک یتیمی بکشی، هر مویی که از زیر دستت رد می‌شود ثواب يك صدقه دارد و يك حسنه برایت می‌نویسند؟ [21] این دست را دادند تا بتوانی تکبیر عاشقانه‌ای در نماز بگویی یا به دعا برداری که:

«... ربنا آتانا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار». [22]

گوش را دادند تا صدای انبیاء و اولیاء و ائمه را بشنوم. به قرآن گوش دهیم و از صدای آبشار و چشمه و موسیقی‌های طبیعی لذت ببریم یا از آن برای آموختن علم و جستن راه هدایت استفاده کنیم:

- «... غضوا أبصارهم عما حرم الله عليهم، و وقفوا أسماعهم على العلم النافع لهم...» [23]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 171

- «الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه أولئك الذين هداهم الله و أولئك هم أولوا الالباب» [24]

وظیفه شکم این است که از راه خوردن توانایی اعضا و جوارح ما را تامین کند تا آن‌ها بتوانند کارهای مثبت انجام دهند. شهوت را به ما دادند که میل به ازدواج پیدا کنیم و از این ازدواج آرامش بیابیم و هستی‌مان از تولد فرزندانمان روشن شود. مگر از همین ازدواج‌ها نبوده که تمام پیامبران الهی و ائمه و اولیاء به وجود آمده‌اند؟ همین نشان می‌دهد که شهوت جایگاه عظیمی در این خلقت دارد که متأسفانه به لجن و کثافت کشیده شده است.

این راه فکر کردن است. باید بدانیم چشم و گوش و دست و پا و شکم و شهوت و فرصت جوانی و زیبایی و ... نعمت‌هایی الهی و جزئی از این عالم هستی‌اند که اختیارشان در دست ماست، ولی هدف از خلق آن‌ها همان است که در خلق خورشید و ماه و آسمان و زمین موجود بوده است. برای همین نباید آن‌ها را در مسیر ناصحیح به کار بگیریم.

مباهات پروردگار به جوان روزه‌دار

در روایات آمده است که وقتی جوان روزه‌داری به هنگام افطار، گوشه اتاقش سر بر سجده می‌گذارد، خدا به ملائکه می‌گوید: نگاه کنید! اگر شما صاحب این بدن و شکم و شهوت بودید چه می‌کردید؟ بنده مرا می‌بینید؟ خیال نکنید شما بی‌شکم و شهوت عبادت می‌کنید خیلی کار مهمی می‌کنید؟ [25] حقیقت هم همین است. بدون خواسته‌های شکم و شهوت همه بنده او هستند. کسی که با وجود این دو عبد خداست را باید طلا گرفت و مجسمه‌اش را از طلا ریخت.

[26]

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي

آنچه تا به حال درباره وظیفه انسان در عالم آوردیم مربوط به حواس

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 172

ظاهری و چشم سر او بود، درحالی که انسان حواس باطنی و چشم قلبی هم دارد. نکته در این جاست که انسان بر اثر تفکر درباره خودش و هستی و همسویی با هدف خلقت حواس باطنی اش به کار می افتد و چیزهایی می بیند و می شنود و می گوید که دیگر گوش ها و چشم ها و زبان ها از آن عاجزند. رسول خدا می فرماید:

«من أخلص لله أربعين يوما فحضر الله ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه». [27]

هرکس چهل روز خود را برای خدا خالص کند و پاک نگهدارد چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می شود. ما هم اگر اهل فکر و همسویی با هدف خلقت باشیم و جود خود را تنها در راه خیر هزینه کنیم به چنین درک ها و فهم ها و کراماتی می رسیم.

اگر گوشمان همان گوش باشد که خدا می خواهد چیزهای زیادی را می شنویم، چون پرده ها برای چنین گوش کناری رفته اند. مطابق فرمایش قرآن، بعد از پاکی همه جانبه، گوش انسان اگر این صداها را در بیداری نشنود، در خواب می شنود. [28] البته، رسیدن به این مقام به این راحتی ها هم نیست ولی می شود شنید و دید. چون این صداها موجود است و مطابق قانون لاوازیه [29] از محالات است که این صدا در هوا نابود شود.

حالا گوش جان بسپاریم و دل به امیر المومنین بدهیم که لحظه ای وجودش را در راهی غیر از راه خدا خرج نکرد، بلکه صدای مبارکش را از ورای این همه سال در محراب مسجد کوفه بشنویم که به پروردگارش عرض می کرد: «مولای یا مولای، انت المولى و انا العبد و هل يرحم العبد الا المولى؟ مولای یا مولای، انت العزيز و انا الذليل و هل يرحم الذليل الا العزيز؟ مولای یا مولای، انت الحى و انا الميت و هل يرحم الميت الا الحى؟ مولای یا مولای، انت القوى و انا الضعيف و هل يرحم الضعيف الا القوى؟...» [30]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 173

[(1). این تعبیر از رسول خدا و ائمه اطهار به شکل‌های مختلف وارد شده است. از جمله:

- رسول الله، صلى الله على و آله: ما من عبد إلا و في وجهه عينان يبصر بهما أمر الدنيا، و عينان في قلبه يبصر بهما أمر الآخرة، فإذا أراد بعد خيرا فتح عينيه اللتين في قلبه، فأبصر بهما ما وعده بالغيب، فأمن بالغيب على الغيب. (كنز العمال، ح 3043)

- إمام زين العابدين، عليه السلام: ألا إن للعبد أربع أعين: عينان يبصر بهما أمر دينه و دنياه، و عينان يبصر بهما أمر آخرته، فإذا أراد الله بعد خيرا فتح له العينين اللتين في قلبه، فأبصر بهما الغيب في أمر آخرته، و إذا أراد به غير ذلك ترك القلب بما فيه. (خصال، باب اربع، ص 240).

همچنین روایات درباره گوش قلب نیز سخن گفته‌اند:

- إمام صادق عليه السلام: إن للقلب اذنين: روح الإيمان يساره بالخير، و الشيطان يساره بالشر، فأيهما ظهر على صاحبه غلبه. (قرب الإسناد، ص 33، ح 108).

- نیز از آن حضرت است: إن للقلب اذنين، فإذا هم العبد بذنب قال له روح الإيمان: لا تفعل، و قال له الشيطان: افعل، و إذا كان على بطنها نزع منه روح الإيمان.

- ما من قلب إلا و له اذنان: على إحداهما ملك مرشد و على الاخرى شيطان مفتن، هذا يأمره و هذا يجره، الشيطان يأمره بالمعاصي و الملك يجره عنها، و هو قول الله عز و جل: «عن اليمين و عن الشمال قعيد. ما يلفظ من قول إلا لديه رقيب عتيد» [ق، 17 و 18]، (کافی، ج 2، ص 267، ح 2 و ص 266، ح 1)

[(2). در قرآن کلمه فقه و مشتقات آن 20 بار به کار رفته است که از این میان 9 بار با واژه قلب همراه است. ر ک: انعام، 25؛ اعراف، 179؛ توبه، 87 و 127؛ هود، 91؛ اسراء، 44 و 46؛ کهف، 57؛ منافقون، 3.]

[(3). اعراف، 179.]

[(4). روایات در این باب فراوان است. برای نمونه: -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 174

- رسول الله، صلى الله عليه و آله: لولا أن الشياطين يحومون على قلوب بني آدم لنظروا إلى الملكوت. (بحار الانوار، ج 70، ص 59، ح 39)

- امام علی، علیه السلام، در دعا: إلهی هب لی کمال الانقطاع إلیک و أنر أبصار قلوبنا بضیاء نظرها إلیک حتی تخرق أبصار القلوب حجب النور، فتصل إلى معدن العظمة، و تصیر أرواحنا معلقة بعز قدسک. (إقبال الأعمال، ص 687)

- امام علی، علیه السلام: تکاد ضمائر القلوب تطلع على سرائر العیوب. (غرر الحكم، 4486)

[(5). روایتی در این باره از امان صادق، علیه السلام، به ما رسیده که تصریح می کند همه موجودات این چشم را به صورت بالقوه دارند، ولی تنها در انسان و آن هم به صورت خاص در شیعیان این چشم به فعلیت رسیده است: «إنما شیعتنا أصحاب الأربعة الأعین: عینان فی الرأس، و عینان فی القلب، ألا و الخلائق کلهم كذلك، ألا إن إله عز و جل فتح أبصارکم و أعمی أبصارهم». کافی، ج 8، ص 215، ح 260.]

[(6). نخل، 66.]

[(7). ملک، 10.]

[(8). تحف العقول، ص 6 و 10؛ السرائر، ج 3، ص 622؛ محاسن، ج 1، ص 17؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 208.]

[(9).]

/کآدمی را بتر از علت نادانی نیست.

داوری تربیت از پیر طریقت بستان

[

[(10). یونس، 90 - 91.]

[(11). یونس، 91.]

[(12). نساء، 17 - 18. آیه 98 سوره یونس نیز به ایمانی این چنین اشاره می کند: «فلولا كانت قرية آمنت فنفعها

إيمانها إلا قوم يونس لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي في الحياة الدنيا و متعناهم إلى حين».]

[(13). احقاف، 15.]

[(14). شیخ طوسی، مصباح المتعجب، ص 586.]

[(15). مائده، 105.]

حديث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 175

[(16). نحل، 10 - 15.]

[(17). حجر، 85.]

[(18) آل عمران، 191.]

[(19). در زیارت امین الله می خوانیم: «اللهم إن قلوب المحبتين إليك و الهة و سبل الراغبين إليك شارعة و أعلام القاصدين إليك واضحة و أفئدة العارفين منك فازعة و أصوات الداعين إليك صاعدة و أبواب الاجابة لهم مفتحة و دعوة من ناجاك مستجابة و توبة من أناب إليك مقبولة و عبرد من بكى من خوفك مرحومة و الاغاثة لمن استغاث بك موجودة و الاعانة لمن استعان بك مبذولة و عداتك لعبادك منجزة و زل من استقالك مقالة و أعمال العاملين لديك محفوظة و أرزاقك إلى الخلائق من لدنك نازلة و عوائد المزيد إليهم واصله و ذنوب المستغفرين مغفورة و حوائج خلقك عندك مقضية و جوائز اسلسائلين عندك موفرة و عوائد المزيد متواترة، و موائد المستطعمين معدة و مناهل الظماء مترعة ...». مصباح المتعجب، شیخ طوسی، ص 738.

در کتاب ذخیره المعاد محقق سبزواری (ج 2، ص 357) آمده است: «... وروی الكلینی عن ابن ابی عمیر فی الحسن بابراهیم عن (منصور) صفور بن یونس عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله، علیه السلام، قال: ما من مشی الا و له کیل و وزن الا الدموع فان القطرة یطفئ بحارا من نار فإذا اغر ورق العین بمائها لم یرهق وجهها قتر و لا ذلة فإذا فاضت حرم الله علی النار ولو ان باکیا بکی فی امة لرحمو. و عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله، علیه السلام، قال: ما من عین الا و هی باکیة یوم القيمة الا عینا بکت من خوف الله و ما اغر ورق عین بمائها من خشية الله عز و جل الا حرم الله عز و جل سائر جسده علی النار و لا فاضت علی خده فرهق ذلك الوجه قتر و لا ذلة و ما من شیء الا وله کی و وزن الا الدمعة فان

الله عز و جل يطفى باليسير منها البحار من النار، فلو ان عبدا بكأ في امة لرحم الله عز و جل تلك الامة بكاء ذلك العبد و عن ابي حمزة عن ابي جعفر، عليه السلام، قال: ما من قطرة احب إلى الله عز و جل من قطرة دموع في سواد الليل مخافة من الله لا يراد بها غيره. و في الحسن براهيم عن صالح بن رزين و محمد بن مروان و غيرهما عن ابي عبد الله، عليه السلام، -]

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 176

- قال: كل عين باكية يوم القيمة الا ثلاثة اعين غضت من محارم الله و عين سهرت في طاعة الله و عين بكت في خوف الليل من خشية الله. و عن ابن ابي عمير في الحسن براهيم عن رجل من اصحابه قال: قال أبو عبد الله، عليه السلام، اوحى الله عز و جل إلى موسى، عليه السلام، ان عبادي لم يتقربوا إلى بشئ احب إلى من ثلاث خصال. قال موسى: يا رب، و ما هن؟ قال: يا موسى، الزهد في الدنيا و الورع م المعاصي و البكاء من خشيتي. قال موسى: يا رب، فما لمن صنع ذا؟ فأوحى الله عز و جل إليه: يا موسى، اما الزاهدون في الدنيا في الجنة، و اما البكاؤون من خشيتي ففي الرفيع الاعلى لا يشاركون احد، و اما الورعون عن المعاصي فاني افتش الناس و لا افتشهم. و عن علي بن ابي حمزة قال: قال أبو عبد الله، عليه السلام، لا بى بصير: ان خفت امرا يكون أو حاجة تريدها فابدأ بالله فمجدده واثن عليه كما هو اهله و صلى على النبي صلى الله عليه و آله و اسئل حاجتك و تبأك ولو مثل رأس الذباب. ان ابي، عليه السلام، كان يقول ان اقرب ما يكون العبد من الرب عز و جل و هو ساجد باك. و الاخبار في فضل البكاء و التباكى كثيرة و فيما ذكرناه كفاية».[

[(20). غافر، 19.]

[(21). اين روايت از رسول خدا، امير مومنان، و امام صادق نقل شده است:

فقه الرضا، على بن بابويه، ص 172: «فقد روى عن النبي صلى الله عليه و آله أنه قال: من مسح يده على رأس يتييم ترحما له كتب الله له بكل شعرة مرت عليه يده حسنة».

- المقنع، شيخ صدوق، ص 71 و 71: «وروى عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: ما من مؤمن و لا مؤمنة يضع يده على رأس يتييم ترحما له، إلا كتب الله له بعدد كل شعرة مرت عليها يده حسنة». و قال أبو عبد الله عليه السلام: «ما من عبد مومن مسح يده على رأس يتييم رحمة له، إلا أعطاه الله تبارك و تعالى بكل شعرة نورا يوم القيامة».[

[(22). بقره، 201.]

[(23). نَحْجُ الْبَلَاغَةَ، ج 2، ص 161. (خطبه متقین)]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 177

[(24). زمر، 18.]

[(25). ر.ك: الاحتجاج، شیخ طبرسی، ج 1، ص 63: «... قال الله عز و جل: يا ملائكتي، و انتم من جميع ذلك بمعزل: لا شهوات الفحولة تزعجكم و لا شهوة الطعام تحفزكم و لا خوف من اعداء دينكم و دنياكم تنحب في قلوبكم و لا لابلis في ملكوت سماواتي و اراضي شغل على اغواء ملائكتي الذين قد عصمتهم منهم. يا ملائكتي، فمن اطاعني منهم و سلم دينه من هذه الآفات و النكبات فقد احتمل في جنب محبتي ما لم تحتملوا و اكتسب من القربات إلى ما لم تكتسبوا».

نیز در این دو منبع: بحار الأنوار، ج 11، ص 137 و تفسیر إمام عسکری علیه السلام، ص 385.]

[(26). در روایتی از رسول خدا آمده است: «إن أحب الخلائق إلى الله عز و جل شاب حدث السن في صورة حسنة جعل شبابه و جماله لله و في طاعته، ذلك الذي يباهي به الرحمن ملائكته، يقول: هذا عبدى حقا». ر.ك: ميزان الحكمه، ج 2، ص 1401.]

[(27). ابن فهد حلی، عدة الداعی، ص 218. این روایت از امیر المومنین نیز با کمی اختلاف ذکر شده است. ر.ك: مسند زید بن علی، ص 384: «حدثني زید بن علی عن ابيه عن جده عن علی علیه السلام قال: من أخلص لله أربعين صباحا يأكل الحلال صائما نهاره قائما ليله أجرى الله سبحانه ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه».]

[(28). در این باره کتب تفسیر در ذیل آیه «الذين آمنوا و كانوا يتقون لهم البشرى في الحياة الدنيا و في الآخرة» نکات ارزشمندی را براساس روایات بیان داشته‌اند. از جمله:

- التفسیر الصافی، فیض کاشانی، ج 2، ص 410: «... عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم هي في الدنيا الرؤيا الصالحة يراها المؤمن لنفسه أو يرى له، و في الآخرة الجنة».

- التفسیر الأصفی، فیض کاشانی، ج 1، ص 517: «... (لهم البشرى في الحياة الدنيا) قال: هي الرؤيا الحسنة يراها المؤمن أو يرى له. (و في الآخرة) قال: هي بشارة المؤمن عند الموت بالمغفرة. و في رواية: بالجنة».-]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 178

- تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج 2، ص 309: «... و اتی رسول الله صلى الله عليه و اله رجل من اهل البادية له جسم و جمال، فقال: يا رسول الله، اخبرني عن قول الله عز و جل: الذين آمنوا و كانوا يتقون لهم البشرى في الحياة الدنيا و في الآخرة فقال: اما قوله: لهم البشرى في الحياة الدنيا، فهي الرؤيا الحسنة يراها المؤمن فيبشر بها في دنياه، و اما قوله عز و جل: في الآخرة فانها بشارة المؤمن يبشر بها عند موته ان الله عز و جل قد غفر لك و لمن يملكك إلى قبرك».

- تفسیر الميزان، علامه طباطبائی، ج 10، ص 98: «... (الذين آمنوا و كانوا يتقون لهم البشرى في الحياة الدنيا و في الآخرة) فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: أما قوله: (لهم البشرى في الحياة الدنيا) فهي الرؤيا الحسنة ترى للمؤمن فيبشر بها في دنياه، و أما قوله: (و في الآخرة) فإنها بشارة المؤمن عند الموت ان الله قد غفر لك و لمن حملك إلى قبرك. أقول: و في هذا المعنى روايات كثيرة من طرق اهل السنة و رواها الصدوق مرسلا و قوله: (ترى للمؤمن) بصيغة المجهول أعم من أن يراها هو نفسه أو غيره و قوله: (عند الموت) قد أضيف إليه في بعض الروايات البشرى يوم القيامة بالجنة. و في الجمع في قوله: (لهم البشرى في الحياة الدنيا و في الآخرة) عن أبي جعفر عليه السلام في معنى البشارة في الدنيا: الرؤيا الصالحة يراها المؤمن لنفسه أو ترى له، و في الآخرة الجنة و هي ما يبشرهم به الملائكة عند خروجهم من القبور، و في القيامة إلى أن يدخلوا الجنة يشرونهم حالا بعد حال. أقول: و قال بعد ذلك: و روى ذلك في حديث مروي عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم انتهى، و روى مثله عن الصادق عليه السلام و رواه القمي في تفسيره مضمرا. و في تفسیر البرهان عن ابن شهر آشوب عن زريق عن الصادق عليه السلام في قوله تعالى: (لهم البشرى في الحياة الدنيا) قال: هو أن يبشراه بالجنة عند الموت يعني محمدا و عليا عليهما السلام. و في الكافي بإسناده عن أبان بن عثمان عن عقبه أنه سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن الرجل إذا وقعت نفسه في صدره رأى. قلت:

جعلت فداك! و ما يرى؟ قال: يرى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فيقول: -

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 179

- له رسول الله: أنا رسول الله أبشر! ثم قال: ثم يرى على بن أبي طالب عليه السلام فيقول: أنا على بن أبي طالب الذي كنت تحب أما لا نفعك اليوم».]

[(29). لاوآزیه، آنتوان لوران دو (پاریس، 1743-1794 م). کاشف و دانشمند شیمی و فیزیک و اقتصاددان فرانسوی. وی از بنیان گذاران شیمی نوین و بانی نامگذاری عناصر و موارد شیمیایی است. لاوآزیه هوا را تجزیه کرده،

عناصر مرکبه آن را شناخت و بدین وسیله گاز اکسیژن را کشف نمود، لزوم و اهمیت آن را در عمل احتراق نشان داد و به ترکیب کردن هوا از عناصر اولیه آن موفق شد. این کشف لاوازیه دانش «ترموشیمی» را پایه گذاشت. وی قانون «پایداری ماده» را بدین سان اظهار کرد: هیچ چیز از بین نمی رود و هیچ چیز به وجود نمی آید، بلکه ماده پیوسته تغییر شکل می دهد. وی همچنین آب را تجزیه و سپس آن را از مواد اولیه اش ترکیب کرد. در فیزیک، نخستین اندازه گیری های کالریتری را انجام داد. در مقام عضویت «انجمن رواج سیستم متری» کارهای او در تنظیم و ترویج دستگاه متری با ارزش است. روش تحقیق و بررسی لاوازیه در وزن کردن مواد و عناصر شیمیایی او را به این نتیجه رساند که عناصر و مواد شیمیایی، در هنگام ترکیب، وزن خود را از دست نمی دهند این کشف در پیشرفت شیمی اثر بسیار گذاشت. لاوازیه نظریه نیوتن را درباره این که الماس کربن خالص است ثابت کرد. وی در پیشرفت آموزش همگانی کوشش هایی نشان داد، برنامه ای در این زمینه ارائه کرد و عضو «انجمن رواج آموزش همگانی» گردید. در نتیجه بررسی های او، مبنای شیمی فیزیولوژی ریخته شد. او درباره تنفس چنین اظهار نظر کرده: نفس کشیدن تنها یک عمل ساده احتراق کربن نیست، بلکه در آن هیدروژن قابل سوخت که در ترکیب بخار آب است نیز وظیفه ای دارد. لاوازیه روش فیزیکوشیمیایی را در بررسی های زیست شناسی به کار برد. وی بسیاری از ترکیبات جدید شیمی را به دست آورد. لاوازیه علاوه بر پیشرفت دادن شیمی و فیزیک، در مسائل اقتصادی و مالی نیز بررسی هایی داشت و در مقام مدیریت بانک اعتبارات فرانسه، از تورم پول پیش گیری کرد. تألیفات و کتاب های مهم وی از این قرارند: ثروت های زیرزمینی امپراطوری فرانسه؛ دوباره -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 180

- طبیعت آب؛ تعرق جانوران؛ آزمایش الماس؛ درباره احتراق فسفر و گوگرد؛ درباره حل جیوه در اسید نیتریک؛ درباره اسید کربنیک. لاوازیه در زمان انقلاب کبیر فرانسه از سال 1789 تا 1794 م به هواداری از رژیم مشروطه سلطنتی برخاست و به همین جهت به دست انقلابیون دستگیر و پس از محاکمه با گویوتین اعدام گردید.

ر ك: فرهنگ فارسی معین، ج 6، مدخل لاوازیه.]

[(30). مناجات امیر المومنین در مسجد کوفه. ر ك: شهید اول، المزار، ص 249.]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 182

تهران، حسینیه همدانیه رمضان 1386

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 183

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّى على محمد و آله الطاهرين. دعوت به تفکر پربارترین و با منفعت‌ترین توصیه وجود مقدس حضرت حق به انسان و مهم‌ترین دعوت انبیاء خدا و ائمه طاهرين و اولیاء خاص پروردگار است.

قرآن وقتی می‌خواهد ویژگی‌های خاص بندگان خدا را بیان کند، از ویژگی مهم تفکر در آن‌ها یاد می‌کند و آن‌ها را «اولی الالباب» [1] یعنی صاحبان خرد می‌خواند.

براساس فرمایش امام صادق، علیه السلام، پروردگار عالم عنایتی ویژه به گوهر عقل دارد. مرحوم کلینی در کتاب با عظمت کافی از ایشان روایت می‌کند:

«إن الله خلق العقل ... فقال: و عزتی و جلالی، ما خلقت شیئا أحسن منك أو أحب إلى منك، بك آخذ و بك اعطی.» [2]

وقتی خداوند عقل را آفرید، فرمود: در تمام هستی، آفریده‌ای محبوب‌تر از تو نیافریدم. هر معامله پاک و ملکوتی‌ای در قیامت با کسی

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 184

داشته باشم یا هر عذابی برای کسی مقرر کنم فقط به خاطر توست.

فعالیت‌های مختص توست که انسان را به من می‌رساند و تعطیلی و اسارت توست که صاحبش را به دوزخ رهسپار می‌کند.

انسان وقتی از عقل جدا شود و در پی شهوات [3] برود عقلش تعطیل می شود و از او همان «مابقی» می ماند که سایر حیوانات هم دارند و مولانا به آن اشاره می کند:

مابقی خود استخوان و ریشه‌ای.

ای برادر تو همه اندیشه‌ای

[4]

پس، این که پروردگار و انبیاء و اولیاء او انسان را به اندیشیدن دعوت می کنند دلالت بر اهمیت مساله تفکر دارد، زیرا انسان به هر درجه یا کمالی رسیده از راه تفکر صحیح رسیده است. همه انبیای الهی قبل از نبوتشان اهل فکر بوده و طبق فرمایش امام صادق، علیه السلام، عقل آنان در میان امت‌هایشان پخته‌ترین و کامل‌ترین عقل‌ها بوده است. [5]

ویژگی‌های مهم فکر

یکی از ویژگی‌های مهم فکر این است که انسان را قادر به تشخیص حق از باطل می کند؛ یعنی انسان حق را با باطل و باطل را با حق اشتباه نمی گیرد. ویژگی مهم دیگر این است که انسان به شکل تفکر خویش است. به عبارت دیگر، انسان همان است که می اندیشد، زیرا انسان به هر چیزی کشش پیدا کند و روحش به هرچه متمایل شود، این میل جدی و جهت‌گیری روح باعث می شود آن چیز جزو شخصیت انسان شود و آن را بسازد. این موضوع امروزه هم در روان‌شناسی ثابت شده و هم از دیرباز حکمای الهی و اهل دل آن را طرح کرده‌اند. برای مثال، وقتی انسان تمایل شدید به مال پیدا می کند، روحش به قلاب مال می افتد و تبدیل به قارون می شود. برای همین، نباید تصور کرد تنها يك قارون در

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 185

عالم وجود داشته که قرآن از او نام برده است، بلکه پروردگار از باب نمونه این قارون [6] را مثال زده تا به ما بفهماند هرکس چنین فرهنگی داشته باشد قارون است؛ حالا اسم این شخص ممکن است تقی، علی، حسن یا چیز دیگری باشد. اسم افراد در این میان موضوعیت ندارد، فرهنگ آن‌ها مهم است.

معجزه هم قدرت فکر را ندارد

داستان حضرت موسی در قرآن از حکایات شگفت‌آوری است که نشان‌دهنده رابطه عمیق تفکر با هدایت است. زندگی پرفرازونشیب این پیامبر الهی در سوره‌های مختلفی آمده است. از جمله، در سوره مبارکه طه (آیات 9 - 99).

موسی بن عمران، علیه السلام، تنها با يك عصا وارد مصر شد. این عصا هم قطعه چوبی معمولی بود که حضرت آن را به عنوان چوب‌دست با خود داشت، لذا وقتی پروردگار از او پرسید:

«و ما تلك بیمینك يا موسى»

این قطعه چوب که در دست راست داری چیست؟

پاسخ داد:

«قال هي عصای أتوكلُا علیها و أھش بها علی غنمی و لی فیها مئارب أخرى».

این عصای من است. بر آن تکیه می‌زنم و با آن برگ درختان را برای گوسفندانم فرو می‌ریزم و مرا در آن نیازهای دیگری هم هست.

اما همین عصا اولین ابزار بیداری مردم شد. خطاب رسید:

«ألقيها يا موسى».

عصایت را رها کن. موسی هم آن را به زمین انداخت.

«فألقيها فإذا هي حية تسعى».

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 186

و ناگهان، عصا تبدیل به اژدهایی عظیم شد که با سرعت حرکت می‌کرد. موسی از دیدن این اژدها آن‌قدر ترسید که به فرمایش برخی دیگر از آیات قرآن پا به فرار گذاشت. [7] آن‌گاه خطاب رسید:

«قال خذها و لا تخف سنعيدها سيرتها الاولى».

آن را بگیر و مترس. بی‌درنگ آن را به صورت اولش در می‌آوریم.

موسی دست برد و آن را گرفت و اژدها به همان چوبدستی معمولی پیشین بدل شد. خداوند دوباره به او فرمود:

«و اضمم يدك إلى جناحك تخرج بيضاء من غير سوء....».

و دستت را در گریبان کن تا بدون هیچ عیبی سفید و درخشان بیرون آید.

وقتی حضرت دستش را از گریبان در آورد، از سر انگشتان دستش نور سپید شادکننده‌ای درخشیدن گرفت. بدین ترتیب، موسی مامور شد با این معجزه‌ها به مصر برود و فرعون و فرعونیان را از طغیان و سرکشی برحذر دارد، زیرا خداوند به کافر بودن و کافر ماندن بندگان راضی نیست:

«إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنَىٰ عَنْكُمْ وَ لَا يُرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرُ». [8]

اگر کافر شوید، زبانی به خدا نمی‌رسانید، زیرا خدا از شما بی‌نیاز است. و کفر را برای بندگان نمی‌پسندد....

انبیاء الهی آمده‌اند انسان را اهل فهم کنند و هیچ کار دیگری هم به کسی ندارند. هیچ کدام از این 124 هزار پیغمبر به مردم نگفتند ویزیت ما را بدهید یا يك متر زمین به نام ما کنید یا خانه برای بچه‌های ما بسازید، بلکه همگی به مردم گفتند ما از شما اجر زحمتان را نمی‌خواهیم، زیرا اجر ما با خداست:

«لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْكُمْ مِنْ أَجْرٍ». [9]

تنها خواسته آن‌ها این بود که انسان‌ها خود را از جهنم نجات دهند و

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 187

اهل بهشت شوند. در عوض، به خاطر چنین دعوتی، مردم آن‌ها را کشتند و در چاه انداختند و به فرموده امام باقر، بعضی از آن‌ها را زنده‌زنده آتش زدند و خاکستر کردند. جرمشان هم این بود که می‌گفتند عقل را به کار بگیرید و اهل فهم باشید و اهل دوزخ نباشید.

موسی، علیه السلام، در سرزمین مصر

الف. بدل شدن آب به خون

حضرت موسی وقتی به مصر رسید دعوتش را آغاز کرد، ولی فرعون و فرعونیان از پذیرش سخن او سر باز زدند. آن روزها، مردم از آب رود نیل استفاده می کردند، به این شکل که آب نیل شعبه شعبه می شد و به دربار و خانه های مردم می رفت. حضرت اشاره ای به این آب کرد. در نتیجه، آبی که به خانه های قبطیان می رفت تبدیل به خون شد؛ یعنی آب به محض این که به خانه فرعونیان می رسید خون می شد، ولی همان آب در خانه های بنی اسرائیل صاف و زلال بود.

مدتی نگذشت که فرعونیان به حضرت پیغام دادند که سخت را می پذیریم و قبولت می کنیم، فقط آب را به حال اولش برگردان! حضرت موسی این کار را کرد، اما آن ها گفتند: حقا که تو رئیس جادوگرانی، چون جادوگران ما نمی توانند آب را تبدیل به خون کنند.

ب. حمله حشرات

بعد از این ماجرا، به موسی فرمان رسید که زندگی فرعونیان را از شپش پر کند.

لشکر حق اند گاه امتحان.

جمله ذرات زمین و آسمان

[10]

نکته قابل تأمل این است که بشر ادعای تمدن و پیشرفت دارد و گمان

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 188

می کند خیلی قدرتمند است. سال گذشته، در یکی از کشورهایی که جزو رده های اول کشاورزی است، ملخ ها در عرض چند دقیقه تمام مزارع کشاورزی را نابود کردند و کاری هم از دست کسی برنیامد. کدام تمدن و کدام قدرت و کدام پیشرفت؟ قرآن می گوید:

«و خلق الإنسان ضعیفا». [11]

انسان ضعیف آفریده شده است.

تمام زندگی فرعونیان را شپش فرا گرفته بود و نمی دانستند چه باید بکنند. لذا، به موسی گفتند: به شپش ها بگو بروند، ما ایمان می آوریم.

موسی به شپش ها دستور داد بروند، اما آن ها دوباره گفتند: این هم جادوی دیگر موسی بود.

ج. باران قورباغه

قرآن مجید می گوید بلای دیگری که بر آن ها نازل شد قورباغه بود. تمام زندگی فرعونیان از رختخواب و کمد گرفته تا آشپزخانه و دیوار و پشت بام و حیاط پر از قورباغه شد. دوباره آمدند به موسی التماس کردند که ما را نجات بده ولی باز هم هدایت نشدند.

آری، وقتی انسان اهل تفکر نباشد، اژدها شدن چوب و نور سر انگشتان و خون شدن نیل و نازل شدن بلایایی مثل ملخ و شپش و قورباغه هم نمی تواند دلش را به اندازه ذره ای نرم کند و فرعون و پیروانش هم از این رهگذر هدایتی نیافتند.

سرانجام، خداوند به موسی گفت فرعون و همراهانش قصد بازگشت به سوی مرا ندارند. تو شبانه بنی اسرائیل را از مصر خارج کن. وقتی کنار دریا رسیدید، من برای شما دوازده راه را دریا باز می کنم تا شما از آن عبور کنید و بروید آن طرف. بنی اسرائیل وارد دریا شدند و از آن طرف بیرون رفتند. وقتی آخرین فرد بنی اسرائیل به آن سمت دریا رسید،

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 189

آخرین نفر از سپاه فرعون وارد آب شد، خدا نیز به آب دستور داد آن ها را در خود بگیرد و بدین ترتیب، همه آن ها در آب غرق شدند.

رفتار عجیب بنی اسرائیل

من در نقل این ماجرا کاری به عملکرد فرعونیان ندارم. آن‌ها راهی جهنم شدند، چون سزاوارش بودند و نخواستند تفکر کنند و اهل فهم باشند، اما رفتار کسانی که با موسی همراه بودند و دست دوستی به حضرت داده بودند و همه این معجزات را هم دیده بودند برام خیلی عجیب است.

وقتی فرعونیان در آب غرق شدند، بنی اسرائیل به دستور حضرت موسی به سمت منطقه امنی حرکت کردند. در راه، به دهی رسیدند که مردم آن بت می‌پرستیدند. این‌جا بود که گرایش به مادیگری و میل شدید به دنیا و ظواهر آن و به تصریح قرآن کریم بیماری جهل دوباره به سراغشان آمد، طوری که آن‌همه معجزه را نادیده گرفتند و به موسی درآویختند که:

«و جاوزنا بنی اسرائیل البحر فأتوا علی قوم یعکفون علی أصنام لهم قالوا یا موسی اجعل لنا إلهاً كما لهم ءالهة قال إنکم قوم تجهلون». [12]

و بنی اسرائیل را از دریایی که فرعونیان را در آن غرق کردیم نجات دادیم.

پس به گروهی گذر کردند که همواره بر پرستش بت‌های خود ملازمت داشتند. گفتند: ای موسی، همان‌گونه که برای آنان معبوداتی هست تو هم برای ما معبودی قرار بده. موسی گفت: قطعاً شما گروهی هستید که جهالت و نادانی می‌ورزید.

آن‌ها از حضرت خواستند مثل بت‌های آن جماعت خدایی برایشان درست کند. فقط خدا می‌داند حضرت موسی در این زمان چه فشاری را متحمل شد. گفت: آخر من در کنار خدای عالم چه خدایی برایتان درست کنم؟

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 190

بعد از این جریان که حضرت بنی اسرائیل را به سوی خدا هدایت کرد و از غلتیدن به پرستش بت‌ها رهایی داد، به دستور خدا برای سی شب راهی کوه طور شد.

«و واعدنا موسی ثلاثین لیلة و اتمنناها بعشر فتم میقات ربه أربعین لیلة...». [13]

و با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با افزودن ده شب کامل کردیم. پس، میعادگاه پروردگارش به چهل شب پایان گرفت

ولی وقتی حضرت دوباره به نزد آنان برگشت، دید مردم گوساله‌پرست شده‌اند.

«و إذا أخذنا ميثاقكم و رفعنا فوقكم الطور خذوا ما آتيناكم بقوة و اسمعوا قالوا سمعنا و عصينا و أشرىوا في قلوبهم العجل بكفرهم قل بئسما يأمرکم به ایمانکم إن كنتم مؤمنين». [14]

و یاد کنید زمانی که از شما برای پیروی از موسی پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان برافراشتیم و گفتیم آنچه را (تورات) به شما دادیم با قوت و قدرت دریافت کنید و دستورهای ما و پیامبران را بشنوید. به ظاهر گفتند شنیدیم و در باطن گفتند نافرمانی کردیم. و به سبب کفرشان دوستی گوساله با دل‌هایشان درآمیخت. بگو اگر شما مومن هستید و ایمانتان شما را به این همه ظلم و جنایت و فساد فرمان می‌دهد پس بد چیزی است آنچه ایمانتان به آن فرمان می‌دهد.

تمایل فکر انسان به بدی‌ها روح و قلب را نیز فاسد می‌کند، همان‌گونه که دل بنی اسرائیل را به گوساله‌ای متمایل کرد. این نتیجه نداشتن فکر و تمایل شدید انسان به دنیاست و در این داستان همین مساله است که تعجب دارد. گرایش‌های ما به خدا و غیر خدا با همه شدت و ضعف‌هایی که دارد نتیجه همین بی‌فکری‌ها و نفهمی‌ها و تمایلات قلب و روح بیمار است.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 191

باید این معنا را لمس کنیم و به خود بقبولانیم که در این عالم، تنها يك فرمان است که مطاع است و کسی نمی‌تواند از آن سرپیچی کند و لذا در تشهد هر نمازی از سر اعتقاد بگوییم:

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له».

هیچ‌کس در این عالم کاره‌ای نیست. کسی در این عالم «من» نیست.

رستم‌ها، اسفندیارها، افراسیاب‌ها، رئیس‌جمهورها، وکیل‌ها، وزیرها، و همه کسانی که سینه‌هاشان را جلو می‌دهند، چنان روی سنگ مرده شورخانه می‌خوابانند که کسی باور نمی‌کند خودشان هستند. مگر فرعون نبود که جنازه بی‌مقدارش را از آب بیرون انداخت تا مایه عبرت دیگران باشد؟

وقت آن است که باور کنیم تنها يك نفر در جهان فرمان می‌راند و دلمان را هم به غیر او خوش نکنیم. مگر نمی‌دانیم که دل به هرکس خوش کنیم از همان دل ناخوش می‌شویم؟ بیایید يك راه را برویم. يك نفر را ببینیم. به يك نفر فکر کنیم و مطمئن باشیم هرچه داریم از اوست و اگر بخواهد، در يك لحظه همه‌چیزمان را می‌تواند بگیرد.

این هم فایده منیت

قبل از انقلاب، واعظ خیلی معروفی بود که هر جا منبر می رفت مردم زیادی پای منبرش می نشستند و مجلسش جای سوزن انداختن نداشت.

خیلی هم به من محبت داشت و مرا زیاد به منزلش دعوت می کرد. آن وقت، ساعتی با هم می نشستیم و حرف می زدیم و گاهی درد دلی می کردم. با این که ایشان خیلی معروف بود و خیلی ها دوروبرش بودند، گرفتار بود. آدم خیلی خوبی هم بود، ولی گرفتارش کرده بودند تا يك وقت از دیدن این همه جمعیت مغرور نشود؛ یعنی در کنار این نعمت گهری هم به کارش زده بودند که باز نمی شد و تا به رحمت خدا رفت هم باز نشد.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 192

يك روز، خودش برای من تعریف می کرد که مرا به شهری برای سخنرانی دعوت کردند، ولی جای مناسبی نداشتند. لذا، يك زمین بسیار بزرگ چمن را برای جلسه انتخاب کردند و شاید نصف مردم آن شهر - که در آن زمان چهل هزار نفر جمعیت داشت در آن مجلس شرکت می کردند. از قضا، روحانی پیر هشتاد ساله ای هم بود که از قلم برای مردم این شهر منبر می رفت و خیلی مورد احترام بود. البته پای منبرش بیست یا بیست و پنج نفر بیشتر نمی نشستند. ایشان را هم دعوت کرده بودند تا قبل از منبر من منبر برود. قرار هم این بود که ایشان تا ساعت نه شب منبر برود.

چون در آن شهر منبر دیگری نداشتیم، يك شب ساعت هشت و نیم به مجلس رفتیم. این شیخ هم منبر بود و خواش به ساعت نبود که از نه گذشته است و طولش داد. من هم که بعد از گذشت مدتی کلافه شده بودم در باطنم گفتم: پیرمرد خیال کرده این جمعیت برای او جمع شده! تو هشتاد سال این جا منبر رفتی، پنجاه نفر هم پای منبرت نیامدند. حالا برای چه چسبیده ای به این منبر؟ این جمعیت برای من آمده اند. با این ریش سفیدش حیا نمی کند وقت مردم را می گیرد!

ساعت حدود نه و بیست دقیقه بود که شیخ از منبر آمد پایین و من رفتم که منبر را شروع کنم. در راه رفتن، ما معمولا به هم برمی خوردیم ولی آن شب چون کمی عصبانی و ناراحت بودم، مقداری راهم را کج کردم تا او را نبینم.

رفتم بالای منبر، ولی به جان حضرت سید الشهداء، هرچه فکر کردم در این 20 سال اول منبر چه می گویم و چگونه شروع می کنم، یادم نیامد.

هرچه به ذهنم فشار آوردم نه بسم الله يادم آمد نه حتى يك روايت يا آيه. مردم مرا نگاه می کردند و صلوات می فرستادند و من هم مردم را.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 193

خلاصه، به بهانه این که عرقم را پاك كنم، عبايم را كشيدم روی صورتم و گفتم: خدايا، با همه وجود غلط كردم. آبروی مرا نبر، من اشتباه كردم! و ناگهان، تمام محفوظاتم برگشت.

این درسی است از دنیا بر دنیا. چقدر خوب است ما هم اهل فکر باشیم و زود بفهمیم کارها از کجا خراب شده و از چه رو درست می شوند! چقدر خوب است یقین کنیم که همه چیز تحت اختیار و قدرت اوست و اگر او بخواهد و تمام دنیا نخواهند، این نخواستن تاثیری در اراده او ندارد. در سوره یونس آمده است:

«و إن یمسک الله بضراً فلا کاشف له إلا هو و إن یردک بخیر فلا رادّ لفظه». [15]

و اگر خدا گزند و اسبی به تو رساند، آن را جز او برطرف کننده ای نیست. و اگر خیری برای تو بخواهد فضل و بخشش او را دفع کننده ای نیست.

خوش به حال آن ها که با خدا و برای خدا زندگی می کنند و منیت در کارشان نیست و خداوند هم خیر آن ها را می خواهد.

نتیجه

تمایلات انسان و کشش روح او شخصیتش را می سازد. آن ها که میلشان به جانب معشوق ازل و ابد و روحشان وابسته به انبیاء و اولیاء است و از باطنشان به امیر مومنان یا حضرت ابی عبد الله الحسین گرایش دارند، خدا و انبیاء و ائمه نیز برای آن ها شخصیت سازی می کنند. مگر اصحاب امام حسین، علیه السلام، نیستند که امام زمان وقتی شب های جمعه با يك دنیا ادب به زیارت حضرت ابی عبد الله می رود خطاب به آنان می گوید:

«بابی انتم و امی». [16]

پدر و مادرم فدای شما باد!

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 194

این چه شخصیتی است که امام معصوم به یاران جد شهیدش می دهد؟

مگر این ها که بودند؟ اصلاً چه اتفاقی در درون يك انسان روی می دهد که او را تبدیل حضرت علی اکبر می کند؟ چطور يك انسان قمر بنی هاشم می شود؟ چگونه يك کاسب مسلم بن عوسجه و دیگری حبیب بن مظاهر می شود؟

این زندگی ها و این افراد باید انگیزه های تفکر برای ما باشند. راه خدا به وسیله فکر پیموده می شود و انسان از راه فکر رنگ خدا و اولیای او را به خود می گیرد.

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 195

پی نوشت

[(1). این عبارت 16 بار در قرآن به کار رفته است: بقره، 179 و 197 و 269؛ آل عمران:

7 و 190؛ مائده، 100؛ یوسف، 111؛ رعد، 19؛ ابراهیم، 52؛ ص، 29 و 43؛ زمر، 9 و 18؛ غافر، 54؛ طلاق، 10.]

[(2). اصول کافی، ج 1، ص 21.]

[(3). شهوت به معنای غریزه جنسی نیست. کلمه شهوت و شهوات که در قرآن و روایات آمده نه به معنی شهوت جنسی است، بلکه مطلق خواسته های آدمی است. کثرت شهوات یعنی خواسته های فراوانی که هیچ کدام با راه خدا هماهنگی ندارد. (مولف)]

[(4). مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت 277.]

[(5). کافی، ج 1، ص 12، ح 11: «عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن بعض أصحابه، رفعه قال: قال رسول الله صلى الله على و آله: ما قسم الله للعباد شيئاً أفضل من العقل، فنوم العاقل أفضل من سهر الجاهل، و إقامة

العقل أفضل من شخوص الجاهل و لا بعث الله نبيا و لا رسولا حتى يستكمل العقل، و يكون عقله أفضل من جميع عقول أمته و ما يضمن النبي صلى الله على و آله في نفسه أفضل من اجتهاد المجتهدين، و ما أدى العبد فرائض الله حتى عقل عنه، و لا بلغ جميع العابدين في فضل عبادتهم ما بلغ العاقل، و العقلاء هم أولو الألباب، الذين قال الله تعالى: و ما يتذكر إلا أولو الألباب».[

[(6). نام قارون 4 بار در قرآن ذکر شده است. دو بار همراه با نام فرعون و هامان (عنكبوت، 39- غافر، 24) و دو بار در خلال داستانش در آیات 76- 84 سوره قصص.]

[(7). نمل، 10: «و ألق عصاك فلما رآها تهتز كأنها جانّ ولى مدبرا و لم يعقب يموسى لا تخف إني لا يخاف لدى المرسلون» و عصايت را بيفكن! پس هنگامی که (موسى) به آن نگاه کرد، دید (با سرعت) همچون ماری به هر سو می‌دود. (ترسید و) به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد. ای موسى، نترس! که رسولان در نزد من نمی‌ترسند. -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 196

- قصص، 31: «و أن ألق عصاك فلما رآها تهتز كأنها جانّ ولى مدبرا و لم يعقب يموسى أقبل و لا تخف إنك من الامنين» عصايت را بيفكن! هنگامی که (عصا را افکند و) دید همچون ماری با سرعت حرکت می‌کند، ترسید و به عقب برگشت، و حتّی پشت سر خود را نگاه نکرد! ندا آمد: برگرد و نترس، تو در امان هستی!]

[(8). زمر، 7.]

[(9). مفهوم این عبارت در آیات زیر مشاهده می‌شود:

- فإن تولّيتم فما سألتكم من أجر إن أجرى إلا على الله و أمرت أن أكون من المسلمين.

- و ما تسألهم عليه من أجر إن هو إلا ذكر للعلمين.

- قل ما أسئلكم عليه من أجر إلا من شاء أن يتخذ إلى ربه سبيلا.

- و ما أسئلكم عليه من أجر إن أجرى إلا على رب العلمين. (چهار بار)

- قل ما سألتكم من أجر فهو لكم إن أجرى إلا على الله و هو على كل شيء شهيد.]

[(10). مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت 783. در این معنا، مولوی مطالب مهمی را از زبان سلیمان خطاب به بلقیس بیان می کند:

جمله ذرات زمین و آسمان	لشکر حقانده گاه امتحان
باد را دیدی که با عادیان چه کرد؟	آب را دیدی که در طوفان چه کرد؟
آنچه بر فرعون بزد آن بحر کین	و آنچه با قارون نموده ست این زمین
و آنچه آن بابل با آن پیل کرد	و آنچه پشه کله نمود خورد
و آنک سنگ انداخت داودی به دست	گشت شصت پاره و لشکر شکست
سنگ می بارید بر اعدای لوط	تا که در آب سیه خوردند غوط
گر بگویم از جمادات جهان	عاقلانه یاری پیغامبران
مثنوی چندان شود که چل شتر	گر کشد، عاجز شود از بار پر
دست بر کافر گواهی می دهد	لشکر حق می شود، سر می نهد
ای نموده ضد حق در فعل درس	در میان لشکر اویی، بترس

[-

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 197

-

جزو جزوت لشکر او در وفاق مر ترا اکنون مطیع اند از نفاق

گر بگوید چشم را: کو را فشار	درد چشم ار تو برآرد صد دمار
ور به دندان گوید او: بنما وبال	پس بینی تو ز دندان گوشمال
باز کن طب را، بخوان باب العلل	تا بینی لشکر تن را عمل
چونك جان جان هر چیزی ویست	دشمنی با جان جان آسان کیست؟

[

[(11). نساء، 28.]

[(12). اعراف، 138.]

[(13). اعراف، 142. این معنا در آیه 51 سوره بقره نیز هست: «و إذ وعدنا موسى أربعين ليلة ثم اتخذتم العجل من بعده و أنتم ظالمون».]

[(14). بقره، 93.]

[(15). یونس، 107. در آیه 17 سوره انعام هم می خوانیم: «و إن یمسسك الله بضرّ فلا کاشف له إلا هو و إن یمسسك بخیر فهو علی کلّ شیء قدير».]

[(16). مربوط به زیارت وارث است که ائمه، علیهم السلام، آن را می خوانند.]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 199

11 تفکر و ظهور ولایت پیدایش ولایت جزئیّه و کلیه در انسان

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 201

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّى على محمد و آله الطاهرين. زیباترین و پرمعنفت‌ترین فرمان خداوند به انسان امر به اندیشیدن است.

قرآن کریم، در سوره مبارکه سبأ، سرنوشت قومی را مطرح می‌کند که نخواستند از عقل و فکر خود، این نعمت‌های بزرگ حق تعالی، به خوبی بهره ببرند. آن‌ها تمام زندگی و موجودیت خود را در برآورده کردن خواسته‌های شکم و شهوت خلاصه کرده بودند. کورشان هم کشور بسیار آبادی بود که قرآن از آن به «بلدة طيبة» تعبیر کرده است.

«لقد كان لسبأ في مسكنهم آية جنتان عن يمين و شمال كلوا من رزق ربكم و اشكروا له بلدة طيبة و رب غفور». [1]

یقیناً برای قوم سبا در جای اقامتشان نشانه‌ای از قدرت و رحمت خدا وجود داشت: دو باغ از طرف راست و چپ. گفتیم: از رزق و روزی پروردگارتان بخورید، و برای او سپاسگزاری کنید، سرزمینی خوش و دلپذیر دارید، و پروردگاری بسیار آمرزنده.

چنان‌که از این آیات استفاده می‌شود خیابان‌ها و کوچه‌های این شهر از دو طرف پر از درختان میوه بود و از انواع نعمت‌های مادی و معنوی

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 202

برخوردار بودند، [2] ولی به کفران آن‌ها برخاستند و نخواستند فکر کنند، نه درباره نعمت‌ها و نه درباره خودشان. قرآن مجید خبر می‌دهد که بر کرانه این شهر سدّی قرار داشت که باغ‌ها و مزارع خود را با آن آبیاری می‌کردند و دلدل سرسبزی سرزمینشان هم همین بود. اما بعد از این‌که معلوم شد آن‌ها نمی‌خواهند مجموعه نعمت‌های خدا را در راه مثبت هزینه کنند و به کفران نعمت ادامه می‌دهند، به موش‌های آبی (عرم) [3] دستور داده شد زیر دیواره سد را با داندان‌هایشان بجوند. در نتیجه، سد مقاومتش را از دست داد و تمام منطقه را سیل ویرانگری در بر گرفت و از میان برد و این بلده طيبة تبدیل به کویر خشک و لم یزرعی شد که غیر از درختان بی‌میوه و پر خار چیزی در آن وجود نداشت:

«فأعرضوا فأرسلنا عليهم سيل العرم و بدلناهم بجنتيهم جنتين ذواتي أكل حط و أثل و شئ من سدر قليل. ذلك جزيناهم بما كفروا و هل نجازی إلا الكفور». [4]

ولی آنان از سپاسگزاری در برابر نعمت، و از فرمان‌ها او و دعوت پیامبرشان روی گردانند، در نتیجه سیل ویرانگر «عرم» را بر ضد آنان جاری کردیم که دو باغ آباد راست و چپ منطقه را نابودکرد، و ما آن دو باغ پر حاصلشان را به دو باغستان تبدیل کردیم که دارای میوه‌هایی تلخ و درختان شوره گز و چیزی اندک از درخت سدر بود. این سیل ویرانگر را در برابر کفرشان به آنان کیفر دادیم. آیا جز کفران کننده را کیفر می‌دهیم.

تا آن‌جا که از قرآن دانسته می‌شود و آخرین جمله آیه فوق به آن اشاره می‌کند هر انسان یا جامعه بی‌فکری به چنین عاقبت‌های سوئی مبتلا می‌شود، منتهی شکل این عاقبت‌های سوء با هم فرق می‌کند. جمعی را سیل، جمعی را زلزله و گروهی دیگر را قحطی نابود می‌کند؛ جمعی هم با این‌که زنده می‌مانند ولی چنان در مضیقه و مشکل قرار می‌گیرند که به هیچ وجه روی راحتی را نمی‌بینند و مرگ به مراتب از زندگی آنان بهتر است. [5]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 203

دعوت به قیام و حرکت

خداوند در آیه 46 سوره سبأ می‌فرماید:

«قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِثْلٍ خَفٍ وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ».

بگو: من شما را فقط به يك حقيقت اندرز می‌دهم و آن این‌که دو دو و يك يك برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید درباره رفیقان محمد که هیچ‌گونه جنونی ندارد. او برای شما از عذاب سختی که پیش روست جز بیم دهنده‌ای نیست.

خدا به همه بندگان توصیه می‌کند که از سستی و بی‌حرکتی و معطل بودن اعضا و جوارح ظاهری و باطنی دست بردارند و برای او قیام کنند.

این قیام به معنی برخاستن و بلند شدن از جاست و مراد از آن این است که انسان تمام موجودیت خود را فقط برای خدا به کار بگیرد؛ یعنی نیت کند، اراده کند، طرّحش را بریزد، و آماده به کار گرفتن نعمت‌های خدا در راه او شود؛ چون هر

نعمتی از نعمت‌های خدا که به کار گرفته نشود چراغش خاموش می‌شود و تباه می‌گردد؛ مثلاً، اگر عقل به کار گرفته نشود و بیکار بماند، می‌میرد. وجدان نیز اگر بیکار بماند، پوچ می‌شود.

سری هم که عقل در آن جریان نداشته باشد در حکم دم حیوانات است و برای آن بدن هیچ فایده‌ای ندارد. اما، پس از آن که انسان همه موجودیت خویش را در دایره کار و کوشش و فعالیت برای خدا گرد آورد و آماده شد، باید تفکر کند:

«ثم تتفكروا».

انسان باید فکر کند تا بتواند نعمت‌های بیرونی و درونی‌اش را، از نعمت بعثت انبیاء الهی گرفته تا نعمت زبان و دست و گوش و شکم و شهوت و چشم و، همسو کرده و همه را در مسیر معین و برای رسیدن

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 204

به هدف معینی به جریان بیندازد تا بتواند خود را در راه حق قرار دهد و به خدا متصل سازد. قرآن می‌فرماید:

«قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى إلى أنما إلهكم إله واحد فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك بعبادة ربه أحداً». [6]

بگو: جز این نیست که من هم بشری مانند شمایم که به من وحی می‌شود که معبود شما فقط خدای یکتاست؛ پس کسی که دیدار پاداش و مقام قرب پروردگارش را امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند.

این آیه به صراحت تکلیف انسان را معین می‌کند؛ یعنی هرکس به راستی به خدا اعتقاد دارد باید خود را در راه حق قرار دهد و عمل صالح - که همان به کارگیری نعمت‌های خدا را راه حق است انجام دهد.

راه اندیشه در قرآن

در آیه هشتم سوره مبارکه روم، خداوند راه اندیشه کردن را نیز نشان می‌دهد:

«أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى....».

آیا در خلوت درون خود نیندیشیده‌اند که خدا آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آنهاست، جز به حق و راستی و برای مدتی معین نیافریده است؟

از مجموع آیاتی که تا این جا خواندیم معلوم می‌شود که قرآن ابتدا از انسان‌ها دعوت می‌کند آماده شوند و نعمت‌های خدا را لله و در راه او به جریان ببندازند. این گام اول است. اما چگونه باید آن‌ها را در چنین مسیری به جریان انداخت؟ آیات بعد در حقیقت روش و کیفیت این حرکت را بیان می‌کنند و آن مبتنی بر تفکر و یافتن بینشی کلی درباره هستی و انسان است. این بینش کمک می‌کند که انسان روش‌های مناسب را نیز برای حرکت و به تعبیر قرآن عمل صالح پیدا کند.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 205

به طور کلی، هیچ حرکتی بدون فکر ممکن نیست؛ خواه از نوع عمل صالح باشد و خواه از نوع غیر صالح. امیر مومنان در این باره خطاب به کمیل می‌فرماید:

«یا کمیل، ما من حركة الا و انت فيها محتاج بالمعرفة». [7]

ای کمیل، هیچ حرکتی نیست مگر آن که تو در آن نیازمند شناخت و معرفت هستی.

از این رو، این آیه آیه مهمی است که راه را نشان می‌دهد و معنی ساده‌اش این است که اگر فکر کنید به نتیجه می‌رسید و مسأله حق بودن خلقت مانند روز برای شما روشن می‌شود.

«أَفَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ...».

آیا تا به حال پیش خودتان درباره این موضوع فکر نکرده‌اید که خلقت هیچ‌چیز باطل و بیهوده نیست و همه‌چیز بر مدار حق است؟ اگر فکر کنید پاسخ آن را به راحتی به دست می‌آورید. به نظر می‌رسد تکرار موضوع حق بودن خلقت در قرآن برای بیدار کردن انسان‌ها از خواب غفلت و توجه دادن آنان به بینش‌های غلطشان در زندگی بوده است. آیات از این است:

«ما خلقنا السماوات و الارض و ما بينهما إلا بالحق و إن الساعة لآتية فاصفح الصفيح الجميل». [8]

- «ما خلقنا السماوات و الارض و ما بينهما إلا بالحق و أجل مسمى و الذين كفروا عما أنذروا معرضون». [9]

- «ما خلقنا السماوات و الارض و ما بينهما لاعبين. ما خلقناهما إلا بالحق و لكن أكثرهم لا يعلمون». [10]

- «هو الذى جعل الشمس ضياء و القمر نورا و قدره منازل لتعلموا عدد السنين و الحساب ما خلق الله ذلك إلا بالحق يفصل الآيات لقوم يعلمون». [11]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 206

- «الذين يذكرون الله قياما و قعودا و على جنوبهم و يتفكرون فى خلق السماوات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه ففنا عذاب النار». [12]

- «افحسبتم أنما خلقناكم عبثا و أنكم إلينا لا ترجعون». [13]

نتیجه این که خدا تمام آسمانها و زمین و آنچه را که بین آنهاست - که یکی از آنها خود ما باشیم را باطل و برای سرگرمی نیافریده است.

تمام برنامه‌های پروردگار براساس علم و عدل و حکمت و صدق محض است و هیچ چیزی جز به حق خلق نشده است: در حقیقت، تمام موجودات عالم جلوه‌ای از نور و علم و عدالت و رحمت الهی‌اند و انسان هم یکی از همان موجودات است. این همان بینشی است که قرآن می‌خواهد انسان بر اثر تفکر بدان دست یابد.

آغاز حرکت

وقتی انسان فهمید همه چیز حق است، باید درباره خودش نیز بیندیشد و تلاش کند تمام وجودش را در راه حق قرار دهد؛ یعنی هم چنان که ستاره و سحابی و کهکشان و خورشید و ماه و حتی برگ درختان و ذره‌ای کوچک در این عالم بر مدار حق‌اند، وجود او و تمام اعضاء و جوارحش نیز بر مدار حق قرار گیرند و افق طلوع حق شوند. این نقطه آغاز راه است، زیرا وقتی انسان به این نتیجه رسید سراغ انبیاء و امامان می‌رود و از آنان سوال می‌کند که چگونه می‌تواند اعضاء و جوارحش را افق طلوع فعالیت و عمل به حق قرار دهد. تعالیم انبیاء از این بع بعد پاسخگوی این سوالات هستند؛ یعنی راه را نشان می‌دهند و می‌گویند برای این که چشم افق طلوع حق باشد چگونه باید نگاه کند و به چه نگاه کند؛ برای

این که گوش افق طلوع حق باشد چه چیزی را باید بشنود؛ برای این که زبان افق طلوع حق باشد، چه باید بگوید و چه نگوید؛ برای این که شکم افق طلوع حق باشد، چه بخورد؛ برای این که شهوت افق

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 207

طلوع حق باشد، کجا باید مصرفش کند؛ برای این که پا افق طلوع حق باشد، کجا باید برود و انبیاء الهی تمام این‌ها را یاد می‌دهند و می‌گویند برای این که قلب افق طلوع حق باشد، باید زلف آن را به پروردگار، به قیامت، به انبیاء، و به قرآن گره زد؛ یعنی دل تبدیل به کشور توحید، جلوه‌گاه انبیاء و ائمه، جلوه‌گاه ایمان و معرفت شود و نفس انسان صفحه‌ای شود برای ثبت حسنات و فضائل اخلاقی و از افق آن، تواضع و مهربانی، نرمی و خوش خلقی، صدق و صفا و کرامت، و در نهایت ولایت ظهور کند.

ظهور ولایت در انسان

ظهور ولایت در انسان به این معناست که به او هم از جانب پروردگار که ولی مطلق است اجازه تصرف و تغییر و جابه‌جایی در عالم داده شود.

دانشمندان و حکمای الهی و عرفای واقعی شیعه در کتاب‌هایشان درباره ظهور ولایت در انسان مطالب عمیقی آورده‌اند و با تکیه بر آیات و روایات، درباره این که نفس افق طلوع ولایت جزئیة یا افق طلوع ولایت کلیه باشد نکته‌ها پرداخته‌اند. موضوع مهم این است که ولایت هر انسانی به اندازه وسعت و ظرفیت وجودی اوست. ازاین‌رو، ولایت کلیه مربوط به انبیاء و ائمه است و ولایت جزئیة مربوط به اولیاء خداست که برای هر يك نمونه‌ای ذکر می‌شود.

معجزات حضرت عیسی

حضرت عیسی، علیه السلام، با نفس خویش مرده‌ها را زنده می‌کرد؛ یعنی به مرده‌ای که چند سال بود از دنیا رفته بود يك بار می‌دمید و او زنده می‌شد یا به کور مادرزاد نگاه می‌کرد و او را بینا می‌ساخت یا بیمار جذامی را که دست یا پایش خورده شده و از بین رفته بود شفا می‌داد و

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 208

آن عضو را به شکل اولش باز می گردانند. این قدرت ولایت کلیه است.

شاید ما نتوانیم به چنین ولایتی برسیم، ولی می توانیم ولایت جزئیّه داشته باشیم. رسیدن به آن هم گرچه آسان نیست، محال هم نیست. باید باور داشت و تلاش کرد و مفهوم ولایت را درست درک کرد.

نقل است که يك روز جوانی عصای تراش خورده و آراسته‌ای را نزد حضرت مسیح آورد و به حضرت گفت: من این چوب را می اندازم، شما آن را به اژدها تبدیل کنید. حضرت فرمود: این چوب نبود که اژدها می شد. اشتباه تو این است که خیال می کنی چوب اژدها می شده. چیزی که چوب را اژدها می کرد دست موسی بود. آن دست را پیدا کن! آن وقت دیگر لازم نیست پیش من بیایی، هر چوبی را بیندازی اژدها می شود. [14] اشتباه تو این است که اژدها شدن را خاصیت چوب دیدی، در حالی که دستی که به دست قدرت ملکوت عالم وصل بود آن را اژدها می کرد.

به این نوع تصرفات ولایت کلیه می گویند و این حداقل برای ما مسأله ثابت شده‌ای است و در قرآن مصادیق زیادی دارد. از آنهایی که این مطلب را قبول ندارند هم باید پرسید: اگر اینها ولایت (به معنی تصرف در تکوین به اذن خدا) نیست، پس چیست؟

امام حسین، علیه السلام، و اعمال ولایت

روایت جالبی درباره مسأله ولایت و تصرف در کتب اهل سنت نقل شده که از قضا در کتابهای ما هم نیست. آورده اند که جوان شهوتران و بی تربیت و بی ادبی در هنگام طواف خانه خدا، زن جوان و زیبایی را دید که مشغول طواف بود و توجهی هم به او نداشت. جوان که به جای آن که اعضای بدنش را افق طلوع حق قرار دهد آنها را در خدمت هوای نفسش قرار داده بود، برای آن که در آن شلوغی لذتی برده باشد با دست

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 209

خود دست این زن را لمس کرد. ناگهان، دست او به پشت دست آن زن چسبید و جدا نشد.

طواف قطع شد و مردم آنها را پیش حاکم مکه آوردند. علمای اهل سنت هم جمع شدند تا حکم مسأله را مشخص کنند ولی هرکدام نظری داشتند. یکی می گفت دست زن نباید آسیب ببیند، ولی دست جوان اگر آسیب ببیند اشکالی

ندارد. در حقیقت، نظرشان این بود که دست جوان را با خنجر تیزی از میچ قطع کنند تا دستش زن را رها کند. عده‌ای دیگر نظرشان این بود که چنین حکمی در فقه وجود ندارد و قطع انگشت مربوط به سرقت است و شامل این موضوع نمی‌شود. در نهایت، علمای اهل سنت گفتند: جناب حاکم، اگر حسین بن علی در مکه است حکم مساله را از ایشان پرسید. ما هیچ کدام عقلمان به جایی نمی‌رسد! سؤال کردند و معلوم شد وجود مبارك ابی عبد الله آن سال به حج مشرف شده‌اند. لذا به خانه حضرت رفتند و مشکل مهمی پیش آمده و همه در حل آن درمانده شده‌اند.

به‌هرحال، ابی عبد الله به محکمه آمدند. از ایشان سوال کردند: چه کار باید کرد، این دست را باید قطع کرد؟ فرمود: نه! گفتند: پس حکمتان چیست؟ حضرت فقط نگاهی به این دست‌ها کرد و آن‌ها را از هم جدا کرد. سپس فرمود: این حکم من است! به جوان هم فرمود: از کاری که کردی توبه کن! و درباره او هم حکم کرد که کاری به او نداشته باشند.

[15]

به راستی، گاهی اوقات درماندگی‌هایی در دنیا پیدا می‌شود که کلید حلش در دست کسانی است که ولایت کلیه یا ولایت جزئیه دارند. ما هم که عمری است شیطان رهایمان نمی‌کند و به ما جسبیده، نیازمند آن نگاه هستیم، مگر ولایت کلیه باید به دادمان برسد.

این نمودی از ولایت کلیه است و کسی که تمام نعمت‌های بیرونی و

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 210

نعمت‌های وجود خودش را هماهنگ با یکدیگر برای خدا و در راه او به کار گرفته است می‌تواند جلوه‌گاه چنین ولایتی باشد.

نمونه‌ای از ولایت جزئیه

مرحوم حاج میرزا حسین نوری [16] صاحب کتاب مستدرک الوسائل و استاد مرحوم حاج شیخ عباس قمی است. مرحوم قمی در کتاب مفاتیح الجنان خود زیاد از ایشان و از کتابشان نقل می‌کند و گاهی هم از ایشان با عنوان «استاد ما، دایی شهید بزرگ مرحوم آیت الله شیخ فضل الله نوری» یاد می‌کند.

این مرد بزرگ به جز کتاب مستدرک کتاب پرقیمت دیگری دارد به نام دارالسلام که کتاب قطوری هم است. در آن جا نقل می کند که من با چند تن از بندگان خوب و صالح خدا از زیارت وجود مبارك حضرت ابی عبد الله الحسین بر می گشتیم. برای رسیدن به مقصد، باید سوار کشتی می شدم و یکی از افرادی هم که با ما سوار کشتی شد علامه بزرگ و خدمتگزار کم نظیر شریعت آیت الله سید مهدی نجفی قزوینی بود. در راه، باد بسیار شدیدی وزیدن گرفت، طوری که همگی دل از زندگی بریدیم و به غرق شدن کشتی یقین کردیم. از قضا، در میان مسافران تاجری بود که خیلی ترسید و شروع به گریه کرد و به امیر المؤمنین متوسل شد.

در این میان، من به چهره علامه قزوینی نگاه کردم:

«کالجبل لا تحركه العواصف» [17]

مانند کوه محکمی که بادهای آن را نمی جنبانند نشسته بود و تکان نمی خورد و آرامش عجیبی داشت. برعکس ایشان، مرد تاجر اضطراب شدیدی داشت و خیلی ترسیده بود. ناگهان دیدیم ایشان برگشت و به آن تاجر گفت: چرا این قدر ترسیده ای؟ چه خبر است؟ باد و ابر و باران

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 211

و طوفان همه در اختیار خداوند و بی اذن او کاری نمی کنند. بعد، همان طور که نشسته بود عبایش را تا کرد و مانند این که بخواهد پشه ای را دور کند به باد اشاره کرد. يك مرتبه، باد ایستاد و هوا آرام گرفت.

سپس، به آن تاجر گفت: دیگر گریه نکن، چون به مقصد می رسیم و نمی میریم!

این جلوه ای از ولایت جزئیه است که از بعضی بندگان صالح خدا دیده می شود. دلیلش هم این است که این ها گرفتار شیطان نبوده و انسان های بی فکر و بی اندیشه ای نیستند. کسانی هستند که چیزهایی که ما فقط می خوانیم را باور کرده اند و فهمیده اند هیچ چیز در دنیا باطل نیست و همه براساس حق است.

«ما خلقنا السماوات و الارض و ما بینهما إلا بالحق...»

ما نیز یکی از همین «ما بینهما» هستیم. پس همه اعضاء و جوارحمان باید افق طلوع حق باشد. و وقتی چنین شد، یا ولایت کلیه پیدا می کنیم یا جزئیه، و می توانیم به اذن پروردگار در عالم تصرف کنیم، توفانی را بنشانیم، مانع وقوع حادثه ای شویم، و حتی اختیار مرگمان را به دست بگیریم و مرگ اختیاری پیدا کنیم.

مرگ اختیاری

سال‌ها پیش دوستی داشتم از اهل دل که حال عجیبی داشت و هر شب جمعه که می‌خواهم دعای کمیل بخوانم چهره او را به یاد می‌آورم. او در دعای کمیل با صدای بلند گریه نمی‌کرد، ولی از باء بسم الله تا انتهای دعا همان‌طور که با ادب و آرام نشسته بود از تمام پهنای صورتش اشک بر پیراهنش می‌ریخت و به راستی به محبوب خود وصل بود.

برایم نقل کردند که يك روز زمستانی پای کرسی خانه نشسته بود و با یکی از مهمانانش صحبت می‌کرد. در خلال گفتگوها، ناگاه سخن از

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 212

مرگ به میان آمد و مرد مهمان درباره سختی مرگ و این که مرگ فراق است و بریدن از علائق است و معلوم نیست آن طرف چه می‌شود و چه کارمان می‌کنند (و از این دست حرف‌ها که ما هم می‌زنیم) سخن گفت. ایشان هم تنها به او نگاه کرد تا حرف‌هایش تمام شد. بعد از او پرسید: به نظر شما، مرگ خیلی سخت است؟ پاسخ داد: بله! گفت: در حالی که مرگ خیلی راحت است. ببین! این طوری است. بعد، سرش را روی کرسی گذاشت و درگذشت.

غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد؟

فرو شدن چو بدیدی برآمدن بنگر

[18] این نمودی دیگر از ولایت جزئیه است که به آن مرگ اختیاری می‌گویند؛ یعنی خداوند اجازه مرگ را هم به دست خود انسان می‌دهد تا هر وقت خواست برود. هر چند صاحبان چنین ولایت‌هایی به مقامی می‌رسند که آتش شوق آن قدر شعله‌ور می‌شود که دیگر نمی‌توانند بمانند. به قول شاعر:

آتش شوق تیزتر گردد.

وعده وصل چون شود نزدیک

اما بعد ...

آنچه گفتیم مربوط به سالکان و حق‌بینان و قیام‌کنندگان بود. ما چه کنیم که در راه قرار بگیریم و از این همه غفلت نجات پیدا کنیم؟ راه همان است که در ابتدای مطلب آوردم و شرح آن گذشت: باید فکر کنیم که در این 50-60 سال زندگی اعضا و جوارحمان را در چه راهی و افق طلوع چه چیزی قرار دهیم و قلبمان باید جایگاه چه چیزی باشد؟

روایت کوتاهی از وجود مبارك امام صادق، علیه السلام، نقل شده که بسیار تکان‌دهنده است. از ایشان درباره عشق سوال کردند، فرمود:

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 213

«سئل عن جعفر بن محمد الصادق، علیه السلام، عن العشق، فقال: قلوب خلت من ذکر الله فاذاقها الله حب غیره».

[19]

یعنی وقتی خدا ببیند دلی از محبت و یاد او خالی است، آن را با عشق غیر خودش پر می‌کند. مثلاً، محبت چند نامحرم را در آن قرار می‌دهد.

در حقیقت، آن دل را دور می‌اندازد و دیگر خریدار آن نیست. این دل چه ارزشی دارد؟ آیا از دل گاو و شتر بدتر نیست؟

خدا نیاورد آن روز را. که دل‌های ما به جای خدا به انواع فسادها و گناهان متمایل و به انواع معشوقه‌ها مشغول باشد!

الهی دلی ده که جای تو باشد	زبانی که در آن ثنای تو باشد
الهی عطا کن به این بنده گوشی	که آن گوش پر از صدای تو باشد
الهی عطا کن مرا قلب و چشمی	که بینایی‌اش از ضیای تو باشد
الهی چنان کن تو از فضل و رحمت	که هر کار کردم برای تو باشد
الهی بده همتی آن چنانم	که سعیم وصول لقای تو باشد
الهی ندانم چه بخشی کسی را	که هم عاشق و هم گدای تو باشد.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 214

پی نوشت

[(1). سبأ، 15.]

[(2). اشکالی که فخر رازی در این جا نقل کرده این است که وجود دو باغ چیز مهمی نیست که به عنوان آیه از آن یاد شود درحالی که آن ها دو باغ ساده و معمولی نبودند، بلکه يك رشته باغ های به هم پیوسته در دو طرف نهر عظیمی بودند که از آن سد بزرگ آبیاری می شدند و به قدری پر برکت بودند که در تواریخ آمده اگر کسی سببی بر روی سر می گذاشت و در فصل میوه از زیر درختان عبور می کرد آن قدر میوه در آن می ریخت که بعد از مدت کوتاهی سبد پر می شد. آیا این آیت بزرگ خدا محسوب نمی شود؟ علاوه بر همه این ها امنیت فوق العاده ای بر آن سرزمین سایه افکن بود که خود آن نیز از آیات حق محسوب می شد. عبارت بلدة طيبة و رب غفور نیز مجموعه نعمت های مادی و معنوی را به زیباترین وجهی منعکس می کند؛ از نظر نعمت های مادی سرزمینی پاك و پاکیزه داشتند، پاك از آلودگی های گوناگون: از دزدان و ظالمان، از آفات و بلاها، از خشکسالی و قحطی، از ناامنی و وحشت، و حتی گفته می شود دیار آنان از حشرات موزی نیز پاك بود. هوایی پاك و نسیمی فرح افزا داشت، و سرزمین حاصلخیز و درختانی پر بار. اما از نظر نعمت معنوی غفران خداوند شامل حال آن ها بود. ر ك: تفسیر نمونه، ج 18، ص 59.]

[(3). عرم در اصل از عرامة (بر وزن علامه) به معنی خشونت و کج خلقی و سختگیری است، و توصیف سیلاب به آن اشاره به شدت خشونت و ویرانگری آن است، و تعبیر به سیل العرم به اصطلاح از قبیل اضافه موصوف به صفت است. در لسان العرب در ماده عرم معانی مختلفی آمده از جمله: سیلاب طاقت فرسا، موانعی که در میان دره ها برای مهار کردن آن می سازند و همچنین موش بزرگ صحرائی. بعضی عرم را به همین معنی گرفته اند که بر اثر رخته در سد مایه ویرانی آن شدند. ر ك: تفسیر نمونه، ج 18، ص 60.]

[(4). سبأ، 16 - 17.]

[(5). این تعبیر معروف از امیر مومنان است. در روایت است که روزی ایشان به یارانش فرمود: از مرگ بدتر چیست؟ هرکس چیزی گفت. حضرت فرمود: از مرگ بدتر چیزی است که انسان به خاطر آن از خدا طلب مرگ کند: «اشد من الموت ما يتمنى الخلاص منه بالموت». غرر الحکم، ح 3366. امام عسکری نیز در روایتی فرموده‌اند: «خیر من الحیاة ما اذا فقدته ابغضت الحیاة، و شر من الموت ما اذا نزل احببت الموت». تحف العقول، ص 489.]

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 215

[(6). کهف، 110.]

[(7). تحف العقول، ص 171.]

[(8). حجر، 85: و آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دوتااست، جز به حق نیافریدیم، و بی‌تردید قیامت آمدنی است؛ پس در برابر ناهنجاری‌های مردم گذشتی کریمانه داشته باش.]

[(9). احقاف، 3: ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن است، جز به حق و تا سرآمدی معین نیافریدیم، و کافران از آنچه بیمشان داده‌اند، روی گردانند. به مشرکان بگو: به من خبر دهید و نشانم دهید معبوداتی که به جای خدا می‌پرستید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند یا مگر آنان را در آفرینش آسمان‌ها مشارکتی است؟]

[(10). دخان، 38-39: و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دو است، به بازی نیافریده‌ایم.

ما آن دو را جز به درستی و راستی به وجود نیاورده‌ایم، ولی بیشترشان به حقایق معرفت و آگاهی ندارند.]

[(11). یونس، 5: اوست که خورشید را فروزان و ماه را تابان قرار داد، و برای ماه منازلی چون هلال، تربیع، بدر و محاق مقدر ساخت تا شمار سال و حساب ماه، هفته، اوقات امور زندگی و تنظیم برنامه‌های معیشت را بدانید. خدا آن‌ها را جز به درستی و راستی نیافریده؛ او نشانه‌ها را برای گروهی که دانایند بدون هرگونه ابهام بیان می‌کند.]

[(12). آل عمران، 191: آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پخلو آرمیده یاد می‌کنند، و پیوسته در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند، و از عمق قلب همراه با زبان می‌گویند:

پروردگارا! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی، تو از هر عیب و نقصی منزّه و پاکی؛ پس ما را از عذاب آتش نگاهدار.]

[(13). مومنون، 115: آیا پنداشته‌اید که شما را بیهوده و عبث آفریدم، و این که به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟]

[(14). برگرفته از مثنوی مولانا و شرح علامه جعفری بر مثنوی است. (مولف).]

[(15). این روایت در کتاب احقاق الحق، در روایات مربوط به امام حسین، علیه السلام، آمده است. (مولف)]

[(16). میرزا حسین بن محمد تقی بن محمد نوری مازندرانی معروف به میرزا حسین نوری در سال 1254 ق در شهرستان نور در مازندران به دنیا آمد. میرزای نوری، فقیه امامی، محدث، مفسر و شاعر، نزد شیخ العراقین عبدالحسین تهرانی، شیخ مرتضی انصاری، حاج ملا علی -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 216

- کنی، میرزا محمد حسن شیرازی و سید مهدی قزوینی تلمذ نمود.

میرزا حسین نوری همچنین از استادان شیخ آقابزرگ تهرانی، حاج شیخ عباس قمی، محمد حسین کاشف الغطاء و سید شرف الدین عاملی در حدیث نیز بوده است. میرزای نوری در ترویج اصول مذهب جعفری و نشر آثار ائمه اطهار، علیهم السلام، کوشش بسیار کرد. همچنین این عالم فاضل در عبادت، پرهیزگاری، تقوا و کمالات نفسانی، انسانی نمونه بود.

از آثار وی: مستدرک الوسائل در فقه (در 3 جلد) است که به جهت تألیف این کتاب به ایشان «صاحب مستدرک الوسائل» می‌گویند. معالم الصبر، جنة المأوی و نفس الرحمن فی فضائل سلمان نیز از اوست.

میرزای نوری دارای کتابخانه جامع و معتبری بود که در ایران و عراق نظیر آن در کمیت و کیفیت یافت نمی‌شد، ولی این کتابخانه پس از وفات میرزا به کلی متفرق شد. ایشان پدر همسر شهید شیخ فضل الله نوری، عالم مبارز و آگاه دوران مشروطه بود و بسیاری از کتب نفیس میرزا حسین، نزد فرزندان شیخ فضل الله نوری ماند. بعدها تعدادی از این کتب، توسط آیت الله بروجردی خریداری و به کتابخانه معظم له در نجف اشرف منتقل گردید.

میرزا حسین نوری در 17 جمادی الثانی سال 1320 قمری در 66 سالگی بدرود حیات گفت و در نجف اشرف مدفون گشت.]

[(17). اشاره است به این روایت: رسول خدا، صلی الله علیه و آله: المؤمن کالجبل لا تحرکه العواطف. رک: شرح أصول کافی، ملا محمد صالح مازندرانی، ج 9، ص 181.]

[(18). بیٹی از غزلی از مولوی است با این مطلع:

به روز مرگ چو تابوت من روان شد / گمان مبر که مرا درد این جهان باشد....

[

[(19). شیخ صدوق، علل الشرائع، ج 1، ص 140؛ شیخ طوسی، آمالی، 765.]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 217

12 اغتنام فرصت و تأثیر آن در سعادت و شقاوت آدمی

تهران، حسینیه همدانیها رمضان 1386

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 219

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صل على محمد و آله الطاهرين.

یکی از ویژگی‌های مهم همه انبیاء و اولیاء الهی غنیمت دانستن فرصت‌ها و تشویق مردمان به بهره‌گیری از آن‌ها بوده است. [1] در زندگی انسان، فرصت‌های زیادی پیش می‌آید که اغلب بر اثر غفلت آن‌ها را از دست می‌دهد. این فرصت می‌تواند لحظه‌ای از لحظات زندگی یا موقعیتی باشد که انسان بتواند در آن وارد تجارت عظیمی شود که قرآن کریم از آن به «تجارة لن تبور» [2] تعبیر می‌کند؛ یعنی تجارتی که راه هرگونه ضرر و زیانی به رویش بسته است و منفعت آن دائمی و همیشگی است.

کسی که از چنین فرصت‌هایی استفاده می‌کند سود تجارتش را در همه عرصه‌های زندگی می‌برد؛ یعنی هم در دنیا از آن بهره می‌برد، هم در لحظه مرگ، هم در عالم برزخ، و هم در قیامت. و کسی که فرصت‌هایش را از دست می‌دهد در همه این مراحل دچار زیان و ضرر می‌شود. و از همین جاست که اهمیت فرصت‌ها معلوم می‌شود.

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 220

سیمای خوبان در قرآن

قرآن کریم سرنوشت خوبان و بدان عالم را از زندگی دنیا تا قیامت بیان می‌کند؛ مثلاً، درباره زندگی دنیایی خوبان می‌فرماید:

«من عمل صالحاً من ذکر و انثی فهو مؤمن فلنحیینه حیاة طیبة». [3]

از مردوزن، هرکس کار شایسته انجام دهد درحالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه‌ای زنده می‌داریم و پادشاهان را، بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می‌داده‌اند، می‌دهیم.

یا درباره لحظه مرگشان در آخرین آیات سوره مبارکه فجر می‌فرماید:

«یا أیتها النفس المطمئنة. ارجعی إلى ربك راضية مرضية. فادخلی فی عبادی. و ادخلی جنتی». [4]

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته، به سوی پروردگارت، درحالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، بازگردد. پس در میان بندگانم درآی. و در بهشتم وارد شو.

جالب این است که حتی خود ملك الموت، جبرئیل، میکائیل، و اسرافیل نیز با چنین ندایی نمی‌میرند و این مرگ ویژه بندگان خاص خدا در این کره خاکی است و مرگ خاصی است که بعضی از سالکان راه خدا می‌گویند در کام انسان چیزی شیرین‌تر از آن وجود ندارد. [5]

عالم برزخ اینان نیز به فرمایش رسول خدا باغی از باغ‌های بهشت است:

«روضة من رياض الجنة». [6]

قیامتشان هم آنطورکه در قرآن توصیف شده از هر جهت نیکو و پسندیده است:

«وجوه یومئذ ناعمة. لسعیها راضیة. فی جنة عالیة. لا تسمع فیها لایة. فیها عین جاریة. فیها سرر مرفوعة. و أکواب موضوعة. و نمارق مصفوفة. و زرابی مبنوثة». [7]

در آن روز چهره‌هایی شاداب و باطراوت‌اند. از تلاش و کوشش خود

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 221

خشنودند. در بهشتی برین‌اند. در آن‌جا سخن لغو و بیهوده نشنوند. در آن چشمه‌ای روان است. و در آن‌جا تخت‌هایی بلند و بالارزش قرار دارد. و در کنار چشمه‌هایش قدح‌ها نهاده شده است. و دیگر از نعمت‌هایش بالش‌هایی پهلوی هم چیده برای تکیه زدن بهشتی‌هاست. و فرش‌هایی زریافت و گسترده که روی آن می‌نشینند.

امیر المؤمنین درباره مرگ و زندگی پس از مرگ خوبان در خطبه متقین می‌فرماید: اگر عمق این آیات برای کسی معلوم شود و در آن عالم بر او گشوده گردد، لحظه‌ای در این دنیا نخواهد ماند:

«ولولا الاجل الذی کتب لهم لم تستقر أرواحهم فی أجسادهم طرفة عین شوقا إلى الثواب، و خوفا من العقاب». [8]

اگر دست خدا روی روح آنان نباشد که روحشان را در بدن نگاه دارد، به اندازه يك چشم بر هم زدن روحشان در این قفس نمی‌ماند و بدن را رها می‌کند و می‌رود؛ زیرا در میان این خاک و خل و این همه کرم که در لجنزار دنیا می‌لولند و این همه حیوان وحشی که به صورت آدمیزاد دارند زندگی می‌کنند نمی‌توان زندگی کرد. [9]

سیمای بدن در قرآن

سیمای بدن نیز در قرآن به همین ترتیب وصف شده است؛ مثلاً، می‌فرماید:

«من اعرض عن ذکرى فان له معیشة ضنکا و نحسره يوم القيامة اعمی». [10]

و هرکس از هدایت من که سبب یاد نمودن از من در همه امور است روی بگرداند، برای او زندگی تنگ و سختی خواهد بود و روز قیامت او را نابینا محسوس می‌کنیم.

این عده دچار زندگی محدود و پرمضيقه‌ای هستند که برای آگاهی از میزان آن باید پای درد دل بدان حرفه‌ای نشست تا معلوم شود دچار چه مصائبی هستند و چه بلاهایی را تحمل می‌کنند. در قیامت هم آنها کور

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 222

محسوس می‌شوند و مرگشان هم مرگ بدی است، زیرا پروردگار به ملائکه‌ای که جان آنها را می‌گیرند قسم یاد کرده و فرموده است:

«و النازعات غرقا» [11]

سوگند به فرشتگانی که روح بدکاران را به شدت از بدن‌هایشان بر می‌کنند.

نازعات از نزاع و به معنی کندن است. [12] سبب این تعبیر آن است که فرشتگان مرگ وقتی برای قبض روح بدکاران می‌آیند، وسایلی را با خود می‌آورند به شکل قلاب که ساخت دوزخ است. این قلاب‌ها در روح این افراد فرو می‌روند و روح آنها را از بدنشان جدا می‌کند.

برزخ و قیامت این گروه نیز آن‌چنان که در سوره غافر آمده سخت و طاقت‌فرساست و مرتب به آنها آتش دمیده می‌شود:

«النار يعرضون عليها غدوا و عشيا و يوم تقوم الساعة أدخلوا آل فرعون أشد العذاب» [13]

عذابشان آتش است که صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند، و روزی که قیامت برپا شود ندا رسد: فرعونیان را در سخت‌ترین عذاب در آورید.

طبق فرمایش این آیه، همه فرعونیان تاریخ گرفتار سخت‌ترین عذاب‌ها می‌شوند. همه این‌ها در قرآن کریم آمده و جای هیچ شك و شبهه‌ای ندارد. پس عاقل کسی است که از فرصت عمر خویش به نحو احسن استفاده کند و آن را به سادگی را دست نهد و مانند اولیاء خدا و انبیاء و ائمه بیدار فرصت‌ها باشد، زیرا آنان در غنیمت شمردن فرصت‌ها به راستی هنرمند بودند و لحظه کوتاهی را نیز از دست نمی‌دادند.

پیامبر اکرم و فرصت هدایت جوان یهودی

شیخ طوسی در کتاب باعظمت امالی نقل می کند که جوانی یهودی به پیامبر اکرم دل بسته بود و به ایشان خدمت می کرد. پدر و مادر این جوان

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 223

هم آطور که از ظاهر روایت بر می آید انسان های متعصبی بوده اند. پس از چندی، این جوان سخت مریض شد و در بستر مرگ افتاد. روزی، رسول خدا احوالش را پرسید، گفتند: در مرض موت است. حضرت به عیادت او رفتند و بالای سر آن جوان نشستند و او را صدا کردند. جوان چشمانش را گشود و گفت: لبیک یا ابا القاسم! پیغمبر فرمودند: بگو لا اله الا الله. جوان دلش می خواست بگوید ولی به پدرش نگاه کرد و چیزی نگفت. پیامبر بار دیگر او را به اسلام دعوت کرد ولی او دوباره به پدرش نگاه کرد و چیزی نگفت. برای سومین بار، پیغمبر با لحن محبت آمیزی او را مخاطب قرار دادند. جوان دوباره به پدرش نگاه کرد. پدر گفت:

اگر دوست داری بگو و اگر نمی خواهی نگو. جوان نیز گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله» و درگذشت. پیغمبر به یارانش گفت: او را غسل دهید و کفن کنید تا من بر او نماز بگذارم. سپس، از خانه آن یهودی بیرون آمدند درحالی که می گفتند: خدایا از این که در این فرصت کوتاه بنده ای از بندگان را به دست من هدایت کردی واز آتش دوزخ نجات دادی تو را شکر می کنم! [14]

به این می گویند اغتنام فرصت. دو سه دقیقه هم بیشتر نکشید، ولی به راستی فرصت ارزشمندی بود که ارزش آن را جز خدا و پیامبرش کسی نمی داند. برای بیان ارزش این فرصت کافی است بدانیم که رسول خدا به امیر مومنان فرموده اند:

«یا علی، لئن یهدی الله بك رجلا خیر لك مما طلعت علیه الشمس أو غربت». [15]

ای علی، اگر يك نفر به دست تو هدایت شود، برای تو از آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می کند بهتر است. انبیاء و ائمه طاهرین تمام لحظات عمر خود را غنیمت می شمردند، چون تمام لحظات را فرصت می دانستند.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 224

انواع فرصت

زیبایی و جوانی و قدرت و شهرت و ثروت و همه فرصت‌اند که نباید آن‌ها را از دست داد. آیات و روایات واقعا شگفت‌آوری درباره ثروت وجود دارد و انسان‌های بسیاری از این فرصت استفاده کرده یا آن را از دست داده‌اند که نمونه بارز از دست دادن آن در قرآن قارون است و مصداق واقعی بهره‌گیری از آن حضرت خدیجه کبری، سلام الله علیها، است. دلیل این مدعا روایت مهمی از وجود مبارك رسول خداست که فرموده‌اند:

- «ما نفعنی مال قط مثل ما نفعنی مال خدیجة». [16]

هیچ ثروتی به اندازه ثروت خدیجه به من نفع نرساند.

- «ما قام و لا استقام دینی إلا بشیئین: مال خدیجة و سیف علی بن ابی طالب». [17]

دین من استواری نیافت مگر به دو چیز: مال خدیجه و شمشیر علی بن ابیطالب.

این تعبیرات خیلی مهم است. اگر از زمان بعثت پیغمبر تا قیام قیامت، تعداد انسان‌هایی که به دین اسلام هدایت شده‌اند را در نظر بگیریم و در این میان، مقام هدایت‌شدگان ویژه مثل سلمان و ابوذر و کمیل و هفتاد و دو نفر اصحاب ابی عبد الله را که در رأس هدایت‌شدگان اولین و آخرین هستند و کسانی چون ابو حمزه ثمالی و یونس به عبد الرحمن و زاره بن اعین و علمای بزرگی چون کلینی و صدوق و شیخ طوسی و شیخ مفید و سلار و خواجه نصیر طوسی و علامه حلی و شیخ بهائی و میرداماد و صدر المتألهین و شیخ انصاری و حاج میرزا حسن شیرازی و نیز خاتم‌هایی که نامشان در شش جلد کتاب ریاحین الشریعه آمده است و ...

را حساب کنیم، به مقام خدیجه کبری بهتر پی می‌بریم و نقش او را در

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 225

هدایت انسان‌ها بیشتر در می‌یابیم. مضافا این که هدایت هر يك از این افراد بهتر از آنچه خورشید بر آن می‌تابد و غروب می‌کند باشد.

همه این‌ها براساس فرمایش پیامبر با مال خدیجه و زحمت علی بن ابیطالب ممکن شده است و این معنی واقعی بهره‌گیری از فرصت مال و فرصت قدرت و شجاعت است.

ثروت فرصت بسیار زیبایی است و از نظر اسلام، پولدار بخیل سنگدل‌ترین و شقی‌ترین و بدبخت‌ترین مردم است، زیرا او بهترین فیوضات الهی را با چشم باز از دست می‌دهد. [18]

در سوره آل عمران (180) و سوره توبه (76)، عذابی که خداوند برای پولداران بخیل برشمرده عذاب سنگینی است که گمان نمی‌کنم پولداران مسلمان هم خیلی به این آیات باور داشته باشند و به واقع نمی‌دانم آن‌ها با این آیات چه می‌خواهند بکنند؟

بخل شگفت‌آور

در روزگار خودمان مرد بخیلی را می‌شناسم که بخلش به راستی شگفت‌آور است. او به عمرش کتوشلاری که سفارش آن را به خیاط داده باشد نپوشیده است. اغلب يك دست کتوشلوار بازاری را هشت سال یا ده سال می‌پوشد. دندان‌هایش ریخته ولی حاضر نیست دندان بگذارد. وقتی هم برای خرید ناهار می‌رود، اگر ظهر باشد، می‌رود مغازه کله‌پاچه‌فروشی نصف کاسه آب کله‌پاچه که از صبح زیاد کرده به کمترین قیمت می‌خرد و می‌خورد. و همه این‌ها درحالی است که اگر يك روز در حجره‌اش را ببندد یا پولش را از بانك بیرون بکشد، شاید يك پنجاهم کل کشور را فلج کند.

این فرد مستحق آتش است، درحالی که می‌تواند نباشد. کافی است بداند که قرآن 22 بار درباره یتیمان سخن گفته [19] و مقداری از این همه

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 226

سرمایه را خرج ایتم کند و صد تا خانه برای صد یتیم بسازد. بگذریم از این که اگر بخواهد، با گوشه‌ای از ثروتش می‌تواند برای 20 هزار یتیم خانه بسازد یا پنج‌هزار دختر و پسر را به خانه بخت بفرستد و به همه خانه بدهد و ... اما از این فرصت استفاده نمی‌کند. نه خودش می‌خورد و نه به دیگران نفعی می‌رساند. این انسان‌ها بیچاره‌ترین انسان‌های تاریخ هستند، چون عالی‌ترین فرصت‌ها را خدا به آنان داده ولی کمترین بهره‌ای از آن نمی‌برند. این‌ها همان کسانی هستند که قرآن در سوره آل عمران درباره‌شان می‌گوید:

«و لا يحسبن الذين ييخلون بما آتاهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم سيطوقون ما بخلوا به يوم القيامة ولله ميراث السماوات و الارض والله بما تعملون خبير». [20]

و کسانی که خدا به آنچه از فضلش به آنان داده بخل می‌ورزند، گمان نکنند که آن بخل به سود آنان است، بلکه آن بخل به زیانشان خواهد بود.

به زودی آنچه به آن بخل ورزیدند در روز قیامت طوق گردنشان می‌شود.

و میراث آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره مالکیت خداست، و خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

خداوند تمام ثروت چنین افرادی را در جهنم به طوق فلزی آتشی تبدیل می‌کند و به گردنشان می‌اندازد تا در جهنم هم با پولشان خوش باشند.

چهار بند از امیر المومنین

این مقدمه را آوردم برای این که فرصت‌شناسی را در سیره عملی دو امام بزرگوار به تصویر بکشم. وجود مبارك امام مجتبی می‌فرمایند:

«دخلت على أمير المؤمنين و هو يحدو بنفسه لما ضربه ابن ملجم فجزعت لذلك فقال لي: أجزع؟ فقلت: و كيف لا أجزع و أنا أراك على حالك هذه...».

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 227

وقتی ضربت ابن ملجم تمام بدن پدرم را تحت تأثیر قرار داد و دیگر برای من معلوم شد ایشان از دست می‌رود، کنار بستر ایشان نشستم و گریه کردم؛ گریه‌ای از سر سوز و با ناله. همه وجودم داشت گریه می‌کرد. ایشان فرمود: آیا ناله می‌کنی و اشک می‌ریزی؟ عرض کردم: چگونه گریه نکنم درحالی که تو را در این حال می‌بینم؟

امیر المومنین در آن حال وخیم که ساعتی به پایان عمر شریفش نمانده چقدر زیبا فرصت را غنیمت می‌شمارد! امام حسن می‌فرماید: پدرم فرمود:

«ألا أعلمك خصالاً أربع إن أنت حفظتهن نلت بهن النجاة وإن أنت ضيعتهن فاتك الداران؟».

می‌خواهی چهار چیز یادت بدهم که اگر به آنها عمل کنی، سعادت دنیا و آخرت نصیب می‌شود و اگر آنها را رعایت نکنی، دنیا و آخرت بر باد است؟

واقعاً، چقدر عجیب است این رفتار و چقدر زیباست این طرز غنیمت دانستن فرصت! انسان در بستر مرگ دست‌وپا بزند ولی در عین حال بستر مرگ را به کلاس درس تبدیل کند و يك امام معصوم به امام معصوم دیگر درس بدهد.

1. «يا بني لا غنى أكبر من العقل».

سرمایه‌ای در این عالم بزرگ‌تر و پرمایه‌تر از عقل وجود ندارد.

این خیلی سخن مهمی است. زیرا انسان سرمایه‌ای سنگین‌تر و بالاتر از عقل که مایه اندیشه و تفکر است ندارد. در داستان اصحاب کهف، قدرت اندیشه بود که تعدادی درباری کافر مشرك بی‌دین را با پروردگار عالم پیوند داد و سبب شد از دربار و پست‌ومقام دل بکنند و از سرزمین خود فرار کنند و در آن غار حاضر شوند. مشقت فرار و اضطراب آن خسته‌شان کرده بود. خوابیدند تا بعد از بیدار شدن فکری برای خود بکنند. وقتی بیدار شدند، بزرگشان تلمیخا گفت گرسنه‌مان

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 228

است، چقدر خوابیدیم؟ نظرها مختلف بود، گفتند يك روز، نصف روز یا بیشتر، بالاخره خوابیدیم و خستگی‌مان در رفت. قرار شد یکی‌شان برود غذا تهیه کند و برگردد. از غار سرازیر شد آمد نزدیک دروازه شهر دید دروازه به کلی فرق کرده و بالای دروازه به زبان آن روز پرچم زده‌اند که «لا اله الا الله». تعجب کرد که ما بیداریم یا خوابیم؟ غار همان غار است، کوه همان کوه است، ولی شهری که ما در آن زندگی می‌کردیم همه‌چیزش عوض شده و تغییر کرده! در این يك روز چه اتفاقی افتاده؟ به‌هرحال، از مغازه غذافروشی به اندازه پنج شش نفر غذا خواست. غذا را گرفت و تا پولش را پرداخت کرد مغازه‌دار مچش را گرفت که گنج‌ها کجاست؟ گفت: گنج کدام است؟ گفت: تاریخ پول را نگاه کن، متعلق به سیصدونه سال قبل است. سه قرن می‌شود که این پول ضرب شده؟! گفت: واللّه، ما دیروز از این شهر بیرون رفتیم! گفت:

نکند شما همان اصحاب کهف هستید که خدا به وسیله پیغمبران خبرتان را داده؟ خلاصه، مردم دنبالش آمدند تا نزدیک غار. گفت: رفقای من ممکن است بترسند، شما صبر کنید تا من بروم به آنها آمادگی بدهم.

رفت و ماجرا را تعریف کرد که خدا ما را پذیرفته و سی صدونه سال این جا در خواب بودیم. مردم هم در نزدیکی غار منتظر ما هستند. این جا بود که همه دست به دعا بلند کردند و گفتند: انیس ما، مولای ما، ما دیگر نمی خواهیم به میان مردم برگردیم. و دوباره به خواب رفتند [21] تا بار دیگر امام عصر بیدارشان کند که جزو دولت ایشان باشند.

غنیمت دانستن فرصت عقل و فکر و اندیشه این است. این که انسان از خودش سوال کند چگونه زندگی کنم، چگونه ثروت و شهوت و چشم و گوشم را خرج کنم؟ جواب همه این ها با غنیمت شمردن فرصت تفکر به دست می آید. بسیاری از کارهای بزرگ و تصمیمات بزرگ به سبب

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 229

لحظه ای اندیشه واقع شده است که ثمرات آن گاهی نه تنها خود انسان که فرزندان او را نیز شامل می شود.

سیب با برکت

هوا گرم بود. باغبان لب جوی آبی از درون باغ می گذشت نشسته بود.

میوه ها هم تازه رسیده بودند. همین طور که به آب نگاه می کرد يك مرتبه سیب قرمزی را دید که در آب افتاده است. آن را از آب گرفت و دید عجب خنك است، با خودش فکر کرد هنوز درختان ما سیبش این طور نرسیده! گازی به آن زد و کمی از آن را خورد. خوشمزه بود. در همین لحظه ناگهان به ذهنش خطور کرد که سیب مال چه کسی بود که ما خوردیم؟ بنا نبود مال مردم بخوریم. البته، خوردن سیبی که آب می آورد عیبی ندارد، ولی مثبت موشکافی هایی از این دست هم می کند.

خلاصه، برای پیدا کردن صاحب آن سیب مسیر جوی را دنبال کرد و بالاخره باغی که درخت هایش چنین سیب سرخ و سفیدی داشته باشد را پیدا کرد و در زد و سراغ صاحب باغ را گرفت. گفتند او در بازار مغازه دارد. آدرس را گرفت و پیش صاحب باغ رفت و گفت: آقا، ما باغبانیم و سواد زیادی نداریم. لب جوی نشسته بودیم که دیدیم سیبی از باغ شما در آب افتاده. آن را برداشتیم و کمی از آن خوردیم. حالا یا وجهش را قبول کنید یا راضی باشید. گفت: واللّه، نه پولش را می خواهم و نه راضی می شوم. گفت: پس من چه کنم؟ پرسید: زن داری؟ گفت: نه! گفت: اگر می خواهی رضایت بدهم، باید دختر مرا بگیری. گفت: برای خوردن يك سیب که دختر به آدم نمی دهند! گفت: این که آمدی از من

رضایت بگیری نشان می دهد آدم خداترسی هستی و از قیامت هراس داری. من هم راضی نیستم مگر این که دختر مرا بگیری. گفت: من پول ازدواج و عروسی کردن ندارم. گفت: من پول عروسی را خودم می دهم، جلسه را

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 230

هم خودم می گیرم، شام عروسی را هم خودم می دهم، مشکل این است که دختر من هم کور است هم کر است و هم شل. باغبان در دلش گفت:

خدایا، ما يك سيب كه بیشتر نخورديم اين چه حكایتی است؟ من از این دختر چگونه نگهداری کنم؟ بعد رو به صاحب باغ کرد و گفت:

نمی شود این شرط را با من نکنید؟ گفت: شرط من همین است که گفتم! خداترسی و تقوا مانع شد شرط را قبول نکند گفت: باشد قبول است. آن زمان هم رسم نبود دختر را به پسر نشان بدهند. شب عروسی وقتی عروس را آوردند، داماد دید حورالعینی که خدا در سوره واقعه به مومنین وعده داده همسر خود اوست. از اتاق بیرون آمد و پدر دختر را صدا کرد و گفت: شما ثقل کردی؟ تو گفتی دخترم کور است؟! گفت:

منظورم این بود که چشمش خلاف نکرده و از حرام کور است. پاو گوشش هم از حرام شل و کردند.

این پاداش خداترسی و تفکر است. اگر او درباره چگونه زیستنش فکر نکرده بود هرگز برای جلب رضایت صاحب باغ نمی رفت و این نعمت نصیبش نمی شد. علاوه بر این، سال بعد خدا فرزندی به این زوج صالح داد که اسمش را احمد گذاشتند و این کودک همان کسی است که امروز معروف به مقدس اردبیلی [22] است. انسان والا و باکرامت و با عظمتی که هروقت در مسائل علمی مشکلی پیدا می کرد به بارگاه امیر مومنان می رفت و پاسخ مسأله اش را از ایشان درخواست می کرد. یکی از شاگردان ایشان نقل کرده است که نیمه شبی آهسته دنبال ایشان راه افتادم. دیدم در صحن حضرت امیر المؤمنین که قفل بود باز شد و ایشان وارد حرم مطهر گردید. بعد، خطاب به حضرت عرض کرد: ای دریای علم خدا، من در این مسأله مشکل دارم، می خواهم فتوا بدهم، چه کنم؟ ندایی از ضریح آمد که پسر مهدی در کوفه منتظر است. برو جوابش را بگیر. [23]

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 231

این مرد نتیجه آن زن و مرد صالح است. ما هم باید فرصت را غنیمت بشماریم و فکر کنیم که چه طور باید زندگی کنیم، با چه کسی زندگی کنیم، چه همسری انتخاب کنیم و؟ و در تمام این کارها عقلمان را معیار عمل قرار بدهیم.

2. «و لا فقر مثل الجهل»

هیچ تهیدستی ای بدتر از جهل و نفهمی نیست.

نفهمی بد دردی است. انسان نفهم نه زن درستی می گیرد، نه شوهر درستی می کند، نه پول درستی در می آورد، نه رفیق درستی دارد و نه زندگی درستی می کند. خلاصه، همه چیزش بر پایه نفهمی است.

3. «و لا وحشة اشد من العجب».

وحشتی بدتر از خودبینی نیست.

خودبینی فرهنگ شیطان است. قرآن کریم می فرماید: پس از آن که آدم خلق شد، به امر خدا همه فرشتگان جز ابلیس بر او سجده کردند. وقتی خداوند از او پرسید: من امر کردم بر آدم سجده کنید، چرا سجده نکردی؟ گفت: چرا سجده کنم؟ تو او را از خاک آفریدی و مرا از آتش:

«فإذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين. فسجد الملائكة كلهم أجمعون. إلا إبليس أبى أن يكون مع الساجدين. قال يا إبليس ما لك ألا تكون مع الساجدين. قال لم أكن لا سجد لبشر خلقتة من صلصال من حمأ مسنون. قال فاخرج منها فإنك رجيم. و إن عليك اللعنة إلى يوم الدين». [24]

پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم، برای او سجده کنان بیفتید. پس همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند. مگر ابلیس که از این که با سجده کنان باشد، امتناع کرد. خدا گفت: ای ابلیس، تو را چه شده که با سجده کنان نیستی؟ گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک و برگرفته از لجن متعفن و تیره رنگ آفریدی، سجده کنم. خدا گفت: از این جایگاه والا که مقام مقربان است بیرون رو که رانده شده ای. و بی تردید تا روز قیامت لعنت بر تو خواهد بود.

- «قال ما منعك ألا تسجد إذ أمرتك قال أنا خير منه خلقتني من نار و خلقتة من طين. قال فاهبط منها فما يكون لك أن تتكبر فيها فاخرج إنك من الصاغرين». [25]

خدا فرمود: هنگامی که تو را امر کردم، چه چیز تو را مانع شد که سجده نکردی؟ گفت: من از او بترسم. مرا از آتش پدید آوردی و او را از گل آفریدی. خدا فرمود: ای ازن بجایگاه و منزلت که عرصه فروتنی و فرمانبرداری است فرود آی؛ زیرا تو را نرسد که در این جایگاه بلند، بزرگ منشی کنی. پس بیرون شو که قطعا از خوارشدگانی.

4. «و لا عيش الله من حسن الخلق». [26]

هیچ خوشی‌ای لذیذتر از اخلاق خوش نیست.

حسن خلق نعمت بسیار بزرگی است. کسی که اخلاقش نرم است و با تواضع رفتار می‌کند درد نمی‌کشد و دردی هم نمی‌رساند. وجود مبارك امام حسن مجتبی، علیه السلام، در روایت زیبایی می‌فرمایند:

«ان احسن الحسن خلق الحسن». [27]

نیک‌ترین نیکی‌ها خلق نیکوست.

خود ایشان هم مصداق بارز این نیکویی بودند. در روایتی معروف گوشه‌ای از حسن خلق ایشان ثبت شده است که برای ما بسیار آموزنده است.

رفتار امام حسن، علیه السلام، با مرد شامی

نقل است که در مدینه مردی از اهالی شام که تربیت یافته فرهنگ بنی امیه بود امام حسن، علیه السلام، را در راه دید. جلو آمد و مهار اسب را گرفت و شروع به نازا گفتن و لعنت فرستادن به ایشان کرد. امام هم عکس‌العملی نشان نداد و فقط به سخنان او گوش داد. پس از آن که آن مرد سخنش تمام شد، امام مجتبی با روی گشاده و پر لبخند به او سلام کردند و فرمودند: پدر جان، به نظر می‌رسد در شهر ما غریبی و شاید مرا

با دیگری اشتباه گرفته‌ای. اگر ناراحتی‌ای داری می‌توانم برایت رفع کنم و اگر چیزی لازم داری برایت مهیا کنم. اگر نیاز به راهنمایی داری راهنمایی‌ت کنم یا تو را به هرجا که بخواهی برسانم. گرسنه و تشنه هم اگر باشی می‌توانم مهمانت کنم. اگر مسافری و جایی برای ماندن نداری، چرا مهمان من نمی‌شوی و تا روز بازگشت پیش ما نمی‌مانی؟ به هر حال، اگر مشکل داری بگو تا مشکل‌ت را حل کنم

وقتی سخن حضرت به این‌جا رسید پیرمرد گریه کرد و گفت: شهادت می‌دهم که تو خلیفه خدا هستی و خدا بهتر می‌داند رسالتش را در کجا قرار دهد. پیش از این تو و پدرت بدترین انسان‌ها در نزد من بودید و شما را دشمن می‌داشتم ولی از امروز شما محبوب‌ترین انسان‌ها نزد من هستید. سپس، با حضرت به منزل ایشان رفت و تا روز بازگشت مهمان حضرت بود و از آن‌روز از ارادتمندان اهل بیت قرار گرفت. [28]

این نمونه‌ای دیگر از اغتنام فرصت و بهره‌گیری از نعمت حلم و حسن خلق برای هدایت مردمان بود. ما نیز باید یابد بگیریم که از فرصت‌هایمان به خوبی استفاده کنیم و راه درست را در پیش بگیریم. و در چنین موقعیت‌هایی اختیارمان را از دست ندهیم و به یاد این فرمایش قرآن بیفتیم که:

«يَذَرُونَ السَّبِيلَ بِالْحُسْنَةِ» [29]

و با خوبی‌های خود نسبت به مردم، بدی‌های آنان را نسبت به خود برطرف می‌نمایند.

و تلاش کنیم که بدی‌های مردمان را با خوبی پاسخ دهیم.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 234

پی‌نوشت

[1]. در این باره روایات زیادی وارد شده است. از باب نمونه:

- إمام علی، علیه السلام: بادر الفرصة قبل أن تكون غصة. (شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد، ج 16، ص 97)

- امام باقر، علیه السلام: بادر بانتهاز البغية عند إمكان الفرصة، و لا إمكان كالأيام الخاليد مع صحة الأبدان. (تحف العقول، ص 286)

- رسول الله، صلى الله عليه و آله: والله ما يساوى مامضى من دنياكم هذه بأهداب بردى هذا، و لما بقى منها أشبه بما مضى من الماء بالماء، و كل إلى بقاء و شيك و زوال قريب، فبادروا العمل و أنتم فى مهل الأنفاس، و جدة الأحلاس، قبل أن تأخذوا بالكظم فلا ينفع الندم. (بحار الانوار، ج 77، ص 183 و 184)

[(2). «إن الذين يتلون كتاب الله و أقاموا الصلاة و أنفقوا مما رزقناهم سرا و علانية يرجون تجارة لن تبور». فاطر، 29.]

[(3). نخل، 97.]

[(4). فجر، 27 - 30.]

[(5). اشاره است به این سخن حضرت قاسم به الحسن است: مدينة المعاجز، سيد هاشم بحرانی، ج 4، ص 215: «... زين العابدين عليه السلام يقول: لما كان اليوم الذى استشهد فيه أبى عليه السلام، جمع أهله و أصحابه فى ليلة ذلك اليوم، فقال لهم: يا أهلى و شيعتى إتخذوا هذا الليل جملا لكم، فأنهجوا بأنفسكم، فليس المطلوب غيرى، ولو قتلونى ما فكروا فيكم، فأنهجو رحمكم الله، فأنتم فى حل وسعد من بيعتى و عهدى الذى عاهدتمونى. فقال إخوته و أهله و أنصاره بلسان واحد: والله، يا سيدنا يا أبا عبد الله، لا خذلناك أبدا! والله لا قال الناس: تركوا إمامهم، و كبيرهم و سيدهم وحده حتى قتل، و نبلو بيننا و بين الله عذرا و لا نخليك أو نقتل دونك. فقال لهم عليه السلام: يا قوم إني فى غد اقتل و تقتلون كلكم معى، و لا يبقى منكم واحد. فقالوا: الحمد لله الذى أكرمنا بنصرتك، و شرفنا بالقتل معك، أو لا نرضى أن نكون معك فى درجتك يا بن رسول الله؟ فقال: جزاكم الله خيرا، و دعا لهم بخير فأصبح و قتل وقتلوا معه أجمعون. -]

حديث عقل و نفس آدمى درآيينه قرآن، ص: 235

- فقال له القاسم بن الحسن: و أنا فيمن يقتل، فاشفق عليه. فقال له: يا بنى كيف الموت عندك؟! قال: يا عم أحلى من العسل. فقال: أى والله فداك عمك إنك لاحد من يقتل من الرجال معى، بعد أن تبلو ببلاء عظيم....».

[(6). امام سجاد، عليه السلام، در ذيل روايتى جالب كه در بى مى آيد در تفسير آيه «و من ورائهم برزخ الى يوم يبعثون» فرموده اند: البرزخ هو القبر. در اين كه قبر انسان باغى از باغهاى بهشت يا حفره اى از حفره هاى دوزخ است روايات زيادى وارد شده است. مطلب بالا در حقيقت نتيجه قياس اين روايات با هم است. ر ك: بحار الأنوار، ج 6،

ص 159: «قال على بن الحسين، عليهما السلام: أشد ساعات ابن آدم ثلاث ساعات: الساعة التي يعاين فيها ملك الموت، و الساعد التي يقوم فيها من قبره، و الساعة التي يقف فيها بين يدي الله تبارك و تعالى فإما إلى الجنة و إما إلى النار. ثم قال: إن نجوت يابن آدم عند الموت فأنت أنت و إلا هلكت، و إن نجوت يابن آدم حين توضع في قبرك فأنت أنت و إلا هلكت، و إن نجوت حين يحمل الناس على الصراط فأنت أنت و إلا هلكت، و إن نجوت حين يقول الناس لرب العالمين فأنت أنت و إلا هلكت. ثم تلا: «و من ورائهم برزخ إلى يوم يبعثون». قال: هو القبر، و إن لهم فيه لمعيشة ضنكا، والله إن القبر لروضة من رياض الجنة، أو حفرة من حفر النار. ثم أقبل على رجل من جلسائه فقال له: قد علم ساكن السماء ساكن الجنة من ساكن النار فأى الرجلين أنت؟ و أى الدارين دارك؟»

برای اطلاع بیشتر درباره عالم برزخ ر ک: بحار الانوار، ج 6، باب 8، ص 202:

أحوال البرزخ و القبر و عذابه و سؤاله و سائر ما يتعلق بذلك.]

[(7). غاشيه، 8- 16.]

[(8) نهج البلاغه، ج 2، ص 161.]

[(9) در روایت زیبایی، امام سجاد، علیه السلام، مردم را به شش گروه تقسیم می کنند و وضع مومن را در کنار پنج گروه دیگر توضیح می دهند. ر ک: حصال شیخ صدوق، باب ششم، ص 238: «قال زرارة بن أوفى: دخلت على على بن الحسين، عليهم السلام، فقال: يا زرارة، الناس في زماننا على ست طبقات: أسد و ذئب و ثعلب -]

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 236

- و كلب و خنزير و شاة، فأما الاسد فملوك الدنيا يحب كل واحد منهم أن يغلب و لا يغلب. و أما الذئب فتحاركم يذمون إذا اشتروا و يمدحون إذا باعوا، و أما الثعلب فهؤلاء الذين يأكلون بأديانهم و لا يكون في قلوبهم ما يصفون بألسنتهم، و أما الكلب يهر على الناس بلسانه و يكرمه الناس من شر لسانه. و أما الخنزير فهؤلاء المختشون و أشباههم لا يدعون إلى فاحشة إلا أجابوا، و أما الشاة فالمؤمنون الذين تجز شعورهم و يؤكل لحومهم و يكسر عظمهم فكيف تصنع الشاة بن أسد و ذئب و ثعلب و كلب و خنزير؟».]

[(10). طه، 124.]

[(11). نازعات، 1.]

[(12). العین، ج 1، ص 357.]

[(13). غافر، 46.]

[(14). أمالی شیخ طوسی، ص 438: «عن أبي جعفر، عليه السلام، قال: كان غلام من اليهود يأتي النبي، صلى الله عليه وآله، كثيرا حتى استخفه، وربما أرسله في حاجة، وربما كتب له الكتاب إلى قوم، فافتقده أياما فسأل عنه، فقال له قائل: تركته في آخر يوم من أيام الدنيا؟ فأتاه النبي في ناس من أصحابه، وكان له، عليه السلام، بركة لا يكاد يكلم أحدا إلا أحابه، فقال: يا غلام! ففتح عينيه و قال: لبيك يا أبا القاسم! قال: قل أشهد أن لا إله إلا الله و أنى محمدا رسول الله. فنظر الغلام إلى أبيه، فلم يقل له شيئا. ثم ناداه رسول الله صلى الله عليه وآله عليه و آله ثانية و قال له مثل قوله الأول. فالتفت الغلام إلى أبيه فلم يقل له شيئا. ثم ناداه رسول الله، صلى الله عليه وآله، عليه و آله، ثالثة. فالتفت الغلام إلى أبيه فقال:

إن شئت فقل و إن شئت فلا. فقال الغلام: أشهد أن لا إله إلا الله، و أنك رسول لله و مات مكانه. فقال رسول الله، صلى الله عليه وآله، عليه و آله، لأبيه: أخرج عنا! ثم قال، عليه السلام، لأصحابه: غسلوه و كفنوه و آتونى به لأصلى عليه، ثم خرج و هو يقول: الحمد لله الذى أنجى بى اليوم نسمة من النار».

روایت دیگری در این باره داریم که اندکی با این روایت تفاوت دارد. ر.ك: المصنف، ابن أبی شبیهه کوفی، ج 3، ص 231: «كان شاب يهودى يخدم النبي، -

حديث عقل و نفس آدمى درآيينه قرآن، ص: 237

- صلى الله عليه وآله، فرمض فأتاه النبي يعوده فقال: أفتشهد أن لا إله إلا الله و أنى رسول الله؟ قال: فجعل ينظر إلى أبيه فقال: قل كما يقول لك محمد. قال: ثم مات فقال النبي، صلى الله عليه وآله، عليه و آله: صلوا على صاحبكم».

[(15). صالحى شامى، سبل الهدى و الرشاد، ج 6، ص 238. این روایت با الفاظ مختلفی چون «خيرا لك من ان يكون لك حمر النعم»، «خيرا لك من الدنيا و ما فيها»، و «خيرا لك مما طلعت عليه الشمس» نیز آمده است، ولى مشهور آنها روایت «حمر النعم» است. ر.ك: ابن بطريق، العمدة، ص 145؛ صحيح بخارى، جزء رابع، ص 53؛ بحار الأنوار، ج 1، ص 184 و ...]

[(16). أمالی شیخ طوسی، ص 468.]

[(17). شجرة طوبى، محمد مهدى حائرى، ج 2، ص 233.]

[(18) واژه بخل و مشتقات آن 7 بار در قرآن به کار رفته است: آل عمران، 180؛ نساء، 37؛ توبه، 76؛ محمد، 37-38؛ حدید، 24؛ لیل، 8. روایات بسیاری نیز در مذمت بخل وارد شده است. از جمله:

- رسول الله، صلى الله عليه و آله: البخيل بعيد من الله، بعيد من الناس، قريب من النار.

(بحار الانوار، ج 73، ص 308، ح 37)

- امام على، عليه السلام: النظر إلى البخيل يقسى القلب (تحف العقول، ص 214). نیز:

عجبت للبخيل يستعجل الفقر الذى منه هرب، و يفوته الغنى الذى إياه طلب، فيعيش فى الدنيا عيش الفقراء، و يحاسب فى الآخرة حساب الأغنياء.

- امام صادق، عليه السلام، عجبت لمن ييخل بالدنيا و هى مقبلة عليه، أو ييخل بها و هى مدبرة عنه، فلا الإنفاق مع الإقبال يضره، و لا الإمساك مع الإدبار ينفعه. (بحار الانوار، ج 72، ص 199، ح 28 و ج 73، ص 300)

[(19) در این آیات: بقره، 83 و 177 و 215 و 220؛ نساء، 2 و 3 و 6 و 8 و 10 و 36 و 127؛ انعام، 152؛ انفال، 41؛ اسراء، 34؛ كهف، 82؛ حشر، 7؛ انسان، 8؛ فجر، 17؛ بلد، 15؛ ضحى، 6 و 9؛ ماعون، 2.]

[(20). آل عمران، 180.]

حديث عقل و نفس آدمى درآيينه قرآن، ص: 238

[(21). داستان اصحاب كهف در سوره كهف آیات 9-27 آمده است. روایات نیز گوشه‌های دیگری از این داستان را بیان داشته‌اند. برای نمونه، داستان آنان از زبان امیر المومنین در پاسخ به سوال يك يهودى چنین است: قصص الانبياء راوندی، ص 259 و بحار الأنوار، ج 14، ص 412: «... فوقف الخبر الآخر و قال: يا على، أخبرني عن قوم كانوا في أول الزمان فماتوا ثلاث مائة و تسع سنين ثم أحياهم الله ما كان قصتهم؟ فابتدأ على، عليه السلام، و أراد أن يقرأ سورة الكهف. فقال الخبر: ما أكثر ما سمعنا قرآنكم، فإن كنت عالما بهم أخبرنا بقصة هؤلاء و بأسمائهم و عددهم و اسم كلهم و اسم كهفهم و اسم ملكهم و اسم مدينتهم. فقال على، عليه السلام: لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم، يا أبا

اليهود، حدثني محمد صلى الله عليه و آله أنه كان بأرض الروم مدينة يقال لها أقسوس و كان لها ملك صالح فمات ملكهم فاختلفت كلمتهم فسمع بهم ملك من ملوك فارس يقال له دقيانوس. فأقبل في مائة ألف حتى دخل مدينة أقسوس فاتخذها دار مملكته و اتخذ فيها قصرا طوله فرسخ في عرض فرسخ و اتخذ في ذلك القصر مجلسا طوله ألف ذراع في عرض مثل ذلك من الرخام المرمد و اتخذ في ذلك المجلس أربعة آلاف أسطوانة من ذهب و اتخذ ألف قنديل من ذهب لها سلاسل من اللجين تسرج بأطيب الادهان و اتخذ في شرقي المجلس ثمانين كوة و لغريبه كذلك، و كانت الشمس إذا طلعت طلعت في المجلس كيفما دارت، و اتخذ فيه سريرا من ذهب طوله ثمانون ذراعا في عرض أربعين ذراعا، له قوائم من فضة مرصعة بالجواهر، و علاه بالنمارق، و اتخذ من يمين السرير ثمانين كرسيا من الذهب مرصعة بالزبرجد الاخضر، فأجلس عليها بطارقه، و اتخذ من يسار السرير ثمانين كرسيا من الفضة مرصعة بالياقوت الاحمر فأجلس عليها هراقلته. ثم علا السرير فوضع التاج على رأسه. فوثب اليهودي فقال: مم كان تاجه؟ قال: من الذهب المشبك، له سبعة أركان على كل ركن لؤلؤة بيضاء تضيئ كضوء المصباح في الليلة الظلماء، و اتخذ خمسين غلاما من أولاد الهراقلة فقرطقهم بقراطق الديباج الاحمر، و سروهم بسرويلات الحرير الاخضر، و توجههم و دملجهم و خلخلهم، و أعطاهم أعمدة من الذهب، و وقفهم على رأسه، و اتخذ ستة غلمة وزارة، فأقام ثلاثة عن يمينه، و ثلاثة -]

حديث عقل و نفس آدمي درآينه قرآن، ص: 239

- عن يساره. فقال اليهودي: ما كان أسماء الثلاثة و الثلاثة؟ فقال على، عليه السلام: الذين عن يمينه أسماءهم تملیخا [تلمیخا نیز ضبط شده است] و مكسلمينا و ميشيلينا، و أما الذين عن يساره فأسماءهم مرنوس و ديرنوس و شاذريوس، و كان يستشيرهم في جميع أموره. و كان يجلس في كل يوم في صحن داره و البطارقة عن يمينه و الهراقلة عن يساره، و يدخل ثلاثة غلمة في يد أحدهم جام من ذهب مملوء من المسك المسحوق، و في يد الآخر جام من فضة مملوء من ماء الورد، و في يد الآخر طائر أبيض له منقار أحمر. فإذا نظر الملك إلى ذلك الطائر صفر به فيطير الطائر حتى يقع في جام ماء الورد فيتمرغ فيه، ثم يقع على جام المسك فيحمل ما في الجام بريشه و جناحه، ثم يصفر به الثانية فيطير الطائر على تاج الملك فينفذ ما في ريشه و جناحه على رأس الملك. فلما نظر الملك إلى ذلك عتا و تجبر فادعى الربوبية من دون الله، و دعا إلى ذلك وجوه قومه، فكل من أطاعه على ذلك أعطاه و حباه و كساه، و كل من لم يبايعه قتله فاستجابوا له رأسا، و اتخذ لهم عيدا في كل سنة مرة، فبيناهم ذات يوم في عيد و البارقة عن يمينه و الهراقلة عن يساره إذ أتاه بطريق فأخبره أن عساكر الفرس قد غشيه فاغتم لذلك حتى سقط التاج عن رأسه فنظر إليه أحد الثلاث الذين كانوا عن يمينه يقال له تملیخا و كان غلاما فقال في نفسه: فاختلف

لو كان دقيانوس إلها كما يزعم إذا ما كان يغتم و لا يفزع، و ما كان يبول و لا يتغوط، و ما كان ينام، و ليس هذه من فعل الاله، قال: و كان الفتية الستة كل يوم عند أحدهم و كانوا ذلك اليوم عند تمليخا، فاتخذ لهم من طيب الطعام، ثم قال لهم: يا إخوانه، قد وقع في قلبي شئ منعى الطعام و الشراب و المنام. قالوا: و ما ذاك يا تمليخا؟ قال: أطلت فكري في هذه السماء فقلت: من رفع سقفها مخفوفة بلا عمد و لا علاقة من فوقها؟ و من أجرى فيها شمسا و قمرا آيتان مبصرتان؟ و من زينها بالنجوم؟ ثم أطلت الفكر في الارض فقلت:

من سطحها على ظهر اليم الزاخر؟ و من حبسها بالجلال أن تميد على كل شئ؟ و أطلت فكري في نفسي من أخرجني جنينا من بطن أمي؟ و من غذاني؟ و من رباني؟ إن لها صناعا و مدبرا غير دقيوس الملك، و ما هو إلا ملك الملوك و جبار السماوات. فانكبت الفتية على رجليه يقبلونها و قالوا: بك هدانا الله من الضلالة إلى الهدى فأشر علينا. -]

حديث عقل و نفس آدمي درآيينه قرآن، ص: 240

- قال: فوثب تمليخا فباع تمر من حائط له بثلاثة آلاف درهم و صرهما في رده و ركبوا خيولهم و خرجوا من المدينة، فلما ساروا ثلاثة أميال قال لهم تمليخا: يا إخوانه، جاءت مسكنة الآخرد و ذهب ملك الدنيا، انزلوا عن خيولكم و امشوا على أرجلكم، لعل الله أن يجعل لكم من أمركم فرجا و مخرجا، فنزلوا عن خيولهم و مشوا على أرجلهم سبعة فراسخ في ذلك اليوم فجعلت أرجلهم تقطر دما. قال: فاستقبلهم راع فقالوا: يا أيها الراعي، هل من شربة لبن أو ماء؟ فقال الراعي: عندي ما تحبون و لكن أرى وجوهكم وجوه الملوك و ما أظنكم إلا هرابا من دقيوس الملك، قالوا: يا أيها الراعي، لا يحل لنا الكذب، أفينجينا منك الصدق؟ فأخبروه بقصتهم فانكب الراعي على أرجلهم يقبلها و يقول: يا قوم، لقد وقع في قلبي ما وقع في قلوبكم و لكن امهلوني حتى أرد الاغنام على أربابها و ألحق بكم، فتوقفوا له فرد الاغنام و أقبل يسعى يتبعه الكلب له. قال: فوثبت اليهودي فقال: يا علي، ما كان اسم الكلب و مالونه؟ فقال علي، عليه السلام: لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم، أما لون الكلب فكان أبلقا بسواد، و أما اسم الكلب فقطمير. فلما نظر الفتية إلى الكلب قال بعضهم: إنا نخاف أن يفضحنا بنباحه، فألحوا عليه بالحجارة، فأنطق الله تعالى جل ذكره الكلب: ذروني حتى أحرسكم من عدوكم فلم يزل الراعي يسير بهم حتى علاهم جبلا فانخط بهم على كهف يقال له الوصيد، فإذا بفناء الكهف عيون و أشجار مثمرة، فأكلوا من الثمر و شربوا من الماء و جهنم الليل فأووا إلى الكهف و رنض الكلب على باب الكهف و مد يديه عليه، فأوحى الله تعالى عز و علا إلى ملك الموت بقبض أرواحهم، و وكل الله بكل رجل ملكين يقلبانه من ذات اليمين إلى ذات الشمال، و من ذات الشمال إلى اليمين، فأوحى الله تعالى عز و علا إلى خزان الشمس فكانت تزاور عن كهفهم ذات اليمين، و

تقرضهم ذات الشمال، فلما رجع دقيوس من عيده سأل عن الفتية فأخبر أنهم خرجوا هرباً، فركب في ثمانين ألف حصان، فلم يزل يقفو أثرهم حتى علا فانخط إلى كهفهم.

فلما نظر إليهم إذا هم نيام، فقال الملك: لو أردت أن أعاقبهم بشئ لما عاقبتهم بأكثر مما عاقبوا به أنفسهم و لكن ايتوني بالبنائين فسد باب الكهف بالكلس و الحجارة و قال لاصحابه: قولوا لهم: يقولوا لالههم الذى فى السماء لينجيهم و أن يخرجهم من هذا-]

حديث عقل و نفس آدمى درآيينه قرآن، ص: 241

- الموضع. قال على، عليه السلام: يا أبا اليهود، فمكتوا ثلاث مائة سند و تسع سنين، فلما أراد الله أن يحييهم أمر إسرافيل الملك أن ينفخ فيهم الروح، فنفخ فقاموا من رقدتهم، فلما أن بزغت الشمس قال بعضهم: قد غفلنا في هذه الليلة عن عبادة إله السماء، فقاموا فإذا العين قد غارت، و إذا الاشجار قد يبست، فقال بعضهم: إن أمورنا لعجب، مثل تلك العين الغزيرة قد غارت و الاشجار قد يبست في ليلة واحدة! و مسهم الجوع، فقالوا: ابعثوا بورقكم هذه إلى المدينة فلينظر أيها أذكى طعاماً فليأتكم برزق منه و ليتلطف و لا يشعرن بكم أحداً، قال تمليخا: لا يذهب في حوائجكم غيرة، و لكن ادفع أيها الراعى ثيابك إلى. قال: فدفع الراعى ثيابه و مضى يوم المدينة، فجعل يرى مواضع لا يعرفها، و طريقاً هو ينكرها حتى أتى باب المدينة و إذا عليه علم أخضر مكتوب عليه: لا إله إلا الله عيسى رسول الله، قال: فجعل ينظر إلى العلم و جعل يمسح عينيه و يقول: أرايى نائماً؟ ثم دخل المدينة حتى أتى السوق فأتى رجلاً خبازاً فقال:

أيها الخباز، ما اسم مدينتكم هذه؟ قال: أقسوس قال: و ما اسم ملككم؟ قال: عبد الرحمن، قال: ادفع إلى بهذه الورق طعاماً، فجعل الخباز يتعجب م ثقل الدراهم و من كبرها. قال فوثبت اليهودى و قال: يا على، و ما كان وزن كل درهم منها؟ قال: وزن كل درهم عشرة دراهم و ثلثى درهم. فقال الخباز: يا هذا، أنت أصبت كنزاً؟ فقال تمليخا:

ما هذا إلا ثمن تمر بعثها منذ ثلاث، و خرجت من هذه المدينة، و تركت الناس يعبدون دقيوس الملك، قال: فأخذ الخباز بيد تمليخا و أدخله على الملك فقال: ما شأن هذا الفتى؟ قال الخباز: هذا رجل أصاب كنزاً، فقال الملك: يا فتى، لا تخف فإن نبينا عيسى عليه السلام أمرنا أن لا نأخذ من الكنز إلا خمسها، فأعطيني خمسها و امض سالماً. فقال تمليخا: انظر أيها الملك في أمرى ما أصبت كنزاً. أنا رجل من أهل هذه المدينه. فقال الملك: أنت من أهلها؟ قال: نعم، قال: فهل تعرف بها أحداً؟ قال: نعم، قال: ما اسمك؟ قال: اسمى تمليخا، قال: و ما هذه الاسماء أسماء أهل زماننا، فقال الملك: فهل لك في هذه المدينة

دار؟ قال: نعم اركب أيها الملك معي، قال: فركب الملك و الناس معه فأتى بهم أرفع دار في المدينة، قال تملیخا: هذه الدار لی، ففرع الباب فخرج إليهم شیخ و قد وقع حاجباه علی عینیهِ من الکبر، فقال: ما شأنکم؟ فقال-]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیینہ قرآن، ص: 242

- الملك: أتاننا هذا الغلام بالعجائب، يزعم ن هذه الدار داره. فقال له الشيخ: من أنت؟

قال: نا تملیخا ابن قسطنطین، قال: فانكب الشيخ علی رجلیه یقبلهما و یقول: هو جدی و رب الکعبة. فقال: أيها الملك هؤلاء الستة الذين خرجوا هرابا من دقيوس الملك. قال: فنزل الملك عن فرسه و حملة علی عاتقه و جعل الناس یقبلون یدیه و رجلیه، فقال: یا تملیخا، ما فعل أصحابک؟ فأخبر أنهم فی الکهف، و کان یومئذ بالمدينة ملك مسلم و ملك یهودی فركبوا فی أصحابهم، فلما صاروا قریبا من الکهف قال لهم تملیخا: إني أخاف أن تسمع أصحابی أصوات حوافر الخیول فیظنون أن دقيوس الملك قد جاء فی طلبهم، و لكن امهلونی حتی أتقدم فأخبرهم، فوقف الناس فأقبل تملیخا حتی دخل الکهف فلما نظروا إلیه اعتنقوه و قالوا: الحمد لله الذی نجاك من دقيوس! قال تملیخا: دعونی عنکم و عن دقيوسکم! قال: کم لبثتم؟ قالوا: لبثنا یوما أو بعض یوم! قال تملیخا: بل لبثتم ثلاث مائة و تسع سنین، و قد مات دقيوس و انقضى قرن بعد قرن، و بعث الله نبیا یقال له المسيح عیسی بن مریم، علیه السلام، و رفعه الله إلیه و قد أقبل إلینا الملك و الناس معه قالوا: یا تملیخا، أترید أن تجعلنا فتنة للعالمین؟

قال تملیخا: فما تریدون؟ قالوا: ادع الله جل ذكره و ندعوه معك حتی یقبض أرواحنا، فرفعوا أیدیهم، فأمر الله تعالی بقبض أرواحهم و طمس الله باب الکهف علی الناس، فأقبل الملكان یطوفان علی باب الکهف سبعة أيام لا یجدان للكهف بابا، فقال الملك المسلم: ماتوا علی دیننا، أبني علی باب الکهف مسجدا، و قال الیهودی: لا بل ماتوا علی دینی أبني علی باب الکهف كنيسة، فاقتتلا فغلب المسلم و بنى مسجدا علیه. یا یهودی، أیوافق هذا ما فی توراتکم؟ قال: ما زدت حرفا و لا نقصت، و أنا أشهد أن لا إله إلا الله، و أن محمدا عبده و رسوله».]

[(22). احمد بن محمد اردبیلی معروف به مقدس و محقق اردبیلی (اوائل نیمه اول قرن دهم - 993 ق) است که در شهر اردبیل و در عصر صفویه دیده به جهان گشود.

وی پس از تحصیلات ابتدایی، به قصد تحصیلات عالیه به نجف اشرف مهاجرت کرد و با بهره گیری از فضای علمی و معنوی نجف اشرف مجاورت آن خاک اقدس را پذیرفت و علی رغم دعوت های مکرری که از سوی امرا و حکام صفوی از -

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 243

- او به عمل آمد، تدریس و تدریس در نجف را بر استفاده از مزایای اجتماعی و سیاسی ایران ترجیح داد و پس از شهید ثانی مرجعیت و ریاست تامه شیعه را در نجف بر عهده گرفت.

صاحب اعیان الشیعه اساتید او را چنین بر شمرده است: جمال الدین محمود، شاگرد جلال الدین دوانی؛ ملا عبد الله یزدی (صاحب حاشیه تهذیب المنطق)؛ مولی میرزا جان باغندی.

او با شیخ بهائی و میرزا محمد استرآبادی (صاحب کتاب رجال معروف) همعصر بوده و از بعضی شاگردان شهید ثانی نیز کسب علم نموده است.

علمای بسیاری نیز از محضر ایشان استفاده نموده‌اند که برخی از آنان عبارت‌اند از:

صاحب معالم؛ صاحب مدارک؛ ملا عبد الله شوشتری؛ امیر غلام؛ امیر فضل الله تفرشی.

هنگام فوت از او پرسیدند: به چه کسی می‌توانیم رجوع کنیم؟ گفت: در شرعیات به امیر غلام، و در عقلیات به امیر فضل الله تفرشی.

تألیفات: زبدة البیان فی آیات احکام القرآن؛ مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان علامه حلی؛ حدیقة الشیعه در تفصیل احوال پیامبر و ائمه علیهم السلام (به فارسی)؛ شرح الهیات تجرید فوشجی؛ اثبات واجب تعالی؛ اثبات امامت؛ تعلیقه‌ای بر شرح مختصر الاصول عضدی؛ تعلیقه‌ای بر خراجیه محقق ثانی (این کتاب در مورد مساله خراج و مالیات نوشته شده است)؛ استیناس المعنویة (به عربی) در علم کلام؛ اصول الدین.

گفتار بزرگان درباره او:

- علامه حر عاملی درباره او می‌گوید: مولای بزرگوار، احمد بن محمد اردبیلی، عالم فاضل، مدقق، عابد زاهد، ثقه، پرهیزگار، جلیل‌القدر و عظیم‌الشان می‌باشد.

- صاحب جامع الرواة، که خود اردبیلی است، می‌گوید: احمد بن محمد اردبیلی (ره) در جلالت قدر و اعتبار و موثق بودن، مشهورتر از آن است که ذکر گردد او - [

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 244

- فقیه، متکلم، جلیل‌القدر، و عابدترین و پرهیزکارترین مردم عصر خویش بوده است.
- محدث نوری می‌گوید: عالم ربانی، فقیه و محقق صمدانی، مولی احمد بن محمد اردبیلی، درخت علم و تحقیقات او با انوار درخشان قدس، زهد، اخلاص و کرامات او پوشیده است.
- محدث قمی در کتاب الکنی و الالقاب درباره او می‌گوید: عالم ربانی، محقق و فقیه بزرگوار احمد بن محمد اردبیلی، در تقوی، جلالت، فضیلت، اصالت، زهد، دیانت، ورع، و امانت مشهورتر از آن است که قلم بر آن احاطه کند یا تحت عدد و شمارش در آید. او متکلم و فقیهی بزرگوار می‌باشد.
- علامه مجلسی درباره او گفته است: او در ورع و تقوی و زهد به حد نهای و مرتبت عالی رسیده است و همانند او را در میان پیشینیان و متأخرین نشنیده‌ام. خداوند او را با پیشوایان معصوم علیهم السلام محشور دارد.
- خصوصیات اخلاقی: در کتاب انوار نعمانیه سید نعمت‌الله جزائری و نیز در روضات الجنات، حوادث و قضایای حیرت‌انگیزی از آن عالم ربانی نقل شده است که صدور چنین اعمال و کراماتی از دارندگان چنین ارواح وارسته و پاکی با آن همه اخلاص و پاکی، جای تعجب و شگفتی ندارد. برای نمونه، نامه او به شاه عباس را ذکر می‌کنیم:
- او در ارتباط با رفع گرفتاری يك مسلمان نیازمند، که از ترس شاه عباس به حرم مطهر امیر المؤمنین علی، علیه السلام، پناهنده شده بود و متوسل به آن عالم ربانی گردیده بود، نامه‌ای به این مضمون به شاه عباس نوشت: «بانی ملک عاریت، عباس، بداند اگرچه این مرد اول ظالم بود و اکنون مظلوم می‌نماید، چنانچه از تقصیر او بگذری، شاید که حق تعالی از پاره‌ای از تقصیرات تو بگذرد! بنده شاه ولایت: احمد اردبیلی».
- شاه عباس در پاسخ نامه این چنین نوشت: «به عرض می‌رساند: عباس خدماتی که فرموده بودید به جان منت داشته به تقدیم رسانید، امید که این محب را از دعای خیر فراموش نکنند. کلب آستان علی: عباس».

[-

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 245

- وفات: او پس از عمری تلاش و کوشش در راه اسلام و معنویت، سرانجام در ماه صفر سال 993 ق در نجف اشرف به رحمت ایزدی پیوست و در جوار قبر محبوب و معشوق خویش، سرور متقیان در ایوان طلا (سمت راست ورودی حرم) مدفون گردید. [

[(23). ر ك: دیدار با ابرار. (مؤلف)]

[(24). حجر، 29 - 35.]

[(25). اعراف، 12 - 13.]

[(26). بحار الأنوار، ج 75، ص 111.]

[(27) این روایت با سلسله سند جالبی نقل شده است: «حدثني أبو بكر أحمد بن عمران البغدادي قال: حدثنا أبو الحسن قال: حدثنا أبو الحسن، قال: حدثنا أبو الحسن، قال:»

حدثنا الحسن، عن الحسن، عن الحسن: إن أحسن الحسن الخلق الحسن». منظور از أبو الحسن اول محمد بن عبد الرحيم تستری، و منظور از أبو الحسن دوم علی بن أحمد بصری تمار، و مراد از أبو الحسن سوم علی بن محمد واقدی است. حسن اول حسن بن عرفة عبدی، حسن دوم حسن بن أبي الحسن بصری، و سومین آنها امام حسن، علیه السلام، است. ر ك: شيخ صدوق، الخصال، باب اول، ص 29. هم‌چنین این روایت از امیر المومنین نیز وارد شده است. ر ك: فتال نيسابوری، روضة الواعظین، ص 376.]

[(28). بحار الأنوار، ج 43، ص 344: «أن شاميا راه را کبا فجعل يلعنه و الحسن لا يرد.

فلما فرغ أقبل الحسن، عليه السلام، فسلم عليه وضحك فقال: أيها الشيخ، أظنك غريبا و لعلك شبهت، فلو استعبتنا أعتبنك، ولو سألتنا أعطيناك، ولو استرشدتنا أرشدناك، ولو استحملتنا أحملناك، و إن كنت جائعا أشبعناك، و إن كنت عريانا كسوناك، و إن كنت محتاجا أغنياناك، و إن كنت طريدا آويناك، و إن كان لك حاجة قضيناها لك. فلو حركت رحلك إلينا و كنت ضيفنا إلى وقت ارتحالك كان أعود عليك، لان لنا موضعا رحبا و جاها عريضا و مالا كثيرا. فلما سمع الرجل كلامه بكى، ثم قال: أشهد أنك خليفة الله في أرضه، الله أعلم حيث يجعل رسالته و كنت أنت و أبوك أبغض خلق الله إلى و الان أنت أحب خلق الله إلى و حول رحله إليه. و كان-]

حديث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 246

- ضيفه إلى أن ارتحل و صار معتقدا لمحبتهم».]

[(29). این عبارت در دو آیه از قرآن آمده است:

- رعد، 22: «الذين صبروا ابتغاء وجه ربهم وأقاموا الصلاة و أنفقوا مما رزقناهم سرا و علانية و يدرعون بالحسنة السيئة أولئك لهم عقبى الدار».

- قصص، 54: «أولئك يؤتون أجرهم مرتين بما صبروا و يدرعون بالحسنة السيئة و مما رزقناهم ينفقون».

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 248

13 بیداری و مرگ قلب زمینه‌ها و عوامل

تهران، حسینیه همدانیه رمضان 1386

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صل على محمد و آله الطاهرين.

پروردگار عالم گوهر عقل را به انسان عطا کرد تا بتواند با بهره‌گیری از آن در همه امور اندیشه کند و به نتیجه مثبت برسد.

[1] معارف دینی نیز تصریح کرده‌اند که اندیشیدن در حقایق موجودات، خلقت آسمان‌ها و زمین، وجود خود، احوال گذشتگان، رسالت انبیاء و امامان، و آیات قرآن کریم از بزرگ‌ترین عبادت‌هاست. [2] این بدان معناست که پاداش و ثواب اندیشیدن از همه عبادت‌هایی که با زحمت دادن به جسم و بذل مال انجام می‌شود بیشتر است، [3] چرا که پاداش الهی به تناسب گستردگی و نتیجه و سود عمل به آن تعلق می‌گیرد. وقتی عقل اعظم نعمت‌های خدا باشد، به کار بستن آن هم که همان تفکر و اندیشه است اعظم اعمال می‌شود و پاداش و اجر آن عمل نیز اعظم پاداش‌ها خواهد بود. [4]

روایات بسیار مهمی از حضرات معصومین به ویژه امیر المؤمنین، علیهم السلام، درباره تفکر و اندیشه وارد شده است که یکی از آن‌ها روایتی است که حضرت در آن انسان را از وارد شدن به حیطه تفکرات

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 250

زشت و ناپسند منع می‌کند. ایشان اندیشیدن درباره گناه را يك انحراف و تفکر غلط می‌داند و می‌فرماید: درباره گناه به فکر فرو نروید. چرا که فکر گناه و معصیت شما را به انجام آن وا می‌دارد و آلوده می‌کند:

«من کثر فکرة فی المعاصی دعتة إلیها». [5]

در روایتی دیگر، حضرا امر به بیدار کردن قلب به وسیله تفکر و اندیشه مثبت می کنند و می فرمایند:

«تَبَّهْ بِالْفِکْرِ قَلْبُکَ». [6]

قلبت را با اندیشه کردن از خواب بیدار کن.

زیرا همان گونه که چشم آدمی می خوابد دل هم به خواب می رود و گاه بر اثر این خواب طولانی می میرد. قرآن کریم از خواب سنگین دل تعبیر به غفلت [7] و روایات از موت قلب به مرگ سیاه [8] تعبیر کرده اند. حضرت حق در قرآن کریم به مرگ و کوری و خواب قلب اشاره کرده و روایات و ادعیه مشحون از این تعبیر است. برای نمونه، امام زین العابدین، علیه السلام، در یکی از دعاهايش می فرماید:

«إلهی ألبستنی الخطایا ثوب مذلتی، و جللنی التباعد منك لباس مسکنتی، و ألمات قلبی عظیم جنایت...». [9]

قاتلی قلب مرا کشته و میرانده است و آن گناهان سنگینی است که مرتکب شده ام. در روایات، عوامل دیگری [10] نیز برای مرگ قلب ذکر شده اند که در جای خود به آنها خواهیم پرداخت. [11]

آیا احیای دل ممکن است؟

سوال اصلی این است که آیا همان طور که مردگان در روز قیامت زنده می شوند، قلب مرده نیز قابل احیاست؟ قرآن کریم به صراحت از احیای قلب مرده خبر می دهد [12] و عوامل و شرایطی را برای احیای آن ضروری می شمارد. به عبارت دیگر، دمه ها و نفس هایی هستند که بسان دم عیسوی

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 251

می توانند حیات را دوباره به قلب مرده بازگردانند. امام سجاد، علیه السلام، در مناجات التائبین یکی از این نفس ها را توبه واقعی معرفی می کند و می فرماید:

«فأحیه بتوبه منك یا أملی و بغیتی...».

یعنی خدایا به من لطف و محبت کن و زمینه و استعدادی فراهم ساز تا دلم را با قرار دادن در مدار توبه زنده گردانی.

نفس دیگری که می‌تواند قلب مرده را زنده کند نفس اهل خدا و پاکان روزگار است.

شب قدر شب گناه نیست

صاحب کتاب ابوب الجنان که کتاب بسیار پربرار و نایابی است می‌نویسد:

جوان بی‌تقوایی که به خیر و سعادت خود در زندگی اهمیتی نمی‌داد و ملاحظه چیزی را نمی‌کرد، بر اثر چشم‌چرانی به دختری دل بسته بود، ولی آن دختر تن به خواسته نامشروع او نمی‌داد.

شبی از شب‌های قدر که وقت بیداری و مناجات و قرآن و گریه و درد دل با خداست و مردم همگی در مساجد و مجالس احیاء جمع شده بودند، این جوان که دیده بود والدین آن خانم زودتر از منزل خارج شده‌اند راه را بر این دختر که قصد داشته به تنهایی مسیر بین خانه و مسجد را طی کند بست. دختر که دید کاری از دستش ساخته نیست در پاسخ به خواسته آن جوان گفت: امشب شب احیاء و شب گرفتن برات است. آیا انصاف است مردان و زنان دیگر در این لحظه برای مناجات و دعا به در خانه خدا رفته باشند و من و تو مرتکب عمل نامشروع زنا شویم؟ پسر لحظه‌ای تامل کرد و جواب داد: نه، انصاف نیست!

دختر گفت: حال که فهمیدی این کار آن هم در نیمه‌شبی چنین عزیز و در محضر خدا بی‌انصافی است، بیا و این شب را به احیا سپری کن. من

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 252

نیز چنین خواهم کرد. سپس، از هم جدا شدند.

وقتی سحر شد، پدر دست دخترش را گرفت و به نشانی منزلی که از جوان یافته بود رفت و در زد. وقتی جوان در را به روی آن‌ها گشود، پدر گفت: من تو را نمی‌شناسم، ولی شب پیش، پس از احیاء، رسول خدا، صلی الله علیه و آله، را در رؤیا دیدم و آن حضرت نشانی تو را به من دادند و فرمودند: دختری را ببر و به عقد آن جوان در آور. [13]

این نمونه‌ای از بیداری دل است که در آن نفس حق دختری پاکدامن که ارتباطی با پروردگار عالم داشته قلب مرده‌ای را زنده می‌کند و او را به تأمل وادارد که شب قدر که شایسته احیاء و مناجات و «خیر من ألف شهر» است شب زنا نیست.

توفیق نماز شب

یکی از علمای بزرگ ما آخوند ملا محمد صالح قزوینی است که البته اهل خود قزوین نیست، ولی چون سال‌ها در آن شهر اقامت داشت به قزوینی معروف بود. ایشان می‌نویسد: یکی از عباداتی که من اصلاً حال انجامش را نداشتم نماز شب بود. من اهل علم و درس و تربیت طلبه و تألیف بودم و کارهای خیلی سخت‌تر از نماز شب را انجام می‌دادم، اما به هر دلیل حوصله نماز شب را نداشتم. این بود که مرحوم شیخ جعفر کبیر سفری به ایران کردند و وقتی به قزوین تشریف آوردند مهمان من شدند. ایشان خیلی انسان متعبد و اهل تهجد و نماز شبی بود و آن شب هم برای خودش شبی داشت، ولی من آن شب را هم بدون این که نماز شب بخوانم خوابیدم. صبح فردا، شیخ جعفر از روی دلسوزی به من فرمود: شما اهل نماز شب نیستید؟ گفتم: نه! فرمود: چرا؟ گفتم: من حال و حوصله‌اش را ندارم. خواب برای من بهتر و شیرین‌تر است. مرحوم شیخ نگاهی به من کرد و با لحنی جدی فرمود: حضرت عالی از فردا

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 253

شب نماز شب می‌خوانید! و اکنون که حدود 25 سال از آن ماجرا گذشته، من حتی اگر بخواهم هم نمی‌توانم نماز شب بخوانم.

این تأثیر نفس اهل حق است. ایشان می‌گوید مرحوم شیخ جعفر کبیر با همان يك جمله اعتقاد به نماز شب را به من منتقل کرد، طوری که در وجودم درختی با ریشه ثابت شد که دیگر نمی‌توانم آن را نادیده بگیرم؛ یعنی ساعت سه نیمه شب خواب را از من می‌گیرد و حال مناجات پیدا می‌کنم و از کسانی شده‌ام که به قول شاعر:

چونان که شتر بشنود آواز هدی را

در رقص در آید فلک از زمزمه عشق

کلامی درباره نماز شب

دریغ می آید حال که این حکایت را آوردم درباره نماز شب کلامی نگویم. درست است که نماز شب مستحب است ولی کسی که پاسی از شب گذشته از خواب دل می کند و این یازده رکعت را می خواند معلوم است عاشق خداست و با او پیوند دارد. انجام واجبات مهم است و بهشت و جهنم انسان به آن ها بستگی دارد، ولی به جا آوردن مستحبات اجباری نیست. برای همین، کسی که عمل مستحبی را انجام می دهد يك قدم از دیگران به خدا نزدیک تر است و حال بهتر و معرفت بیشتری دارد. از طرفی، ندیده ام خدا در قرآن مجید این قدر که به نماز شب بها داده به عمل مستحب دیگری بها بدهد و مثلاً بگوید اگر کسی هفت بار سعی و صفا و مروه مستحبی به جای آورد خوب است، درحالی که درباره نماز شب که وقتش از حدود ساعت یازده و پانزده دقیقه شب شروع می شود تا دو دقیقه مانده به اذان صبح [15] می گوید:

«تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفاً و طمعا و مما رزقناهم ينفقون. فلا تعلم نفس ما أخفى لهم من قرة أعين جزاء بما كانوا يعملون». [16]

ملازم بستر استراحت و خواب نیستند، بلکه پهلوهایشان از خوابگاه هایشان

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 254

دور می شود، درحالی که همواره پروردگارشان را به علت بیم از عذاب و امید به رحمت و پاداش می خوانند و از آنچه آنان را روزی داده ایم، انفاق می کنند. پس هیچ کس نمی داند چه چیزهایی که مایه شادمانی و خوشحالی آنان است به پاداش اعمالی که همواره انجام می داده اند، برای آنان پنهان داشته اند.

یعنی پاداش این یازده رکعت را برای هیچ ملك، جن، و انسی معلوم نکرده ام و جز خودم هیچ کس میزان و کیفیت آن را نمی داند. امیدوارم همین کلام کوتاه انگیزه ای باشد برای همه ما که خود را در زمره دوستداران نماز شب و به جا آورندگان آن قرار دهیم. [17]

نمونه ای دیگر از تاثیر نفس حق در قلب انسان

روزی پیاده از کنار گاراژی رد می‌شدم. صاحب گاراژ که جلوی در ایستاده بود بی مقدمه گفت: آقا، يك استكان چای پیش ما بخورید! نگاهش کردم و او را شناختم. یادم آمد چند سال پیش يك نفر او را به من نشان داد و گفت: این در عرق خوری و لات بازی و شرارت نمره تمام است. در این فکر بودم که چرا مرا دعوت کرده و چه باید بکنم که خودش گفت: اگر چیزی از من شنیده‌ای و جریانی را می‌دانی، حالا کاملاً برگشته‌ام و آن آدم سابق نیستم! حداقل بیا جریان را برایت بگویم.

نشستم و او برایم تعریف کرد که يك شب جمعه مطابق عادت رفته بودم کاباره. غوغایی بود: زن و مرد و بزن و برقص و مشروب خالص خارجی و داخلی و ما هم که درآمدمان بد نبود، هر کاباره و کافه‌ای می‌رفتیم گران‌ترینش بود. (ای کاش ما هم از این لات یاد می‌گرفتیم و دنبال گران‌ترین نماز و گران‌ترین روزه و عمل صالح و کار خیر می‌رفتیم). نمی‌دانم آن شب چه مشروبی خوردم، ولی یادم هست مشروب گران و اعلائی بود، برای همین من دو برابر همیشه خوردم و

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 255

طوری مست شدم که وقتی ساعت دوازده يك شب از کاباره آمدم بیرون نه راه خانه‌مان را بلد بودم و نه می‌دانستم کجا هستم. از فرط مستی و بیحالی، همان‌جا در خیابان و پیاده‌رو افتادم و دیگر نفهمیدم چه شد. چشم که باز کردم هنوز بیحال بودم ولی دیدم هوا تاریک و روشن شده و کسی سرم را به دامن گرفته و دارد دست به سروریم می‌کشد و قربان صدقه‌ام می‌رود. دیدم روحانی همان محل است. (آن روحانی را من می‌شناسم. خدا رحمتش کند که در همین تهران به بدکاران و نیکوکاران خدمات زیادی کرد). هم‌چنان که سرم روی دامنش بود گفت:

می‌توانی بلند شوی برویم با هم حلیم و سنگگ دو بر خشخاش بخوریم؟ ما هرچه تا آن روز دیده بودیم زن نیمه‌عریان و شیشه مشروب بود، هرجا هم می‌رفتیم یا دیگران به آخوندها فحش می‌دادند یا خودمان فحش می‌دادیم؛ اما آن شب، سر بر دامن آخوند و دعوت به حلیم و نان سنگگ، آن هم در آن شرایط ... دیگر نمی‌فهمیدم یعنی چه؟ گفتم: آقا، من باطن و ظاهر نجس هستم، مرا کجا می‌خواهی ببری؟ گفتم: این‌جا حمام عمومی خوب و تمیزی دارد. با هم می‌رویم حمام. ظاهرت را با آب پاك كن و باطنت را همین الان با آشتی با خدا درست كن. این‌که کاری ندارد. خدا دو نوع مطهر دارد: یکی عامل طهارت ظاهر است که آب است و کل هزینه‌اش دو تومان می‌شود که من می‌دهم و می‌نشینم تا تو خودت را آب بکشی و برگردی؛ یکی هم مربوط به باطن است که آبش دست خداست و شیرش دست خودت. شیر توبه را باز كن تا پاك شوی. راهش هم این است که در دل پشیمان شوی و به پروردگار بگویی بد کردم و دیگر هم نمی‌کنم. آنوقت پاك می‌شوی. خدا که خدای سخت‌گیری نیست، خدا دولت نیست که طلبکار برود شکایت بکند زندانی‌ات کند تا هر وقت بدهی‌ات را دادی آزاد شوی. خدا هیچ

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 256

کس را زندانی نمی کند، خیلی هم زود آشتی می کند و قوانینش هم آسان است ... از آن روز به بعد، من توبه کردم و کارهای گذشته ام را برای همیشه ترك گفتم.

به راستی، کجا می شود کسی مانند خدا پیدا کرد که این قدر سریع الرضا و بخشنده باشد؟ کسی پس از سی سال مشروب خوری توبه می کند و او می بخشد و می گوید اشتباه کردم؟! در فقه ما حکم این است که هرکس يك بار مشروب بخورد باید هشتاد تازیانه بخورد، اما خدا به این که او برود و اقرار به گناهش بکند راضی نیست؛ می گوید بیا با خودم آشتی کن. چه نیازی هست بروی پیش قاضی بگویی من مشروب خورده ام تا شلاقت بزند؟ این قدر حکومت خدا آسان گیر است. نه مأمور برای بازداشت می فرستد، نه داد سرکشی می کشد، نه جریمه می کند و اگر جریمه هم بکند آن ها را راحت می بخشد. ده دفعه روزه را به حرام باطل کرده درحالی که می توانسته روزه بگیرد. بعد، می نشیند و می گوید گول خوردم با حرام افطار کردم. حالا هم که آمده ام با تو آشتی کنم، می گویی برای هر روزه ای که با حرام افطار کرده ای دو جریمه باید بدهی: یا شصت روز روزه بگیری یا به شصت مسکین طعام بدهی. من نان خودم و زن و بچه ام را هم به سختی در می آورم. بدنم هم دیگر طاقت روزه ندارد و دیگر جوان نیستم. چه کنم؟ می گوید: جریمه ات را بخشیدم.

می ماند قضای روزه هایت. آن ها را هم پشت هم نگیر، تابستان هم نگیر، برو تقویم را نگاه کن و کوتاه ترین روزها را برای روزه گرفتن انتخاب کن.

دولت خدا دولت آسان گیر و حکومت با محبتی است. واقعا، انسان از این که يك قدرت بی نهایت در کنارش گذشت بی نهایت هم باشد تعجب می کند. آخر زورداران عالم هرچه قوی تر می شوند بی رحم تر می شوند،

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 257

اما این قدرت بی نهایت گذشت بی نهایت هم دارد. گاهی، آن قدر آسان در مرده ای را بیدار می کند که غیر قابل باور است؛ آن هم در يك شب، به يك نفس، به يك پشیمانی، به يك خط شعر، به يك ذکر مصیبت، به يك پرچم عزاکه سر در مسجد یا حسینیه ای نصب کرده اند و با خط قرمز رویش نوشته اند: یا ابا عبد الله. خیلی ها را دیده ام که با دین همین نام آمده اند و دل مرده شان زنده شده است. این قدر وسایل توبه و بازگشت و در راه قرار گرفتن آسان است که حد ندارد. قرآن می فرماید:

«یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر». [18]

خدا آسانی و راحت شما را می‌خواهد نه دشواری و مشقت شما را.

سهل‌گیری در کفاره روزه

مرحوم صدوق نقل می‌کند که يك روز، کسی سبدي رطب تازه برای رسول خدا هدیه آورد. در همان حال، مردی مضطربانه از درب مسجد آمد و گفت: یا رسول الله به دادم برس! پیغمبر فرمود: چه شده؟ عرض کرد: مگر الان روز ماه رمضان نیست؟ فرمود: هست. گفت: من کارگرم، از بغل خانه‌ام رد می‌شدم، گفتم بروم سری به خانواده‌ام بزنم. از قضا، دیدم بچه‌هایم منزل نیستند، من هم روزه‌ام را با همسرم باطل کردم و حالا دارم دق می‌کنم! حضرت فرمود: بعد از ماه رمضان يك روز روزه بگیر و به شصت مسکین هم نفري يك چارك نان طعام بده.

گفت: آقا، من نان زن و بچه‌ام را هم به سختی می‌دهم، از کجا شکم شصت فقیر را سیر کنم؟ حضرت فرمود: این سبد رطب را بردار و به نیت شصت مسکین به زن و بچه خودت بده. خدا به عنوان کفاره روزهات قبول می‌کند. [19]

این دیگر چه دولتی است؟ دولتی که در کمال قدرت است و اگر به آسمان و زمین تلنگری بزند همه نابود می‌شوند، این قدر با بندگان نرم

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 258

رفتار می‌کند و آسان می‌گیرد. جریمه روزه به این باعظمتی يك چارك نان است. آیا دولتی به این آسان‌گیری هم پیدا می‌شود؟ شما دو ماه پول بانك را نمی‌دهید، دویست و هشتاد و نه هزار تومان جریمه دیرکرد دوماهه می‌خورد، چهار ماه دیگر می‌شود شش صد هزار تومان و سه سال دیگر می‌شود سی میلیون تومان. اگر هم ندهی، ممنوع الخروج می‌کنند، آبرویت را می‌برند، به پاسگاه و دادگاه و زندانت می‌کشاند، ضامن‌هایت را از کار و زندگی می‌اندازند و ... اما دولت خدا هیچ کدام از این‌ها را ندارد. ای کاش ما با این دولت می‌ساختیم! ولی حاضریم با همه دولت‌های دیگر بسازیم و با این یکی نسازیم. نمی‌دانم چرا؟ این هم از بدبختی خودمان و غفلت و مرگ قلب‌هایمان است.

تأثیر شهادت مردم به خوبی میت

علامه مجلسی در بحار الانوار روایت جالبی را از امام صادق، علیه السلام، نقل می‌کند. امام می‌فرمایند در زمان حضرت داود، علیه السلام، عابدی از بنی اسرائیل از دنیا رفت. مردم مطابق رسم نزد حضرت رفتند تا نماز میت را ایشان بخواند، ولی حضرت از این کار امتناع کرد و برای نماز حاضر نشد. مساله این بود که حضرت داود پیش از این از جانب خدا به احوال آن مرد آگاه شده بود و می‌دانست انسان صالحی نیست. به‌رحال، مردم مرده را برای دفن بردند و وقتی او را در قبر قرار دادند، چهل نفر دستشان را به دعا بلند کردند که:

«اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا و انت اعلم به منا».

بعد، چهل نفر دیگر این جمله را گفتند و رفتند و چهل نفر سوم بر قبر او ایستادند و چنین گفتند: همان‌وقت، به حضرت داود خطاب رسید که تو چرا بر این مرده نماز نخواندی و به خوبی‌اش شهادت ندادی؟ گفت: پروردگارا، من از جانب شما بر احوال این مرد آگاهی

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 259

یافته بودم! خطاب رسید که این چنین بود، ولی گروهی از مؤمنین شهادت دادند که او آدم خوبی است و من به شهادت آنها او را بخشیدم. [20]

دولت خدا دولتی است که به کوچک‌ترین بهانه‌ای مجرمان در آن بخشیده می‌شوند و اهل شقاوت سعادتمند می‌گردند. کافی است از خدا بخواهیم تا اجابت کند و از سر تقصیرات ما بگذرد. او را شفیع خود کنیم و مانند علی، علیه السلام، در دعای کمیل او را بخوانیم که:

«استشفع بك الی نفسك».

از درگاه خدایی که خودش شفیع بندگان می‌شود به کدام درگاه دیگری می‌توان پناه برد؟ تنها کسی که قلبش بر اثر گناهان مرده از خدا دوری می‌کند و او را نمی‌خواهد. وقتی قلب احیاء شود، فیض الهی دریاوار بر آن نازل می‌شود، زیرا جای فیض خداوندی دل‌های زنده است و گرنه سنگ و بیابان و درخت خشکیده و حیوانات که شایستگی دریافت فیوضات خاص الهی را ندارند. فقط دل انسان قادر به پذیرش فیض الهی است؛ آن هم دل بیدار. پس، تا می‌توانیم باید در بیداری دل‌های خود با تفکر بکوشیم و با استمداد از نفس توبه یا نفس اهل دل تا فرصت باقی است آن را احیا کنیم.

به غیر از معصیت چیزی ندیدی

از آن روزی که ما را آفریدی

ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی.

خداوندا به حق هشت و چارت

[21]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 260

پی نوشت

[1]. درباره عقل روایات فراوانی وجود دارد و تعبیر از آن به گوهر تعبیر دقیقی است، زیرا هیچ گوهری با ارزش تر از آن نیست و سعادت بشر در گرو آن است. عقل منشأ همه خوبی ها و فضائل است. در روایت مفصلی از امام صادق، علیه السلام، که جنود عقل و جهل را در آن برای هشام برمی شمارد به ارزش واقعی این نعمت پروردگار پی می بریم. ر ك: بحار الأنوار، ج 75، ص 316: «یا هشام أعرف العقل وجنده، و الجهل و جنده تكن من المهتدين، قال هشام: فقلت جعلت فداك لا نعرف إلا ما عرفتنا؟ فقال، عليه السلام، یا هشام إن الله خلق العقل و هو أول خلق خلقه الله من الروحانيين عن يمين العرش من نوره، فقال له: أدبر فأدبر. ثم قال له: أقبل فأقبل.

فقال الله عز و جل: خلقتك خلقا [عظيما] و كرمتك على جميع خلقى. ثم خلق الجهل من البحر الاجاج الظلماني، فقال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل، فلم يقبل. فقال له:

استكبرت فلعنه. ثم جعل للعقل خمسد و سبعين جندا، فلما رأى الجهل ما كرم الله به العقل و ما أعطاه أضمر له العداوة فقال الجهل: يا رب هذا خلق مثلى خلقتة و كرمته وقويته و أنا ضده و لا قود لى به أعطنى من الجند مثل ما أعطيته؟ فقال تبارك و تعالى:

نعم، فإن عصيتنى بعد ذلك أخرجتك و جندك من جوارى و من رحمتى، فقال: قد رضيت. فأعطاه الله خمسة و سبعين جندا...».

[(2). از جمله این روایات: «التفكر في آلاء الله نعم العبادة» و «البكاء من خوف العبد عن الله عبادة العارفين و التفكير في ملكوت السماوات و الارض عبادة المخلصين». ر ك:

علی بن محمد اللیثی الواسطی، عیون الحکم و المواعظ، ص 29 و 53.]

[(3). در این باره روایات فراوانی وارد شده است. برای نمونه: امام رضا، علیه السلام: «ليس العبادة كثرة الصوم و الصلاة، إنما العبادة في التفكير في الله». بحار الأنوار، ج 3، ص 261. نیز: مصباح الشریعه (منسوب به امام صادق، علیه السلام، ص 114: رسول الله (ص): «فكرة ساعة خير من عبادة سنة و لا ينال منزلة التفكير إلا من قد خصه الله بنور المعرفة و التوحيد»؛ شیخ طبرسی، مکارم الأخلاق، ص 444 و 465: رسول الله، صلی الله علیه و آله: «يا علي، ... و لا عبادة مثل التفكير». و «يا أبا ذر، ركعتان مقتصدتان-»]

حديث عقل و نفس آدمی در آئینه قرآن، ص: 261

- في التفكير خير من قيام ليلة و القلب ساه».]

[(4). صاحب تفسیر کنز الدقائق در شرح حدیث «أفضل العبادة إدمان التفكير في الله و في قدرته» می نویسد: «أفضلية العباد باعتبار عظمة قدرها، و كثرة منافعها و آثارها، و شرافة لوازمها و أسرارها، و لا ريب في أن إدمان التفكير في الله، و في قدرته أعظم العبادات قدرا، و أشرفها أثرا و أفخمها رتبة و أرفعها منزلة، و لذلك وقع الامر به في آيات متكاثرة، و روایات متضاربة، و له آثار شريفة، و لوازم منيفة، كلها عبادات عظيمة، كمعرفة الرب و عظمته، و علمه و قدرته، و احتقار الدنيا و زهاتها، و معرفة الجنة و درجاتها، و معرفة النار و دركاتھا، و الانقطاع عن غير الحق، و تفرغ القلب له، و بالجملة إدمان التفكير عباد و أصل لجميع العبادات، فهو أفضلها. و ليس المراد التكفر في حقيقة ذاته، و حقيقة قدرته، و سائر صفاته. إذ معرفتها خارجة عن قدرة البشر، و لا يصل إليه العقل و التكفر، و كان التكفر فيها مؤديا إلى الضلال المبين، و الاحاد في الدين، بل المراد به التفكير في وضع صنع الله و آثار قدرته، فإن التفكير فيها و في عظمتها يدل على عظمة الصانع الحق و كمال قدرته ...». میرزا محمد مشهدی، تفسیر کنز الدقائق، ج 2، ص 317.]

[(5). غرر الحکم، ح 8561. درباره این روایت در گفتارهای پیش به تفصیل سخن گفته شده است.]

[(6). اصول کافی، ج 2، ص 54. درباره این روایت در گفتارهای پیش سخن گفته شده است.]

[(7). واژه غفلت در قرآن یکبار همراه قلب به کار رفته است. کهف، 28: «و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه و لا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحياة الدنيا و لا تطع من أغفلنا قلبه عن ذكرنا و اتبع هواه و كان أمره فرطا».]

[(8). در عرف عرب زبانان و لسان روایات به مرگ‌هایی چون موت الاحمر (مرگ سرخ)، موت الابيض (مرگ سفید) و متو الاسود (مرگ سیاه) بر می‌خوریم. فقر و مرگ با شمشیر را مرگ سرخ، طاعون را مرگ سفید، و غرق شدن را مرگ سیاه گفته‌اند.]

[(9). صحیفه سجادیه، مناجات التائبین.]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 262

[(10). برای نمونه: «عن الصادق، عن أبيه، صلوات الله عليهما، قال: قال رسول الله، صلى الله عليه و آله: أربع يمتن القلب: الذنب على الذنب، و كثرة مناقشة النساء، يعنى محادثتهن، و ممارسة الأحق تقول و يقول و لا يرجع إلى خير، و مجالسة الموتى، فقليل له: يا رسول الله و ما الموتى؟ قال: كل غنى مترف».]

[(11). ثعالبی در تفسیر خود از غزالی نقل می‌کند که در کتاب احیاء علوم الدین گفته است: «الفرح بالدنيا و التمتع بها سم قاتل يسرى في العروق فيخرج من القلب الخوف و الحزن و ذكر الموت و احوال القيامة حدثنا و هذا هو موت القلب». تفسیر الثعالبی، ج 4، ص 282.]

[(12). اشاره است به این دو آیه از قرآن کریم:

- «أو من كان ميتا فأحييناه و جعلنا له نورا يمشى به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها كذلك زين للكافرين ما كانوا يعملون». انعام، 122.

- «يا أيها الذين آمنوا استجيبوا لله و للرسول إذا دعاكم لما يحييكم و اعلموا أن الله يحول بين المرء و قلبه و أنه إليه تحشرون». انفال، 24.]

[(13). ابواب الجنان، نسخه چاپ سنگی مولف.]

[(14). از وحدت کرمانشاهی است.]

[(15). پس لازم نیست حتما بخوابیم و ساعت سه شب برای نماز بیدار شویم. کافی است همان ساعت یازده و بیست دقیقه که نیمه شب شرعی است آن را بخوانیم و بخوابیم.

[[مولف]]

[(16). سجده، 16 - 17.]

[(17). امام صادق، علیه السلام: ما من عمل حسن يعمل به العبد إلا وله ثواب في القرآن إلا صلا اللیل فإن الله لم یبین ثوابها لعظیم خطرهما عنده، فقال: (تتجافى جنوبهم عن المضاجع... فلا تعلم نفس ما أخفى لهم من قرة أعین جزاء بما كانوا یکسبون).]

[(18). بقره، 185.]

[(19). بحار الأنوار، ج 93، ص 279: «أبی، عن سعد، عن موسى بن الحسن، عن محمد بن عبد الحمید، عن ابن عمیرة، عن ابن حازم، عن عبد المؤمن الانصارى عن أبي-»

حدیث عقل و نفس آدمی درآینده قرآن، ص: 263

- جعفر علیه السلام قال: إن رجلا أتى النبی صلی الله علیه و آله فقال: هلکت هلکت، فقال: و ما أهلكک؟ قال: أتیت امرأتی فی شهر رمضان و أنا صائم، فقال له النبی صلی الله علیه و آله: أعتق رقبة فقال: لا أجد، قال: فصم شهرین متتابعین، فقال: لا اطیق، فقال: تصدق علی ستین مسکینا، قال: لا أجد، قال: فاتی النبی صلی الله علیه و آله بعرق أو مکتل فیہ خمسة عشر صاعا من تمر، فقال النبی صلی الله علیه و آله: خذها و تصدق بها، فقال: و الذی بعثک بالحق نبیا ما بین لابیئها أهل بیت أحوج إلیه منا، فقال: خذ و کله أنت و أهلك، فانه کفارد لک».

- بحار الأنوار، ج 93، ص 281: «عن جمیل بن دراج، عن أبي عبد الله علیه السلام أنه سئل عن رجل أفطر یوما من شهر رمضان متعمدا فقال: إن رجلا أتى النبی صلی الله علیه و آله فقال: هلکت یا رسول الله! فقال: و مالک؟ فقال: النار یا رسول الله فقال:

و مالک؟ فقال: إنی وقعت بأهلئ فی رمضان قال: تصدق و استغفر الله، فقال الرجل:

فو الذى عظم حقه و قال ابن أبى عمير قال: فوالذى بعثك بالحق ما تركت فى البيت شيئا قليلا و لا كثيرا، قال: فدخل رجل من الناس بمكتل تمر فيه عشرون صاعا يكون عشرة أصوع بصاعنا هذا هنا فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: خذ هذا التمر فتصدق، فقال: يا رسول الله على من أتصدق به و قد أخبرتك أنه ليس فى بيتي قليل و لا كثير، فقال: خذه و أطعمه عيالك و استغفر الله».

- بحار الأنوار، ج 93، ص 282: «و عن جعفر بن محمد عليهما السلام أنه قال: من أفطر فى شهر رمضان متعمدا نهارا فان استطاع أن يعتق رقبة أعتقها و إن لم يستطع صام شهرين متتابعين فان لم يستطع أطعم ستين مسكينا فان لم يجد فليتب إلى الله و يستغفره، فمتى أطاق الكفارة كفر و عليه مع الكفارة قضاء يوم مكان اليوم الذى أفطر».

[(20). بحار الأنوار، ج 102، ص 149: «عن الصادق، عليه السلام، قال: كان فى بنى إسرائيل عابد فأوحى الله تعالى إلى داود أنه مرأى قال: ثم إنه مات و لم يشهد جنازة داود، عليه السلام، قال: فقام أربعون من بنى إسرائيل فقالوا: اللهم لا نعلم منه إلا خيرا، و أنت أعلم به منا فاغفر له، فلما وضع فى قبره قاموا أربعون غيرهم و قالوا: اللهم إنا لا -

حدیث عقل و نفس آدمی درآیینہ قرآن، ص: 264

- نعلم منه إلا خيرا و أنت أعلم به منا فاغفر له، فأوحى الله تعالى إلى داود عليه السلام ما منعك أن تصلى عليه؟ قال: الذى أخبرتنى به عنه، قال: فأوحى الله إليه أنه قد شهد له قوم فأجزت شهادتهم و غفرت له، و علمت ما لا يعملون». این روایت از امام باقر به این شکل نقل شده است: «قال أبى جعفر، عليه السلام: قال: كان فى بنى اسرائيل عابد فأعجب به داود، عليه السلام، فأوحى الله إليه: لا يعجبك شئ من أمره فانه مرأى، فمات الرجل، فقال داود: ادفنوا صاحبكم و لم يحضره، فلما غسل قام خمسون رجلا فشهدوا بالله ما يعلمون الا خيرا، فلما صلوا عليه قام خمسون آخرون فشهدوا بذلك أيضا فلما دفنوه قام خمسون آخرون فشهدوا بذلك ايضا، قال: فأوحى الله تعالى الى داود، عليه السلام: ما منعك أن تشهد فلانا؟ فقال داود: يا رب للذى أطلعتنى عليه من أرمه. فأوحى الله تعالى: ان كان ذلك لك و لكنه قد شهد قوم من الاحبار و الرهبان ما يعلمون الا خيرا فأجزت شهادتهم عليهم و غفرت له علمى فيه».

شیخ حر عاملی، الجواهر السنية، ص 84.

[(21). از بابا طاهر است.]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیینہ قرآن، ص: 265

14 گرایشهای قلب آدمی فرعون وجود یا یوسف مصر هستی

تهران، حسینیه همدانیها رمضان 1386

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 267

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صل على محمد و آله الطاهرين.

اهل خدا از قالب و جسم انسان در کنار عالم هستی به عالم صغیر تعبیر کرده‌اند. [1] از قلب انسان نیز، در برخی روایات، تعبیر به امام و حاکم و سلطان و فرمانروا شده است. [2] از جمله، در فرمایشات امام ششم علیه السلام همه اعضا و جوارح انسان سربازان و ارتش قلب دانسته شده‌اند که اطاعت از قلب را بر خود واجب تکوینی می‌دانند. [3] مراد از واجب تکوینی نیز این است که حرکات اعضا و جوارح انسان ناگزیر تابع خواسته‌های دل است.

قلب: فرعون وجود یا یوسف مصر؟

انسانی که در مسیر زندگی رابطه‌ای با پیغمبر درون و حجت الهی درون خویش (عقل) ندارد و با عقل بیرونی یعنی انبیاء خدا و ائمه طاهرين نیز در ارتباط نیست و، به قول قرآن، اهل تفکر و تعقل و اندیشه در خود، در امور عالم و در عاقبت کارها نیست، این حاکم درونی و سلطان مملکت صغیر، در کشور وجود و مصر هستی‌اش تبدیل به فرعون

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 268

می‌شود (این تعبیر از وجود مبارك امیر المؤمنین است [4]). اگر قلب انسان به فرعون بدل شود، سرزمین وجود یعنی اعضا و جوارح نیز، که تکویناً نمی‌توانند از آن جدا شوند و راهی جز خواسته‌های او در پیش بگیرند، به سرزمین عاد و ثمود بدل می‌شوند. در نتیجه، به فرموده قرآن مجید سراسر کشور الهی وجود از فساد و فتنه پر می‌شود و چیزی خالی از فساد و فتنه باقی نمی‌ماند. نتیجه کار نیز، وقتی این فساد بر وجود انسان حاکم شود و تداوم پیدا کند، به فرموده قرآن چنین است:

«الم تر كيف فعل ربك بعاد. ارم ذات العماد. التي لم يخلق مثلها في البلاد. و ثمود الذين جابوا الصخر بالواد. و فرعون ذی الاوتاد [5] الذين طغوا في البلاد فاکثروا فيها الفساد. فصب عليهم ربك سوط عذاب. إن ربك لبالمرصاد». [6]

آیا ندانسته‌ای که پروردگارت با قوم عاد چه کرد؟ با آن شهر ارم که دارای کاخ‌های با عظمت و ساختمان‌های بلند بود و ماندش در شهرها ساخته نشده بود؟ و با قوم ثمود آنان که در آن وادی برای ساختن بناهای استوار و محکم تخته سنگ‌ها را می‌بریدند؟ و فرعون نیرومند که دارای میخ‌های شکنجه بود؟ آنان که در شهرها طغیان و سرکشی کردند و در آنها فساد و تباهکاری فراوانی به بار آوردند. پس پروردگارت تازیانه عذاب‌های گوناگون را آنان فرو ریخت. و بی‌تردید پروردگارت در کمین است.

مساله این است که هیچ‌کس نمی‌تواند از حوزه مراقبت خدا دور شده یا از دایره حکومت او خارج گردد. [7] خاصه این که خداوند در کمین همه فرعون‌ها و فرعون صفت‌هاست و سرانجام تازیانه‌های عذاب را بر آنان فرو می‌آورد؛ عذاب‌هایی که براساس آیات قرآن و روایات بسیار گوناگون و رنگارنگ (الوان عذاب) [8] و دایره شمول آنها هم مربوط به دنیا و هم آخرت است.

یکی از این عذاب‌ها که مربوط به دنیاست عذاب استیصال [9] است که هم‌چنان که از نامش پیداست فرد در نتیجه آن مستاصل می‌شود؛ یعنی

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 269

تمام درهای چاره بر او بسته می‌شود و نمی‌داند چه باید بکند. دنیا برای بر طرف ساختن نیاز چنین شخصی کوچک می‌شود، داروها از اثر می‌افتند و تمام قدرت‌ها برای نجات او ناتوان می‌شوند و عاجز می‌گردند خداوند در قرآن به صراحت می‌فرماید:

«و ما أنتم بمعجزين في الارض و ما لكم من دون الله من ولی و لا نصير». [10]

و شما در زمین عاجزکننده خدا نیستید تا بتوانید از دسترس قدرت او بیرون روید. و جز خدا هیچ سرپرست و یآوری برای شما نیست.

یکی دیگر از این عذاب‌ها که انسان دردش را در دنیا احساس نمی‌کند ولی یکی از عذاب‌های عظیم پروردگار است که وقتی پرده‌ها کنار روند و حقایق فاش شوند فهم می‌شود محرومیت از دوستی پروردگار است.

به فرموده قرآن، وقتی انسان وارد عالم آخرت می‌شود، از این منظر دردی را متحمل می‌شود که تا آن روز به کسی نرسیده است:

«و جئ یومئذ بجهنم یومئذ بتذکر الانسان و انی له الذکری. یقول یا لیتنی قدمت لحياتی. فیومئذ لا یعذب عذابه أحد. و لا یوثق وثاقه أحد».[11]

در آن روز، دوزخ را بیاورند. در آن روز انسان متذکر شود ولی کجا این تذکر برای او سودمند افتد؟ می‌گوید: ای کاش برای این زندگی‌ام عبادت خالصانه و کار نیک پیش فرستاده بودم. پس در آن روز هیچ کس را چون عذاب کردن او عذاب نکند. و هیچ کس را چون به بند کشیدن او به بند نکشد.

در روایات آمده است که خداوند به موسی بن عمران فرمود: برو به فلان شخص بگو تو را به عذابی مبتلا کرده‌ام که در شهر شما کسی را به چنین عذابی مبتلا نکرده‌ام. عرض کرد: خدایا، او که خانه و زندگی خوبی دارد و ظاهراً هیچ مشکلی ندارد؛ پس به چه عذابی گرفتار است؟

خطاب رسید: لذت مناجات و رابطه با خودم را از او گرفته‌ام.[12]

اما اگر انسان در مسیر زندگی مواظبت کند و مراقب باشد، حاکم

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 270

کشور وجودش تبدیل به یوسف می‌شود و در این مصر حکومتی الهی و ملکوتی برپا می‌کند. به دو دلیل: اول این که این حاکم میل شدیدی به پروردگار دارد و مانند یوسف می‌گوید:

«رب قد آتیتنی من الملک و علمتني من تأویل الاحادیث فاطر السماوات و الارض أنت ولی فی الدنيا و الآخرة توفی مسلماً و ألحقنی بالصالحین».[13]

پروردگارا، تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی و برخی از تعبیر خواب‌ها را به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین، تو در دنیا و آخرت سرپرست و یار منی. درحالی که تسلیم فرمان‌های تو هستم جانم را بگیر و به شایستگان ملحقم کن.

منطق او نیز همانند یوسف است:

«یا صاحبی السجن ءأرباب متفرقون خیر أم الله الواحد القهار». [14]

ای دو یار زندانی من، معبودان متعدد و متفرق بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟

و چون یوسف در مقابل تمایلات دنیایی چنین می‌ایستد:

«قال رب السجن أحب إلي مما يدعونني إلي و إلا تصرف عني كيدهن أصب إليهن و أكن من الجاهلین». [15]

پروردگارا، زندان نزد من محبوب‌تر است از عملی که مرا به آن می‌خوانند، و اگر نیرنگشان را از من نگردانی به آنان رغبت می‌کنم و از نادانان می‌شوم.

این قدرت روحی یوسف است. او همه توانایی خود را که چشم و گوش و زبان و دست و شکم و شهوت و قدم باشد رو به خدا می‌کند و آن‌ها را متوجه پروردگار می‌سازد. بدین ترتیب، چشمش خدایین می‌شود و به هرچه می‌نگرد حق را می‌بیند.

«فانظر إلى آثار رحمة الله...». [16]

پس با تأمل به آثار رحمت خدا بنگر

«تلك آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا إلى الآثار.»

[17]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 271

این‌گونه است که در پس این چشم دریایی به وجود می‌آید که پروردگار از آن چنین یاد می‌کند:

«و إذا سمعوا ما أنزل إلى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق يقولون ربنا آمنا فاكبتنا مع الشاهدين».

[18]

و چون آنچه را که بر پیامبر نازل شده بشنوند، دیدگانشان را می‌بینی به سبب آنچه از حق شناخته‌اند لبریز از اشک می‌شود و می‌گویند: پروردگارا، ایمان آوردیم، پس ما را در زمره گواهان بنویس.

این‌ها چشم‌گریانی برای پروردگارشان دارند. این چشمه از متن قرآن می‌جوشد که چشمه فیض خداست.

گر خدا خواهد که غفاری کند میل بنده جانب زاری کند.

[19]

اگر قلب یوسف بشود، گوش نیز چنین گوش می‌شود:

«و الذين اجتنبوا الطاغوت أن يعبدوها و أنابوا إلى الله لهم البشري فبشر عباد. الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه أولئك الذين هداهم الله و أولئك هم أولوا الالباب» [20]

و بر کسانی که از پرستیدن طاغوت (بت‌ها، اربابان کفر و شیطان‌های سرکش) دوری کردند و به سوی خدا بازگشتند مژده باد. پس به بندگانم مژده ده؛ آنان که سخن را می‌شنوند و از بهترینش پیروی می‌کنند. اینانند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان همان خردمندانند.

این گوش همان است که امیر المؤمنین فرمود:

«... و وقفوا أسمعهم على العلم النافع لهم» [21]

در روایات آمده است که اگر چنین تحولی در درون انسان اتفاق بیفتد، دوستی خدا در قلب جای می‌گیرد. خداوند نیز دست دوستی به چنین بنده‌ای خواهد داد و از آن به بعد دست او دست خدا می‌شود، زبان او زبان خدا، چشم او چشم خدا و ... در نتیجه، دیگر محال است قلب انسان به بدی متوجه شود و از اعضاء کار ناپسندی سر بزند یا مثلاً شکم لقمه حرامی را قبول کند.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 272

«... فإذا احببته كنت التي يبصر بها و اذنه التي يسمع بها و يده التي يبطش بها و رجله التي يمشي بها و فؤاده الذي يعقل به و لسانه الذي يتكلم به...» [22]

خدا آب داد

نقل است که روزی امیر المؤمنین در ایام حکومتش به مزرعه‌ای رفت و از ابی نیزر پرسید: قنات به آب رسید؟ گفت: نه مولا جان! فرمود: طناب را به کمر من ببند و مرا داخل قنات بفرست. کلنگ را نیز حضرت با خود برداشت. مدتی بعد، يك مرتبه ابی نیزر شنید حضرت فریاد می‌زند:

خداوند به اندازه گلوی شتری از این چاه آب داد.

چشم خدا بین این چشم است. می‌گوید خدا آب داد، درحالی که قارون می‌گفت هرچه دارم خودم به دست آورده‌ام:

«إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي ...» [23]

گفت: جز این نیست که این ثروت و مال انبوه را بر پایه دانشی که نزد من است گرد آورده‌ام.

این دل اریکه سلطنت فرعون است و آن دل عرش الرحمان. زبان هم همان را می‌گوید که دل می‌گوید و چشم همان را می‌بیند که دل می‌بیند.

وقتی حضرت از چاه بیرون آمد خسته بود. علی مردی بود که شب‌ها کم می‌خوابید و روزها به درد مردم و امور حکومت می‌رسید و آن روز هم در قنات کار کرده بود. فرمود: ابی میذر چیزی برای خوردن داری؟

گفت: دو تا نان جو و کمی پیه بز و دوسه تا کدو دارم که پیروزها چیده‌ام و پلاسیده شده است. فرمود: همان را بیاور! اما وقتی نگاه حضرت به آن غذا افتاد، اشک در چشمش حلقه زد و گفت: خدایا، چه لیاقتی در علی دیدی که چنین غذایی نصیبش کردی؟ خیلی این سفره شاهانه شد! بعد یکی دو لقمه خورد و دستش را روی کمر گذاشت و فرمود: مرده باد بنده شکم. [24]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 273

با چنین دیدگاهی، عجیب نیست اگر یار وفادار ایشان در بیابان ریزه می‌میرد ولی نان حرام دولت غاصب را قبول نمی‌کند و می‌گوید: ما می‌میریم ولی نان شما ستمگران را نمی‌خوریم. [25]

آری، وقتی قلب انسان یوسف باشد، در مقابل زن زیبای نفس مقاومت می‌کند. هرچه نفس برای کاجویی از شهوت حرامی فریاد می‌زند، می‌گوید محبوب من این رابطه‌ها را نمی‌پسندد، صبر کن تا به حلالش برسی. این قدرت روح یوسف

است که در کاخ عزیز مصر هرچه زلیخا برایش طنازی و عشوه‌گری کرد تنها يك جواب به او داد. گفت: «معاذ الله» [26] محبوب من این کار را نمی‌پسندد. من هم نمی‌پسندم. پس، تو نمی‌توانی مرا تحريك يا هيچانزده کنی.

به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را

[27] تنها کسانی که شهوتشان از جنس شهوت گربه و سگ و خوک و دیگر حیوانات است، با يك اشاره ابرو با اندکی ناز تحريك می‌شوند.

یوسف صفتان جای دیگری زندگی می‌کنند و دل در گرو کس دیگری دارند، لذا زلیخای نفس زورش به آنها نمی‌رسد و نمی‌تواند آنها را هیچانزده کند.

نتایج این تحول نیز معلوم است. یعنی وقتی دل تبدیل به یوسف شد، انسان در انتخاب‌ها، نشست و برخاست‌ها، گفت‌ووشنودها و سایر اعمالش دقیق می‌شود. لاجرم، به قول امام زین العابدین، علیه السلام، [28] یا یا راهی مجالس علم می‌شود یا مجالس توبه یا مجالس مناجات. یا می‌رود عیادت مریض، یا می‌رود دیدن مظلوم، یا می‌رود برای یاری دادن به افتاده، یا می‌رود مکه یا زیارت ابی عبد الله الحسین و سایر معصومین.

این راهی است که صاحب چنین دلی در پیش می‌گیرد و وقتش را بیهوده و در هر مجلسی و با هر جماعتی هدر نمی‌دهد. دلیلش این است

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 274

که خدا در این کشور خیمه زده و این دل دیگر منزلگاه انبیاء و اولیاء خدا شده است:

«آمن الرسول بما أنزل إليه من ربه و المؤمنون كل آمن بالله و ملائكته و كتبه و رسله لا نفرق بين أحد من رسله و قالوا سمعنا و أطيعنا غفرانك ربنا و إليك المصير». [29]

پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده ایمان آورده و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبرانش ایمان آورده‌اند و براساس ایمان استوارشان گفتند: ما میان هیچ‌یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم. و گفتند:

شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا، آمرزشت را خواهیم و بازگشت همه به سوی توست.

خداوند کریم، انبیاء و اولیاء او، و قرآن همه به یوسف باطن توجه دارند نه به فرعون. برای همین، سرانجام او را با همه سپاهیان و دوستدارانش غرق و هلاک می کنند.

سفارشات خداوند به حضرت موسی، علیه السلام

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی روایتی از امام صادق، علیه السلام، نقل کرده اند [30] که در آن خداوند متعال به حضرت موسی، علیه السلام، می فرماید:

«یا موسی لا تفرح بکثرة المال و لا تدع ذکری علی کل حال، فإن کثرة المال تنسی الذنوب و إن ترک ذکری یقسی القلوب». [31]

اولین دستور پروردگار این است که به زیادی پول دلخوش و فتنه گر نشو (لا تفرح بکثرة المال)؛ زیرا فرح به معنی لذت همراه با فتنه گری و فساد و طغیان است.

دومین دستور نیز این است که يك لحظه مرا فراموش نکن (و لا تدع ذکری علی کل حال)؛ زیرا «انّ کثرة المال تنسیء الذنوب» مال فراوان سبب فراموشی گناهان می شود. در نتیجه، انسان را از ناپسند بودن گناه غافل و

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 275

درون او را از گناه پر می کند. دیگر توجه ندارد که گناه دارد می کند و تنها در پی رسیدن به خوشی و لذت است. این نتیجه کثرت مال است.

نتیجه فراموش کردن خدا نیز این است که انسان قسی القلب می شود و دل به فرعون بدل می گردد (و انّ ترک ذکری تقسی القلوب)

امیر المؤمنین در این باره می فرماید:

«ما جفت الدموع إلا لقسوة القلوب و ما قست القلوب إلا لکثرة الذنوب». [32]

فرعون رحم نداشت. می کشت و به کسی حتی به نوزادان هم رحم نمی کرد. دل هم وقتی مانند سنگ شد و به فرعون بدل گشت از رحم و شفقت خالی می شود و اولین نشانه اش این است که انسان گریه اش نمی گیرد و اشک چشمش در دیدن بدبختی های دیگران و تباہکاری های خودش خشک می شود. اما دلیل این قساوت قلب چیست؟ امیر المؤمنین دلیل آن را گناه پشت سر هم ذکر می کند در روایتی از امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا می خوانیم:

«أربع يمتن القلب: الذنب على الذنب، وكثرة مناقشة النساء يعني محادثتهن - و ممارسة الاحق تقول و يقول و لا يرجع إلى خير [أبدا]، و مجالسة الموتى، فقليل له: يا رسول الله، و ما الموتى؟ قال: كل غنى مترف». [33]

یعنی چهار چیز است که به حیات الهی دل خاتمه می دهد و دل را فرعون می کند: اول، گناه روی گناه. امروز گناه، فردا گناه، این هفته گناه، آن هفته گناه، امسال گناه، سال دیگر گناه (الذنب على الذنب).

دوم: «و مشاوره النساء»؛ یعنی اضافه حرف زدن با زنان نامحرم (زن برادر، خواهر زن، زنی که مشتری مغازه است، و در مجموع خوش و بش کردن با زنان نامحرم). پیغمبر می فرماید این کار به تدریج دل را می میراند و تبدیل به فرعون می کند. مگر در دربار فراعنه یا سایر پادشاهان چه جور می گذشت؟ مگر جز این بود که با زنان نامحرم در

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 276

ارتباط بودند، حرم سرا داشتند، و از هیچ کاری شرم نمی کردند؟

سوم، «ممارسة الاحق». یعنی بگومگو با آدم های نادان که نه خدا سرشان می شود نه حق و نه حلال و حرام. «تقول و يقول»؛ یکی تو می گویی و یکی او می گوید «و لا يرجع الى خير ابدا» و هیچ خیری در این بگومگو وجود ندارد.

و چهارم، «مجالسة الموتى»؛ با مرده ها همنشین بودن. از حضرت پرسیدند: منظور از همنشینی با مردگان چیست؟ فرمود: منظور مجالست با ثروتمندان افراطکاری است که از گناه پروا ندارند. نشست و برخاست با این انسان ها، نگاه به چهره و سیمایشان قلب را می کشد و فرعون می کند بعد، اعضا و جوارح دیگر نیز به گناه کشیده می شوند و انسان را راهی دوزخ می کنند.

چگونه دل به یوسف بدل می شود؟

پاسخ این سوال را باید از زبان خود یوسف شنید. قرآن مجید می فرماید:

«قالوا أأنك لانت يوسف قال أنا يوسف و هذا أخى قد من الله علينا إنه من يتق و يصبر فإن الله لا يضيع أجر المحسنين».

[34]

گفت: من یوسفم و این برادر من است، همانا خدا بر ما منت نهاده است؛ بی تردید هرکس پرهیزکاری کند و شکیبایی ورزد پاداش شایسته می یابد؛ زیرا خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

در حقیقت، براساس این آیه، یوسف به دو دلیل یوسف شد: «یتق و يصبر». یعنی در تمام عمر دامن به گناه آلوده نکرد و از زیر بار تکالیف الهی نیز شانه خالی نکرد. به همین دو دلیل شد یوسف. البته، نباید گمان کرد که یوسف تنها به خودش سود رساند، زیرا همان گونه که در مقال نخست آوردم او به همگان سود رساند. یعنی یوسف شدن نتیجه اش این است که انسان منبع خیر و برکت برای دیگران و اسباب نجات عده

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 277

زیادی از هلاکت و بدبختی می شود. از جمله سودهای بزرگی که یوسف به مردم خود رساند و از کارهای بسیار مهمی که کرد درایتی بود که در جریان قحطی و خشکسالی هفت ساله سرزمین مصر از خود نشان داد. او ابتدا اعلام کرد که ملت مصر پس از هفت سال آبادانی به هفت سال قحطی بسیار سنگین دچار می شوند. سپس، زمام امور را به دست گرفت و این هفت سال قحطی را به طور کامل کنترل کرد. [35]

یکی از نکات عجیب این آیات تاکید بر عدد هفت است و چنان که قرآن مجید می گوید یوسف این هفت سال قحطی را بسیار عالی معالجه کرد و نگذاشت خطر قحطی به يك نفر برد یا کسی با شکم گرسنه سر بر بالین بگذارد.

جالب این است که بدانیم ما هفت عضو رئیسه در بدنما داریم:

چشم، گوش، زبان، دست، شکم، شهوت، قدم. [36] و مسأله این است که این هفت عضو مهم در حال حاضر گرفتار قحطی است: قحطی عمل صالح، قحطی عمل خالصانه، و قحطی عمل عاشقانه.

نگویم ما نماز می خوانیم و روزه می گیریم و کار خیر انجام می دهیم و زیرا خودمان می دانیم که این کارها را از سر رفع تکلیف و چه بسا به زور و از ترس عذاب انجام می دهیم. بیایید از خودمان بپرسیم کدام نماز ما عاشقانه و نماز اتصالی بوده؛ یعنی تنها بدنما رو به کعبه نبوده، روح و جان و نفسمان هم رو به کعبه بوده است؟ زلف کدام نماز ما به خم ابروی یار گره خورده و به قول حافظ چنین نمازی بوده است:

در نماز خم ابروی تو در یاد آمد
حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار
کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 278

در کدام نماز دل ما آن گونه نزد خدا بوده که از خود بی خبر شده ایم و دل از غیر او برداشته ایم؟

هرگز حدیث غایب و حاضر شنیده ای
من در میان جمع و دلم جای دیگر است

[37] ما به راستی دچار قحطی هستیم و در درون خودمان نیازمند یوسفی هستیم که ما را از این قحطی نجات دهد. چشم ما در حسرت مشاهده جمال ازل و ابد است، گوش در اشتیاق شنیدن صدای ملکوت است، زبان مترصد گفتن حق به طور خالصانه است، دست در آرزوی کار خیر است، شهوت چشم انتظار پاکی است، شکم گرسنه لقمه حلال است. قدم آرزومند حرکت به سوی خداست. خدایا، با ما قحطی زدگان بی یوسف چه می خواهی بکنی؟

گر می پذیری خسته ما سخت خسته ایم
ور می پذیری شکسته ما دلشکسته ایم.

این رفتار سلیمان نبی است

یکی از ویژگی های سلیمان نبی این بود که زبان پرندگان را می فهمید:

«و ورث سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء إن هذا هو الفضل المبین». [38]

و سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم، معرفت و آگاهی به زبان و منطق پرندگان را به ما آموخته اند، و از هر چیزی که به پیامبران و پادشاهان داده اند به ما عطا کرده اند، یقیناً این امتیاز آشکاری است.

ایشان يك روز دید يك گنجشك نر دارد با گنجشك ماده‌ای حرف می‌زند. می‌گفت: چرا به من محل نمی‌گذاری؟ چرا کنار من نمی‌نشینی؟

چرا به من انس نمی‌گیری؟ چرا نگاه محبت‌آمیز به من نمی‌کنی؟ با من باش و به من محبت کن تا هر کاری دلت می‌خواهد برایت انجام دهم؛ حتی اگر بخواهی بارگاه سلیمان را بلند می‌کنم و در دریا می‌اندازم.

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 279

سلیمان به گنجشك نر گفت: تو مگر چقدر وزن داری که وعده می‌دهی بارگاه مرا به دریا می‌اندازی؟ گفت: ای رسول خدا، عاشق به هم ریخته است. من دارم چیزی می‌گویم تا دل این خانم را به دست آورم وگرنه من سنگ ده مثقالی را هم نمی‌توانم بلند کنم. شما هم به دل نگیر و آبروی ما را پیش این نبر.

سلیمان رو به گنجشك ماده کرد و گفت: چرا به این محل نمی‌گذاری؟

چرا نگاه محبت‌آمیز به او نمی‌کنی؟ چرا کنارش قرار نمی‌گیری؟ او که می‌گوید من عاشقت هستم؟ گفت: اختلاف من با او در همین جاست.

او ادعای عشق می‌کند، ولی ادعایش حقیقت ندارد، برای این که با دو تا گنجشك ماده دیگر هم ارتباط دارد. اگر او عاشق من بود، باید با من بود نه با دیگران.

نقل است که سلیمان از این حرف منقلب شد، به خانه رفت و چهل شبانه روز بیرون نیامد و مردم صدای گریه‌اش را می‌شنیدند. می‌گفت:

خدایا، اگر من عاشق تو هستم و راست می‌گویم، پس چرا دلم این طرف و آن طرف می‌رود؟

درد ما هم همین است و این‌طور در قحطی گرفتار شده‌ایم. به زبان خدا را می‌خواهیم، اما با صد چیزی دیگر روی هم ریخته‌ایم. می‌گوییم خدا، اما دائم این طرف و آن طرف می‌رویم. درحالی که به قول شاعر:

يك سر دو خمار بر نگیرد

يك سینه دو بار بر نگیرد

گر شد ز میان دو نیمه شاید

این دل که دو سوی می‌گراید

آن را که دو یار در دل آید
شک نیست که دل فراخ باید

مومن به وفا دو روی نبود
گر هست یگانه گوی نبود.

[39]

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ. نُحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 280

و فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ. نَزَلَا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ». [40]

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند و می گویند:

مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند بشارت باد. ما در زندگی دنیا و آخرت، یاران و دوستان شما هستیم، آنچه دلتان بخواهد در بهشت برای شما فراهم است و در آن هرچه را بخواهید برای شما موجود است. رزق آماده ای از سوی آمرزنده مهربان است. و خوش گفتارتر از کسی که به سوی خدا دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید: من از تسلیم شدگان در برابر فرمانها و احکام خدا هستم کیست؟

وقت آن رسیده که دورویی و دوگرایی را کنار بگذاریم و از اعماق دلمان بفهمیم که محبوب حقیقی تنها خداست. و تنها او می تواند ما را از این همه بدبختی و ذلت نجات دهد. وقت آن است که یکبار و برای همیشه مقیم در خانه او شویم و دیگر در خانه ارباب بی مروت دنیا [41] نرویم و چشم امیدمان جز او به هیچ کس دیگری نباشد. او که به فرموده قرآن آمرزنده گناه و پذیرنده توبه و سخت کیفر و صاحب نعمت فراوان است. او که جز او معبودی نیست و بازگشت همه به سوی اوست:

«غَافِرُ الذَّنْبِ وَ قَابِلُ التَّوْبِ شَدِيدُ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ». [42]

این چه تعبیر شگرفی است: «غَافِرُ الذَّنْبِ وَ قَابِلُ التَّوْبِ»؟ می فرماید اول شما را می بخشم و بعد توبه تان را قبول می کنم. اول از گناهان پاکتان می کنم و بعد توبه تان را می پذیرم. این چه نوع مهرورزی و محبت و بزرگواری و کرامت است؟

قرآن کریم در سوره انفطار طایفه‌ای از فرشتگان را یاد می‌کند با نام کرام الکاتبین [43] که مسئول نوشتن اعمال خوب و بد انسان‌اند. در روایات

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 281

آمده است که وقتی بنده‌ای قصد ارتکاب گناهی را دارد آنان به پروردگار می‌گویند: بنده تو قصد گناه دارد و در دل نقشه انجام آن را می‌کشد.

خطاب می‌رسد: مواظبش باشید. اگر گناه مرتکب شد، هفت ساعت صبر کنید و قلم را نگاه دارید و چیزی ننویسید، چون ممکن است در این مدت توبه کند. اما اگر توبه نکرد، فقط همان گناه را برایش ثبت کنید. اما اگر قصد گناه کرد و مرتکب گناه نشد، به جای آن نیت گناه که انجامش نداده حسنه‌ای برایش ثبت کنید و آن نیت آلوده و گناه را حسنه حساب کنید، [44] برای این که به خاطر من در پی آن گناه نرفت، نه این که زمینه‌اش فراهم نبوده باشد.

این چه خدایی است که این قدر خاطر بندگان را می‌خواهد و ما چه بندگان هستیم که او را به سبب مشغول شدن به نعمت‌هایی که خودش به ما داده فراموش می‌کنیم و از او دل می‌بریم و در دوستی با او تنها به ادعا بسنده می‌کنیم؟ خودمان را در دوستی با پروردگار با کسی مقایسه کنیم که هواره خدا را به راستی و از سر صدق می‌خواند و در چین شیئی ضربت خورد. نشانه راستگویی‌اش هم این بود که خدا برادری چون پیامبر خدا، همسری چون زهرا مرضیه، و فرزندانمانند حسن و حسین و قمر بنی هاشم و زینب کبری به او عطا کرد. او که در سحرگاه عروجش به سوی محبوب با فرقی شکافته و محاسنی آغشته به خون فریاد زد: رستگارم شدم. به خدای کعبه سوگند!

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 282

بی‌نوشت:

[1]. دراین باره در کتاب عقل کلید کنج سعادت به تفصیل سخن گفته شده است. قرطبی در تفسیرش (ج 2، ص 202) می‌نویسد: «و قال بعض الحكماء: إن كل شيء في العالم الكبير له نظير العالم الصغير، الذي هو بدن الانسان، و لذلك قال تعالى: لقد خلقنا الانسان في أحسن تقويم. و قال: و في أنفسكم أفلا تبصرون. فحواس الانسان أشرف من

الكواكب المضيئة، و السمع و البصر منها بمنزلة الشمس و القمر في إدراك المدركات بها، و أعضاؤه تصير عند البلى ترابا من جنس الارض، و فيه من جنس الماء العرق و سائر رطوبات البدن، و من جنس الهواء فيه الروح و النفس، و من جنس النار فيه المرة الصفراء، و عروقه بمنزلة الأنهار في الارض، و كبده بمنزلة العيون التي تستمد منها الأنهار، لان العروق تستمد من الكبد. و مثانته بمنزلة البحر، لانصباب ما في أوعية البدن إليها كما تنصب الأنهار إلى البحر. و عظامه بمنزلة الجبال التي هي أوتاد الارض.

و أعضاؤه كالاشجار، فكما أن لكل شجر ورقا و ثمرافكذلك لكل عضو فعل أو أثر.

و الشعر على البدن بمنزلة النبات و الحشيش على الارض. ثم إن الانسان يحكى بلسانه كل صوت حيوان، و يحاكي بأعضائه صنيع كل حيوان، فهو العالم الصغير مع العالم الكبير مخلوق محدث لصانع واحد، لا إله إلا هو.» [

[(2). دراین باره، پیش از این روایتی را نقل کرده‌ایم که نشان‌دهنده برتری قلب بر سایر اعضا است: «العقول أئمة الافكار، و الافكار أئمة القلوب، و القلوب أئمة الحواس، و الحواس أئمة الاعضاء». ر ك: بحار الأنوار 7 ج 1، ص 96. مرحوم مجلسی هم چنین در این باره می‌فرماید: «... و تحقیقه أن بدن الانسان بمنزلة مدينة كبيرة لها حصن منيع هو القلب بل هو العالم الصغير من جهة و العالم الكبير من جهة اخرى والله سبحانه هو سلطان القلب و مدبره، بل القلب عرشه، و حصنه بالعقل و الملائكة، و نوره بالانوار الملكوتية، و استخدمه القوى الظاهرة و الباطنة و الجوارح و الاعضاء الكثيرة و لهذا الحصن أعداء كثيرة من النفس الامارة، و الشياطين الغدرة، و أصناف الشهوات النفسانية، و الشبهات الشيطانية، فإذا مال العبد بتأنيده سبحانه إلى عالم الملكوت، و صفى قلبه بالطاعات و الرياضات عن شوك الشكوك و الشبهات، و قدارة الميل إلى -]

حديث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 283

- الشهوات، استولى عليه حبه تعالى و منعه عن حب غيره، فصارت القوى و المشاعر و جميع الالات البدنية مطيعة للحق، منقادة له، و لا يأتي شئ منها بما يناهى رضاه، و إذا غلبت عليه الشقوة، و سقط في مهاوى الطبيعة استولى الشيطان على قلبه، و جعله مستقر ملكه و نفرت عنه الملائكة، و أحاطت به الشياطين، و صارت أعماله كلها للدنيا، و إراداته كلها للهوى، فيدعى أنه يعبد الله، و قد نسى الرحمان، و هو يعبد النفس و الشيطان. فظهر أنه لا يجتمع حب الله و حب الدنيا، و متابعة الله و متابعة الهوى في قلب واحد، و ليس للانسان قلبان حتى يحب بأحدهما الرب تعالى و يقصده بأعماله، و يحب بالآخره الدنيا و شهواتها، و يقصدها في أفعاله كما قال سبحانه: ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه. و مثل سبحانه لذلك باللسان و السيف، فكما لا يكون في فم لسانان، و لا في غمد سيفان، فكذلك لا يكون في صدر قلبان، و

يحتمل أن يكون اللسان لما مر في ذى اللسانين. و أما قوله: فكذلك الاذهان. فالفرق بينها و بين القلب مشكل، و يمكن أن يكون القلب للحب و العزم، و الذهن للاعتقاد و الجزم، أى لا يجتمع في القلب حب الله و حب ما يناق حبه سبحانه، من حب الدنيا و غيره، و كذلك لا يجتمع الجزم بوجوده تعالى، و صفاته المقدسة و سائر العقائد الحقّة، مع ما ينافيه من العقائد الباطلة و الشكوك و الشبهات في ذهن واحد كما أشرنا إليه سابقا و قيل: يعنى كما أن الظاهر من هذه الاجسام لا يصلح تعددها في محل واحد، كذلك باطن الانسان الذى هو ذهنه و حقيقته لا يصلح أن يكون ذا قولين مختلفين، أو عقيدتين متضادتين، و قيل: الذهن الذكاء و الفطنة، و لعل المراد هنا التفكير في الامور الحقّة النافعة، و مبادئها و كيفية الوصول إليها، و بالجملة أمره بأن يكون لسانه واحدا، و قلبه واحدا، و ذهنه واحدا، و مطلبه واحدا، و لما كان سبب التعدد و الاختلاف أمرين؛ أحدهما تسويل النفس، و الآخر الغفلة عن عقوبة الله، عقبه بتحذيرها، و ربما يقرأ بالبدال المهملة من المداهنة في الدين، كما قال تعالى: أفبهذا الحديث أنتم مدهنون. و قال: و دوا لو تدهن فيدهنون». بحار الأنوار، ج 72، ص 208.]

[(3) «إن منزلة القلب من الجسد بمنزلة الإمام من الناس، الواجب الطاعة عليهم». علل الشرائع، ص 109، ح 8.]

حديث عقل و نفس آدمى درآيينه قرآن، ص: 284

[(4). این مطلب به دو صورت از حضرت نقل شده است: عیون الحکم و المواعظ، علی بن محمد اللیثی الواسطی، ص 314 و غرر الحکم، ح 23:

- طوبی لمن عصی فرعون هوا و أطاع موسى تقواه.

- طوبی لمن أطاع محمود تقواه و عصی من مذموم هواه.]

[(5). درباره متصف شدن فرعون به ذوالاوتاد در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «... سألہ أبان الأحمر عن علة تسمية فرعون ذا الأوتاد. قال: لأنه كان إذا عذب رجلا بسطه على الأرض على وجهه، و مد يده و رجله فأوتدها بأربعة أوتاد في الأرض، و ربما بسطه على خشب منبسط، فوتد رجله و يديه بأربعة أوتاد، ثم تركه على حاله حتى يموت». نور الثقلين، ج 5، ص 571، ح 6.]

[(6). فجر، 6- 14.]

[(7) در دعای کمیل می خوانیم: «و لا يمكن الفرار من حكومتك». و در دعای ابی حمزه:

«لا الذى احسن استغنى عم عونك و رحمتك. و لا الذى اساء و اجتراً عليك و لم يرضك خرج عن قدرتك».

[(8). مصباح المتعبد، شیخ طوسی، ص 448: تسبیح یوم الاحد: «بسم الله الرحمن الرحيم.

سبحان من ملا الدهر قدسه، سبحان من یغشی الأبد نوره، سبحان من أشرق كل شیء ضوءه، سبحان من یدان بدينه كل دين و لا یدان بغير دينه، سبحان من قدر بقدرته كل قدر و لا یقدر أحد قدره، سبحان من لا یوصف علمه، سبحان من لا یعتدی على أهل مملكته، سبحان من لا يأخذ أهل الأرض بألوان العذاب، سبحان الرؤوف الرحيم، سبحان من هو مطلع على خزائن القلوب، سبحان من یحصی عدد الذنوب، سبحان من لا یخفی علیه خافية فی الأرض و لا فی السماء، سبحان ربی الودود، سبحان الفرد الوتر، سبحان العظیم الأعظم».

- الجامع للشرایع، یحیی بن سعید الحلبي، ص 116: «و عن النبی علیه الصلاة و السلام و التحية و الاكرام، قال: لأمیر المؤمنین (علیه السلام)، إذا أردت أن تحفظ كل ما تسمع و تقرأ، فادع فی دبر كل صلاة، سبحان من لا یعتدی على أهل مملكته سبحان من لا يأخذ أهل الأرض بألوان العذاب، سبحان الرؤف الرحيم، اللهم اجعل لی فی قلبی نوراً-]

حديث عقل و نفس آدمی درآینة قرآن، ص: 285

- و بصراً وفهما و علماً إنك على كل شیء قدير».

- الحدائق، الناضرة، محقق بحرانی، ج 4، ص 73: «... و عن السكونی عن الصادق علیه السلام قال: سئل كيف اصنع إذا خرجت مع الجنابة: امشى امامها أو خلفها أو عن يمينها أو عن شمالها؟ قال: ان كان مخالفا فلا تمش امامها فان ملائكة العذاب يستقبلونه بالوان العذاب».

[(9). بحار الأنوار، ج 16، ص 303: «... قال ابن عباس: ما خلق الله عز و جل و لا ذراً و لا برأ نفساً أكرم علیه من محمد صلى الله علیه و اله، و ما سمعت الله أقسم بحياة أحد إلا بحياته. قوله تعالى: «و ما منعنا أن نرسل بالآيات» أى التى اقترحتها قریش: من قلب الصفا ذهباً، و إحياء الموتى و غیر ذلك «إلا أن كذب بها الاولون» من الامم السابقة فعذبوا بعذاب الاستیصال. إذ عادة الله تعالى فی الامم أن من اقترح منهم آية فاجيب إليها ثم لم يؤمن أن يعاجل بعذاب الاستیصال، و قد صرفه الله تعالى عن هذه الامة ببركة النبی صلى الله علیه و آله «و ما نرسل بالآيات إلا تخويفاً» أى لا نرسل الآيات المقترحة إلا تخويفاً من نزول العذاب العاجل كالطليعة و المقدمة له، فإن لم يخافوا وقع عليهم. و یحتمل أن يكون المراد القرآن و المعجزات الواقعة، فإنها تخويف، و إنذار بعذاب الآخرة...».

- تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج 10، ص 132: (و یؤخرکم إلى أجل مسمى) و فی هذا دلالة على ثبوت أجلین كأنه شرط فی الوعد بالأجل المسمى عبادة الله و التقوی. فلما لم يقع ذلك منهم، اقتطعوا بعذاب الإستیصال قبل الأجل الأقصى بالأجل الأدنى.]

[(10). شوری، 31. آیه 22 سوره عنکبوت نیز همین معنا را بیان می کند: «و ما أنتم بمعجزین فی الارض و لا فی السماء و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر».]

[(11). فجر، 23-26.]

[(12). دراین باره چند روایت زیر قابل تأمل است:

- إرشاد الأذهان، علامه حلی، ج 1، ص 17: «... وروی أن الله تعالى أوحى إلى داود عليه السلام: أن أهون ما أنا صانع بعبد غير عامل بعلمه [أشد] من سبعين -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 286

- عقوبة باطنية أن أخرج من قلبه حلاوة ذكرى».

- التحفة السنية (مخطوط)، سيد عبد الله جزائري، ص 132: «... عن أبي عبد الله، عليه السلام، إذا صليت فاقبل بقلبك على الله عز و جل فانه ليس من عبد مؤمن يقبل بقلبه على الله في صلوته و دعائه الا قبل الله عليه بقلوب المؤمنين. و فی حدیث اخر انما يحتسب للمصلی من صلوته ما قبل عليه بقلبه و استصغار ما سواه حال التكبير حتى يكون مؤمنا بقلبه و لسانه و الا كان من الذين قالوا امنا بافواههم و لم يؤمن قلوبهم. و عن أبي عبد الله، عليه السلام، إذا كبرت فاستصغر ما بين العلى و الشرى دون كبريائه فان الله إذا اطلع على قلب العبد و هو يكبر و فی قلبه عارض عن حقيقة تكبيره قال: يا كاذب، اتخذنى؟ و عزتى و جلالى لا حرمك حلاوة ذكرى و لا حجبك عن قربى و المسارة بمناجاتى. الحديث...».

- روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص 461: «قال الصادق عليه السلام: أوحى الله عز و جل إلى داود عليه السلام، يا داود، بی فافرح و بذكرى فتلذذ و بمناجاتى فتتعلم فغن قليل اخلی الدار عن الفاسقين و اجعل لعنتى على الظالمين».

- فیض القدير شرح الجامع الصغير، مناوی، ج 2، ص 178: «... (اللهم افتح مسامع قلبي) أى آذانه جمع مسمع كمنبر الأذن كما فى الصحاح (لذكرک) ليدرك لذة ما نطق به كل لسان ذاکر و أن كل قلب لم يدرك لذة الذكر فهو كالميت بل الميت خير منه. كان رجل فى بنى إسرائيل أقبل على الله ثم أعرض عنه فقال: يا رب، كم أعصيك و لا تعاقبنى؟ فأوحى إلى نبي ذلك الزمان قل لفلان كم عاقبتك و لم تشعر ألم أسلبك حلاوة ذكرى ولذة مناجاتى؟ (وارزقنى طاعتك) أى كمال لزوم أوامرك (و طاعة رسولك) النبی الأمی الذى أوجبت علينا طاعته و ألزمتنا متابعته (و عملا بكتابتك) القرآن أى العمل بما فيه من الاحكام فإن من وفق لفهم أسرارہ و صرف إليه عنايته اكتفى به عن غيره و دله على كل خير و حذره من كل شر و هو الكفيل بذلك على أتم الوجوه و فيه أسباب الخير و الشر مفصلة مبينة (ما فرطنا فى الكتاب من شيء)..».

[-]

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 287

- به چند روايت ديگر دراين باره اشاره مى شود:

- كافي، ج 1، ص 46: قال النبي، صلى الله عليه و آله: أوحى الله إلى داود، عليه السلام: لا تجعل بيني و بينك عالما مفتونا بالدنيا فيصدك عن طريق محبتى، فإن أولئك قطاع طريق عبادى المریدين، إن أدنى ما أنا صانع بهم أن أنزع حلاوة مناجاتى عن قلوبهم.

- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 115: كيف يجد لذة العبادة من لا يصوم عن الهوى؟

- محاسبة النفس، ابراهيم كفعمی، ص 115: يا نفس: كما ينظر المريض إلى لذيذ الطعام، فلام يلتذ من شدة الاسقام، كذلك صاحب الدنيا لا يجد لذة العبادة و حلاوتها، مع ما يجد من محبة الدنيا و غضاوتها. [

[(13). يوسف، 101.]

[(14). يوسف، 39.]

[(15). يوسف، 33.]

[(16). روم، 50.]

[(17) بیت است از شاعر أهل بیت شیخ محمد رضا خالصی کاظمی که حکم مثل سائر را یافته و بسیار به کار رفته است. مربوط به قصیده‌ای که او در مدح امیر مومنان سروده است. ر ك: الغدير: ج 5، ص 458:

أنت مولای آية الجبار	ایها المرتقی سنام الفخار!
لیس فيه لسائر من فرار؟	أغدیرا أرتینا؟ أم محیطا
أم سماء تشع فیها الدراری؟	أم ریاضا ترهو بزهر نضیر؟
بشمار من أطیب الأثمار؟	أم جنانا أشجارها مثقلات
كن قبل (الغدير) تحت ستار	أنت فی الكون قد نشرت علوما
مهیعا یستنیر بالأنوار	أنت مهدت للأنام سیلا
و وقار و سؤدد و افتخار	أنت ألبستنا ملابس عز

[-

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 288

-

أنت أودعت فی غدیرك درا	حسنه یزدری لثالی البحار
أنت أحرى بأن تنادی بصوت	تسمع العالمین فی الأمصار
[تلك أثارنا تدل علينا	فانظروا بعدنا إلى الآثار
دم لك الخیر بالغدیر مهناً	و سیجزیک حیدر الکرار

[

[(18). مائده، 83.]

[(19). از مولوی است. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت 815 - 817]

میلش اندر طعنه پاکان برد

چون خدا خواهد که پرده کس درد

کم زند بر عیب معیوبان نفس

ور خدا خواهد که پوشد عیب کس

میل ما را جانب زاری کند

چون خدا خواهد که مان یاری کند

[

[(20). زمر، 17 - 18.]

[(21). نهج البلاغه، ج 2، ص 161.]

[(22). كنز العمال، متقی هندی، ج 1، ص 230، ح 1157. قال الله تعالى من أذى لي ولها فقد استحل محاربتی و ما تقرب إلى عبدی بمثل أداء الفرائض و ما يزال العبد يتقرب إلى بالنوافل حتى احبه فإذا احبته كنت عينه التي يبصر بها و اذنه التي يسمع بها و يده التي يبطش بها و رجله التي يمشى بها و فؤاده الذي يعقل به و لسانه الذي يتكلم به إن دعاني احبته و إن سألتني اعطيته و ما ترددت عن شيء أنا فاعله ترددي عن وفاته و ذاك لانه يكره الموت و أنا أكره مساءته.]

[(23). قصص، 78.]

[(24). مستدرک الوسائل، میرزای نوری، ج 14، ص 62:

- «... قال أبو نيزر: جاءني علي بن أبي طالب (عليه السلام) و أنا أقوم بالضعيتين عين أبي نيزر و البغيغة، إلى أن قال: ثم أخذ المعول و انحدر في العين، فجعل يضرب و ابطأ عليه الماء، فخرج و قد تفضج جبينه (عليه السلام) عرقاً، فانتكف العرق عن جبينه، ثم أخذ المعول و عاد إلى العين، فأقبل يضرب فيها و جعل يهمهم، فاثالت كأنها عنق جزور، فخرج مسرعاً و قال: أشهد الله أنها صدقة، على بداوة و صحيفة قال: -]

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 289

- فجعلت بحما إليه، فكتب: بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما تصدق به عبد الله على أمير المؤمنين، تصدق بالضعيتين المعروفتين بعين أبي نيزر و البغيغة، على فقراء أهل المدينة و ابن السبيل، ليقى الله بحما وجهه حر النار يوم القيامة، لا تباعا و لا توهبا حتى يرثهما الله و هو خير الوارثين، إلا أن يحتاج اليهما الحسن و الحسين فهما طلق لهما، و ليس لاحد غيرهما».

- مستدرک الوسائل، ج 16، ص 330: «أبو العباس محمد بن يزيد المبرد في الكامل:

حدثنا أبو محلم محمد بن هشام، في اسناد ذكره، آخره أبو نيزر، قال أبو نيزر: جئني على بن أبي طالب (عليه السلام) و أنا أقوم بالضعيتين عين أبي نيزر و البغيغة، فقال لي: هل عندك من طعام؟ فقلت: طعام لا ارضاه لامير المؤمنين (عليه السلام)، قرع من قرع الضيعة صنعته بإهالة سنخة، فقال: على به. فقام إلى الربيع و هو جدول فغسل يده، ثم أصاب من ذلك شيئا، ثم رجع إلى الربيع فغسل يديه بالرمل حتى انقامها، ثم ضم يديه كل واحدة منهما إلى أختها و شرب بهما، حسی من ماء الربيع، ثم قال: يا أبا نيزر، إن الاكف أنظف الآنية. ثم مسح ندى ذلك الماء على بطنه، و قال: من أدخله بطنه في النار فأبعده الله».

- این روایت نیز از رسول خدا در این باب زیباست: مستدرک الوسائل، ص 331:

المستغفری فی طب النبی (صلی الله علیه و آله): قال: قال (صلی الله علیه و آله):

المؤمن يأكل بشهوة أهله، و المنافق يأكل أهله بشهوته.]

[(25) اشاره است به داستان تبعید ابوذر غفاری به بیابان ریذه بر اثر مخالفت با سیاست‌های حکومتی عثمان بن عفان.]

[(26) «ورأوته التي هو في بيتها عن نفسه و غلقت الابواب و قالت هيت لك قال معاذ الله إنه ربي أحسن مثواي إنه لا يفلح الظالمون». يوسف، 23.]

[(27). حافظ:

به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر / به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را.

[(28). امام سجاد در دعای ابی حمزه این معنا را بدین صورت بیان می‌فرماید: «سیدی لعلک عن بابک طردتني، و عن خدمتك نُحيتني! أو لعلک رأيتني مستخفاً بحقك فاقصيتني! أو لعلک رأيتني معرضاً عنك فقليتني! أو لعلک و جدتني في مقام الكاذبين -»]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 290

- فرفضتني! أو لعلک رأيتني غير شاكر لنعمائك فحرمتني! أو لعلک فقدتني من مجالس العلماء فخذلتني! أو لعلک رأيتني في الغافلين فمن رحمتك آيستني! أو لعلک رأيتني آلف مجالس البطالين فبيني و بينهم خليتني! أو لعلک لم تحب أن تسمع دعائي فباعدتني! أو لعلک بجرمي و جريرتي كافيتني! أو لعلک بقله حيائي منك جازيتني! فان عفوت يا رب، فظالما عفوت عن المذنبين قبلي، لان كرمك أي رب - يحل عن مجازاة المذنبين، و حلمك يكبر عن مكافاة المقصرين، و أنا عائد بفضلك، هارب منك إليك، متنجز ما وعدت من الصفح عمن أحسن بك ظناً».

الصحيفة السجادية (ابطحی)، ص 222.

[(29). بقره، 285.]

[(30). سلسله سند این روایت صحیح است: علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله، عليه السلام.]

[(31). کافی، ج 2 ص 497.]

[(32). بحار الانوار، ج 73، ص 354، ح 60.]

[(33). خصال، شیخ صدوق، ص 228.]

[(34). یوسف، 90.]

[(35). اشاره است به این آیات 44 تا 57 سوره یوسف: «و قال الملك إني أرى سبع بقرات سمان يأكلهن سبع عجاف و سبع سنبلات خضر و آخر يابسات يا أيها الملا أفتوني في رؤياي إن كنتم للرؤيا تعبرون* قالوا أضغاث أحلام و ما نحن بتأويل الاحلام بعامين* و قال الذي نجا منهما و اذكر بعد أمة أنا أنبئكم بتأويله فأرسلون* يوسف أيها الصديق أفتنا في سبع بقرات سمان يأكلهن سبع عجاف و سبع سنبلات خضر و آخر يابسات لعلی أرجع إلى الناس لعلهم يعلمون* قال

تزرعون سبع سنين دأبا فما حصدتم فذروه في سنبله إلا قليلا مما تأكلون* ثم يأتي من بعد ذلك سبع شداد يأكلن ما قدمتم لهن إلا قليلا مما تحصنون* ثم يأتي من بعد ذلك عام فيه يغاث الناس وفيه يعصرون* و قال الملك ائتوني به فلما جاءه الرسول قال ارجع إلى ربك فاسأله ما بال النسوة اللاتي قطعن أيديهن إن ربي بكيدهن عليم* قال ما خطبكن إذ-]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 291

- راودتن يوسف عن نفسه قلن حاش لله ما علمنا عليه من سوء قالت امرأة العزيز الآن حصحص الحق أنا راودته عن نفسه و إنه لمن الصادقين* ذلك ليعلم أني لم أخنه بالغيب و أن الله لا يهدي كيد الخائنين* و ما أبرئ نفسي إن النفس لأمارة بالسوء إلا ما رحم ربي إن ربي غفور رحيم* و قال الملك ائتوني به أستخلصه لنفسي فلما كمله قال إنك اليوم لدينا مكين أمين* قال اجعلني على خزانة الأرض إني حفيظ عليم* و كذلك مكنا يوسف في الأرض يتبوء منها حيث يشاء نصيب برحمتنا من نشاء و لا نضيع أجر المحسنين* و لاجر الآخرة خير للذين آمنوا و كانوا يتقون«.]

[(36). منظور از اعضای رئیسه اعضایی هستند که اعمال ارادی ما را انجام می دهند یا سبب آن می شوند. این تعبیر خاص علمای اخلاق است و نباید آن را با اصطلاح اعضای رئیسه در طب قدیم اشتباه کرد که مرا از آن قلب، مغز، کبد و ... است.

(ویراستار)

[(37). از سعدی است.]

[(38). نمل، 16.]

[(39). منتخبی است از دیوان مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی.]

[(40). فصلت، 30 - 32.]

[(41). اشاره است به این بیت حافظ:

چند نشینی که خواجه کی به در آید؟

بر در اربابت بی مروت دنیا/

[

[(42). غافر 3.]

[(43). «و إن عليكم لحافظين* كراما كاتبين* يعلمون ما تفعلون». انفطار، 10 - 12.]

[(44). کافی، ج 2 ص 437: «عن ابن أبي عمير، و أبو علی الاشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن أبي أيوب، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال:

من عمل سيئة اجل فيها سبع ساعات من النهار فإن قال: أستغفر الله الذي لا إله إلا هو الحى القيوم. - ثلاث مرات لم تكتب عليه. نیز: علی بن إبراهيم، عن أبيه، و أبو علی الاشعری، و محمد بن یحیی، جمیعا، عن الحسين بن إسحاق، عن علی بن مهزيار، عن فاضلة بن أيوب، عن عبد الصمد ابن بشیر، عن أبي عبد الله عليه السلام

حدیث عقل و نفس آدمی درآیینہ قرآن، ص: 292

- قال: العبد المؤمن إذا أذنب ذنبا أجله الله سبع ساعات فإن استغفر الله لم يكتب عليه شيء و إن مضت الساعات و لم يستغفر، كتبت عليه سيئة و إن المؤمن ليذكر ذنبه بعد عشرين سنة حتى يستغفر ربه فيغفر له و إن الكافر لينساه من ساعته».]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیینہ قرآن، ص: 293

15 در میان دو انتخاب خدا یا دنیا؟

حدیث عقل و نفس آدمی درآیینہ قرآن، ص: 294

تهران، حسینیه همدانیها رمضان 1386

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 295

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك امير مؤمنان، در سه روايت بسيار مهم، از تفكر و اندیشه مثبت سخن گفته و در روايت نخست، در كنار فكر، دو موضوع مهم ديگر را نيز طرح کرده‌اند:

«علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال: كان أمير المؤمنين، عليه السلام، يقول: نبه بالتفكر قلبك، و جاف عن الليل جنبك، و اتق الله ربك». [1]

دل خوابت را با اندیشه بیدار کن و تمام شب را به خواب سپری نکن، بلکه بخشی از آن را، گرچه کم و اندک باشد، به عبادت خدا مشغول باش؛ زیرا خواب زیاد، به نوعی هدر کردن عمر است و برخاستن بخشی از شب برای عبادت هماهنگی با انبیاء خدا و ائمه طاهرين و اولیاء الهی است. نماز شب کلید حل مشکلات، مایه آبرومندی انسان، سبب روسپیدی در دنیا و آخرت، و سرمایه‌ای عظیم برای زمان مرگ و برزخ و قیامت است. [2] ازاین رو، حیف است انسان بمیرد و حیات اخروی خود را آغاز کند، درحالی که غرق در حسرت و اندوه است.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 296

در بخش سوم روايت نیز حضرت می‌فرمایند: در تمام امور زندگی از خدا پروا داشته باش و او را حاضر و ناظر و مراقب و آگاه بین و بدان که او حتی پلک به هم‌زدن‌ها، اشاره‌های ابرو، معنی نگاه‌ها، و خیالات انسان را می‌بیند و همه آن‌ها را در روز قیامت به او نشان می‌دهد.

این روايت که پیش از این نیز درباره آن سخن گفته‌ایم برای نشان دادن اهمیت بیداری قلب کافی است، زیرا بدون حضور و بیداری قلب نه نماز انسان پرمفعتی است و نه پیشه کردن تقوای الهی ممکن است.

برای بیداری قلب نیز زمینه‌های فراوانی قرار داده شده است و خداوند اسباب این بیداری را برای هرکس به نوع، کیفیت، و صورتی فراهم می‌کند که اگر به آن‌ها توجه کند متنبه شده و راه را خواهد یافت.

سخنی که سبب بیداری پادشاهی شد.

آورده‌اند که در سالیان دور پادشاهی زندگی می‌کرد که کشور گسترده‌ای داشت، اما بعدها تغییر موضع داد و مسیر زندگی‌اش را عوض کرد و پس از چشم‌پوشی از مقام سلطنت به انسانی معنوی و تأثیرگذار تبدیل شد. سبب این تغییر موضع نیز این بود که روزی، در زمان اوج سلطنتش، مغرور و متکبر به تخت تکیه داده بود و وزیران و نظامیان به رسم معمول در دو طرف تختش ایستاده بودند که ناگهان مردی با لباس‌های کهنه و گردوخاک گرفته از راه رسیده و از مأموران رده اول کاخ هم عبور کرد و به وسط تالار دربار آمد، ولی در آنجا گرفتار شد و مأموران با چوب و تازیانه به او حمله کردند. وقتی از او پرسیدند که در دربار چه می‌کردی و برای چه به این‌جا آمدی؟ گفت: هیچ! داشتم از این‌جا عبور می‌کردم، دیدم خسته‌ام. چشمم به این کاروانسرا افتاد گفتم بیایم استراحتی بکنم!

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 297

با شنیدن این حرف، درباریان بیشتر ناراحت شدند و گفتند: بی‌تریتی اولت این بود که همین‌طور وارد کاخ شدی. حالا جسارت می‌کنی و کاخ اعلیحضرت را کاروانسرا می‌شماری؟!

در همین حال، سلطان هم روی تخت نشسته و مشغول نظاره است.

مرد گفت: مرا نزدیک تا از شما سوالی بپرسم! قبل از این پادشاه، این کاخ متعلق به که بود؟ گفتند: پدرش. گفت پیش از آن چه؟ گفتند: پدر بزرگش. گفت: و قبل از آن؟ گفتند: جدّ اعلایش. گفت: آن‌ها الان کجا هستند؟ گفتند: هر کدام مدتی سلطنت کرده و حالا مرده‌اند. گفت: به نظر شما، جایی که هرچند روز یکبار به کسی می‌رسد و جای یکی دیگر می‌شود، غیر از کاروانسراست؟ [3]

راست هم می‌گفت دنیا به راستی کاروانسراست. [4] مردم هم اشتباه می‌کند و این‌قدر محکم درباره «دربار»، «کاخ»، «خانه‌ام»، «پولم» و ...

حرف می‌زنند. این من‌ها را باید کنار گذاشت، چون اگر این خانه واقعا برای کسی بود، نباید يك روز تابوت می‌آورند آدم را می‌برند و دفن می‌کردند و فرزندان انسان، نوه‌ها و نتیجه‌ها و ... مالک آن می‌شدند. دل بستن به کاروانسرای که باید بگذریم و برویم و دل بستن به مالی که باید برای دیگران بماند و اسیر شدن به زن و بچه و سایر مسائل دنیایی از بیخردی است و تنها علتش خواب قلب است.

مرحوم کراجکی در کتاب کنز الفوائد نقل می کند که روزی متوکل عباسی امام جواد، علیه السلام، را به کاخ خود احضار کرد، درحالی که بر تخت آراسته ای در میان بستانی نشسته بود و جام شرابی در دست داشت. در حال مستی، امام، علیه السلام، را نیز به نوشیدن شراب دعوت کرد و وقتی امتناع ایشان را دید از ایشان خواست برایش شعری بخواند.

حضرت نیز از فرصت استفاده کردند و این ابیات را سرودند:

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 298

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم	غلب الرجال فلم تمنعهم القلل
و استنزلوا بعد عز من معاقلهم	فاسکنوا حفرا یا بئس ما نزلوا
ناداهم صارخ من بعد ما دفنوا	این الاسره و التیجان و الحلل
این الوجوه التی کانت محببه	من دوغها تضرب الاستار و الکلل
فافصح القبر عنهم حین ساء لهم	تلك الوجوه علیها الدود تنتقل
قد طال ما اكلوا دهرًا ما شربوا	فاصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا

وقتی سخن امام به این جا رسید، متوکل جام شراب را به زمین کوبید و عیشش تباه شد. [5] او از شنیدن این حقایق بیدار شد، ناراحت شد و کامش تلخ گردید، چون قلبش در خواب بود ولی آن پادشاه با شنیدن سخن آن مرد به فکر فرو رفت و بیدار شد و جریان زندگی اش را تغییر داد. او از سلطنت دست برداشت و بدون این که کسی خبردار شود از پایتختش فرار کرد. فرارش هم همان فراری بود که قرآن بدان دستور داده است:

«ففرّوا إلى الله...» [6]

به جانب خدا فرار کنید

اصولا، کسی فرار می کند که می خواهد خود را از قیدوبند یا مصیبتی برهاند. ما هم برای این که گرفتار نفس اماره و پول و زندگی های پرزرق و برق دنیایی نشویم باید فرار کنیم و برای این که خیلمان راحت باشد و امنیت پیدا کنیم و گرفتار نشویم، باید مانند اصحاب کهف به سوی خدا فرار کنیم. «فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ».

پادشاه نیز با لباسی معمولی از پایتخت فرار کرد و جریانات عجیبی نیز در این راه برایش پیش آمد که او را تربیت کرد و به انسانی اثرگذار بدل کرد. یکی از این جریانات این بود که یکبار به شهر ناآشنایی رسید و نیاز به اصلاح موی سر و صورتش پیدا کرد. در دکان سلمانی، يك نفر دیگر داشت اصلاح می کرد و به سلمانی می گفت: من باغبانم مدتی است رفته.

اگر آدم امین و درستی پیدا کردی، به من معرفی کن!

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 299

سلمانی به این مرد غریب نگاهی کرد و او را انسانی درستی یافت.

چون وقتی انسان به جانب خدا فرار می کند، قیافه دیگری پیدا می کند و به تعبیر قرآن اهل خدا بودن از چهره اش معلوم می شود [7] و آنان که چشم بیداری دارند آن ها را می شناسند. [8] آن سلمانی هم در چهره این مرد نشانی از پاکی و درستی دید، لذا پرسید: اهل کجایید؟ گفت: اهل خاک!

«منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارةً أخرى». [9]

این صحیح ترین جواب است. پرسید: کار می کنید؟ گفت: اگر کار مشروعی باشد، انجام می دهم. سلمانی هم رو به صاحب باغ کرد و گفت: به ضمانت من، ایشان را برای کار ببر.

در احوالاتش آمده است که در عرض شش ماه آن قدر خوب به درختان این باغ رسیدگی کرد که باغی نمونه ساخت. يك روز در فصل انار، صاحب باغ مهمان داشت. به او گفت: مقداری انار شیرین برای ما بیاور. من مهمانان محترمی دارم! او نیز رفت و يك ظرف انار آورد ولی همه انارها ترش بود. دوباره آورد ولی باز هم انارها ترش بودند. صاحب باغ گفت: تو شش ماه است در این باغ کار می کنی و هنوز نمی دانی کدام درخت انار شیرین دارد؟ گفت: نه. گفت: چطور نمی دانی؟ گفت: چون روزی که با من در آن سلمانی قرارداد بستی، گفתי باغبان می خواهم نه باغ خور. من در این شش ماه يك میوه هم از این درختان نخورده ام، برای همین است که نمی دانم انار شیرین کدام و انار ترش کدام است؟

به راستی، چند نفر از ما این طور فکر می کنیم؟ چند کارگر و کارمند داریم که این فرهنگ را داشته باشند؟ چند اداری و بازاری داریم که این گونه رفتار کنند؟ در تمام این سرزمین چند انسان عادل مانند او داریم که توقع داریم عدالت همه جا برپا بشود؟

عدالت در يك کشور وقتی حاکم می شود که تك تك افراد عادل باشند

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 300

یا در مسیر عدالت حرکت کنند. حاکمان هم باید عادل باشند، وگرنه امکان اجرای عدالت وجود ندارد. هر انسانی باید در فردیت خودش عادل باشد و در مجموع باید کل جامعه هم عادل باشد. حاکمان نیز باید عادل باشند تا عدالت به معنی واقعی اجرا شود و به بار بنشیند. این عدالت هم زمانی اجرا می شود که حاکم امام دوازدهم و نیروهایش عبادی الصالحون باشند. در غیر این صورت، اگر در جامعه ای همه عادل باشند، کل بدنه دولت هم عادل باشد، ولی يك وزیر یا وکیل یا استاندار ظالم باشد، باز خدا این عدالت را قبول ندارد و می گوید در این مملکت ظلم هست.

امیر المؤمنین درباره حق و عدالت سخن زیبایی دارند، می فرمایند:

«الحق أوسع الأشياء في التواصف، و أضيقتها في التناصف» [10]

یعنی مردم درباره حق و عدالت خوب حرف می زنند و می نویسند و می گویند، اما وقت عمل که می رسد، از ده میلیون نفر يك نفر هم به آن عمل نمی کند و از این رو، گسترده ترین چیز در عالم وصف عدل و حقیقت و تنگ ترین واقعیت، عمل به عدالت و حق است.

صعب روزی، بو العجب کاری، پریشان علمی

زیرکی را گفتم این احوال بین، خندید و گفت

علمی دیگر نباید ساخت وز نو آدمی.

آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست

[11]

پروین اعتصامی درباره احوان انسان ها در دنیار شعری زیبایی دارد که خوب از عهده بیانش برآمده است و به قول مولوی: خود حقیقت نقد حال ماست آن. [12] می گوید: روزی، پاسبانی مرد مستی را به جرم مستی گرفت:

مست گفت: ای دوست این پیراهن است افسار
نیست

محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 301

چرا این طوری به یقینه من چسبیدی. مگر نمی دانی این پیراهن است.

گفت: جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست

گفت: مستی کین چنین افتان و خیزان می روی

تلوتلو خوردن من از مستی نیست. خیابان و کوچه پر از چاله و گودال است و بدون سکندری خوردن نمی شود در آن راه رفت.

گفت رو صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار
نیست

گفت می باید تو را خانه قاضی برم

گفت قاضی از کجا در خانه خمار نیست

گفت نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم

از کجا می دانی که جناب والی در میخانه نیست.

محتسب دیدی هرچه می گوید این مست يك جواب درست و حسابی به او می دهد.

گفت مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست

گفت تا داروغه را گوییم در مسجد بخواب

گفت پوسیدست جز نقشی ز پودوتار نیست.

گفت از بھر غرامت جامهات بیرون کشم

گفت کار شرع کار درهم و دینار نیست.

گفت دیناری بده پنهان و خود را وا رهان

پاسبان گفت شب است و هیچ کس ما را نمی بیند. پولی بده تا یقه‌ات را رها کنم بروی. گفت رشوه حرام است. آخرین حرف‌های پاسبان این بود:

گفت آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه
گفت در سر عقل باید بی کلاهی عار نیست

گفت می بسیار خوردی، زان چنین بیخود شدی
گفت ای بیهوده گوی، حرف کم و بسیار نیست

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 302

گفت باید حد زند هشیار مردم مست را
گفت: آری، این جا يك نفر هشیار نیست.

[13]

گفت این یکی را درست می گویی، اما بقیه حرف‌هایت درست نبود. واقعا، چه کسی می‌خواهد تو را حد بزند.

هرکس حدی به گردنش نیست بیاید

در زمان حضرت عیسی، علیه السلام، می‌خواستند يك نفر را سنگسار کنند. حضرت اعلام کرد هرکس می‌خواهد در مراسم شرکت کند باید تمام صورتش را بپوشاند به طوری که شناخته نشود. فردا، در بیرون شهر، حدود دویست نفر با صورت پوشیده آمدند. حضرت فرمود:

آماده‌اید گنهکار را حد بزنید؟ گفتند به، فرمود: شرطش این است که هر کس حدّ شرعی به گردنش نیست برای اجرای حد بایستد. نتیجه آن که همه رفتند و فقط حضر عیسی باقی ماند. [14]

گفت باید حدزدن هوشیار مردم مست را گفت آری لیک اینجا یک نفر هوشیار نیست.

انسان هوشیار در عالم زیاد نیست و اکثر مردم در غفلت و خواب به سر می‌برند [15] و با بعثت انبیاء و نزول کتاب‌های آسمانی هم بیدار نمی‌شوند. دل به دنیا بسته و در پی کام‌جویی هرچه بیشترند و نمی‌توانند از لذت‌ها و نعمت‌های زندگی برای رشد و هدایتشان استفاده کنند. نه اهل فکرند، نه تقوا پیشه می‌کنند و دست از گناه برمی‌دارند و نه حاضرند دقایقی از شبشان را به عبادت خدا مشغول باشند. درحالی که صاحب قلب بیدار به دنیا طور دیگری نگاه می‌کند، خوابش را به اندازه می‌گیرد و لحظاتی از شب خواب را رها می‌کند و می‌رود وضو می‌گیرد چراغ‌ها را هم روشن نمی‌کند که کسی بفهمد می‌آید با محبوبش خلوت می‌کند. با آن معشوقی که از دست نمی‌رود، با آن

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 303

معشوقی که آدم را رها نمی‌کند. با آن معشوقی که محبتش به انسان بی‌نهایت است. با آن معشوقی که کلید دنیا و آخرت دستش است. با آن معشوقی که تمام خزانة‌هایش را در اختیار بنده‌اش می‌گذارد. این چه حرف عجیبی بود که یک‌روز، علی، علیه السلام، خطاب به سپیده سحر گفت: آیا روزی بود که تو بیدار شوی و علی خواب باشد؟ [16]

از خدا پروا کنیم. در عالم، باغبان باشیم نه باغ‌خور، بیدار باشیم نه خواب. اهل فکر باشیم نه بنده غفلت، زیرا امیر المومنین در روایت دیگری می‌فرماید:

«عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال: قال أمير المؤمنين، عليه السلام، في كلام له: يابن آدم، إن التفكير يدعو إلى البر و العمل به». [17]

تفکر انسان را به خوبی و عمل دعوت می‌کند.

در حقیقت، وقتی انسان می‌نشیند و اندیشه می‌کند، این اندیشه او را با خوبی‌ها و درستی‌ها و وظائف و تکالیف آشنا می‌کند و او را به اولیاء خدا مرتبط می‌کند. بعد، این اندیشه او را به عمل دعوت می‌کند و به انجام آن خیر مشتاق می‌سازد. پس، همانطور که فکر کردن به گناهان انسان را به دام گناه می‌اندازد، اندیشه صحیح نیز انسان را به سمت خوبی‌ها سوق می‌دهد و او را به انجام خیر و می‌دارد. در هر دو سو نیز انسان پس از مدتی شتاب می‌گیرد و به سرعت پیش می‌رود؛ به سوی خوبی بیشتر یا به سوی بدی افزون‌تر.

«فأین تذهبون»؛ به کجا چنین شتابان؟

این شتاب در دل‌سپردگی به دنیا و عمل برای اندوختن هرچه بیشتر امکانات دنیایی مساله عجیبی است و انسان‌های فراوانی را به هلاکت رسانده است. چند وقت پیش، يك نفر را در بهشت زهرا در قطعه‌ای معمولی دفن کردند که فکر نمی‌کنم تا حالا کرم‌ها و مارها و موش‌ها

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 304

چیزی از بدنش باقی گذاشته باشند:

به بالینم نهند خشت و گل و سنگ

امان روزی که در قبرم نهند تنگ

نه دست آن که با موران کنم جنگ.

نه پای آن که بگریزم به جایی

کرم‌ها به یقین تا حالا چشم و گوش و زبان و گوشت‌های بدنش را خورده‌اند و جز استخوان چیزی از او بر جای نگذاشته‌اند، ولی از همین استخوان در حال متلاشی شدن دویست میلیارد تومان سرمایه بر جای ماند که تا آن‌جا که برایم تعریف کردند نه با آن کاری برای خدا انجام داد و نه آخرتش را آباد کرد. زن و بچه‌اش هم تنها کاری که با این پول برای خدا کرد این بود که او را به بهشت زهرا بردند و غسل دادند و کفن کردند و به خاکش سپردند. همین!

یعنی به غیر حرص و غضب نیست حالیم

با مشت بسته آمده‌ام من در این جهان

یعنی ببین که می‌روم و دست خالی‌م.

با مشت باز می‌روم آخر به زیر خاک

[18]

به راستی، ما که دست خالی به دنیا می‌آییم و با دست خالی هم باید برویم، این همه بسته‌بودنمان به دنیا برای چیست؟ دلم برای خودم و همه کسانی که در دوره عمرم با آن‌ها برخورد داشته‌ام می‌سوزد. یقین دارم نود و نه درصدشان هم اهل نماز و

روزه بودند، اما با این حال، اسیر کامل بودند؛ یعنی امکان این که با داشتن توان کامل و امکانات خدایی وارد کار مثبتی بشوند نداشتند؛ قدمشان بسته بود، دستشان بسته بود. آخرت ما هم آینه دنیای ماست. اگر در این دنیا پا توان حرکت و دست قدرت پرداخت داشته باشد، قیامت هم دست باز است و پا قدرت حرکت دارد، ولی اگر این جا دست و پا بسته باشد، قیامت بسته تر خواهد بود. برای همین، باید در رفتار خودمان دقت کنیم و از خودمان سوال کنیم که آیا مؤمن هستیم یا نه؟ چون مومن دل بسته دنیا نیست، بلکه

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 305

همواره در جهاد و حرکت است:

«ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون وعدا عليه حقا في التوراة و الانجيل و القرآن و من أو في بعده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به و ذلك هو الفوز العظيم». [19]

یقیناً خدا از مؤمنان جانها و اموالشان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد خریده؛ همان کسانی که در راه خدا پیکار می کنند، پس دشمن را می کشند و خود در راه خدا کشته می شوند. خدا آنان را بر عهده خود در تورات و انجیل و قرآن وعده بهشت داده است؛ وعده ای حق. و چه کسی به عهد و پیمان از خدا وفادارتر است؟ پس ای مؤمنان، به این داد و ستدی که انجام داده اید، خوشحال و شاد باشید و این است کامیابی بزرگ.

انسان مؤمن مال و جان را با خدا معامله می کند و به سوی خدا فرار می کند:

«ففرّوا الى الله».

این فرمان خود پروردگار است که به ما بندگان دستور می دهند از گرفتار شدن به مال و صندلی و شهوت و ... فرار کنیم. پس، چرا این قدر ما ضعیفیم که پول می تواند ما را به اسارت برد تا دیگر نتوانیم جذب خدا شویم؟ چرا این قدر ضعیفیم که دیدن يك چهره زیبا، با این که صاحب زن و فرزند هستیم، می تواند ما را به سوی خود بکشد، اما حریم خدا این همه دعوتمان می کند و نمی توانیم به سوی آن برویم؟ این اسارت چیست و از کجا نشات می گیرد و چگونه باید از آن رها شد؟

پاسخش این است که همه این اسارتها و ماندن به سبب خواب قلب است، زیرا قلبی که خواب است در همه زمینه ها اسیر است و امیدی به رستگاری اش نیست و مطالباتش از دنیا هر روز بیشتر می شود.

دیده اهل طمع ز نعمت دنیا

پر نشود هم چنان که چاه به شبنم.

[20]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 306

پاسخی برای چند سوال قیامت بیاپیم.

الان، آن اسكلت در بهشت زهرا بدون آن سرمایه می‌پوسد، درحالی که بار آن را به دوش می‌کشد و در قیامت باید جوابگوی هر ریالش باشد.

ما هم باید جوابگو باشیم، زیرا پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، فرمود:

«لا یزول قدم عبد یوم القیامة من بین یدی الله عز و جل حتی یسأله عن أربع خصال: عمرک فیما أبلیته، و مالک من این اکتسبته، و این وضعته، و عنه حبنا اهل البيت ...». [21]

در دادگاه قیامت از انسان می‌پرسند که ثورت را از کجا آوردی و با آن چه کار کردی؟ اگر بگویند تمام عمرم را صرف جمع کردن دویست میلیارد تومان کردم و بعد آن را گذاشتم و رفتم، می‌پرسند: با این نعمتی که از سفر خدا برداشتی، چه کردی؟ خمس دادی؟ مکه رفتی؟ یتیمی را اداره کردی ...؟ اگر بگویند: این ثروت را برای مخارج زن و بچه‌ام می‌خواستم، می‌گویند: یک زن و چند فرزند مگر چقدر هزینه داشتند و این همه پول را برای چه کاری می‌خواستند؟ آن وقت است که دیگر جوابی وجود ندارد و حسرت و اندوه وجود انسان را دربر می‌گیرد؛ روزی که از افسوس خوردن گریه و نمی‌شود و پشیمانی دیگر سودی ندارد.

ما نیز به واقع گرفتاریم. شاید درجات اسارتان با هم تفاوت داشته باشد، ولی همه به نوعی اسیریم. بیایید تا دیر نشده از خدا بخواهیم به حق امیر المومنین علی ما و همه بندگان خود را از اسارت نجات دهد و از خواب غفلت که عاقبت حسرت‌باری در پی دارد بیدارمان کند.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 307

پی‌وشت

[(1). کافی، ج 2، ص 54. این روایت به صورت «نبه بالفکر...» نیز نقل شده است. ر ک:

وسائل الشیعة (آل البيت)، ج 15، ص 195.]

[(2). درباره اهمیت نماز شب روایات زیادی وارد شده است. از جمله:

- امام صادق، علیه السلام: ما من عمل حسن یعمله العبد إلا و له ثواب فی القرآن إلا صلاة اللیل فإن الله لم یبین ثوابها لعظیم خطرهما عنده، فقال: تتجافی جنوهم عن المضاجع... فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرّة أعین جزاء بما كانوا یکسبون. (بحار الانوار، ج 8، ص 126)

- رسول الله، صلی الله علیه و آله: علیکم بقیام اللیل فإنه دأب الصالحین قبلکم، و إن قیام اللیل قرّة إلى الله، و منهاة عن الإثم. (بحار الانوار، ج 59، ص 267)

- امام صادق، علیه السلام: علیکم بصلاة اللیل فإنها سنة نبیکم، و دأب الصالحین قبلکم، و مطردة الداء عن أجسادکم. (کنز العمال، ح 21428)

- امام علی، علیه السلام: قیام اللیل مصحّة للبدن، و مرضاة للرب عز و جل و تعرض للرحمة، و تمسک بأخلاق النبیین. (علل الشرائع، ص 362، ح 1)

- امام صادق، علیه السلام، فی قوله تعالى: إن الحسنات یذهبن السيئات: صلاة المؤمن باللیل تذهب بما عمل من ذنب بالنهار. (کافی، ج 3، ص 266، ح 10)

- عنه، علیه السلام: صلاة الليل تبيض الوجه، و صلاة الليل تطيب الريح، و صلاة الليل تجلب الرزق، إمام زين العابدين، عليه السلام، لما سئل: ما بال المتجهدين بالليل من أحسن الناس وجها؟- لأنهم خلوا بالله فكساهم الله من نوره (علل الشرائع، ص 363 و 366، ح 1).

- رسول الله، صلى الله عليه و آله: من كثر صلاته بالليل حسن وجهه بالنهار (من لا يحضره الفقيه، ج 1 ص 474).

- إمام صادق، عليه السلام: طلبت نور القلب فوجدته في التفكير و البكاء، و طلبت الجواز على الصراط فوجدته في الصدقة، و طلبت نور الوجه فوجدته في صلاة الليل. (مستدرک الوسائل، ج 12، ص 173، ح 13810).

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 308

[(3). ابواب الجنان، نسخه چاپ سنگی مولف.]

[(4). کافی، ج 8، ص 14: بخشی از کلام امام سجّاد، علیه السلام، درباره زهد این است:

«أيها المؤمنون لا يفتنكم الطواغيت و أتباعهم من أهل الرغبة في هذه الدنيا المائلون إليها، المفتنون بها، المقبلون عليها و على حطامها الهامد و هشيمها البائد غدا و احذروا ما حذرکم الله منها و ازهّدوا فيما زهدکم الله فيه منها و لا تركنوا إلى ما في هذه الدنيا ركون من اتخذها دار قرار و منزل استيطان، و الله إن لكم مما فيها عليها دليلاً و تنبيهاً من تصريف أيامها و تغیر انقلابها و مثلاًتها و تلاعبها بأهلها، إنها لترفع الخميل و تضع الشريف و تورّد أقواماً إلى النار غدا ففی هذا معتبر و مختبر و زاجر لمنتهبه...». نیز: بحار الأنوار، ج 70، ص 36: «عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن أبي عبد الله المؤمن، عن جابر: قال: دخلت على أبي جعفر، عليه السلام، فقال: يا جابر و الله إني لمحزون و إني لمشغول القلب، قلت: جعلت فداك، و ما شغلك و ما حزن قلبك؟ فقال: يا جابر إنه من دخل قلبه صافي خالص دين الله، شغل قلبه عما سواه، يا جابر ما الدنيا و ما عسى أن تكون الدنيا؟ هل هي إلا طعام أكلته أو ثوب لبسته أو امرأة أصبتها؟ يا جابر إن المؤمنين لم يطمئنوا إلى الدنيا ببقائهم فيها و لم يأمنوا قدومهم الآخرة، يا جابر الآخرة دار قرار، و الدنيا دار فناء و زوال، و لكن أهل الدنيا أهل غفلة، و كأن المؤمنين هم الفقهاء أهل فكرة و عبرة لم يصمهم عن ذكر الله ما سمعوا بآذانهم، و لم يعمهم عن ذكر الله ما رأوا من الزينة، ففازوا بثواب الآخرة كما فازوا بذلك العلم». نیز: بحار الأنوار، ج 70، ص 134: علي، عليه السلام: «أيها الناس إنما الدنيا دار مجاز و الآخرة دار قرار، فخذوا من ممرکم لمقرکم، و لا تهتكوا أستاذکم، عند من يعلم أسرارکم، و أخرجوا من الدنيا قلوبکم، من قبل أن تخرج منها أبدانکم».

نیز: تنبيه الخواطر، ج 1 ص 128: رسول الله، صلى الله عليه و آله، عندما وقف على مزبلة: «هلموا إلى الدنيا! و أخذ خرقا قد بليت على تلك المزبلة و عظاما قد نخرت فقال: هذه الدنيا».

[(5). أبو الفتح كراجکی، کنز الفوائد، ص 158. ایشان ابیاتی چند از شاعران عرب را نیز در این باره ذکر کرده‌اند. از جمله: -]

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 309

- سيد رضى:

قد آن ان يسمعك الصوت*	انائم قلبك ام ميت*
يا باني البيت على غيره*	امامك المنزل و البيت*
و انما الدنيا على طولها*	ثنية مطلعها الموت.

نیز:

إذا مضى يوم على هدنة*	و أنت فى شك من النائبات*
فعاجل الفرصة قبل الردى*	و بادر الليلة قبل البيات*
و اسبق و فى حبلك انشودة*	كذا ضغط الليالى بيد الحادثات.

شاعری دیگر:

اشح على ملكى و احميه دائبا*	و سوف برغم الانف اخرج عن ملكى*
فما لى لا ابكى لنفسى و هلكها*	كنت قد وطنت نفسى على الهلك*

فإن كنت لا ادرى متى انا ميت*
و موضع قبری ان اكن قد جهلته*
کانی اری نفسی و حولی جماعة*
فلست من الموت المنعص فی شك*
فلی خبره بالعرض و الطول و السمک*
يلقننی بعض و بعضهم یبکی.

محمود بن حسن وراق:

مضى امسك الماضی شهيدا معدلا*
فإن كنت بالامس اقترفت اساءة*
فیومك ان اعقبته عاد نفعه*
لا ترج فعل الخیر یوما الی غد*
و اعقبه یوما ما علیك شهید*
افتن باحسان و انت حمید*
علیک و ماضی الامس لیس یعود*
لعل غدا یاتی و انت فقید. (و له ایضا*)
اعارك ماله لتقوم فیه*
فلم تشکر نعمته و لکن*
تبارزه بها ابدا وعودا*
بطاعته و تعرف فضل حقه*
قویت علی معاصیه برزقه*
و تستخفی بها عن کل خلقه.

نیز:

یا ناظرا یرنو بعینی راقدا*
منیت نفسک ضله و اجتہا*
و مشاهد للامر غیر مشاهد*
طرق الرجاء و هن غیر قواصد*
درك الجنان و فوز ما للعباد*
تصل الذنوب الی الذنوب و ترتجی*

و نسيت ان الله اخرج آدم*
منها الى الدنيا بذنب واحد*
و لابي العتاهية اسماعيل الجرار*
قنع النفس بالكفاف و إلا*
طلبت منك فوق ما يكفيها*
ليس فيما مضى و لا فى الذی*
لم يات من لذة لمستحليها*
و الساعة التى أنت فيها.

نیز درباره دنیا:

یا خاطب الدنيا الى نفسها*
تنح عن خطبتها تسلم*
ان التى تخطب غرار*
قریة العرس من المأتم.

روایتی درباره گفتگوی حضرت عیسی با دنیا وارد شده است: ان عیسی بن مریم، علیه السلام، قال لل دنیا: یا امرء کم لك من زوج؟ قالت: کثیر! قال: فکلهم طلقک؟-]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 310

- فقالت: لا بل کلهم قتل. قال: اهؤلاء الباقون لا يعتبرون باخوانهم الماضین کیف تورّد بینهم المهالك واحدا واحدا فیکونوا منك على حذر؟ قالت: لا.

و انشد لبعضهم فی الدنيا*
مزمومة بالهم مخطومة*
سم زعاق در اخلافا*
و لم تزل تقتل الافها*
اف لقتالة الافها.

رسول الله، صلى الله عليه و آله: انا زعيم بثلاث لمن اكب على الدنيا بفقر لا غناء له و بشغل لا فراغ له و بهم و حزن لا انقطاع له و قال عليه السلام كونوا في الدنيا اضيافا و اتخذوا المساجد بيوتا وعدوا قلوبكم الرقة و اكثروا التفكير و البكاء و لا تختلفن بكم الهواء تبون ما لا تسكنون و تجمعون ما لا تأكلون و تاملون و تاملون ما لا تدركون. [

[(6). ذاریات، 50. روایات بسیاری فرار موجود در آیه را به معنی حج گرفته‌اند. از جمله، کافی، ج 4، ص 256: امام باقر، علیه السلام، در معنی «ففروا إلى الله إني لكم منه نذير مبين» فرمود: **حجوا إلى الله عز و جل**. ولی به نظر می‌رسد حج یکی از مصادیق این معنا باشد.]

[(7). خود من سی سال با یکی از این اهالی خدا آشنا بودم. به واقع، هرچه در روایات و آیات دیده بودم در او بود. خدا رحمتش کند، از دنیا رفت. هنوز از عکسش که در کتابخانه‌ام گذاشته‌ام نور پخش می‌شود و هرکسی که این عکس را می‌بیند، تحت تاثیر قرار می‌گیرد و از احوالات او می‌پرسد. (مولف)]

[(8). برداشتی است از این آیه: **تعرف في وجوههم نضرة النعيم**. (مطففين، 22)]

[(9). طه، 55.]

[(10). قسمتی از خطبه حضرت در جنگ صفین است. نهج البلاغه، ج 2، ص 198. مرحوم مجلسی در بحار (ج 41، ص 154) در توضیح این عبارت می‌فرماید: **(أوسع الاشياء في التواصف) أي كل أحد يصف الحق و العدل و يقول: لو وليت لعدلت، و لكن إذا تيسر له لم يعمل بقوله و لم ينصف الناس من نفسه**. نیز می‌فرماید (ج 74، ص 354):

التواصف أن يصف بعضهم لبعض و التناصف أن ينصف بعضهم بعضا و انما كان الحق أجمل الاشياء في التواصف لانه يوصف بالحسن و الوجوب و كل جميل و انما كان أوسعها في التناصف لان الناس لو تناصفوا في الحقوق لما ضاق عليهم أمر من الامور و في النهج «و الحق أوسع الاشياء في التواصف واضيقها في التناصف» و هو أوضح - [

حديث عقل و نفس آدمي درآينه قرآن، ص: 311

- و معناه أن الناس كلهم يصفون الحق و لكن لا ينصف بعضهم بعضا.]

[(11). از حافظ است.]

[(12). مثنوی معنوی، دفتر اول.]

[(13). دیوان پروین اعتصامی، قطعه محتسب و مست.]

[(14). وسائل الشیعة (آل البيت)، حر عاملی، ج 28، ص 53:

«محمد بن یعقوب، عن علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن علی بن أبي حمزة، عن أبي بصیر، عن عمران بن ماثم، أو صالح بن ماثم، عن أبيه، إن امرأة أقرت عند أمير المؤمنين عليه السلام بالزنا أربع مرات، فأمر قنادة بالناس فاجتمعوا، وقام أمير المؤمنين عليه السلام فحمد الله و أثني عليه، ثم قال: أيها الناس إن إمامكم خارج بهذه المرأة إلى هذا الظاهر ليقیم عليها الحد إن شاء الله، فعزم عليكم أمير المؤمنين لما خرجتم، و أنتم متنكرون، و معكم أحجاركم لا يتعرف منكم أحد إلى أحد، فانصرفوا إلى منازلكم إن شاء الله، قال: ثم نزل، فلما أصبح اناس بكرة خرج بالمرأة و خرج الناس معه متنكرين متلثمين بعمائمهم و بأرديتهم، و الحجارة في أرديتهم و في أكمامهم حتى انتهى بها و الناس معه إلى الظاهر بالكوفة، فأمر أن يخفر لها حفيرة ثم دفنها فيها، ثم ركب بغلته و أثبت رجله في غرز الركب، ثم وضع اصبعيه السابيتين في اذنيه، و نادى بأعلى صوته: أيها الناس، إن الله عهد إلى نبيه صلى الله عليه و آله عهدا عهدده محمد صلى الله عليه و آله إلى بأنه لا يقيم الحد من لله عليه حد، فمن كان لله عليه مثل ماله عليها فلا يقيم عليها الحد، قال: فانصرف الناس يومئذ كلهم ما خلا أمير المؤمنين و الحسن و الحسين عليهم السلام، فأقام هؤلاء الثلاثة عيها الحد يومئذ و ما معهم غيرهم...».

و عن علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن رواه عن أبي جعفر عليه السلام قال: أتى أمير المؤمنين عليه السلام برجل قد أمر على نفسه بالفجور، فقال أمير المؤمنين عليه السلام لأصحابه: اغدوا غدا على متلثمين فقال لهم: من فعل مثل فعله فلا يرجعه و لينصرف، قال: فانصرف بعضهم و بقي بعضهم، فرجعه من بقي منهم».

و قال الصادق عليه السلام: «إن رجلا جاء إلى عيسى بن مريم عليه السلام فقال: يا-

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 312

- روح الله إني زينت فطهرني، فأمر عيسى عليه السلام أن ينادى في الناس أن لا يبقى أحد إلا خرج لتطهير فلان، فلما اجتمع الناس و صار الرجل في الحفيرة، نادى الرجل:

لا يحدني من لله في جنبه حد، فانصرف الناس كلهم إلا يحيى و عيسى عليهما السلام».

[(15). مراجعه به آیات قرآن این حقیقت تلخ را به خوبی نشان می دهد. ریشه (ك ث ر) در قرآن 163 بار به

صورت های مختلف به کار رفته است. از جمله در این آیات:

- أو كلما عهدوا عهدا تبذره فريق منهم بل أكثرهم لا يؤمنون.
- ألم تر إلى الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم إن الله لذو فضل على الناس و لكن أكثر الناس لا يشكرون.
- كنتم خير أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر و تؤمنون بالله و لو ءامن أهل الكتب لكان خيرا لهم منهم المؤمنون و أكثرهم الفسقون.
- و أن احكم بينهم بما أنزل الله و لا تتبع أهواءهم و احذرهم أن يفتنوك عن بعض ما أنزل الله إليك فإن تولّوا فاعلم أنّما يريد الله أن يصيبهم ببعض ذنوبهم و إنّ كثيرا من الناس لفسقون.
- قل يأهل الكتب هل تنقمون منا إلا أن ءامنا بالله و ما أزل إلينا و ما أنزل من قبل و أنّ أكثركم فسقون.
- و ترى كثيرا منهم يسرعون في الاثم و العدوان و أكلهم السحت لبئس ما كانوا يعملون.
- قل يأهل الكتب لا تغلوا في دينكم غير الحق و لا تتبعوا أهواء قوم قد ضلّوا من قبل و أضلّوا كثيرا و ضلّوا عن سواء السبيل.
- ترى كثيرا منهم يتولّون الذين كفروا لبئس ما قدّمت لهم أنفسهم أن سخط الله عليهم و في العذاب هم خالدون.
- و لو كانوا يؤمنون بالله و النّبيّ و ما أنزل إليه ما اتخذوهم أولياء و لكنّ كثيرا منهم فسقون.
- قل لا يستوى الخبيث و الطيّب و لو أعجبك كثرة الخبيث فاتّقوا الله يأولى الألب لعلّكم تفلحون. -]

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 313

- ما جعل الله من بحيرة و لا سائبة و لا وصيلة و لا حام و لكنّ الذين كفروا يفترون على الله الكذب و أكثرهم لا يعقلون.

- و قالوا لو لا نزل عليه آية من ربه قل إنّ الله قادر على أن ينزل آية و لكن أكثرهم لا يعلمون.
- و لو أننا نزلنا إليهم الملقّة و كلمهم الموتى و حشرنا عليهم كلّ شيء قبلا ما كانوا ليؤمنوا إلا أن يشاء الله و لكن أكثرهم يجهلون.
- و إن تطع أكثر من في الأرض يضلّوك عن سبيل الله إن يتبعون إلا الظنّ و إن هم إلا يخرصون.
- و ما لكم ألا تأكلوا ممّا ذكر اسم الله عليه و قد فصل لكم ممّا حرّم عليكم إلا ما اضطررتم إليه و إنّ كثيرا ليضلّون بأهوائهم بغير علم إنّ ربّك هو أعلم بالمعتدين.
- ثمّ لا ينيهم من بين أيديهم و من خلفهم و عن أيمانهم و عن شمائلهم و لا تجد أكثرهم شكرين.
- و ما وجدنا لأكثرهم من عهد و إن وجدنا أكثرهم لفسقين.
- فإذا جاءتهم الحسنة قالوا لنا هذه و إن تصبهم سيئة يطيروا بموسى و من معه ألا إنّما طئروهم عند الله و لكن أكثرهم يعلمون.
- و لقد ذرأنا لجهنّم كثيرا من الجنّ و الانس لهم قلوب لا يفقهون بها أعين لا يبصرون بها و لهم آذان لا يسمعون بها أولئك كالأنعم بل هم أضلّ أولئك هم الغفلون.
- يسئلونك عن الساعة أيّان مرساها قل إنّما علمها عند ربّي لا يجليها لوقتها إلا هو ثقلت في السموت و الأرض لا تأتيكم إلا بغتة يسئلونك كأنك حفي عنها قل إنّما علمها عند الله و لكن أكثر الناس لا يعلمون.
- و ما لهم ألا يعدّهم الله و هم يصدّون عن المسجد الحرام و ما كانوا أولياءه إن أولياؤه إلا المتّقون و لكن أكثرهم لا يعلمون.
- إذ يريكم الله في منامك قليلا و لو أرات هم كثيرا لفشلتم و لتزعتم في الأمر و لكن الله سلّم إنّه عليم بذات الصدور.
- كيف و إن يظهروا عليكم لا يرقبوا فيكم إلّا و لا ذمّة يرضونكم بأفواههم و تأبى قلوبهم-]

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 314

- و أكثرهم فسقون.

- یا یها الذین ءامنوا إنّ كثيرا من الأخبار و الرّهبان لیأکلون أموال الناس بالبطل و یصدّون عن سبیل الله و الذین یکنزون الذّهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم.
- و ما یتّبع أكثرهم إلا ظنّاً إنّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً إنّ الله علیم بما یفعلون.
- ألا إنّ لله ما فی السموت و الأرض ألا إنّ وعد الله حقّ و لكنّ أكثرهم لا یعلمون.
- و ما ظنّ الذّین یفترون علی الله الکذب یوم القیمة إنّ الله لذو فضل علی الناس و لكنّ أكثرهم لا یشکرون.
- فلا یوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک ءایة و إنّ كثيرا من الناس عن ءایتنا لغفلون.
- أ فمن کان علی بیّنة من ربّه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتب موسی إماما و رحمة أولئک یؤمنون به و من یکفر به من الأحزاب فالنار موعده فلا تک فی مریة منه إنّهُ الحقّ من ربّک و لكنّ أكثر الناس لا یؤمنون.
- و قال الذی اشتراک من مصر لامرأته أکرمی مثوات عسی أن ینفعنا أو نتّخذہ ولدا و کذلک مکّنا لیوسف فی الأرض و لنعلّمه من تأویل الأحادیث و الله غالب علی أمره و لكنّ أكثر الناس لا یعلمون.
- و اتّبعت ملّة ءاباءى إبراهیم و إسحق و یعقوب ما کان لنا أن نّشک بالّله من شیء ذلک من فضل الله علینا و علی الناس و لكنّ أكثر الناس لا یشکرون.
- ما تعبدون من دونه إلا أسماء سمّیتموها أنتم و ءاباؤکم ما أنزل الله بها من سلطن إن الحکم إلا لله أمر ألا تعبدوا إلا إیّاه ذلک الدّین القیم و لكنّ أكثر الناس لا یعلمون.
- و لما دخلوا من حیث أمرهم أبوهم ما کان یغنی عنهم من الله من شیء إلا حاجة فی نفس یعقوب قضات او إنّهُ لذو علم لما علّمته و لكنّ أكثر الناس لا یعلمون.
- و ما أكثر الناس و لو حرصت بمؤمنین.
- و ما یؤمن أكثرهم بالّله إلا و هم مشرکون.
- المر تلک ءایت الکتب و الذی أنزل إلیک من ربّک الحقّ و لكنّ أكثر الناس لا یؤمنون.
- و أقسموا بالّله جهد أیمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعدا علیه حقّا و لكنّ أكثر-]

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 315

- النَّاسُ لَا يَعْلَمُونَ.
- ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ مِنْ رَزْقِنَا مِمَّا رَزَقْنَا حَسَنًا فَهُوَ يَنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَونُ الْحَمْدَ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.
- يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يَنْكُرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ.
- وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَنْزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.
- وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا.
- أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعْنَى وَ ذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ.
- أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمُ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ.
- أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا.
- وَ لَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا.
- إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ. (8 بار)
- يَلْقَوْنَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كَذِبُونَ.
- أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خَلْلِهَا أَفْهَرًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوْسِي وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَعْلَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.
- وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ.
- فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

- و قالوا إن نتَّبِع الهدى معك نتخطف من أرضنا أولم نمكِّن لهم حرما ءامنا يجيى إليه ثمرت كلّ شيء رزقا مِّن لدنّا و لكنّ أكثرهم لا يعلمون.

- و لئن سألتهم مِّن نّزّل من السماء ماء فأحيا به الأرض من بعد موتها ليقولنّ الله قل الحمد لله بل أكثرهم لا يعقلون.

- وعد الله لا يخلف الله وعده و لكنّ أكثر النّاس لا يعلمون.

- أولم يتفكّروا فى أنفسهم ما خلق الله السموت و الأرض و ما بينهما إلا بالحق و أجل-]

حديث عقل و نفس آدمى درآينه قرآن، ص: 316

- مَسْمَى و إنّ كثيرا مِّن النّاس بقاء ربّهم لكفرون.

- فأقم وجهك للدين حنيفا فطرت الله الّتى فطر النّاس عليها لا تبديل لخلق ذلك الدّين القيم و لكنّ أكثر النّاس لا يعلمون.

- قل سيروا فى الأرض فانظروا كيف كان عقبة الّذين من قبل كان أكثرهم مشركين.

- و لئن سألتهم مِّن خلق السموت و الأرض ليقولنّ الله قل الحمد لله بل أكثرهم لا يعلمون.

- و ما أرسلنك إلا كافّة للنّاس بشيرا و نذيرا و لكنّ أكثر النّاس لا يعلمون.

- قل إنّ ربى ييسر الرّزق لمن يشاء و يقدر و لكنّ أكثر النّاس لا يعلمون.

- لقد حقّ القول على أكثرهم فهم لا يؤمنون.

- و لقد ضلّ قبلهم أكثر الأوّلين.

- ضرب الله مثلا رجلا فيه شركاء متشكسون و رجلا سلما لرجل هل يستويان مثلا الحمد لله بل أكثرهم لا يعلمون.

- «فإذا مس الانسن ضرّ دعانا ثمّ إذا حوّلنه نعمة مّنا قال إنّما أوتيته على علم بل هى فتنة و لكنّ أكثرهم لا يعلمون.

- لخلق السموت و الأرض أكبر من خلق النّاس و لكنّ أكثر النّاس لا يعلمون.

- إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ.
- اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ.
- بِشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ.
- لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ.
- مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.
- قُلِ اللَّهُ يَحْيِيكُمْ ثُمَّ يَمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.
- وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.
- أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ -

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 317

- أَوْتُوا الْكُتُبَ مِنْ قَبْلِ فَطَال عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَخَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسَقُونَ.
- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النَّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسَقُونَ.
- ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَءَاتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَ اتَّبَعُوا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسَقُونَ.
- وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ لَا تَزِدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا.

[(16). منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، زندگی حضرت علی، علیه السلام.]

[(17). بحار الأنوار، ج 68، ص 322 و کافی، ج 2، ص 55.]

[(18). از شهریار است.]

[(19). توبه، 111.]

[(20). از سعدی است.]

[(21). أمالی، شیخ مفید، ص 353؛ و نیز: بحار الأنوار، ج 27، ص 103: رسول الله، صلى الله عليه وآله: لا يزول قدم عبد يوم القيامة من بين يدي الله عز وجل حتى يسأله عن أربع خصال: عمرك فيما أفنيته؟ و جسدك فيما أبليت؟ و مالك من أين اكتسبته و أين وضعته؟ و عن حبنا أهل البيت، فقال رجل من القوم: و ما علامة حبكم يا رسول الله! فقال: محبة هذا، و وضع يده على رأس علي بن أبي طالب، عليه السلام.]

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 319

16 ویژگیهای مومنین در کلام امیر المومنین

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 320

تهران، حسینیه همدانیه رمضان 1386

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 321

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

اندیشه و تفکر صحیح، که ثمره به کار گرفتن عظیم‌ترین و پرمعنفت‌ترین نعمت خدا یعنی عقل است، در معارف دینی ما از نشانه‌ها و ویژگی‌های مردم مؤمن شمرده شده است. [1] این بدان جهت است که مدرم با ایمان عقل متحرک و فعالی دارند و از فرصتی برای تغذیه عقل خود با علم و دانش و معرفت و آگاهی استفاده می‌کنند؛ زیرا خداوند متعال برای هر عضوی از اعضای ظاهری و باطنی روزی قرار داده و رزق عقل نیز بهره‌وری از علم و دانش است. [2]

کتاب: بستان علمان

امیر المؤمنان درباره کتاب‌های درست و مفید فرموده‌اند:

«الكتب بسا تین العلماء». [3]

کتاب‌ها باغ و بوستان عاشقان علم‌اند.

این تعبیر خیلی تعبیر مهمی است. باغ محل پردرختی است که انواع میوه‌ها را به تناسب وجود انسان دربر دارد. کتاب نیز باغی است که هر

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 322

صفحه یا سطرش حاوی هدایتی یا رشدی است و به انسان سود می‌رساند. بسیاری از مردم با کتاب انسی ندارند و مطالعه اندیشه دیگران را چه بسا کار عبثی می‌دانند، درحالی که مردم مؤمن می‌دانند که برای نوشتن يك کتاب مفید چه وقت و نیرویی صرف شده و چه زحمتی کشیده شده است. بنابر روایت، علما و دانشمندان وارثان انبیا و اولیا هستند. [4] در نتیجه، حاصل عمر و زحمت آنان نیز کار پیغمبران و ائمه طاهرین را انجام می‌دهد و این نشان‌دهنده ارزش حقیقی کتاب است؛ [5] به خصوص، کتابی که در حوزه دین و معرفت دینی و براساس قرآن و اهل بیت نظام گرفته باشد که در احساسات و مشاعر و قلب و روح و زندگی مردم بسیار موثر است.

یکی از اساتید دانشگاه سوریه پس از مطالعه متن عربی کتاب آغوش رحمت در نامه‌ای به من نوشت که این کتاب در خانواده من اثر کرد و مشکل عبادت و نماز ما را حل کرد. پس از آن، خودش هم زحمت کشید و این کتاب را به انگلیسی ترجمه کرد. این تأثیر مطالعه کتاب است و انسان پس از دیدن این تأثیرات است که ارزش کلام امیر المؤمنین را درک می‌کند.

ویژگی‌های مومن

امیر المومنین روایت مهم دیگری دارند که در آن نشانه‌های مردم مؤمن را بیان می‌کنند و وقتی به مسأله فکر و اندیشه مردم مؤمن می‌رسند تعبیر بسیار عمیقی دراین باره ارائه می‌دهند که بسیار درخور تأمل است:

«المؤمن بشره في وجهه، و حزنه في قلبه، أوسع شيء صدرا، و أذل شيء نفسا.

يكره الرفعة، و يشنو السمعة. طويل غمة. بعيد همه. كثير صمته. مشغول وقته.

شكور صبور، مغمور بفكرته، ضنين بخلته، سهل الخليفة، لين العريكة. نفسه أصلب من الصلد و هو أذل من العبد».

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 323

دهمین نشانه‌ای که حضرت در این روایت درباره مؤمن بیان می‌کنند «مشغول وقته» است؛ یعنی زمانی که خداوند در اختیار انسان مؤمن قرار داده همواره اشغال و مومن همواره مشغول است، زیرا مؤمن کسی نیست که اجازه بدهد سرمایه عظیم عمر هدر برود و نابود شود. او می‌داند که زمان رفته باز نمی‌گردد و مجموعه عمرش جایگزین يك لحظه از دست‌رفته نخواهد شد و بازگشتی در کار نخواهد بود؛ چرا که اگر خداوند بخواهد انسان را به عقب برگرداند تا مثلاً يك ساعت از عمر رفته‌اش را جبران کند، باید همه حرکات جهان هستی را در این يك ساعت به جای خود برگرداند؛ یعنی به تمام جهان باید فرمان بازگشت بدهد تا دوباره انسان در ابتدای زمان نابودشده‌اش قرار بگیرد. این کار را خداوند برای کسی انجام نمی‌دهد، پس باید هر لحظه را مغتنم شمرد و عمر را به بطالت بر باد نداد.

دانی که چرا همی کند نوحه‌گری؟

هنگام سپیده‌دم خروس سحری

از عمر شبی برفت و تو بی‌خبر.

یعنی که نمودند در آئینه صبح

[6]

از این‌روست که مومن این‌قدر مواظب لحظات عمرش است تا بیهوده حرام نشود و از دست نرود. او برنامه خود را طوری تنظیم می‌کند که به همه مسئولیت‌ها و وظایفش رسیدگی کند. او ویژگی‌های این برنامه را نیز از وجود مبارك امیر المؤمنین اقتباس می‌کند، آن‌جا که در تقسیم ساعات روزانه می‌فرماید:

«للمؤمن ثلاث ساعات: فساعة ينجي فيها ربه، و ساعة يرم معاشه، و ساعة يخلي بين نفسه و بين لذتها فيما يحل و

يحمل». [7]

یعنی مومن روزش را به سه قسمت تقسیم می‌کند: هشت ساعتش را صرف مناجات و اطاعت پروردگار می‌کند؛ هشت ساعت را برای تامین

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 324

معاش زندگی و نیازهای دنیایش صرف می‌کند؛ و هشت ساعت دیگر را صرف لذت بردن از زیبایی‌ها و لذت‌های حلال می‌کند. این برنامه زندگی مومن است: عبادت و لذت و کار و تلاش.

کار برای کسب روزی حلال

مساله مهمی که همواره در طول زندگی بشر مطرح بوده و شاید در دوران ما نیاز به آن بیشتر احساس می‌شود انتخاب پاك‌ترین و سالم‌ترین و مشروع‌ترین شغل‌هاست، زیرا انسان پولی را که از راه تلاش به دست می‌آورد اغلب هزینه خوراك خود می‌کند و اگر لقمه‌ای که از این راه می‌خورد پاك باشد، در وجود او تبدیل به روشنائی شده و رابط میان او و خدا می‌شود. در غیر این صورت، در درون آدمی سبب پیدایش ظلمت‌های متراکمی خواهد شد که او را از خدا دور می‌کند و بنده شیطان می‌سازد.

در سوره مومنون، خداوند به تمام انبیاء که بیدارترین مردم‌اند و از خطا و اشتباه معصوم‌اند و همواره مواظب و مراقب احوالات خود هستند هشدار می‌دهد که:

«يا أيها الرسل كلوا من الطيبا و اعملوا صالحا إني بما تعملون عليم.» [8]

ای پیامبران، از خوردنی‌های پاکیزه بخورید و کار شایسته انجام دهید؛ مسلماً من به آنچه انجام می‌دهید دانایم.

به راستی، انسان چه نیازی دارد با داشتن يك زن و يك یا دو بچه پانصد میلیون تومان پول به دست بیاورد؟ این ثروت را که نمی‌شود از راه حلال واقعی به دست آورد. مگر نشنیده‌ایم که امیر المؤمنین فرموده‌اند: من ثروت جمع‌شده‌ای را نزد کسی نمی‌بینم مگر به واسطه ضایع شدن و غارت حق دیگران. [9].

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 325

خوب است ثروتمندان بدانند که اسلام قبول ندارد يك نفر برای افطارش به زحمت نان و سیب زمینی تهیه کند، ولی چند خیابان آن طرفتر، کسی بار مالی ده بانک روی دوش پولش باشد. این ثروت هیچ ملاک شرعی ای ندارد که يك نفر پس از شصت سال عمر و سالها زحمت پنجا متر خانه نداشته باشد، ولی چند خیابان بالاتر، یکی دیگر با چهل سال سن مالك شش برج ساخته شده و هشت برج در حال ساخت باشد. این ثروت از کجا آمده است؟ باید در این باره فکر کرد و اندیشه را به کار انداخت. و انسان مومن به این مسائل فکر می کند.

تاریکی ای که متعلق به مادر بود

نقل کرده اند که یکی از اولیای خدا روزی نزد مادرش آمد و گفت: من خیلی موزب زندگی می کنم و خیلی مراقب رفتارم هستم. عباداتم نیز توأم با نور است، اما گاهی در عباداتم یکی خط تاریک می بینم!

البته، این سخن تازه ای نیست، زیرا خیلی از اصحاب درباره حال و وضعشان از ائمه سؤال می کردند. برای مثال، کسی به امام زین العابدین، علیه السلام، عرض کرد: من برای نماز شب بیدار می شوم، اما نمی توانم از جايم بلند شوم. مریض هم نیستم، دلم هم می خواهد بروم وضو بگیرم و این یازده رکعت را بخوانم، اما نمی دانم چرا نمی توانم خود را از رختخواب جدا کنم؟ [10] آیا فردا شب می توانم به برکت نفس شما نماز شب بخوانم؟

امام در پاسخ فرمودند: اگر علاقه داری نماز شب بخوانی، کمتر گناه کن. [11]

گناه کردن انسان را از انجام اعمال نیکو محروم می کند و او را زمین گیر می سازد. مگر در دعای کمیل امیر المؤمنین نمی خوانیم:

«قعدت بی اغالی». [12]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 326

یعنی بار سنگین گناهان مرا زمین گیر کرده. از این روست که نمی توانیم عبادت کنیم نه این که نخواهیم. این دو مساله جدا از هم است. یکی نمی خواهد عبادت کند، ولی یکی می خواهد و نمی تواند. سبب نیز بار سنگین گناه است، باید برای پرواز این بار را سبک کرد.

گر قدمت هست چو مردان برو

ور علمت نیست چو سعدی بمان.

[13]

به مادرش گفت: من علت این رگه تاریکی را در خودم پیدا نمی‌کنم.

گفتم از شما بپرسم بلکه بدانید چیست؟

مادر گفت: پسر من بیخوش. آن تاریکی از من است. زمانی که بادرار بودم، پدرت یکی دو ماهی در مسافرت بود. روزی، برای پهن کردن لباس به پشت بام خانه رفته بودم. همین همسایه کناری، مقداری زردآلو در آفتاب پهن کرده بود تا خشک شود. من هم به زردآلو خیلی علاقه داشتم. توان این که بروم و از میوه‌فروشی زردآلو بخرم هم نداشتم. این بود که از روی پارچه خانه همسایه زردآلویی برداشتم و خوردم. بعد هم یادم رفت از صاحبش رضایت بگیرم. پسر گفت: سبب آن تاریکی را بعد از چهل سال پیدا کردم. خلاصه، رفت و ماجرا را گفت و از صاحبش خواست بهای آن زردآلو را قبول کند، ولی پیرمرد گفت: حلال خودت و مادرت باشد. چندروز بعد، دوباره نزد مادرش آمد و گفت: دیگر از آن رگه تاریکی خبری نیست.

حاله وجه این که ائمه اصرار دارند شیعه واقعی را باید از اجتنابش از لقمه حرام شناخت معلوم می‌شود. نمی‌گویند با نماز و ورزه شیعه را بشناسید، می‌فرمایند با پول و ثروت بشناسید. اگر حلال‌خور باشد شیعه است وگرنه شیعه‌بودنش به فکرتان هم خطور نکند. علی و شیعه حرام‌خور، علی و شیعه مال مردم‌خور؟ این‌ها با هم نمی‌سازند.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 327

تا این‌جا معلوم شد که يك بخش وقت مومن باید صرف معاش شود.

امیر المؤمنین می‌فرمایند هشت ساعت هم برای استراحت و خواب و هم‌نشینی با دوستان و تفریح و لذت‌بردن از امور حلال باید صرف شود. می‌مان هشت ساعت دیگر به فرموده حضرت باید به پروردگار اختصاص یابد. عبادت، آموختن علم، هم‌نشینی با صاحب‌نفسان، مطالعه، گریه نیمه‌شب، نماز جماعت، عیادت مریض، دیدن پدر و مادر و سایر ارحام و ... از مشغولیت‌های مؤمن در این هشت ساعت است و مومن واقعی این فرصت را از دست نمی‌دهد.

ویزگی دوم مومن: صبر

امیر المومنین بعد «مشغول وقته» از صفت «شکور» یاد می‌کند، ولی من در این‌جا صفت صبور را مقدم داشتم تا قطعه نابی را در این‌باره بیان کنم.

اگر از لغت‌شناسان عرب درباره معنای صبر سوال کنیم، خواهد گفت صبر به معنی حبس نفس است؛ یعنی خود را در مدار ایمان به خدا نگه داشتن و به هیچ وجه از این مدار بیرون نرفتن. [14] این معنی واقعی صبر است. پس صبر این است که تحت هیچ شرایطی با خدا سرگرانی نکنیم و رشته محبت او را پاره نکنیم؛ مثلاً، در حال فقر و غنا یا هجوم مشکلات و مصائب یا حتی در حال شادمانی و سرور ارتباطمان را با خدا قطع نکنیم. وقتی مردم با ما بد می‌شوند و بدون داشتن حجت شرعی آبرویمان را می‌برند، با خدا و عبادت قهر نکنیم. این صبر است و اجر عظیمی هم دارد و عملی در قرآن نیست که برای آن دو اجر قرار داده شده باشد مگر برای صبر [15]:

«أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَذَرُ أَوْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ». [16]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 328

اینان به علت صبری که می‌کنند و بدی مردم را با نیکی و خوبی خود دفع می‌کنند و از آنچه به آنان روزی کرده‌ایم انفاق می‌نمایند، دوبار پاداش داده می‌شوند.

دعایی که مستجاب شد

نقل است که روزی شوهر ام سلمه [17] به خانه آمد و به او گفت: امروز، از پیغمبر دعایی یاد گرفتم که از آن لذت بردم. دلم می‌خواهد این دعا را به تو هم یاد بدهم. (زن و مرد در دینشان باید به همدیگر کمک کنند).

ام سلمه می‌گوید: من با کمال اشتیاق گفتم: بگو! گفت: پیغمبر فرمود در مصیبت‌ها و رنج‌ها خود را نگاه دارید و این دعا را بخوانید.

«اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلف لی خیرهم». [18]

خدایا، من بر این مصیبت صبر می‌کنم. تو نیز اجر مرا بده و بهتر از آن چیزی که از دستم رفته نصیب کن.

ام سلمه می گوید: شوهرم همیشه این دعا را می خواند تا این که مرد و من مصیبت زده شدم، ولی هر روز این دعا را می خواندم و از خدا می خواستم بهتر از او را نصیبم کند.

پنج شش ماه از مرگ شوهرم گذشته بد که يك روز دیدم آرام در می زنند. رویم را گرفتم و خودم را پوشاندم [19] و پرسیدم: کیست؟ صدایی آرام پاسخ داد. در را باز کردم و دیدم رسول خداست. گفتم: یا رسول الله، شما و خانه من؟ من خواب می بینم یا بیدارم؟

ندانم ای شب قدر است یا ستاره صبح
تویی برابر من یا خیال در نظم؟

[20] دویدم حصیری آوردم و در حیاط منزل انداختم. پیغمبر روی حصیر نشستند و فرمودند: آمده ام از تو خواستگاری کنم! عرض کردم: آقا، هیچ زنی نیست که به همسری شما رغبت نداشته باشد، ولی من سه مشکل

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 329

دارم. فرمود: بگو! گفتم: یکی این که غیرت من زیاد است. می ترسم همسر شما بشوم و خدای نکرده تقصیری در حق شما از جانب من سر بزنند که در قیامت در نجات را به روی من ببندد. گرفتاری دومم بچه های یتیم هستند. می ترسم اسباب زحمت شما شوند. گرفتاری سومم این است که سنم بالا رفته و دیگر زن به درد بخوری برای خانه شما نیستم!

پیامبر فرمودند: بچه های یتیم فرزندان من هستند؛ سنّت هم برای من مهم نیست. آن وقت، مرا به عقد خود درآوردند. آن جا بود که فهمیدم «و اخلف لی خیرا» یعنی چه، چون خدا تمام خوبی ها را به خانه من فرستاد. [21]

در کمالات این زنان همین نکته بس است که رسول خدا به او اعتماد و اطمینان خاصی داشت. خود ایشان نقل می کند که يك روز دیدم پیغمبر نگاهی به حسین کرد و اشک پهنای صورتش را فراگرفت. عرض کردم:

یا رسول الله، چه شده و برای چه گریه می کنید؟ فرمود: ام سلمه، يك روز، این جگرگوشه مرا در سرزمینی به نام کربلا محاصره می کنند و با این که نهر آب نزدیکشان است، خودش و تمام بچه هایش را و برادرانش را با لب تشنه سر می برند. بعد، مشتی خاک به من دادند و فرمودند:

روزی که دیدی از این خاک خون می جوشد بدان حسین من کشته شده است.

سال‌ها گذشت. ام سلمه می‌گوید: حدود 50 سال بعد، روز دهم محرم که هوای مدینه گرم بود، من در خواب دیدم در اتاق باز شد و پیغمبر با پا و سر و برهنه و غرق در گردوغبار وارد منزل شد و فرمود: ام سلمه، من از کریلا می‌آیم. حسینم را کشتند!

سراسیمه بیدار شدم و سراغ آن خاک رفتم. دیدم خاک به خون آغشته است و دانستم که مصیبتم واقع شده است. [22]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 330

پی‌نوشت

[(1). برای نمونه ر.ک: وسائل الشیعة (آل البيت)، ج 16، ص 168: امام صادق، علیه السلام:

ثلاث من علامات المؤمن: علمه بالله، و من یحب، و من ینقض. نیز: همان، ج 17، ص 66: امام باقر، علیه السلام: من علامات المؤمن ثلاث: حسن التقدير فی المعیسة، و الصبر علی النائیبة، و التفقه فی الدین.]

[(2). دراین باره این روایات قابل تأمل اند:

- الإمام علی علیه السلام: خلق الإنسان ذا نفس ناطقة، إن زكاها بالعلم و العمل فقد شابحت جواهر أوائل عللها، و إذا اعتدل مزاجها و فارقت الأضداد فقد شارك بها السبع الشداد.
- امام علی علیه السلام: العقل غریزة تزد بالعلم و التجارب.
- امام علی علیه السلام: جهاد النفس بالعلم عنوان العقل.
- رسول الله صلی الله علیه و آله: ستكون فتن یصبح الرجل فیها مؤمنا و یمسی کافرا، إلا من أحياء الله تعالى بالعلم.
- امام صادق علیه السلام: خلق الله تعالى العقل من أربعة أشياء: من العلم، و القدرة، و النور، و المشیئة بالأمر، فجعله قائما بالعلم، دائما فی الملكوت.

- أعون الأشياء على تزكية العقل التعليم.
- إنك موزون بعقلك، فزكه بالعلم.
- كثرة النظر في العلم يفتح العقل.
- كثرة النظر في الحكمة تلقح العقل.
- امام باقر عليه السلام: إن قلبا ليس فيه شئ من العلم كالبيت الخراب الذى لا عامر له.
- رسول الله صلى الله عليه و آله: قلب ليس فيه شئ من الحكمة كبيت خرب، فتعلموا، و علموا، و تفقهوا، و لا تموتوا جهالا، فإن الله لا يعذر على الجهل.
- على عليه السلام: تعلموا العلم فإن تعلمه حسنة بالعلم يطاع الله و يعبد، بالعلم يعرف الله و يوحد، بالعلم توصل الأرحام، و به يعرف الحلال و الحرام، و العلم إمام العقل و العقل تابعه، يلهمه الله السعداء، و يحرمه الأشقياء. -]

حديث عقل و نفس آدمى درآيينه قرآن، ص: 331

- على عليه السلام: يا مؤمن إن هذا العلم و الأدب ثمن نفسك فاجتهد في تعلمهما، فما يزيد من علمك و أدبك يزيد في ثمنك و قدرك فإن بالعلم تهتدى إلى ربك، و بالأدب تحسن خدمة ربك، و بأدب الخدمة يستوجب العبد ولايته و قربه، فاقبل النصيحة كي تنجو عن العذاب.]

[(3). مستدرک الوسائل، ج 17، ص 302.]

[(4). رسول الله صلى الله عليه و آله: العلماء امناء الله عليه خلقه.

- العلماء امناء امتى.

- العام أمين الله في الأرض (كنز العمال: 28675، 28676، 28671).

- العلم وديعة الله في أرضه، و العلماء امناءه على، فمن عمل بعلمه أدى أمانته، و من لم يعمل بعلمه كتب في ديوان الخائنين (الدرة الباهرة: 24).

- العلماء امناء الرسل ما لم يخالطوا السلطان (کنز العمال: 28952).

[(5). از شصت کتابی که خود من مطابق با نیاز زمان نوشته‌ام حدود ده جلدش به شش زبان دنیا ترجمه شده است. نامه‌هایی که دانشمندان این کشورها بعد از مطالعه این کتاب‌ها نوشته‌اند نشان می‌دهد کتابی که در حوزه دین و معرفت دینی و براساس قرآن و اهل بیت نظام گرفته، چقدر در احساسات و مشاعر و قلب و روح و زندگی مردم موثر است. (مؤلف)]

[(6). از خیام است.]

[(7). نهج البلاغه، حکمت 390. مشابه همین روایت را شیخ طوسی در امالی (ص 146) نقل کرده است. در این روایت امیر مومنان در وصیتشان به امام حسن، علیهما السلام، می‌فرماید: «یا بنی، لا فقر أشد من الجهل، و لا عدم أعدم من العقل، و لا وحدة أوحش من العجب، و لا حسب كحسن الخلق، و لا ورع كالکف عن محارم الله، و لا عبادة كالتفكر في صنعة الله عز و جل. یا بنی، العقل خلیل المرء، و الحلم وزیره، و الرفق والده، و الصبر من خیر جنوده. یا بنی، إنه لا بد للعاقل من أن ينظر في شأنه، فليحفظ لسانه، و ليعرف أهل زمانه. یا بنی، إن من البلاء الفاقة، و أشد من ذلك مرض البدن، و أشد من ذلك مرض القلب، و إن من النعم سعة المال، و أفضل من ذلك صحة البدن، -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 332

- و أفضل من ذلك تقوى القلوب. یا بنی، للمؤمن ثلاث ساعات: ساعة يناجى فيها ربه، و ساعة يحاسب فيها نفسه، و ساعة يخلو فيها بين نفسه و لذتها فيما يحل و يجمل، و ليس للمؤمن بد من أن يكون شاخصا في ثلاث: مرمة لمعاش، أو خطوة لمعاد، أو لذة في غير محرم.]

[(8). مومنون، 51.]

[(9). دراسات في نهج البلاغه، محمد مهدی شمس الدین، ص 40: إن فلسفة الفقر عنده تجتمع في هاتين الكلمتين: (إن الله سبحانه فرض في أموال الاغنياء أقوات الفقراء فما جاع فقير إلا بما متع به غني). و (ما رأيت نعمة موفورة إلا و إلى جانبها حق مضيع).]

[(10). این تعبیر در قرآن هم هست: توبه، 38: «يا أيها الذين آمنوا مالكم إذا قيل لكم انفروا في سبيل الله اثاقلتم إلى الارض أرضيتم بالحياة الدنيا من الآخرة فما متاع الحياة الدنيا في الآخرة إلا قليل». یعنی شما را چه می شود که به زمین می چسبید و از جایتان بلند نمی شوید؟ (مولف)]

[(11). در روایتی مشابه می خوانیم: «أن رجلا قال لأمير المؤمنين، عليه السلام: إني أحب أن أصلي صلاة الليل و لست أستيقظ لها، فقال له أمير المؤمنين، عليه السلام: أنت رجل قد قيدتك ذنوبك». مقنعه شیخ مفید، ص 142.]

[(12). مصباح المتعبد، ص 845: «اللهم عظم بلائي و أفرط بي سوء حالي و قصرت بي أعمالی و قعدت بي أغلالی و حبسني عن نفی بعد أملی و خدعتني الدنيا بغرورها و نفسي بجنائتها و مطالی یا سیدی».]

[(13). از سعدی است.]

[(14). بکری دمیاطی، إعانة الطالبین، ج 1، ص 283: الصبر و هو حبس النفس على الطاعة و منعها عن المعصية ...]

[(15). ریشه (ص ب ر) 93 بار در قرآن به کار رفته است. آیات قرآن صبر را بیشتر در مسائل معنوی مطرح می کنند؛ مثلاً، جبهه، آخرت و در انتهای آیات جنگ می گوید: «و الله يحب الصابرين» آل عمران، 146. و در انتهای آیات آزمایش: -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 333

- «و بشر الصابرين» بقره، 155، قرآن پیامبر را نیز به صبر دعوت می کند: «فاصبر كما صبر اولوالالعزم من الرسل...» احقاف، 35. پس صبر کن همان گونه که پیامبران اولوالالعزم صبر کردند]

[(16) قصص، 53 - 54.]

[(17). ام سلمه، کنیه اش هند یا رمله، دختر ابو امیه بن مغیره، همسر پیامبر اکرم (ص).]

ابو امیه یکی از بخشنندگان عرب بود. ازاین رو، او را «زاد الراكب» می نامیدند.

مادرش عاتکه دختر عامر ابن ربیعۀ کنانی بود. از تاریخ ولادت ام سلمه اطلاعی در دست نیست و سال مرگ او نیز محل اختلاف است، چنان که آن را از 59 تا 62 ق گفته اند، ولی به نظر می رسد که تاریخ اخیر درست تر است، زیرا وی پس

از شهادت امام حسین، علیه السلام، نیز زنده بوده است. درباره سن او، از پسرش عمر نقل شده که وی هنگام مرگ 84 سال داشت است. مقبره ام سلمه در بقیع در کنار بزرگان صدر اسلام است.

ام سلمه پیش از ازدواج با پیامبر (ص)، همسر برادر رضاعی آن حضرت، ابو سلمه بن عبد الاسد مخزومی بود و همراه او به حبشه هجرت کرد و کنیه اش را نیز از سلمه پسر خود از همین شوهر گرفته است. همه روایات مربوط به سفیران قریش در حبشه و مناظرات ایشان با جعفر بن ابی طالب در حضور نجاشی از طریق ام سلمه نقل شده است.

ام سلمه نخستین زن مهاجر از قریش بود که به سبب مخالفت خانواده شوهرش با مهاجرت ابو سلمه، به تنهایی به مدینه هجرت کرد و چون از شوهر و فرزند جدا مانده بود، حدود يك سال در «ابطح» می نشست و می گریست. پس از درگذشت ابو سلمه در 4 ق بر اثر جراحتی که در جنگ احد برداشته بود، پیامبر (ص) با ام سلمه ازدواج کرد. گفته اند، پس از انقضای عده، ابو بکر و سپس عمر از او خواستگاری کردند، و ام سلمه نپذیرفت. آن گاه پیامبر (ص) خواستگار فرستاد و وی قبول کرد و به روایتی پیامبر خود از او خواستگاری نمود. ام سلمه از جمال بهره کافی داشت، چنان که محسود عایشه و مایه اندوه او شد.

[-

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 334

- ام سلمه در غزوات متعددی چون مریسیع، خیبر، حدیبیه، خندق، فتح مکه و حنین، رسول خدا را همراهی کرد. بعدها هر ماه به میدان جنگ احد می رفت و بر شهیدان سلام می فرستاد. وی احادیث فراوانی از حضرت رسول (ص) نقل کرده است و در کتب اهل سنت آورده اند که «مسند» او بر 378 حدیث مشتمل است، اما هنوز چنین فهرستی از احادیث منقول از ام سلمه در منابع شیعه تهیه و منتشر نشده است. از احادیث او که در کتب فریقین آمده است، می توان به شأن نزول آیه تطهیر، حدیث کساء، و نیز روایت نبوی درباره وقایع کربلا و شهادت امام حسین (ع) اشاره کرد.

گفته اند که تربیت امام حسین (ع) - در دوران کودکی به او محول شده بود.

ام سلمه همچنین از ابو سلمه بن عبد الاسد و حضرت فاطمه (ع) حدیث روایت کرده است و گروهی از او استماع حدیث کرده اند که نام آنان در منابع مختلف آمده است.

فهرستی کامل از راویان ام سلمه در معاجم رجالی شیعه دیده نشده است.

بنابر روایات، ام سلمه پس از رحلت پیامبر (ص)، یکی از مدافعان اهل بیت (ع) به شمار می‌رفت؛ چنان‌که از حضرت فاطمه (ع) در برابر انکار ابو بکر نسبت به میراث پیامبر (ص)، دفاع کرد و در آن سال خود از «عطاء» محروم ماند. هم‌چنین، پس از قتل عثمان، وقتی طلحه و زبیر به مکه رفتند و عایشه را به جنگ با علی (ع) تشویق کردند، عایشه ام سلمه را برانگیخت، اما وی عایشه را از این کار برحذر داشت. وقتی او از عایشه مأیوس شد، امام علی (ع) را از قصد اصحاب جمل آگاهانید و پسرش عمر بن ابی سلمه را به خدمت آن حضرت گسیل داشت.

امیر المؤمنین (ع) بعداً این پسر را والی بحرین، سپس والی فارس و به قولی والی حلوان و ماه و ماسبذان کرد.

با آن‌که گفته‌اند که او جابر بن عبد الله انصاری و برادرزاده‌اش را از بیم جانشان توصیه به بیعت با معاویه کرد، ولی چون به دستور معاویه، علی (ع) بر روی منبر لعن شد، ام سلمه نامه‌ای به معاویه نوشت و سخت سرزنشش کرد. در دوران یزید، پس از شهادت حضرت حسین (ع)، ام سلمه به عزاداری پرداخت و به هنگام بازگشت امام زین العابدین (ع)، کتاب‌های علم امیر المؤمنین (ع) و ذخایر نبوت و خصایص -

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 335

- امامت را که نزد او به ودیعت نهاده شده بود، به آن حضرت سپرد و از این‌جا می‌توان به توثیق او که نیاز به ذکر دلیل ندارد استظهار کرد. ر.ک: دائر المعارف بزرگ اسلامی، ج 10، شماره مقاله: 3944، نویسنده عبد الامیر سلیم، با تلخیص.]

[(18). ذکرى، شهيد اول، ص 71: و روى مسلم عن ام سلمة قالت: قال رسول الله، صلى الله عليه و آله: ما من مسلم يصيبه فيقول ما امره الله به انا لله و انا اليه راجعون اللهم اجرنى في مصيبتى و اخلف لى خيرا منها إلا خلف الله له خيرا منها.]

[(19). رسم زنان متدین ابن است که وقتی می‌خواهند در منزل را باز کنند با حجاب کامل بیرون می‌آیند. مطابق دستور قرآن زن نباید با مرد غریبه طوری روبه‌رو شود که زیبایی‌هایش موجب تحريك شهوات او شود. (مولف)]

[(20). از سعدی است.]

[(21). مستدرک الوسائل، ج 2، ص 404: «عن أم سلمة قالت: أتاني أبو سلمة يوما، من عند رسول الله، صلى الله عليه و آله، فقال: سمعت من رسول الله قولا سرت به، قال: «لا يصيب أحد من المسلمين، فيسترجع عند مصيبتة، فيقول:

اللهم آجرنی فی مصیبتی، و اخلف لی خیرا منها، إلا فعل ذلك به». قالت ام سلمة: فحفظت ذلك منه، فلما توفي أبو سلمة استرجعت و قلت: اللهم آجرنی فی مصیبتی، و اخلف لی خیرا منه، ثم رجعت إلى نفسی فقلت: من این لی خیر من أبی سلمة؟ فلما انقضت عدتی، استأذن علی رسول الله، صلى الله علیه و آله، و أنا أدبغ اهابا لی، فغسلت یدی من القرظ، و أذنت له و وضعت له و سادة من آدم حشوها لیف، فقعد علیها، فخطبني إلى نفسی، فلما فرغ من مقالته، قلت: یا رسول الله ما بی الا أن يكون بك الرغبة، و لكنی امرأة فی غیرة شديدة، فأخاف أن ترى منی شیئا یعذبني الله به، و أنا امرأة قد دخلت فی السن، و أنا ذات عیال، فقال، صلى الله علیه و آله: أما ما ذكرت من السن، فقد أصابني مثل الذی أصابك، و أما ما ذكرت من العیال، فانما عیالك عیالی. قالت: فقد سلمت لرسول الله، صلى الله علیه و آله، فتزوجها رسول الله، فقالت ام سلمة: فقد أبدلني الله بأبی سلمة خیرا منه، رسول الله، صلى الله علیه و آله. [

[(22). مرحوم مجلسی روایت مشابھی را از گفتگوی ام سلمه با امام حسین، علیه السلام، -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 336

- نقل می کند. ر.ک: بحار الأنوار، ج 44، ص 331: «و وجدت فی بعض الكتب أنه علیه السلام لما عزم علی الخروج من المدينة أتته ام سلمة، رضی الله عنها، فقالت: یا بنی لا تحزنی بخروجك إلى العراق، فانی سمعت جدك یقول: یقتل ولدی الحسین بأرض العراق فی أرض یقال لها کربلا، فقال لها: یا اماه و أنا و الله أعلم ذلك، و إنی مقتول لا محالة، و لیس لی من هذا بد و إنی و الله لأعرف الیوم الذی اقتل فیهِ، و اعرف من یقتلنی، و أعرف البقعة الی ادفن فیها، و إنی أعرف من یقتل من أهل بیتی و قرابتی و شیعتی، و إن أردت یا اماه اربك حفرتی و مضجعی. ثم أشار، علیه السلام، إلى جهة کربلا فانخفضت الأرض حتی أراها مضجعه و مدفنه و موضع عسكره، و موقفه و مشهده، فعند ذلك بکت أم سلمة بكاء شديدا، و سلمت أمره إلى الله، فقال لها: یا امام قد شاء الله عز و جل أن یرانی مقتولا مذبوحا ظلما و عدوانا، و قد شاء أن یرى حرمی و رهطی و نسائی مشردين، و أطفالی مذبحین مظلومین، مأسورین مقیدین، و هم یستغیثون فلا یجدون ناصرا و لا معینا. و فی رواية اخرى: قالت ام سلمة: و عندی تربة دفعها إلى جدك فی قارورة، فقال: والله إنی مقتول كذلك و إن لم أخرج إلى العراق یقتلونی أيضا. ثم أخذ تربة فجعلها فی قارورة، و أعطاهای إیاهما، و قال: اجعلها مع قارورة جدی فإذا فاضتا دما فاعلمی أني قد قتلت». [

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 337

17 انسان و نور الهی و تاثیر آن در سعادت دنیا و آخرت

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 338

تهران، حسینیه همدانیها رمضان 1386

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 339

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء و المرسلين و صل على محمد و آله الطاهرين.

کتاب خدا از دو گونه نور نام می برد که یکی از آن ها نور حسی و مادی و دیگری نور معنوی و ملکوتی است. [1]
اگر در مکان های مادی نور حسی وجود نداشته باشد، رنگ ها و عناصر حاضر در آن مکان ها نادینی و چشم نیز، که ابزار دیدن اشیای مادی است، فاقد کارایی خواهد بود. به همین ترتیب، اگر نور معنوی بر قلب انسان نتابد، تشخیص حق از باطل و حقیقت از غیر حقیقت برای او ناممکن خواهد بود. اما آن ذات مقدسی که نور حسی را در کاروبار جهان قرار داد تا از برکتش رنگ ها و عناصر مادی به چشم بیایند و زندگی آدمیان سیر طبیعی خود را داشته باشد، نور باطنی را هم قرار داد تا انسان ها بتوانند در پرتو آن حقایق را ببینند، و حق را از باطل و راه را از چاه تمیز دهند.

نور معنوی

آیاتی که به وجود نور باطنی و معنوی تصریح دارند، در کلام خدا

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 340

فراوانند. از جمله:

«يا ايها الناس قد جاءكم برهان من ربكم و أنزلنا إليكم نورا مبينا». [2]

ای مردم، یقینا از سوی پروردگارتان برای شما برهان و دلیلی چون پیامبر و معجزاتش آمد؛ و نور روشنگری مانند قرآن به سوی شما نازل کردیم.

این نور مبین و تابنده که از جانب ذات مقدس پروردگار برای انسانها فرو فرستاده شده قرآن است. سبب ارسال این نور را خود قرآن در آیه‌ای دیگر با لام تعلیل بیان می‌فرماید:

«هو الذي ينزل على عبده آيات بينات ليخرجكم من الظلمات إلى النور و إن الله بكم لرؤوف رحيم». [3]

اوست که بر بنده‌اش آیات روشنی نازل می‌کند تا شما را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد. و یقینا خدا نسبت به شما رؤوف و مهربان است.

خداوند می‌فرماید انسان‌ها بدون قرآن در تاریکی‌های متراکم به سر می‌برند (زیرا ظلمات جمع ظلمت است). پس، سخن از يك یا چند ظلمت محدود نیست، بلکه پرده‌های مختلفی از ظلمت مد نظر است:

ظلمت فکر، دل، جان، باطن، سر، و ظلمتی که از سوء خلق، شرك، کفر، گناه، جهل به خدا، به قیامت، به مسئولیت‌ها و ... ناشی می‌شود. این ظلمت‌ها علت شقاوت و بدبختی انسان و بر باد رفتن دنیا و آخرت اویند، لذا خداوند قرآن را فرستاد تا بندگان را با توفیق و لطف و محبتش از این ظلمت‌های متراکم درآورد و وجودشان را غرق در نور کند تا موجوداتی الهی شوند و عاشق ادای تکالیف و مسئولیت‌ها باشند.

وقتی انسان تبدیل به نور شد، به جانب خدا میل پیدا می‌کند و به مقام قرب و لقای او می‌رسد. خداوند نیز تا ابد میهماندار و میزبان او خواهد بود و این تعبیری است که در قرآن آمده است، آن‌جا که می‌فرماید با بهشت و رضوان و با سلام ویژه‌ام از آنها پذیرایی می‌کنم:

- «نزلا من غفور رحيم». [4]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 341

- «سلام قولا من رب رحيم». [5]

همانا بهشتیان در چنین روزی در سرگرمی وصف ناپذیری شیرین کام و خوش اند. آنان و همسرانشان در زیر سایه هایی آرام بخش بر تخت هایی آراسته چون حجله عروس تکیه می زنند. برای آنان در آن جا میوه های عالی و مطبوع و آنچه دلشان بخواهد فراهم است. با سلامی پرارزش و سلامت بخش که گفتاری از پروردگاری مهربان است.

انسان عبد و مملوک خداست و قاعدتا او باید به پروردگارش سلام بفرستد، اما خدا به او سلام می کند، چون با این نور وجودی ارزش بسیاری یافته است.

از ظلمت به نور

در مرحله بعد، خداوند به انسان ها می فرماید: وقتی من این نور را در وجود شما قرار دادم و شما هم قدردان این نور بودید، از ظلمت خارجتان می کنم و در نور قرارتان می دهم. آن وقت، تمام نیروهای دنیایی، اگر علیه شما به پا خیزند. مانند باد ضعیفی خواهد بود که با آن بخواهند خورشید را خاموش کنند:

- «یریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم و الله متم نوره ولو كره الكافرون». [6]

می خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند درحالی که خدا کامل کننده نور خود است، گرچه کافران خوش نداشته باشند.

- «یریدون أن یطفئوا نور الله بأفواههم و یأبى الله إلا أن یتم نوره ولو كره الكافرون». [7]

آنان می خواهند نور خدا را با باد دهانشان (سخنان باطل و تبلیغات بی پایه) خاموش کنند؛ ولی خدا جز این که نور خود را کامل کند، نمی خواهد، هر چند کافران خوش نداشته باشند.

اما نور من خاموش شدنی نیست. پس، شما در این نور پایدار بمانید تا آن را برایتان تکمیل کنم، هر چند نور شما به مذاق جهانیان خوش نیاید.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 342

یعنی همین مقدار که خدا ما را دوست داشته باشد برای دنیا و آخرتمان کافی است.

از خدا چه بخواهیم؟

الف. نور

خواسته‌های انسان برخاسته از آگاهی و معرفت اوست و نسبت مستقیم با آن دارد. [8] کسی که از خدا فقط حوائج دنیایی‌اش را می‌خواهد در زندگی‌اش تنها دنیا را می‌بیند، چون نیاز مهم‌تری را در خود احساس نمی‌کند. اما اهل خدا که از نور حق روشنایی یافته‌اند، تنها به نعیم دنیا یا آخرت فکر نمی‌کنند.

خلاف مروت بود کاولیا

تمنا کنند از خدا جز خدا

خواسته‌های این دسته از مردم با دیگران تفاوت اساسی دارد و این تفاوت به لحاظ تفاوتی است که در آگاهی‌ها و علم‌ها و شناخت‌هایشان با دیگران وجود دارد. قرآن کریم خواسته این گروه را از خداوند چنین معرفی می‌کند:

«رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا...» [9]

خدایا! نوری را که به ماداده‌ای کامل گردان.

ما نیز باید یاد بگیریم که از خدا چیزی را بخواهیم که برای آن آفریده شده‌ایم و برای این که مشکلات دنیا ما را از این مهم غافل نکنند لازم است لااقل نیازهامان را طبقه‌بندی کنیم و درخواست مال و حوائج دنیوی را در ابتدای دعاهایمان قرار ندهیم. در دعاهایمان، از خدا نور بخواهیم، [10] نه چیزهایی که سبب می‌شود خداوند بگوید چون فکرتان همین‌قدر است، پس لیاقتتان هم بیش از این نیست. بیایید حالا که قرار است به آستان کریمی پا بگذاریم که کرمش بی‌نهایت است، از او فقط خانه‌ای محقر در دنیا یا مشتی خوراک و پوشاک نخواهیم. مگر نه این

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 343

است که او درهای خزانه نورش را به روی ما گشوده و می‌خواهد ما را صاحب سرمایه‌ای کند که به وسیله آن لایق قرار گرفتن در حریم حضرتش شویم. پس، تا فرصتی هست آن را از دست ندهیم و از مشغول شدن به خانه و مغازه و پول و

... اجتناب کنیم که در درگاه او داشتن هیچ‌یک از نفائس دنیا لیاقت محسوب نمی‌شود و چه بسا سبب پشیمانی و حسرت باشد. [11]

ب. مغفرت

خواسته دوم جویندگان نور از خدا مغفرت است:

«ربنا أتمم لنا نورنا و اغفر لنا».

این آمرزش برای آن است که تا دیگر ظلمتی در کار نباشد و وجود انسان یکپارچه نور شود. اما آیا می‌توان یکپارچه نور شد؟ پاسخ این است که مگر در زیارت حضرت ابی عبد الله الحسین، علیه السلام، نمی‌خوانیم:

«اشهد أنّك كنت نورا...». [12]

شهادت می‌دهم که تو نور محض هستی.

قیامت، انسان، و نور

اگر کسی این نور را نگاه دارد و با خود به عالم بعد انتقال دهد، در قیامت آن‌گونه محشور می‌شود که در آیه شگفت‌انگیز زیر می‌خوانیم:

«يوم تری المؤمنین و المؤمنات یسعی نورهم بین أیدیهم و بأیمانهم بشراکم الیوم جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فیها ذلك هو الفوز العظیم». [13]

مردان و زنان بالیمان را می‌بینی که نورشان پیشرو و از جانب راستشان شتابان حرکت می‌کند و به آنان می‌گویند: امروز شما را مزده باد به بهشت‌هایی که از زیر درختان آن نهرها جاری است، در آن‌ها جاودانه‌اید.

این است آن کامیابی بزرگ.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 344

در این آیه، خداوند خصوصیات صاحبان نور را برای پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله، بیان می کند و می گوید در روز قیامت، با چشم خود مردان و زنان مؤمن را می بینی که پیش روی آنها نوری در حرکت است: «یسعی نورهم». این چه نوری است؟ آیه نشان می دهد که این نور خودشان است.

انسان در ظلمت و وحشت قیامت خیلی به نور نیاز دارد، چون روز قیامت خودش نور ندارد و نور را باید از این جا برد. بدون نور نه خدا، نه پیغمبر، صلی الله علیه و آله؛ نه حسین، علیه السلام، و نه بهشت راهیچ يك را نمی شود پیدا کرد. خداوند در ادامه می فرماید: وقتی این نور از پیش رو و دست راست مؤمنان در حرکت است، به آنها مژده می دهد که درهای بهشت به رویتان باز است.

این سخن نورانی قرآن کریم است که خودش نور است و کسانی را که زندگیشان در دنیا هماهنگ با او باشد به نور بدل می کند و در قیامت هم آنان را غرق در نور می کند و به بهشت پروردگار می رساند:

«و ذلك هو الفوز العظيم».

معنای فوز عظیم هنوز برای ما معلوم نیست. زیرا ذات مقدس حضرت حق که بی نهایت است به این کلمه صفت عظیم داده است. واقعا چه چیزی به نظر این وجود بی نهایت می رسد که چنین فوزی را به صفت عظیم متصف می کند؟ ما نمی دانیم چه عظمتی در میان است. [14]

حاصل کلام این که وقتی این نور بتابد، تشخیص حق از باطل خیلی آسان می شود. انسان به مدد چنین نوری حرف های پروردگار، پیغمبر و ائمه را خیلی خوب می فهمد و با فهم این سخنان، تصمیم هایش را حکیمانه و عاقلانه می گیرد. آن وقت است که می تواند راه صد ساله را يك شبه طی کند.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 345

نور مؤمنان شدت و ضعف دارد

وجود مقدس حضرت حق در قرآن مجید درباره داشتن نور به تفصیل سخن گفته است. همه کسانی که به خدا ایمان دارند دارای نور هستند، ولی نورشان شدت و ضعف دارد. اکنون، برترین و گسترده‌ترین نور از آن وجود مبارك امام دوازدهم، عجل الله تعالی فرجه الشریف، است و پس از ایشان هر کسی به تناسب هماهنگی‌اش با قرآن مجید دارای نور است.

اما بدقبال کسی که خدا این نور را برایش قرار نداده باشد! چرا که معلوم می‌شود چنین موهبتی را برای او نخواستہ است.

«أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لَجَى يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ». [15]

اعمال آنان مانند تاریکی‌هایی است در دریایی بسیار عمیق که همواره موجی آن را می‌پوشاند. و بالای آن موجی دیگر است و بر فراز آن ابری است.

تاریکی‌هایی است برخی بالای برخی دیگر. کسی که به چنین امواج و تاریکی‌هایی مبتلاست هرگاه دستش را بیرون آورد، بعید است که آن را ببیند. و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده است، برای او هیچ نوری نیست.

کسی که او را با این نور نورانی نکرده باشم، دیگر هیچ نوری در عالم برای او وجود نخواهد داشت. او در ظلمات است و انسانی که در ظلمات است سخن منبع نور را در نمی‌یابد.

«خَيْرُكَ الْيَنَّا نَازِلٌ وَ شَرُّنَا إِلَيْكَ صَاعِدٌ»

این فرمایش امام سجاد، علیه السلام، در دعای ابو حمزه است. در روایات آمده که خداوند روزی با حضرت موسی، علیه السلام، درباره نیکی‌هایش به انسان سخن گفت و فرمود: ای موسی، به بندگانم بگو:

«یا ابنِ عمران، قل لِبَنِي آدَمَ مَنْ كَانَ شَفِيعَکُمْ إِلَيَّ إِذَا خُلِقْتُمْ؟»

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 346

هنگامی که می‌خواستم شما را بیافرینم، شفیع شما پیش من چه کسی بود؟ پدر و مادرتان طبق قانون من ازدواج کردند، ولی وقتی که می‌خواستید در رحم مادر تکوین بیابید خودم در آفرینشتان تصمیم گرفتم.

«فاحسنت صورکم»

زیبا خلقتان کردم. شما را دیو نیافریدم. براتان شاخ و دم قرار ندادم.

قیافه‌تان را وحشت‌آور نساختم. شما را نقاشی کردم. برایتان صورت، چشم، بینی، لب و دهانی زیبا رسم کردم.

«و من کان شفیعکم الی اذننت علیکم بالاسلام؟»

چه کسی از من خواست دل شما را با اسلام آشنا کنم تا مؤمن شوید؟

چه کسی شفیع شد تا انتخابتان کنم که دل شما به کار محبت من بیاید؟

«حَبِّتَ إِلَیْکُم الْإِیْمَان».

مگر نه این است که من دلتان را از محبت پر کردم؟ در همه این مواهی که به شما عطا کردم چه کسی شفیع شما بود؟

«أُم من أخرجکم من أصلاب آبائکم إلی بطون أمهاتکم».

چه کسی نطفه شما را با لطف و محبت به رحم مادر انتقال داد و نه ماه تمام از شما پرستاری کرد؟ آن‌جا در آغوش چه کسی بودید و چه کسی به شما غذا می‌داد؟ چه کسی دنیای رحم را برای شما آماده کرد تا در آن مکان تنگ و تاریک سالم بمانید و رشد کنید؟ هرکس بیست روز چشمش را ببندد و بعد باز کند، کور می‌شود. شما شش یا هفت ماه در رحم مادر ماندید، اما چشمتان نابینا نشد؟ چه شد که در رحم مادر مواد چرک و کثیف در گوشتان نفوذ نکرد؟ چرا با حرکات مادر له نشدید و چگونه سالم به دنیا آمدید؟ گویا فراموش کرده‌اید که در آغوش خودم بودید!

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 347

«أُم من أخرجکم بالرفق من أرحام أمهاتکم؟»

چه کسی شما را در کمال محبت از رحم مادر به دنیا منتقل کرد؟

طبیعی به دنیا آمدید و ناگزیر نشدند شما را قطعه‌قطعه کنند و بیرون بیاورند. پهلوه‌ای مادر را گرم کرد تا استخوان‌ها نرم و منبسط شود و به آسانی متولد شوید. سپس عضلات مادر را بار دیگر به محل نخست بازگرداند.

«أُم من ألقى الرحمة والرأفة فی قلوب أمهاتکم».

چه کسی رأفت و محبت فرزند را در قلب مادر جای داد؟ ذره ذره غذا را چشید تا ببیند آیا برای کودکش مناسب است یا نه؟ و با این که طعامی لذیذ بود، خودش تناول نکرد و در کام او نهاد.

ای انسان، وقتی مادرت نو عروس بود، خوابی سنگین داشت، اما پس از این که تو به دنیا آمدی، تا از خواب برمی خاستی از خواب می پرید و آرامت می کرد. آری، من بیش از والدینت از تو پرستاری کرده ام.

«أُمُّ مَنْ فَتَقَ الْقَلْبَ فَجَعَلَ فِيهِ نُورًا تَتَهَدُّونَ بِهِ».

چه کسی انس قرآن و محبت پیغمبر و ائمه طاهرين را در دلت افکند؛ با آن که هیچ گاه آنان را ندیده بودی؟

«أُمُّ مَنْ وَهَبَ لَكُمْ السَّمْعَ تَسْمَعُونَ بِهِ».

چه کسی به تو گوش عطا کرد تا با چند استخوان و يك پرده قادر به شنیدن هر صدایی باشی؟

«هَذِهِ مَتْنِي عَلَيْكُمْ قَدِيمَةً».

این نعمت های من است که از نخستین لحظه استقرار در رحم مادر به تو عطا کردم. در مقابل، تو چه کردی؟

«تَعْصُونَنِي بِالنَّهَارِ وَ تَمْتَرِدُونَ عَلَيَّ».

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 348

با این حال، تو روزها را به گناه سپری کردی و گستاخانه در مقابل فرامینم ایستادی. لذا، وقتی شب فرا رسید، به خاطر گناهانی که در روز از تو سر زده بود، سزاوار عذابم بودی، اما:

«وَأَنَا بَعَلْمِي أَحْفَظُكُمْ فِي ظِلِّ اللَّيَالِي».

نگذاشتم شبانه ضرری به تو برسد و تو را از گزند حوادث طبیعی و گزند جانوران مصون داشتم. از تو، در سالیان طولانی عمرت، چنان پرستاری کردم که حتی فریاد اعتراض ملائکه نیز بلند شد:

«وَأَنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَنَادِي: يَا حَلِيمٌ، مَا أَحْلَمَكَ عَنِ الضَّالِّينَ!».

ای خدای بزرگوار، چه اندازه صبر تو در برابر عصیانگران فراوان است!

«یا موسی، یَنقَلِبُونَ فی نِعْمائی و یَعْصُونَنی»

مردم در دریای نعمت‌های من غوطه می‌خورند و هر گناهی که می‌خواهند مرتکب می‌شوند. هنگامی هم که ناصحان به آنان می‌گویند:

این همه معصیت برای چیست؟ جواب می‌دهند:

«ثُمَّ یَقُولُونَ إِنِّیْ غَفُورٌ رَّحِیمٌ».

خدای ما آمرزنده و مهربان است.

«یا موسی، کم یشکوا کرام الحَفِظَةِ الّیَّ عَبْدی فَاَمْرَهُم بِالصَّبْرِ».

فرشتگانی که نامه اعمال بندگانم را می‌نویسند چقدر از سنگینی بار گناه آنان به درگاه من شکوه آورند و من آنان را به صبر فراخوانم و بگویم:

«وَ أَقُولُ لَهُمْ: لَعَلَّه یرْجِعُ وَ یتُوبُ»

بردار باشید! شاید این بنده توبه کند و به سوی من بازگردد. آنان می‌پرسند: به راستی او را با بار چهل ساله گناهش می‌آمرزی؟ و من پاسخ می‌دهم: آری، و از او دستگیری هم می‌کنم.

«یا ابنِ عمران، یَمْرُونَ بِالْجَلیفَةِ فِیسَدُّونَ مَنَاحِرَهُمْ»

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 349

موسی، بندگان مرا می‌بینی؟ آن‌ها وقتی از نزدیک یک مردار عبور می‌کنند، بینی خود را می‌گیرند و می‌گویند: چه بوی نامطبوعی از وی به مشام می‌رسد، درحالی‌که:

«وَ ذَنُوبُهُمْ عِنْدی أَنْتَنٌ مِنَ الْجَلیفَةِ»

گناهانشان از مردار بد بوتر و متعفن‌تر است.

«یا ابنِ عمران، عند الشَّدائِدِ یدْعُونِیْ»

ای موسی، آنان تا گرفتاری سختی برایشان پیش می‌آید، دست‌ها را به آسمان برمی‌دارند و می‌گویند: خدایا، ما کسی را غیر از تو نداریم!

«و ینسوننی عند الرخاء»

اما تا گشایشی در کارشان حاصل می‌شود، مرا به فراموشی می‌سپارند.

در انتهای این روایت آمده است:

«یا بنی آدم، خذوا من الدنیا بقدر ما تطیقون».

ای فرزندان آدم، به قدر طاقت خود از دنیا بهره ببرید.

«و اکتسبوا من الذنوب بقدر ما تحتملون العقوبة»

و به اندازه‌ای که طاقت عذاب دارید، گناه کنید.

«و اطلبوا من النعم بقدر ما تعدون شکره»

و به اندازه‌ای نعمت‌های خداوند را طلب کنید که قادر به شکرش هستید.

«ستعلمون اذا رجعتم الیّ، انّی انما امهلت الظالمون لهوانهم علیّ».

[16]

به زودی، وقتی به سوی ما بازگردید، همه‌چیز را خواهید دانست.

خداوند، در این روایت و در قرآن مجید، تأکید می‌کند که با وجود سنگینی بار معاصی و گناهانتان، اگر توبه کنید شما را می‌آمرزم. [17]

خدا آبروی انسان را پیش پیامبرش هم نمی‌ریزد

لطف دیگری که خداوند بر بندگان گنهکارش روا می‌دارد که بسیار تکان دهنده است و بر منتهای رحمت او دلالت می‌کند همین است.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 350

وجود مبارك پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله، می فرماید:

«سألت الله أن يجعل حساب أمتي إلى لئلا تفتضح عند الامم».

از پیشگاه خداوند متعال تمنا کردم در روز قیامت که همه بندگان جمع‌اند و یوم الحساب است، محاسبه پرونده امت مرا به خودم واگذارد، زیرا خوش ندارم وقتی پرونده کردارها مقابل دیدگان همه باز می‌شود، آبروی امت من پیش امت‌های دیگر ریخته شود.

«فأوحى الله إلى: يا محمد، بل أنا أحاسبهم»

خداوند، در پاسخ، وحی فرمود: خود من به حساب امت تو رسیدگی می‌کنم.

«فإن كان منهم زلة سترتها عنك لئلا تفتضح عندك». [18]

اگر موقع حساب در پرونده ایشان گناهی ببینم که در دنیا نتوانستند آموزش مرا برای آن طلب کنند، آن گناه را حتی از تو نیز پنهان می‌دارم تا آبرویشان پیش تو هم محفوظ بماند!

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 351

پی‌نوشت:

[(1). نور حسی همین نور مادی است که مشاهده می‌کنیم. اما نور معنوی هم‌چنان که گفتیم یکی از مصادیقش قرآن و دیگری پیامبر است. اما مطالعه آیات قرآن نشان می‌دهد که نور معنوی مصادیق بیشتری دارد تا حدی که خداوند خود را نیز نور می‌خواند.]

[(2). نساء، 174.]

[(3). این تعبیر هفت بار در قرآن به کار رفته است:

- در وصف پروردگار

«اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». بقره، 257.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا. وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا. هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا». احزاب، 41-43.

- در وصف پیامبر اسلام:

«رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِّيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ مَنْ يُّؤْمِن بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا». طلاق، 11.

- در وصف قرآن:

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُّبِينٌ. يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». مائدة، 15-16.

«الر. كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ». ابراهيم، 1.

«هُوَ الَّذِي يَنْزِلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ». حدید، 9.

- در وصف معجزات حضرت موسی:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِهِمْ اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ». ابراهيم، 5.

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 352

[(4). فصلت، 30-32: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشَرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ. نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُ أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ. نَزَلْنَا مِنْ

غفور رحیم؛ بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند و می گویند: مرسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد. ما در زندگی دنیا و آخرت، یاران و دوستان شما هستیم، آنچه دلتان بخواهد، در بهشت برای شما فراهم است، و در آن هرچه را بخواهید، برای شما موجود است. رزق آماده ای از سوی آمرزنده مهربان است. [

[(5). یس، 58.]

[(6). صف، 8.]

[(7). توبه، 32.]

[(8). اشاره است به این آیه: «فأعرض عن من تولى عن ذكرنا و لم يرد إلا الحياة الدنيا* ذلك مبلغهم من العلم إن ربك هو أعلم بمن ضل عن سبيله و هو أعلم بمن اهتدى»؛ بنابراین، از کسانی که از یاد ما روی گردانده اند و جز زندگی دنیا را نخواسته اند، روی بگردان. این دنیا خواهی آخرین مرز دانش و معرفت آنان است؛ یقیناً پروردگارت به کسی که از راه او منحرف شده، داناتر است، و او به کسی که هدایت یافته، آگاه تر است. نجم، 29-30.]

[(9). «يا أيها الذين آمنوا توبوا إلى الله توبة نصوحا عسى ربكم أن يكفر عنكم سيئاتكم و يدخلكم جنات تجري من تحتها الأنهار يوم لا يخزي الله النبي و الذين آمنوا معه نورهم يسعى بين أيديهم و بأيمانهم يقولون ربنا أتمم لنا نورنا و اغفر لنا إنك على كل شيء قدير». تحریم، 8.]

[(10). در تعقیق زیارت آل یس می خوانیم: «اللهم انی اسالك ان تصلى علی محمد نبی رحمتك و كلمة نورك، و أن تملأ قلبی نور الیقین، و صدری نور الایمان، و فکری نور النیات، و عزمی نور العلم، و قوتی نور العمل، و لسانی نور الصدق، و دینی نور البصائر-]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 353

- من عندك، و بصری نور الضیاء، و سمعی نور الحکمة، و مودتی نور الموالاة لمحمد و آله علیهم السلام حتی القاك و قد وفیت بعهدك و میثاقك فیغشینی رحمتك یا ولی یا حمید». ر.ک: مفتیح الجنان، زیارت آل یس.]

[(11). درباره دنیا این روایات قابل تأمل اند:

- علی علیه السلام: أخرجوا من الدنيا قلوبكم قبل أن تخرج منها أبدانكم، ففيها اختبرتم و لغيرها خلقتهم. نَحَجُّ البلاغ، ج 2، ص 183.

- رسول الله صلى الله عليه و آله: الدنيا ملعونة و ملعون ما فيها، إلا من ابتغى به وجه الله عز و جل. نیز: الدنيا ملعونة ملعون ما فيها إلا ما كان فيها لله عز و جل. كنز العمال: 6088، 6083.

- ما من أحد من الأولين و الآخرين إلا و هو يتمنى يوم القيامة أنه لم يعط من الدنيا إلا قوتا. بحار الانوار، ج 77، ص 54، ح 3.

[(12). مصباح المتعبد، شيخ طوسی، ص 721: «أشهد أنك كنت نورا في الاصلاب الشاخنة و الأرحام المطهرة لم تنجسك الجاهلية بأنجاسها و لم تلبسك من مدلهجات ثيابها...». در این باره به این زیارت نیز بنگرید: کامل زیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، ص 402: «السلام عليك يا أبا عبد الله إنا لله و إنا إليه راجعون، ما أعظم مصيبتك عند أيك رسول الله، و ما أعظم مصيبتك عند من عرف الله عز و جل، و أجل مصيبتك عند الملا الاعلى، و عند انبياء الله و عند رسل الله. السلام مني اليك و التحية مع عظيم الرزية، كنت نورا في الاصلاب الشاخنة، و نورا في ظلمات الارض، و نورا في الهواء، و نورا في السماوات العلى، كنت فيها نورا ساطعا لا يطفى، و أنت الناطق بالهدى».]

[(13). حديد، 12. در آیه 8 سوره تحریم نیز این معنا آمده است.]

[(14). کلمه فورز در قرآن با این ترکیبات به کار رفته است: فوز العظيم (نساء 13، مائده 119، صف 12، بروج 11، تغابن 9، توبه 72، 100، 111، یونس 64، صافات 60، غافر 9، دخان 57، حديد 12). فوز المبين (انعام 16، جائیه 30) و فوز الكبير (بروج 11) به کار رفته است.]

حديث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 354

[(15). نور، 40.]

[(16). تفسير كشف الاسرار ميبدی، ج 1، ص 281.]

[(17). توبه و مشتقات آن در قرآن 209 بار در طی 69 آیه آمده است.]

[(18). كنز العمال، ج 14، ص 369؛ الجامع الصغير، جلال الدين سيوطي، ج 2، ص 36:

سألت الله أن يجعل حساب أمتي إلى لئلا تفتضح عند الامم، فأوحى الله إلي: يا محمد! بل أنا أحاسبهم فان كان منهم زلة سترتها عنك لئلا تفتضح عندك.

روایت مشابھی نیز در این باره وجود دارد. از جمله: كنز العمال، ج 11، ص 449: «لما أسرى بي إلى السماء قربني ربّي تعالى حتى كان بيني وبينه تعالى كقاب قوسين أو أدنى لا بل أدنى قال: يا حبيبي! يا محمد! قلت: لبيك يا رب! قال: هل غمك أن جعلتك آخر النبيين؟ قلت: يا رب لا، قال: حبيبي! هل غم أمتك أن جعلتهم آخر الامم؟ قلت: يا رب لا، قال: أبلغ أمتك عنى السلام و أخبرهم أني جعلتهم آخر الامم لافضح الامم عندهم و لا أفضحهم عند الامم.»

حديث عقل و نفس آدمي درآيينه قرآن، ص: 355

18 سفر معنوی تفکر تنها راه رشد و کمال انسان

تهران، حسینیّه همدانیها رمضان 1386

حديث عقل و نفس آدمي درآيينه قرآن، ص: 357

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

تفکر سفری معنوی و پرمفعت است که انسان را به نتایج و دستاوردهای فراوانی در دنیا و آخرت می‌رساند. برای بیان اهمیت این موضوع کافی است بدانیم که حدود يك ششم از آیات قرآن کریم (نزدیک به هزار آیه) درباره تفکر است که با کلماتی چون فکر و شعور و عقل و لبّ (به معنای عقل و مغز) همراه است. [1] با توجه به این میزان اهمیت، شایسته است که انسان فرصتی را برای مطالعه و تدبیر در این آیات اختصاص دهد و از این دریای معانی گهرهایی نفیس برآورد.

علاوه بر قرآن مجید، انبیای الهی و رسول گرامی اسلام و ائمه طاهرين، عليهم السلام، نیز روایات فراوانی در باب تعقل و تفکر از خود بر جای گذاشته‌اند که میراثی عظیم در این باره به حساب می‌آید و کتاب‌های مهم شیعه و سنی آن‌ها را ذکر

کرده‌اند. از جمله این آثار کتاب شریف اصول کافی اثر محدث بزرگوار کلینی است که باب نخست آن باب عقل و جهل است. در این باب، مرحوم کلینی روایتی را از قول

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 358

وجود مبارك امام موسی بن جعفر، علیهما السلام، نقل می‌کند که روایتی طولانی است و امام آن را خطاب به شاگرد محبوبش هشام ایراد کرده‌اند. [2] هشام از شاگردان امام صادق، علیه السلام، و امام کاظم، علیه السلام، است و با این که در سنین جوانی از دنیا رفته، آثار بسیار ارزنده‌ای از خود به جای گذاشته است. [3]

روایت این عالم بزرگوار آنقدر مهم است که اگر در کتاب‌های درسی جهان وارد می‌شد، بر اثر آن جهانی پاک و آرمانی به وجود می‌آمد. اما دریغ که این اندیشه‌های ناب تنها زینت بخش صبحات کتاب‌های روایی ماست، نه زیور جان و عقل و زندگی مردم! هم‌چنین، مطالعه این روایت باید با این بینش همراه باشد که این گوهر ناب دریای معنویت از دریای علم امام موسی بن جعفر، علیهما السلام، برون تراویده است. زیرا اگر جوینده چنین گوهری با این نگاه به روایت بنگرد و به آن دل بسپارد، با توفیق الهی خواهد دید که تفکر برترین و زیباترین سفرهاست.

توصیه به هم‌نشینی با اندیشمندان

حضرت در این روایت بر این نکته تأکید می‌کنند که باید با اولی الالباب و انسان‌های اهل اندیشه و خرد، که نفس مؤثری دارند، نشست و برخاست کرد. از این تأکید نیز بر می‌آید که تفکر سرچشمه کارهای عظیمی است و می‌تواند در نفوس دیگران تأثیرات مهمی داشته باشد.

(پیش از این درباره تأثیر هم‌نشینی با صاحب‌نفسان در بیداری قلب سخن گفته‌ایم که در این جا مکرر نمی‌کنیم). همین مقدار توجه کافی است که پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، فرمود:

«جالسوا العلماء و سائلوا الکبراء و خالطوا الحکماء». [4]

با عالمان هم‌نشین باشید، از بزرگان درخواست کنید، و با حکیمان آمیزگار باشید.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 359

خاک را آباد کردی و دین را به باد دادی

صاحب کتاب ابوب الجنان [5] نقل کرده است که هارون الرشید در کنار خانه‌های فقیران و مستحقان شهر بغداد کاخی گران‌ها و بسیار مجلل برای خود بنا کرده بود. شرح جزئیات این قصر در این مقال نمی‌گنجد، اما برای بیان عظمت این کاخ همین اندازه کافی است بدانیم که در این بنا که تا زمان معتصم برپا بود [6] دوازده هزار دروینجره به کار رفته بود؛ مخارج پرده‌ها و فرش‌ها و ریخت‌وپاش‌ها و نگهداری از چنین قصری حساب جداگانه دارد.

کار ساخت این قصر تازه پایان یافته و هارون به تازگی در آن مستقر شده بود که بهلول، این مرد با فکر، از نزدیکی آن گذر کرد. از قضا، هارون او را دید و دستور داد وی را به نزدش فراخوانند. بهلول حاضر شد. هارون پرسید: نظری درباره این کاخ نداری؟ گفت: چرا. گفت: بگو! گفت: نمی‌گویم، باید بنویسم. برای این منظور، قلمی به او دادند. گفت:

بای روی یکی از دیوارها بنویسم، جایی که همیشه جلوی چشمت باشد! گفت: قبول است، بنویس!

بهلول مردی عالم و دانشمند بود و مانند اغلب قدامت‌گرایان، لذا بهلول دیواری را برای نوشتن برگزید که همیشه مقابل دیدگان هارون باشد. بعد، این سخن را بر روی دیوار نوشت که محصول سفر معنوی فکر است:

«رفعت الطین و وضعت الدین»

گل را بالا بردی و دین را نابود کردی.

مگر يك زمامدار با همسرش چقدر جا اشتغال می‌کند که مردم بینوا باید تاوان زندگی اشرافی او و خانواده‌اش را بدهند؟ مگر سیره رسول

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 360

خدا این بود که تو خود را جانشین او می‌دانی؟ در نتیجه، تو با بالا بردن این کاخ، خاک را آباد و دین را به باد دادی.

ما هم باید فکر کنیم و انصاف دهیم که این تن مگر چقدر می‌ارزد که اتومبیل حاملش باید دویست میلیون تومان قیمت داشته باشد؟ يك زوج مگر چقدر زندگی لازم دارند که باید قیمت خانه‌شان بیست میلیارد تومان باشد؟ آیا فکر می‌کنیم که این‌گونه زندگی‌ها پیش خدا بازخواست ندارد؟

يك نقاش ساختمان برایم تعریف می‌کرد که سه سال است در خانه‌ای نقاشی می‌کنم و هنوز تمام نشده است! مگر صاحب این خانه تا کی می‌خواهد در آن زندگی کند؟ این خانه حتما فرش ابریشم نیاز دارد و قطعا مبل ایرانی هم برای شکسر شأن است و مبلمانش را باید از پاریس تهیه کنند و خانم این خانه باید دوسه کیلو طلا و برلیان در مهمانی‌ها به خودش آویزان کند. آیا این زندگی‌ها در قیامت نیاز به جواب‌دادن ندارد؟

امروز، رسم بدی پیدا شده و گاه‌گاه سفره‌های آن‌چنانی و افطاری‌های کذایی در بهترین هتل‌های تهران برپا می‌شود. اگر هزینه افطاری هر مهمانی در این مجالس بیست هزار تومان باشد، پانصد نفر مهمان چقدر هزینه خواهد داشت؟ این‌ها در قیامت جواب ندارد؟ آیا این همان اطعامی است که پیغمبر به آن سفارش کرده؟ مگر حضرت نگفته است وقتی روزه می‌گیرید و گرسنه و تشنه می‌شوید به یاد گرسنگی افراد مستحق بیفتید و یاد از گرسنگی و تشنگی قیامت کنید؟ آیا این پانصد نفر اس مستحقین هستند یا از کارخانه‌داران عمده یا صاحب‌منصبان مملکت‌اند؟ آن‌ها هم اگر به واقع تدین دارند، نباید این‌گونه دعوت‌ها را

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 361

پپذیرند، مگر علی، علیه السلام، در نهج البلاغه به استاندار بصره عتاب نکرد که چرا بر سر یکی از این سفرها حاضر شده است. [7]

*** بھلول پس از آن جمله پرمغز، جمله دوم را بر روی دیوار نوشت:

«رفعت الحصّ و وضعت النصّ»

ای هارون، گچ‌بری‌های ظریفی در سالن‌ها و اتاق‌های این کاخ به کار بردی، در عوض روش پیغمبر عظیم الشان اسلام را به نابودی کشاندی.

او زندگی‌ای زاهدانه و معمولی داشت، پس تو که ادعای خلافت او را داری چرا این‌گونه زندگی می‌کنی؟

سپس جمله سوم را نوشت:

3. «إِنَّ كَانُ مِنْ مَالٍ غَيْرِكَ فَظَلَمْتَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»

اگر پول این کاخ از آن خودت نبوده و از حق دیگران آن را ساخته‌ای، ظلم کرده‌ای و خدا در قرآن فرموده است که من ظالمان را دوست ندارم و از آنان متنفرم. در نتیجه، تو با ساختن این کاخ مورد نفرت خدا واقع شده و از چشم رحمت خدا افتاده‌ای.

«و إِنَّ كَانُ مِنْ مَالِكَ فَقَدْ أُسْرِفْتَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ».

اما اگر پول از خودت و زحمت بازوی خود آن را ساخته‌ای که هارون از زحمت بازوی خود يك شاهی هم نداشت و هرچه داشت متعلق به بیت المال بود اسراف کرده‌ای و خدا مردم اسراف کار را دوست ندارد. پس تو در هر صورت مورد نفرت خدا هستی و با این کارها دین را پایمال کرده‌ای و روش پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله، را در جامعه بر باد داده‌ای. [8]

این قدرت اندیشه است. ممکن است روزی هزار نفر از کنار این کاخ‌ها رد شوند و هیچ نکته‌ای هم به فکرشان خطور نکند، اما کسی که

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 362

اهل خدا و از اصحاب پاکی و درستی است هزاران نکته باریک‌تر ز مو از آن برداشت می‌کند. خداوند هم او را یاری می‌کند تا بهتر اندیشه کند و هوس کاخ‌نشینی یا داشتن ماشین دویست میلیون تومانی یا راه انداختن مهمانی‌های چند میلیونی به سرش نزند. یاری‌اش می‌دهد تا به خود بگوید این همه اسراف را برای خشنودی چه کسی انجام می‌دهد؟

برای مردم؟ مگر کلید بهشت و جهنم در دست مردم است؟

به راستی، اگر همه مردم از ما تعریف کنند، به چه درد ما می‌خورد یا اگر همگان ما را تکذیب کنند، چه ضرری به ما خواهد رسید؟ اگر همه در حق ما دروغ بگویند یا تهمت بزنند، چه ضرری به ما خواهند زد؟

اگر کسی اهل بندگی خدا و در پناه خدا باشد، بانگ هیچ سگی، به قول قرآن مجید، [9] در زندگی‌اش اهمیت نخواهد داشت.

آیا بنی امیه که در کربلا آنقدر هاری کردند و در کوفه و شام آنقدر تهمت زدند که اهل بیت از دین خارج شده‌اند (این تبلیغات آنقدر گسترده بود که مردم شام آمده بودند دیندارانی که بی‌دین شده بودند را ببینند. آن‌ها به حضرت زین العابدین، علیه السلام، با این ذهنیت نگاه می‌کردند که ایشان قبلاً دین داشته و بعد بی‌دین شده‌اند) به هدف خود رسیدند؟ چه کسی در این میدان ضرر کرد: حسین بن علی، زینب کبری، حبیب بن مظاهر، علی اکبر، یا امام زین العابدین؟ شهدا و راهیان کربلا ضرر کردند یا بنی امیه؟

کسی که با خدا زندگی کند، هر چند زبان‌ها و شمشیرها علیه او بسیج شوند، سرسوزنی نمی‌توانند به او زیان برسانند؛ مگر نه این است که حضرت باری تعالی اطمینان داده است:

«إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» [10]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 363

مسلم خدا از مؤمنان دفاع می‌کند و قطعاً خدا هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد.

اگر خدا هم قرار باشد یار خودش را رها کند، دیگر چه چیز قابل اعتمادی در ای عالم باقی می‌ماند؟

دوست آن باید که گیرد دست دوست ...

يك بار، بالای سر عالمی حاضر بودم که 94 سال در این دنیا زندگی کرده بود و در حال احتضار داشت نفس‌های آخر عمرش را می‌کشید. خدا او و همه بندگان را بیمارزد! هم‌چنان که کنار بالینش نشسته بودم، در ذهنم باطن کارهایش را با روایاتی که درباره وضعیت مختضر و سختی جان‌کندن وارد شده تطبیق می‌دادم. البته، این بزرگوار عالمی صاحب‌دل و از نظرکردگان حضرت سید الشهداء، علیه السلام 7 و از پاکان روزگار بود و نسل‌هایی که او را در طول نود سال زندگی‌اش دیده بودند از وی به نیکی یاد می‌کردند.

آن روز عالم دیگری نیز بر بالین او و کنار من نشسته بود. در همان لحظاتی که من داشتم به روایات فکر می‌کردم ایشان خطاب به من گفت:

این لحظه، لحظه بسیار سخت و مشکل و خطرناکی است. (دقیقا سه کلمه سخت و مشکل و خطرناک را به کار برد).
گفتم: البته نه برای چنین کسی. گفت: چطور؟ گفتم: همه مردم این شهر و خود من که سی سال است او را می‌شناسم،

شهادت می‌دهیم که این مرد 94 سال در راه خدا و پیغمبر و اهل بیت و قرآن تلاش کرده و با زبان پاکش سه نسل از مردم این شهر را هدایت کرده است. آیا باورکردنی است که خدا و اهل بیت در این زمان که او در حال احتضار است و به یاری آن‌ها نیاز دارد، به حال خود رهایش کنند؟ مگر می‌شود کسی 94 سال در پی خدا بدود ولی خدا سرزنشگاه او را رها کند و بگوید مرحمت عالی زیاد!؟

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 364

ناگهان، این عالم چنان گریه کرد که گویی از خواب یگران بیدار شده است. بعد به من رو کرد و گفت: من تازه بیدار شدم و فهمیدم چه خبر است!

بگذاریم مردم هرچه می‌خواهند بگویند، بگذاریم قوم و خویش‌ها و همسایه‌ها هرچه دلشان خواست حرف بزنند، حرف مردم هیچ‌وقت تمام نمی‌شود و رضایت آنان هیچ‌وقت بالتّمامه جلب نمی‌شود. مگر مردم پشت سر پیامبران و ائمه و بندگان خوب خدا همیشه حرف‌های خوب زدند و همه یارو یاور و پشتیبان آن‌ها بودند؟ [11] ما نیز باید در پی تحصیل رضای خدا باشیم و این را بدانیم که هرکس رنگ خدا را داشته باشد به سرزنش و سخره مردم گرفتار است و همیشه عده‌ای در قفایش سخنان یاهو می‌بافند و حتی گاهی او را به اشکال عجیب و غریبی تھیج می‌کنند تا به رنگ آنان درآید؛ مثلاً، به او می‌گویند عموزاده‌ات پنج سال نیست به تهران آمده و الان برسازی می‌کند، اما تو مثل او زرنگ نیستی و هنوز در يك خانه كوچك به لقمه‌ای نان و پنیر قانعی. راست هم می‌گویند. ما مانند آن‌ها زرنگ نیستیم، اما از سویی، زرنگ‌ترین مردم عالم هستیم، زیرا به قدرتی وابسته هستیم که پایانی ندارد. همین که لطف او با ما و دست او بر سر ما باشد کافی است و بیش از این چیزی نمی‌خواهیم.

که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند.

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

[12]

همین که می‌توانیم در هر زمانی و برای هر مسئله‌ای با او خلوت کنیم و مسائلمان را با او مطرح کنیم، همین که می‌توانیم از زحم‌زبان‌ها به او پناه ببریم و به تأسی از مولایمان عرضه بداریم:

«إلهی و ربی من لی غیرک» [13]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 365

ای پروردگار و مولای من! جز تو چه کسی را دارم؟

کافی است. ما غیر از خدا کسی را نداریم، چون کسانی که با ما هستند و خیلی صادقانه هم به ما محبت می کنند و قصد ظلم و نیرنگ و فتنه ای هم ندارند، تا ابد نمی توانند با ما همراه باشند؟ نهایت لطفی هم که می توانند به ما بکنند این است که جنازه مان را تنها نگذارند و فاتحه ای بفرستند و بگویند فلانی آدم خوبی بود. اما سر آخر، همان ها کم کم می کنند تا زن و بچه و عروس و دامادمان از سر مزارمان برخیزند و به خانه هایشان برگردند. بعد از آن، چه می توانند برایمان انجام دهند؟ هیچ! اما وقتی انسان با پروردگارش همراه باشد، خدا نیز همیشه با او خواهد بود و عنایات و الطاف خود را شامل حال او خواهد کرد. مهم این است که انسان راه را پیدا کند و بر کوی محبوب واقعی خیمه بزند. در غیر این صورت، هر کاری که انجام دهد و هر قدر که در دنیا زرنگ باشد کارش از این چند جمله خارج نیست که بملول روزی بر دیوار کاخ هارون الرشید نوشت:

«رَفَعَتِ الطَّيْنَ وَ وَضَعَتِ الدِّينَ، رَفَعَتِ الْجَصْنَ وَ وَضَعَتِ النَّصَّ، إِنَّ كَانَ مِنْ مَالٍ غَيْرِكَ فَقَدْ ظَلَمْتَ وَ اللَّهُ لَا يَحِبُّ الظَّالِمِينَ، وَ إِنَّ كَانَ مِنْ مَالِكَ فَقَدْ اسْرَفْتَ وَ اللَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُسْرِفِينَ».

جواب این را هم خودت بده!

هارون الرشید از زنان مختلفش چهارده پسر داشت [14] که یکی از آن ها به پدر و برادرانش شباهتی نداشت. نقل است روزی اطرافیان هارون به او گفتند: بهتر است برای این پسر تدبیری بیندیشی تا بیش از این باعث آبروی خلافت نشود، زیرا او بیشتر با اهل دین و مسجد رفت و آمد می کند و رفتار و گفتارش مناسب مقام خلافت نیست. هارون گفت: از بین پسران من، همین یکی ناخلف در آمده است. حرف مرا هم

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 366

نمی شنود و هرچه اندرز می دهم به گوش نمی گیرد! گفتند: شاید اگر او را به استانداری یکی از بلاد بفرستی، کمی هیجان پیدا کند و دنیا به مذاقش خوش آید! هارون این تدبیر را پسندید و فوراً امر کرد تا حکومت مصر را که پهناترین و پردرآمدترین استان سرزمین اسلامی بود به این پسر بسپارند. عده ای را نیز مطابق رسم آن زمان مأمور کرد تا ملازم رکاب استاندار جدید باشند و او را از بغداد تا مصر همراهی کنند.

ولی صبح فردا، مأموران هرچه در انتظار استاندار ماندند و به جستجوی شتافتند او را نیافتند. او از کاخ هارون گریخت و در هیئتی ناشناس سر از بصره درآورد.

عبد الله بن عامر بصری اگر دقیق یادم باشد نقل می کند که يك روز برای تعمیر دیوار خراب خانه ام نیازمند کارگر شدم. وقتی به سر بازار رسیدم، دیر شده بود و کارگرها را دیگران زودتر برده بودند، ولی دیدم مردی با چهره ای نورانی در گوشه ای نشسته است. از او پرسیدم: برای من کار می کنی؟ گفت: آری! گفتم: برخیز تا برویم! گفت: اول با من قرارداد ببند. چقدر می خواهی مزد بدهی؟ گفتم: چقدر می خواهی؟

گفت: دو درهم. بیش از این نیازی ندارم. اما شرطی دارم و آن این که اول اذن کار را تعطیل می کنم و به نماز می ایستم. سپس به سر کار خودم باز می گردم. در هفته هم فقط يك روز سر کار می آم! گفتم: باشد.

برخیز برویم تا ببینیم چه خواهی کرد!

عصر آن روز که به خانه رفتم، دیدم دیوار به اندازه کار دو نفر کارگر بالا رفته است. برای همین، چهار دینار به او دادم، اما نپذیرفت و گفت:

ما دو دینار قرارداد بسته ایم. گفتم: این دو دینار را خودم به تو می بخشم.

گفت: من نیازی به بخشش تو ندارم، نزد خودت بماند.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 367

چون آن روز خیلی خوب کار کرده بود و کارش را پسندیده بودم، هفته دیگر هم به دنبالش رفتم. آن روز هم برایم به خوبی کار کرد، ولی کار دیوار تمام نشد. هفته سوم که به بازار رفتم، او را نیافتم. از بازاریان نزدیک پرسیدم: چنین جوانی را ندیده اید؟ گفتند: چرا، مریض شده و در همین نزدیکی در خرابه متروکه ای افتاده است. وارد خرابه شدم و در کنارش نشستم و از حالش پرسیدم. گفت: حالم بسیار خوب است. گفتم:

ان شاء الله خوب می شوی! گفت: نه، امروز مهلت من در دنیا تمام می شود، باید بروم. این زنبیل و بیل را بفروش و بهای آن را خرج غسل و کفنم کن. این انگشتر هم هست که مال پدرم است و آن را در دست نمی کنم و کنار گذارده ام. بعد از مرگم، به بغداد برو و این انگشتری را به پدرم هارون الرشید بده و از قول من به او بگو این انگشتری را هم بگذارد کنار اموالش تا خودش در قیامت جواب آن را بدهد، من طاقش را ندارم!

عبد الله بصری می گوید: من با شنیدن نام هارون کمی وحشت کردم، ولی او گفت: مگر هارون کیست که این گونه از او وحشت می کنی؟ او کاری به تو ندارد، نترس. سپس گفت: مرا رو به قبله کن و هرگاه اشاره کردم زیر بغلم را بگیر و بلند کن! گفتم: این حرف ها چیست که می زنی؟

چرا بلندت کنم؟ گفت: لحظه مرگم، مولایم امیر المؤمنین، علیه السلام، به بالینم می آید. می خواهم وقتی ایشان را می بینم احترام بگذارم. عبد الله می گوید: وقتی او را بلند کردم، لبخندی زد و از دنیا رفت. [15]

در میان بادیه بنشسته فرد

دیدن مجنون را یکی صحرانورد

می زند با اشك خونین این رقم

کرده لوح از ریگ و انگشتان قلم

می نویسی نامه؟ بھر کیست این؟

گفت: ای مجنون شیدا چیست این؟

خاطر خود را تسلی می کنم

گفت: مشق نام لیلی می کنم

عشق بازی می کنم با نام او.

چون میسر نیست بر من کام او

[16]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 368

پی نوشت:

[1]. در قرآن ریشه (ع ل م) 728 بار، (ع ق ل) 49 بار، (ف ق ه) 20 بار، (ف ك ر) 18 بار، (ل ب ب) 16، و ریشه (ف ه م) 1 بار به کار رفته است. ریشه های (ن ظ ر)، (ر أ ی)، (ح ك م)، و (ع ر ف) نیز که گاه متضمن معنای تفکر در قرآن هستند به ترتیب 115، 297، 189، و 63 بار به کار رفته اند.

[(2). متن روایت چنین است: کافی، ج 1، ص 13: أبو عبد الله الأشعري، عن بعض أصحابنا، رفعه عن هشام بن الحكم قال: قال لي أبو الحسن موسى بن جعفر، عليهما السلام: يا هشام إن الله تبارك و تعالى بشر أهل العقل و الفهم في كتابه فقال: «بشّر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه أولئك الذين هداهم الله و أولئك هم أولو الألباب». يا هشام إن الله تبارك و تعالى أكمل للناس الحجج بالعقول، و نصر النبيين بالبيان، و دهم على ربوبيته بالأدلة، فقال: «و إلهكم إله واحد لا إله إلا هو الرحمن الرحيم. إن في خلق السموات و الأرض و اختلاف الليل و النهار و الفلك التي تجري في البحر بما ينفع الناس، و ما أنزل الله من السماء من ماء فأحى به الأرض بعد موتها و بث فيها من كل دابة و تصريف الرياح و السحاب المسخر بين السماء و الأرض آيات لقول يعقلون». يا هشام قد جعل الله ذلك دليلا «على معرفته بأن لهم مدبرا»، فقال: «و سخر لكم الليل و النهار و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بأمره، إن في ذلك لآيات لقوم يعقلون».

و قال: «هو الذي خلقكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقه ثم يخرجكم طفلا. ثم لتبلغوا أشدكم ثم لتكونوا شيوخا و منكم من يتوفى من قبل و لتبلغوا أجلا مسمى و لعلكم تعقلون». و قال: «إن في اختلاف الليل و النهار و ما أنزل الله من السماء من رزق فأحى به الأرض بعد موتها و تصريف الرياح و السحاب المسخر بين السماء و الأرض آيات لقوم يعقلون». و قال: «يحيى الأرض بعد موتها، قد بينا لكم الآيات لعلكم تعقلون». و قال: «و جنات من أعناب و زرع و نخيل صنوان و غير صنوان يسقى بماء واحد و نفضل بعضها على بعض في الأكل، إن في ذلك لآيات لقوم يعقلون». و قال: «و من آياته يريكم البرق خوفا و طمعا و ينزل من السماء ماء فيحيى به الأرض بعد موتها. إن في ذلك لآيات لقوم يعقلون». و قال: «قل تعالوا أتل ما حرم ربكم]

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 369

- عليكم ألا تشركوا به شيئا و بالوالدين إحسانا و لا تقتلوا أولادكم من إملاق، نحن نرزقكم و إياهم و لا تقرّبوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و لا تقتلوا النفس التي حرم الله إلا بالحق، ذلكم وصيكم به لعلكم تعقلون». و قال: «هل لكم من ما ملكت أيمانكم من شركاء فيما رزقناكم فأنتم فيه سواء تخافونهم كخيفتكم أنفسكم، كذلك نفصل الآيات لقوم يعقلون». يا هشام ثم وعظ أهل العقل و رغبتهم في الآخرة فقال: «و ما الحياة الدنيا إلا لعب و لهو و للدار الآخرة خير للذين يتقون أفلا تعقلون». يا هشام ثم خوف الذين لا يعقلون عقابه فقال تعالى: «ثم دمرنا الآخرين و إنكم لتمرون عليهم مصبحين و بالليل أفلا تعقلون». و قال: «إنا منزلون على أهل هذه القرية رجزا من السماء بما كانوا يفسقون و لقد تركنا منها آية بينة لقوم يعقلون». يا هشام إن العقل مع العلم فقال: «و تلك الأمثال نضربها للناس و ما يعقلها إلا العالمون». يا هشام ثم دم

الذين لا يعقلون فقال: «وإذا قيل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما ألفينا عليه آباءنا أولو كان آباؤهم لا يعقلون شيئا و لا يهتدون». و قال: «و مثل الذين كفروا كمثل الذى ينعق بما لا يسمع إلا دعاء و نداء صم بكم عمى فهم لا يعقلون». و قال: «و منهم من يستمع إليك أفأنت تسمع الصم ولو كانوا لا يعقلون». و قال: «أم تحسب أن أكثرهم يسمعون أو يعقلون إن هم إلا كالأنعام بل هم أضل سبيلا». و قال: «لا يقاتلونكم جميعا إلا فى قرى محصنة أو من وراء جدر بأسهم بينهم شديد تحسبهم جميعا و قلوبهم شتى ذلك بأنهم قوم لا يعقلون». و قال: «و تنسون أنفسكم و أنتم تتلون الكتاب أفلا تعقلون». يا هشام ثم ذم الله الكثرة فقال: «و إن تطع أكثر من فى الأرض يضلوك عن سبيل الله». و قال: «و لئن سألتهم من خلق السموات و الأرض ليقولن الله قل الحمد لله بل أكثرهم لا يعلمون». و قال: «و لئن سألتهم من نزل من السماء ماء فأحى به الأرض من بعد موتها ليقولن الله قل الحمد لله بل أكثرهم لا يعقلون». يا هشام ثم مدح القلة فقال: «و قليل من عبادى الشكور». و قال: «و قليل ما هم». و قال:

«و قال رجل مؤمن من آل فرعون يكتم إيمانه أتقتلون رجلا أن يقول ربي الله». و قال:

«و من آمن و ما آمن معه إلا قليل». و قال: «و لكن أكثرهم لا يعلمون». و قال:

«و أكثرهم لا يعقلون». و قال: «و أكثرهم لا يشعرون». يا هشام ثم ذكر اولى الألباب

حديث عقل و نفس آدمى درآيينه قرآن، ص: 370

- بأحسن الذكر، و حلاهم بأحسن الحلية، فقال: «يؤتى الحكمة من يشاء و من يؤت الحكمة فقد أوتى خيرا كثيرا و ما يذكر إلا اولو الألباب. و قال: «و الراسخون فى العلم يقولون آمنا به كل من عند ربنا و ما يذكر إلا اولو الألباب» و قال: «إن فى خلق السموات و الرض و اختلاف الليل و النهار لآيات لأولى الألباب». و قال: «أمن هو قانت آناء الليل ساجدا و قائما يحذر الآخرة و يرجو رحمة ربه قل هل يستوي الذين يعلمون و الذين لا يعلمون إنما يتذكر أولو الألباب». و قال: «كتاب أنزلناه إليك مبارك ليدبروا آياته و ليتذكر أولو الألباب». و قال: «و لقد آتينا موسى الهدى و أورثنا بنى إسرائيل الكتاب هدى و ذكرى الاولى الألباب». و قال: «و ذكر فإن الذكرى تنفع المؤمنين». يا هشام إن الله تعالى يقول فى كتاب: «إن فى ذلك لذكرى لمن كان له قلب؛ يعنى عقل». و قال: «و لقد آتينا لقمان الحكمة»، قال: الفهم و العقل. يا هشام إن لقمان قال لابنه: تواضع للحق تكن أعقل الناس، و إن الكيس لدى الحق يسير، يا بني إن الدنيا بحر عميق، قد غرق فيها عالم كثير فلتكن سفينتك فيها تقوى الله، و حشوها الإيمان و شراعها التوكل، و قيمها العقل و دليلها العلم، و

سكانها الصبر. يا هشام إن لكل شيء دليلا و دليل العقل التفكير، و دليل التفكير العلم، و سكانها الصبر. يا هشام إن لكل شيء دليلا و دليل العقل التفكير، و دليل التفكير الصمت، و لكل شيء مطية و مطية العقل التواضع و كفى بك جهلا أن تركب ما نهيت عنه. يا هشام ما بعث الله أنبياءه و رسله إلى عباده إلا ليقبلوا عن الله، فأحسنهم استجابة أحسنهم معرفة، و أعلمهم بأمر الله أحسنهم عقلا، و أكملهم عقلا أرفعهم درجة في الدنيا و الآخرة. يا هشام إن لله على الناس حجتين: حجة ظاهرة و حجة باطنة، فأما الظاهرة فالرسل و الأنبياء و الأئمة، و أما الباطنة فالعقول. يا هشام إن العاقل الذي لا يشغل الحلال شكره، و لا يغلب الحرام صبره. يا هشام من سلط ثلاثا على ثلاث فكأنما أعان على هدم عقله: من أظلم نور تفكره بطول أمله، و محاط طرائف حكمته بفضول كلامه، و أطفأ نور عبرته بشهوات نفسه، فكأنما أعان هواه على هدم عقله، و من هدم عقله، أفسد عليه دينه و دنياه. يا هشام كيف يركو عند الله عملك، و أنت قد شغلت قلبك عن أمر ربك و أطعت هواك على غلبة عقلك. يا هشام الصبر على الوحدة علامة قوة العقل، فمن عقل عن الله -

حديث عقل و نفس آدمي درآيينه قرآن، ص: 371

- اعتزل أهل الدنيا و الراغبين فيها، و رغب فيما عند الله، و كان الله انسه في الوحشة، و صاحبه في الوحدة، و غناه في العيلة، و معزّه من غير عشيرة. يا هشام نصب الحق لطاعة الله، و لا نجاة إلا بالطاعة، و الطاعة بالعلم و العلم بالتعلم، و التعلم بالعقل يعتد، و لا علم إلا من عالم راني، و معرفة العلم بالعقل. يا هشام قليل العمل من العالم مقبول مضاعف، و كثير اعلم من أهل الهوى و الجهل مردود. يا هشام إن العاقل رضى بالدون من الدنيا مع الحكمة، و لم يرض بالدون من الحكمة مع الدنيا، فلذلك رحمت تجارتهم.

يا هشام إن العقلاء تركوا فضول الدنيا فكيف الذنوب، و ترك الدنيا من الفضل، و ترك الذنوب من الفرض. يا هشام إن العاقل نظر إلى الدنيا و إلى أهلها فعلم أنها لا تنال إلا بالمشقة و نظر إلى الآخرة فعلم أنها لا تنال إلا بالمشقة، فطلب بالمشقة أبقاهما. يا هشام إن العقلاء زهدوا في الدنيا و رغبوا في الآخرة، لأنهم علموا أن الدنيا طالبة مطلوبة و الآخرة طالبة و مطلوبة، فمن طلب الآخرة طلبته الدنيا حتى يستوفى منها رزقه، و من طلب الدنيا طلبته الآخرة فيأتيه الموت، فيفسد عليه دنياه و آخرته. يا هشام من أراد الغنى بلا مال، و راحة القلب من الحسد، و السلامة في الدين فليترضع إلى الله عز و جل في مسألته بأن يكمل عقله، فمن عقل قنع بما يكفيه، و من قنع بما يكفيه استغنى، و من لم يقنع بما يكفيه لم يدرك الغنى أبدا. يا هشام إن الله حكى عن قوم صالحين: أنهم قالوا: «ربنا لا ترغ قلوبنا بعد إذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة إنك أنت الوهاب» حين علموا أن القلوب تزيع و تعود إلى عماها و رداها. إنه لم يخف الله من لم يعقل عن الله، و من لم يعقل عن الله لم يعقد قلبه على معرفة ثابتة يبصرها و يجد حقيقتها في قلبه، و لا يكون أحد كذلك إلا من كان قوله لفعله مصدقا، و

سر لهلانیته موافقا، لأن الله تبارك اسمه لم يدل على الباطن الخفى من العقل إلا بظاهر منه، و ناطق عنه. یا هشام کان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: ما عبد الله بشيء أفضل من العقل، و ما تم عقل امرء حتى يكون فيه خصال شتى: الكفر و الشر منه مأمونان، و الرشدة و الخير منه مأمولان، و فضل ماله مبدول، و فضل قوله مكفوف، و نصيبه من الدنيا القوت، لا يشبع من العلم دهره، الذل أحب إليه مع الله من العز مع غيره، و التواضع أحب إليه من الشرف، يستكثر قليل المعروف من غيره، و يستقل كثير -]

حديث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 372

- المعروف من نفسه، و يرى الناس كلهم خيرا منه، و أنه شرهم في نفسه، و هو تمام الأمر.

یا هشام إن العاقل لا يكذب و إن كان فيه هواه. یا هشام لا دين لمن لا مروءة له، و لا مروءة لمن لا عقل له، و إن أعظم الناس قدرا الذى لا يرى الدنيا لنفسه خطرا أمان إن أبدانكم ليس لها ثمن إلا الجنة فلا تبيعوها بغيرها. یا هشام إن أمير المؤمنين عليه السلام كان يقول: إن من علامة العاقل ان يكون فيه ثلاث خصال: يجب إذا سئل، و ينطق إذا عجز القوم عن الكلام، و يشير بالرأى الذى يكون فيه صلاح أهله، فمن لم يكن فيه من هذه الخصال الثلاث شيء فهو أحمق. إن أمير المؤمنين عليه السلام قال:

لا يجلس في صدر المجلس إلا رجل فيه هذه الخصال الثلاث أو واحدة منهن، فمن لم يكن فيه شيء منهن فجلس فهو أحمق. و قال الحسن بن على عليهما السلام: إذا طلبتم الخواص فاطلبوها من أهلها، قيل يا ابن رسول الله و من أهلها؟ قال: الذين قص الله في كتابه و ذكرهم، فقال: «إنما يتذكر أولو الألباب» قال: هم اولو العقول. و قال على بن الحسين عليهما السلام: مجالسة الصالحين داعية إلى الصلاح، و آداب العلماء زيادة في العقل، و طاعة ولاية العدل تمام العز، و استثمار المال تمام المروءة و إرشاد المستشار قضاء لحق النعمة، و كف الأذى من كمال العقل، و فيه راحة البدن عاجلا و آجلا. یا هشام إن العاقل لا يحدث من يخاف تكذيبه، و لا يسأل من يخاف منه و لا يعد ما لا يقدر عليه، و لا يرجو ما يعنف برجائه، و لا يقدم على ما يخاف فوته بالعجز عنه.]

[(3). درباره هشام بن حکم، شیخ طوسی در الفهرست (ص 258) می نویسد: «هشام بن حکم، کان من خواص سیدنا و مولانا موسی بن جعفر علیهما السلام، و كانت له مباحثات كثيرة مع المخالفين في الاصول و غيرها. و كان له اصل ... و له من المصنفات كتب كثيرة، منها: كتاب الامامة، و كتاب الدلالات على حدوث الاشياء، و كتاب الرد على الزنادقة، و كتاب الرد على اصحاب الاثنین، و كتاب التوحيد، و كتاب الرد على هشام الجوالیقی، و كتاب الرد على

اصحاب الطبائع، و کتاب الشيخ و الغلام، و کتاب التدبیر، و کتاب المیزان، و کتاب الميدان. و کتاب الرد علی من قال بامامة المفضول، و کتاب اختلاف الناس فی الامامة، و کتاب الوصية و الرد علی من انکرها، و کتاب فی -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 373

- الجبر و القدر، و کتاب فی الحکمین، و کتاب الرد علی المعتزلة فی امر طلحة و الزبیر، و کتاب القدر و کتاب اللطاف، و کتاب المعرفة، و کتاب الاستطاعة، و کتاب الثمانية الابواب، و کتاب الرد علی شیطان الطاق، و کتاب الاخبار، و کتاب الرد علی ارسطاطاليس فی التوحید، و کتاب الرد علی المعتزلة آخر، و کتاب الالفاظ. و کان هشام، یکنی ابا محمد، و هو مولی بنی شیبان، کوفی، و تحول الی بغداد، و لقی ابا عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام و ابنه ابا الحسن موسی علیه السلام، و له عنهما روایات كثيرة، و روى عنهما فیہ مباح له جلیلة، و کان ممن فتن الکلام فی الامامة، و هذب المذهب بالنظر. و کان حاذقا بصناعة الکلام، حاضر الجواب. و سئل یوما عن معاوية ابن ابی سفیان أشهد بدرا، قال: نعم، من ذلك الجانب. و کان منقطعاً الی یحیی بن خالد البرمکی. و کان القیم بمجالس کلامه و نظره، و کان ینزل الکرخ من مدینة السلام فی درب الجنب، و توفی بعد نکبة البرامكة بمدة یسيرة متسترا، و قیل: بل فی خلافة المأمون، و کان لاستتاره قصة مشهورة فی المناظرات».

- ابن شهر آشوب نیز در معالم العلماء (ص 163) درباره او می نویسد: «أبو محمد هشام بن الحکم الشیبانی، کوفی تحول الی بغداد و لقی الصادق و کاظم، علیهما السلام، و کان ممن فتن الکلام فی الامامة و هذب المذهب بالنظر و رفعه الصادق علیه السلام فی الشیوخ و هو غلام و قال: «هذا ناصرنا بقلبه و لسانه و یده»، و قوله علیه السلام:

«هشام بن الحکم رائد حقنا و سائق قولنا المؤید لصدقنا و الدامع لباطل أعدائنا من تبعه و تبع أثره تبعا و من خالفه و ألد فيه فقد عادانا و ألد فینا». من کتبه: کتاب الدلالات علی حدوث الاشیاء، الرد علی الزنادقة، الرد علی أصحاب الاثنین، التوحید، الرد علی هشام الجوالقی، الرد علی أصحاب الطبائع، الامامة، الشيخ و الغلام، التدبیر، المیزان، الميدان، الرد علی من قاله بامامة المفضول، اختلاف الناس فی الامامة، الوصية و الرد علی من أنکرها، الجبر و القدر، الحکمین، الرد علی المعتزلة فی امر طلحة و الزبیر، القدر، اللطاف، المعرفة الاستطاعة، الثمانية الابواب، کتاب الرد علی شیطان الطاق، کتاب الاخبار، کتاب الرد علی ارسطاطاليس فی التوحید، کتاب التمییز و أثبات الحجج علی من خالف الشيعة تفسیر ما یلزم العباد الاقرار به. -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 374

- نیز در خلاصه الاقوال، علامه حلی، ص 288: هشام بن الحکم، أبو محمد، مولی کندی، و کان ینزل ببنی شیبان بالکوفة و انتقل الى بغداد سنة تسع و تسعين و مائة، و يقال ان في هذه السنة مات، و مولده كان بالکوفة و منشأه واسط و تجارته بغداد، ثم انتقل إليها في آخر عمره و نزل قصر وضاح، روى عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام، و كان ثقة في الروايات، حسن التحقيق بهذا الامر، و رويت مدائح له جلیلة عن الامامين الصادق و الكاظم عليهما السلام، و كان ممن فتن الکلام في الامامة، و ذهب المذهب بالنظر، و كان حاذقاً بصناعة الکلام حاضر الجواب و قال الکشی: انه مولی کندی، مات سنة تسع و سبعين و مائة بالکوفة في ايام الرشيد، و ترحم عليه الرضا عليه السلام. و روى الکشی عن العیاشی محمد بن مسعود، عن جعفر، عن العمرکی، عن الحسين بن ابی لبابة، عن داود ابی هاشم الجعفری، قال: قلت لابی جعفر عليه السلام:

ما تقول في هشام بن الحکم، فقال: رحمه الله ما كان اذبه عن هذه الناحية. و رويت روايات اخر في مدحه، و اورد في خلافه احاديث ذکرناها في کتابنا الكبير واجبنا عنها، و هذا الرجل عندی عظیم الشأن رفیه المنزلة.]

[(4). کنز العمال، ج 9 ص 177، ح 25583.]

[(5). نسخه‌ای که من از این کتاب در دست دارم حدود پانصد صفحه است. معلوم نیست چه سالی چاپ شده ولی پیدا است که بسیار قدیمی است. من این کتاب را خیلی با احتیاط ورق می‌زنم، چون عمر کاغذش رو به اتمام است. شماره صفحه ندارد و آن را اخیراً خودم آرام آرام تا صفحه صد شماره گذاری کرده‌ام. این کاب ارزشمند نوشته یکی ای علمای شیعه است که نام معروفی ندارد، ولی از القاب او بر روی جلد معلوم است عالم بسیار فاضل و با خدایی بوده است. صفحه به صفحه این کتاب حاوی عالی‌ترین مطالب دینی و اخلاقی است، ولی انشائی خیلی قدیمی دارد و اگر ناشری بخواهد این کتا را دوباره به دست چاپ بسپارد، حتماً باید آن را باز نویسی کند. (مؤلف)]

[(6). نام و سال خلافت 36 خلیفه سلسله عباسی طبق تاریخ هجری قمری چنین است:

عبد الله سفاح 132، منصور دوانقی 136، محمد المهدی 158، الهادی 169، هارون -]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 375

- الرشید 170 محمد امین 193، مأمون 198، معتصم 218، الواثق 227، متوکل 232، منتصر 247، مستعین 248، معتز 251، مهتدی 255، معتمد 256، معتضد 279، مکتنفی 289، مقتدر 295، قاهر 320، راضی

322، متقی 329، مستکفی 333، مطیع 334، طائع 363، قادر 381، قائم 422، مقتدی 467، مستظهر 487، مسترشد 512، راشد 529، مقتفی 530، مستنجد 555، مستضیء 566، ناصر 575، ظاهر 622، مستنصر 623، معتصم 640-656. ر ک: فرهنگ فارسی معین، ج 5، ذیل مدخل بنی عباس.]

[(7). نهج البلاغه، ج 3، ص 70: «أما بعد يا ابن حنيف فقد بلغني أن رجلا من فتية أهل البصرة دعاك إلى مأدبة فأسرعت إليها تستطاب لك الألوان و تنقل إليك الجفان، و ما ظننت أنك تجيب إلى طعام قوم عائلهم محفو و غنيهم مدعو. فانظر إلى ما تقضمه من هذا المقتضم، فما اشتبه عليك علمه فالفظه، و ما أيقنت بطيب وجوهه فنل منه ألا و إن لكل مأموم إماما يقتدى به و يستضيئ بنور علمه، ألا و إن إمامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه، و من طعمه بقرصيه. ألا و إنكم لا تقدرون على ذلك و لكن. عينوني بورع و اجتهاد، و عقة و سداد. فو الله ما كنزت من دنياكم تبرا، و لا أدخرت من غنائمها...».]

[(8). ابواب الجنان، نسخه چاپ سنگی.]

[(9). این تعبیر مربوط به داستان بلعم باعوراست: «و لو شئنا لرفعناه بها و لكنه أخلد إلى الارض و اتبع هواه فمثله كمثل الكلب إن تحمل عليه يلهث أو تتركه ذلك مثل القوم الذين كذبوا بآياتنا فاقصص القصص لعلهم يتفكرون» و سرگذشت کسی که آیات خود را به او عطا کردیم و او عملا از آنان جدا شد، برای آنان بخوان؛ پس شیطان او را دنبال کرد تا به دامش انداخت [و در نتیجه از گمراهان شد. و اگر می خواستیم درجات و مقاماتش را به وسیله آن آیات بالا می بردیم، ولی او به امور ناچیز مادی و لذت های زودگذر دنیایی تمایل پیدا کرد و از هوای نفسش پیروی نمود؛ پس داستانش چون داستان سگ است که اگر به او هجوم بری، زبان از کام بیرون می آورد، و اگر به حال خودش واگذاری باز هم زبان از کام بیرون می آورد.]

این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ پس این داستان را برای -

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 376

- مردم حکایت کن، شاید نسبت به امور خویش بیندیشند. اعراف، 176.]

[(10). حج، 38.]

[(11). سعدی در بوستان شعر زیبایی درباره سخن مردم دارد که برگرفته از حدیثی از امام صادق، علیه السلام، است (ر ك: سفينة البحار، باب اللام بعده السین):

اگر در جهان از جهان رسته‌ای است	در از خلق بر خویشتن بسته‌است
کس از دست جور زبان‌ها نرست	اگر خودنمایست و گر حق‌پرست
اگر بر پری چون ملک ز آسمان	به دامن در آویزدت بدگمان
به کوشش توان دجله را پیش بست	نشاید زبان بداندیش بست
فراهم نشینند تر دامنان	که "این زهد خشکست و آن دام نان"
تو روی از پرستیدن حق میبچ	بهل تا نگیرند خلقت به هیچ
چو راضی شد از بنده یزدان پاك	گر این‌ها نگردند راضی، چه باك؟
بداندیش خلق از حق آگاه نیست	ز غوغای خلقش به حق راه نیست
از آن ره به جایی نیاورده‌اند	که اول قدم پی غلط کرده‌اند
دو کس بر حدیثی گمارند گوش	از این تا بدان، ز اهرمن تا سروش
یکی پند گیرد دگر ناپسند	نپردازد از حرف‌گیری به پند
فرومانده در کنج تاریك جای	چه در یابد از جای گیتی‌نمای؟
مپندار اگر شیر و گر روبهی	کز اینان به مردی و حیل‌رهی
اگر کنج خلوت نشیند کسی	که پروای صحبت ندارد بسی
مذمت کنندش که "زرق است و ریو"	ز مردم چنان می‌گریزند، که دیو"

و گر خنده روی ست و آمیزگار	عفیفش ندانند و پرهیزگار
غنی را به غیبت بکاوند پوست	که "فرعون اگر هست در عالم، اوست"
و گر بینوایی بگرید به سوز	نگون بخت خوانندش و تیره روز
و گر کامرانی در آید ز پای	غنیمت شمارند و فضل خدای

[-

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 377

که "تا چند از این جاه و گردن کشی؟	خوشی را بود در قفا ناخوشی"
و گر تنگدستی تُنک مایه ای	سعادت بلندش کند پایه ای
بخاینده از کینه دندان به زهر	که "دون پرورست این فرومایه دهر"
چو بینند کاری به دستت دَرست	حریصت شمارند و دنیاپرست
و گر دست همت نداری به کار	گدایشه خوانندت و پخته خوار
اگر ناطقی، طبق پُریاوه ای	و گر خامشی، نقش گرمابه ای
تحميل کنان را نخواند مرد	که "بیچاره از بیم سر بر نکرد"
و گر در سرش هول و مردانگی ست	گریزند ازو، "کاین چه دیوانگی ست؟"
تعنت کنندش گر اندك خوری ست	که "مالش مگر روزی دیگری ست؟"

و گر نغز و پاکیزه باشد خورش	شکم‌بنده خوانند و تن‌پرورش
و گر بی‌تکلف زیند مالدار	که "زینت بر اهل تمیز است عار"
زبان در نهندش به ایذا چو تیغ	که "بدبخت زر دارد از خود دریغ!"
و گر کاخ و ایوان منقش کند	تن خویش را کسوتی خوش کند
به جان آید از دست طعنه‌زنان	که "خود را بیاراست همچون زنان"
اگر پارسایی سیاحت نکرد	سفرکردگانش نخوانند مرد
که "نارفته بیرون ز آغوش زن	کدامش هنر باشد و رأی و فن؟"
جهان‌دیده را هم بدرند پوست	که "سرگشته‌بخت ز شهرش به شهر"
عزب را نکوهش کند خرده‌بین	که "می‌لزد از خفت و خیزش زمین"
و گر زن کند، گوید: "از بهر دل	به گردن در افتاد چون خر به گل"
نه از جور مردم رهد زشت روی	نه شاهد ز نامردم زشت گوی
غلامی به مصر اندرم بنده بود	که چشم از حیا در بر افکنده بود
کسی گفت: هیچ این پسر عقل و هوش	ندارد، بمالش به تعلیم گوش

[-

همو گفت: مسکین به جورش بکشت!

شبی بر زدم بانگ بر وی درشت

سراسیمه خواندنت و تیره‌رای

گرت بر کند خشم روزی ز جای

بگویند: "غیرت ندارد بسی"

و گر بردباری کنی از کسی

که فردا دو دست بود پیش‌وپس

سخی را به اندرز گویند: "بس!"

به تشنیه خلقی گرفتار گشت

و گر قانع و خویش‌دار گشت

که نعمت رها کرد و حسرت ببرد

که "همچون پدر خواهد این سفله مُرد

که پیغمبر از خبث مردم نرست

که یارد به کنج سلامت نشست؟

ندارد، شنیدی که ترسا چه گفت؟

خدا را که مانند و انباز و جفت

گرفتار را چاره صبر است و بس.

رهایی نیابد کس از دست کس

ر ك: بوستان سعدی، باب 7، در عالم تربیت.]

[(12). از حافظ است.]

[(13). فرازی از دعای کمیل است.]

[(14). مرحوم مجلسی در بحار (ج 48، ص 207) می‌نویسد: «... أن هارون الرشيد أراد أن يعقد الامر لابنه محمد بن زبيدة، و كان له من البنين أربعة عشر ابنا فاختار منهم ثلاثة:

محمد بن زبيدة، و جعله ولي عهده، و عبد الله المأمون، و جعل الامر له بعد ابن زبيدة، و القاسم المؤمن، و جعل الامر له بعد المأمون، فأراد أن يحكم الامر في ذلك، و يشهره شهرة يقف عليها الخاص و العام...».]

[(15). این حکایت در کتاب خزينة الجواهر نُه‌اوندی و کتاب انسان ملا اسماعیل سبزواری آمده است. (مؤلف)]

[(16). از عبد الرحمن جامی است.]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 379

19 توحید و علم به خدا هر خداشناسی‌ای توحید نیست

تهران، حسینیه همدانیها رمضان 1386

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 381

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

براساس فرمایش پیامبر گرامی اسلام، صلی الله علیه و آله، در عالم هستی، حقیقتی سنگین‌تر و وزین‌تر و با منفعت‌تر از توحید وجود ندارد. مرحوم شیخ صدوق در ابتدای کتاب پرقیمت ثواب الاعمال این معنا را از پیغمبر نقل می‌کنند که در این عالم برای هر چیزی هم‌وزنی است، مگر برای توحید که هم‌وزنی در عالم خلقت و در عرصه هستی ندارد. [1]

البته، توحید در فرمایشات رسول خدا به معنای علم به وجود خداوند نیست، بلکه به معنای آن واقعی است که برای انسان دارک دیده شده و همه انبیاء خدا نیز مبلغ آن بوده‌اند و آن را تنها راه نجات مردم معرف می‌کرده‌اند.

تفاوت توحید و علم به خدا

از بررسی آیات قرآن مجید و فرمایشات انبیاء و ائمه طاهرين به دست می‌آید که توحید، و در وجود انسان، بر دو پایه و دو حقیقت استوار است

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 382

که اگر این دو پایه نباشد، معلومات انسان درباره خدا دیگر توحید نیست، بلکه علم بالله (علم به خدا) است.

منظور از علم به خدا این است که کسی با ملاحظه نظم موجود در هستی یا قاعده علت و معلول یا از راه علوم دیگر به این نتیجه برسد که این کشتی روان بدون ناخدا و ملاح نمی‌شود. چنین کسی از طریق علم یا فلسفه به این نتیجه رسیده و به مجموعه باورهایش باوری را اضافه کرده است، امام ممکن است او در این مقوله بیش از این پیش نرود و عملی که از این باور نشأت می‌گیرد انجام ندهد. در این صورت، دانسته‌ها و باورهای او درباره خدا توحید نیست، علم بالله است.

بای توجه داشت که در عالم هستی صاحبان چنین علمی فراوانند. از جمله، باید همه حیوانات و گیاهان و جمادات را نام برد که دارای این علم‌اند، وگرنه دلیلی نداشت که قرآن درباره آنها بگوید:

- «يسبح لله ما في السموات و ما في الارض». [2]

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، خدا را به پاك‌بودن از هر عیب و نقصی می‌ستایند.

- «تسبح له السماوات السبع و الارض و من فيهن و ان من شئ الا يسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبيحهم...». [3]

آسمان‌های هفتگانه و زمین و هرکس که در آنهاست، او را تسبیح می‌گویند، و هیچ‌چیزی نیست مگر این که همراه با ستایش، تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید....

این آیات نشان می‌دهند که همه موجودات عالم خدا را می‌شناسند و همگی از جماد و نبات و حیوان علم به وجود او دارند.

منشأ این علم چیست؟

پاسخ واضح است: هر اثری متأثر از موثر خویش است. حال اگر این اثر

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 383

در همه تاروپود هستی‌اش متعلق به خالقش باشد، آینه‌ای است که تنها تصویر او را نشان می‌دهد. هستی نیز، چون در همه ارکان وجود متعلق به خداست آینه‌ای است که او را می‌نمایاند. به عبارت دیگر می‌تواند گفت ساقی خلقت با آفرینش موجودات این علم را در جام آنان ریخته است.

او، در انسان نیز، این علم را به صورت فطرت قرار داد. [4] به همین سبب است که باطن انسان در بدترین شرایط به تکیه گاه قابل اعتمادی گرایش دارد و در جریانات و حوادث سخت از نجات و رهایی ناامید نمی شود.

سبب این ناامیدنشدها وجود فطرت است و منأش فطرت خداست.

خورشید امید در باطن ما نورافشانی می کند و زلف این امید و دلگرمی به زلف وجود مقدسی گره خورده که همه عالم در ید قدرت اوست.

هیچ وقت باطن انسان به طور طبیعی به او دروغ نمی گوید. این ما هستیم که به باطنمان، به خودمان، به زن و بچه و مردم اطرافمان دروغ می گوئیم، اما کشش باطنی مان هیچ وقت به ما دروغ نمی گوید و جهت گیری ایش به سوی نقطه ای که امیدها به سوی اوست همیشه درست و دقیق است.

این گرایش باطنی همان علم بالله است که همه موجودات دارای آن هستند و می توانند محدوده آن را گسترش دهند. انیشتین این علم را داشت، دکارت هم داشت. ارسطو و ارشمیدس و ریاضی دانان و طبیعی دانان عالم همه دارند و حرف های خوبی هم در این باره زده اند.

در حقیق، هر کدام از آنها با استناد به قواعد علمی عینک صاف و وسیله پاکی برای خود درست کردند و گفتند خدا را دیدیم. این عینک ممکن است بر اثر مطالعه در وجود يك حیوان دلالت بر وجود خدا کند که با این حساب، حرف تازه ای نیست و قرآن مجید از 1500 سال پیش این راه را به انسان معرفی کرده است:

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 384

«أفلا ينظرون إلى الأبل كيف خلقت، و إلى السماء كيف رفعت. و إلى الجبال كيف ينصبّت». [5]

آیا به تأمل به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟ و به آسمان که چگونه برافراشته شده؟ و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب شده اند؟

پروردگار می گوید دقت در خلقت شتر عینکی است که با آن می توانید مرا ببینید و به وجودم پی ببرید، وگرنه می خواهید بگویید چه کسی شتر را ساخته؟ اگر بگویید شتر ساخت انسان است، این انسان شترساز کیست که کسی او را نمی شناسد؟ و اگر بگویید ساخت شتر نر و ماده قبل از خودش است، این سوال پیش می آید که آن نر و ماده ساخت

چه کسی است؟ لاجرم، باید بروید تا به شتر نر و ماده اول برسید. آن وقت می‌خواهید خلقت آنها را به که منسوب کنید: به خاک، به هوا، به آب، یا به آتش؟

تامل در خلقت شتر عینک یافتن و دیدن خدا هست، ولی توحید نیست. علم بالله است. حال این سوال طرح می‌شود که پس توحید چیست؟

عقیده و شریعت: دو رکن توحید

توحیدی که قرآن مجید از آن سخن می‌گوید بر دو اصل بنا شده است:

عقیده، و شریعت. هر دو کلمه نیز با الفاظ مشابه دیگر [6] در قرآن و روایات آمده‌اند.

امام عقیده؛ مایه اولیه عقیده فطرت است که در باطن گذارده شده است و راه پیدا کردن آن یا خواندن درس توحید است یا شنیدن درس توحید.

اهل توحید شدن مهم است نه پیدا کردن علم بالله. از راه تامل در مورچه و ماهی و شتر می‌شود علم بالله پیدا کرد، ولی راه یافتن توحید

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 385

این نیست. توحید ایمان بالله است که از راه مطالعه و تامل در آیات قرآن و خطبه‌های توحیدیه نهج البلاغه و خطبه‌های توحیدیه حضرت رضا و امام صادق، علیهما السلام، [7] یا به بیان قرآن با شنیدن از زبان اهل ذکر [8] به دست می‌آید؛ یعنی کسانی که توحید را فهمیده‌اند و به این نقطه رسیده‌اند که دلدارشان یکی است و به این دلدار نیز یقین و باور واقعی پیدا کرده‌اند؛ باوری که براساس فرمایش سوره حجرات تمام دره‌ایش به روی شک و تردید قفل باشد:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ». [9]

مؤمنان فقط کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، آن‌گاه [در حقیقت آنچه به آن ایمان آورده‌اند] شک ننموده و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهان کرده‌اند؛ اینان در گفتار و کردار اهل صدق و راستی‌اند.

چنین ایمانی سبب می‌شود که اگر همه بلاهای عالم به سر انسان بیاید، در وجود مقدس پروردگار شك نکند، حصول چنین ایمانی نیز کافی نیست و انسان باید با مطالعه و تفکر یا با شنیدن سخن اهل توحید شریعت شیرین و بی‌نظیر عشق آتشین را نیز به‌حالات ایمانش بیفزاید و مصداق این آیه کریمه شود:

«و من الناس من يتخذ من دون الله أندادا يحبونهم كحب الله و الذين آمنوا أشد حبا لله و لو يرى الذين ظلموا إذ يرون العذاب أن القوة لله جميعا و أن الله شديد العذاب». [10]

و برخی از مردم به جای خدا معبودهایی انتخاب می‌کنند که آن‌ها را آن‌گونه که سزاوار است خدا را دوست داشته باشند، دوست می‌دارند؛ ولی آنان که ایمان آورده‌اند، محبت و عشقشان به خدا بیشتر و قوی‌تر است. و اگر کسانی که با انتخاب معبودهای باطل ستم روا داشتند، هنگامی که عذاب را ببینند، بی‌تردید می‌فهمند که همه قدرت ویژه خداست و معبودهای باطل، هیچ‌و‌یوچاند و خدا سخت کیفر است.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 386

لازم است شدیدترین مهر و محبتمان (اشد حبا) را برای خدا بگذاریم و عاشق او باشیم. بقیه موجودات و انسان‌ها را هم دوست داشته باشیم، اما در دوستی با آن‌ها تابع دستور خدا باشیم، زیرا قرآن مجید درباره این که با چه کسانی دوستی و با چه کسانی دشمنی کنیم سخن گفته و راهنمایی‌های لازم را در این باره نیز کرده است.

پس از شناخت خدا و باور او، باید صفاتش را بشناسیم، زیرا با شناخت صفات خدا زیبایی‌ها شناخته می‌شوند؛ زیبایی‌هایی که با چشم دل دیده می‌شوند و باعث می‌شوند انسان اشتیاق بیشتری به پروردگارش یدا کند و در زمره اشد حبا در بیاید. بدین ترتیب، او چنان مست و مدهوش شود که دیگر هیچ‌چیز نمی‌تواند رویش را از معشوق برگرداند.

البته، این مسیر سختی‌های فراوان نیز دارد؛ مثلا، ممکن است همسر یا فرزندان انسان از پیمودن این راه امتناع کنند و تلاش کنند او را نیز منصرف سازند یا بگویند تو رویت را از معشوق برگردان تا ما با تو مهربان شویم، زیرا تو دائم رو به جایی دیگر داری و می‌گویی:

«إني وجهت وجهي للذي فطر السماوات و الارض حنيفا و ما أنا من المشركين». [11]

من به دور از انحراف و با قلبی حق‌گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.

این جا نقطه درگیری است و اگر آن عشق آتشین در کنار ایمان نباشد (و الذین آمنوا اشدّ حبّاً لله)، ادامه مسیر بسیار مشکل و پرهزینه باشد یا به دوری از معشوق بینجامد، اما این عشق نمی گذارد عاشق در این درگیری به معشوق پشت کند. برای همین آرام می گوید: من به لقاء معشوق می روم و حجت را بر شما نیز تمام کردم. اگر علاقمندید، بیایید و اگر نه بمانید. در دنیا با هم هستیم تا عمران تمام شود و همه راحت شویم، جنگ و دعوا و طلاق و ... هم نداریم.

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 387

همسران پیامبر

مگر کسانی که در خانه پیغمبر بودند و با او زندگی می کردند همراه ایشان بودند و پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله، توانست همه را به جانب خدا بکشانند؟ [12] در میان همسران پیامبر هم کسانی بودند که با پیامبر همراه شدند و دنبال ایشان رفتند، و عده ای هم ماندند و به گرفتاری های سختی دچار شدند. قیامت این گروه که مخاطب خدا در این آیه اند چگونه خواهد بود؟

«و قرن فی بوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولى و أقمن الصلاة و آتین الزکاة و أطعن الله و رسوله ... و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله و الحکمة إن الله کان لطیفاً خبیراً». [13]

و در خانه هایتان قرار و آرام گیرید، و در میان نامحرمان و کوچه و بازار مانند زنان دوران جاهلیت پیشین که برای خودنمایی با زینت و آرایش و بدون پوشش در همه جا ظاهر می شدند ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید و زکات بدهید، و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید ای همسران پیامبر! آنچه را از آیات خدا و حکمت در خانه های شما می خوانند به یاد داشته باشید؛ یقیناً خدا لطیف و آگاه است.

خداوند در این آیه به صراحت می فرماید که زنان پیامبر باید در خانه هایشان بمانند، اما بعضی از همسران ایشان از خانه بیرون رفتند و حتی از مدینه و حجاز خارج شدند و به عراق رفتند. بعد، در شهر بصره نزدیک نود هزار نفر را دور خود جمع کردند و به عنوان زن پیغمبر حکم دادند که علی بن ابی طالب باید کشته شود و نابود گردد. در نتیجه، جنگ جمل به راه افتاد و چهل پنجاه هزار نفر از طرفین کشته شدند و علی، علیه السلام، پیروز میدان شد. [14]

در قیامت، جواب این خون‌ها را چه کسی می‌خواهد بدهد؟ آن کسی که پشت به خدا و پیامبر کرد و در عمل همه‌چیز را زیر پا گذاشت؟

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 388

پیغمبر با این که همه‌چیز را می‌دانست با این زن درگیر نشد، او را طلاق هم نداد. در خانه پیامبر ماند تا ایشان از دنیا رفت. فقط گاهی به آرامی به زنانش می‌گفت: یکی از شما بعد از من به جنگ ولی الله اعظم می‌رود. نشانه خطاکاری‌اش هم این است که وقتی از دهی به نام حوآب رد می‌شود سگ‌ها پارس می‌کنند. [15]

آن روز، وقتی سگ‌های حوآب پارس کردند، و یاد سخن پیغمبر افتاد و پشیمان شد و هنوز به میدان نجات نرسیده گفت مرا به مدینه برگردانید! علت را پرسیدند، گفت: پیغمبر به من در این باره خبر داده و علامتش پارس کردن سگ‌های حوآب است. اما، چهل نفر به دروغ قسم خوردند که در این مسیر اصلاً دهی به نام حوآب وجود ندارد. [16]

عشق برای این موقعیت‌هاست که آدم سقوط نکند. ایمان تنها در این میدان کارساز نیست، ولی وقتی با عشق همراه شود، دیگر کسی نمی‌تواند عاشق را از معشوق جدا بکند.

عشق و ایمان در شب عاشورا

امام زمان، عجل الله تعالی فرجه الشریف، می‌فرماید: شب عاشورا، سید الشهداء رو به یارانش کرد و فرمود: این سی هزار نفر تنها با من کار دارند، به شما کاری ندارند. اگر کی امشب با من در این بیابان بماند، فردا قطعه‌قطعه خواهد شد. از تاریکی شب استفاده کنید و بروید. آن گاه سکوت کرد. هرچه ایستاد دید کسی از جایش بلند نمی‌شود. گفت:

چرا نمی‌روید؟ جواب ندادند.

بعد از چند لحظه، امام زمان می‌فرماید: اولین کسی که از این هفتاد و دو نفر به سخن آمد زهیر بن قین بجلی بود. او بلند شد و با ادب و احترام بسیار به حضرت گفت: یا بن رسول الله، فردا چند دفعه ما را

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 389

می کشند؟ اگر فردا هزار بار مرا بکشند، بعد قطعه قطعه کنند، بعد آتش زنند و خاکستر کنند، و خدا دوباره مرا زنده کند، من باز از تو دست بر نمی دارم. [17]

هزار بار مرگ؟ این کار ایمان تنها نیست، کار ایمانی است که شربت عشق نوشیده است، و الا ایمان خیلی ها را با پول خریدند غیر از ایمان عاشقان را!

عشق اسطربلاب اسرار خداست

مذهب عاشق ز مذهب ها جداست

[18] این عقیده است. این یکی از شئون توحید است؛ یعنی باور همراه با عشق. عشقی که هیچ کس نتواند محبتش به خدا قوی است: «اشد حب».

شریعت

پایه و شأن دیگر توحید شریعت است. شریعت عبارت است از تجلی کردن فرمان های خدا از اعضاء و جوارح انسان و تجلی اخلاق خدا در نفس او.

این جا هم بزنگاه عجیبی است، زیرا کسی که با وجود محبت خدا در مقابل پول وسوسه می شود اهل توحید نیست و عشقی هم ندارد. در دنیا، معشوق های ظاهری خیلی راحت از انسان بهره کشی می کنند، اسلحه شان هم عشق است. به عبارت دیگر، دختر خوب تشخیص می دهد که فلان پسر با همه وجود عاشق است، لذا می گوید تا شمع عشق روشن است و راحت همه چیز از او می شود گرفت این کار را انجام دهم.

عاشق هم دردش نمی آید، چون عشق محاصره اش کرده است. لذا وقتی معشوق به او می گوید من چنین پیراهنی می خواهم. هشتاد هزار تومان است ... می رود آن را می خرد و کادو می کند و به او می دهد. وقتی

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 390

هم خداحافظی می کند برود خانه سر از پا نمی شناسد که برای معشوق هدیه ای که خواسته خریده است. شب هم دائم در فکر معشوق است که الان دارد پیراهن نگاه می کند یا ...

او از پرداخت این مبلغ دردش نیامده، ولی گاه برای خرید يك جنس معمولی به مبلغ ده هزار تومان دردش می گیرد و اظهار ناراحتی می کند و تا خانه دائم زیر لب می گوید: عجیب مملکتی است! لعنت به گران فروش، لعنت به تورم!

آری، اگر سر سال شد و خدا دستور داد خمس بدهیم، یا زکاتمان را پرداخت کنیم و ما از پرداخت حق خدا ناراحت شدیم و ب خل ورزیدیم معلوم می شود که پول قلب ما را زیش از خدا تسخیر کرده و ما «اشدّ حبا للپول» هستیم نه «اشد حبا لله».

*** پیش از انقلاب، دکتری در تهران شعری را برای شب یازدهم محرم سروده بود است که زبان حال حضرت زینب کبری است. می گوید:

متاب امشب ای ماه کاین بزمگاه ندارد دیگر احتیاجی به ماه

ز هر سوی مه پاره ای تابناک درخشنده افتاده بر روی خاک

شده شه در این بزم پرسوزوساز سراپا بود گرم رازونیا

به دامن معشوق آویخته گل و لاله بر مقدمش ریخته

زمین را به سرو و گل آراسته به نحوی که معشوق از او خواسته

این نمود عشق است. این عشق است که در عالم معنا به او می گویند حسین جان، بقای دین و قرآن و نبوت انبیاء در گرو این است که اصحاب را قطعه قطعه ببینیم، اکبرت را قطعه قطعه ببینیم ... دقت کنیم! به امام حسین نمی گوید سر سال است و صد هزار تومان خمست شده یا زکات دویست خروار گندمت را باید بدهی، جان خودش و اصحابش

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 391

و اسارت خاندانش را می خواهد. [19] چرا امام حسین، علیه السلام، مانند ما نه نگفت؟ چون عاشق بود و معشوق از عاشق هرچه بخواهد پرداختش برای او سنگین نیست. به قول مولوی:

زنده معشوق است و عاشق مرده ای

صفات مومن

اولین صفتی که برای مومن برشمرديم حب شديد به خداوند بود. اما صفات مومن در آیات و روایات زیادی آمده است. از جمله:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا». [20]

بی تردید این قرآن به استوارترین آیین هدایت می کند، و به مؤمنانی که کارهای شایسته انجام می دهند، مژده می دهد که برای آنان پاداشی بزرگ است.

در روایت امیر المؤمنین نیز پنج مسأله به عنوان صفات مؤمن طرح شده بود که یکی از آن «مشغول وقته» بود؛ یعنی تمام وقت مؤمن در اشغال خداست. اشغال بودن وقت چه معنی دارد؟ یعنی مؤمن دائم نماز می خواند؟ نه، مغاز مؤمن مسجد و محراب اوست. آن جا هم برای او محل رصد رضایت معشوق است. برای مثال، در مغازه اش نشسته که خریداری می آید و می گوید: من از فلان وزارتخانه آمده ام و می خواهم صد میلیون خرید کنم. چقدر به ما تخفیف می دهی؟ می گوید من ده میلیون تخفیف می دهم. می گوید: خیلی خوب، ما از تو خرید می کنیم به شرطی که همان صد میلیون را در فاکتور ما بنویسی که وقتی از اداره پولش را گرفتیم ده میلیونش برای ما باشد. اما او می گوید: اگر يك میلیارد هم خرید کنی، من فاکتور تقلبی صادر نمی کنم تا لذت پولش را

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 392

تو ببری و جهنمش را من بروم. مگر نمی دانی که معشوق دارد مرا می بیند.

بعد، نصف شب که بیدار می شود می گوید: محبوب من، امروز چه لطفی به من کردی که مرا از این آلودگی نجات دادی و «لا حول و لا قوة الا بالله».

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 393

پی نوشت

[(1). ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص 3: «سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى و ابراهيم بن هاشم و الحسن بن علي الكوفي عن الحسين بن سيف عن عمر بن شمر عن جابر بن يزيد الجعفي عن أبي جعفر، عليه السلام قال: قال رسول الله، صلى الله عليه و آله، ليس شيء إلا و له شيء يعدله إلا الله عز و جل فانه لا يعد له شيء و لا إله إلا الله فانه لا يعدلها شيء و دمة من خوف الله فانه ليس لها مثال فان سالت على وجهه لم يرهقه قتر و لا ذلة بعدها أبدا».]

[(2). حديد، 1: «لله ما في السماوات و الارض و هو العزيز الحكيم»؛ حشر، 1: «لله ما في السماوات و ما في الارض و هو العزيز الحكيم»؛ صف، 1: «لله ما في السماوات و ما في الارض و هو العزيز الحكيم»؛ جمعه، 1: «يسبح لله ما في السماوات و ما في الارض الملك القدوس العزيز الحكيم» تغابن، 1: «لله ما في السماوات و ما في الارض له الملك و له الحمد و هو على كل شيء قدير».]

[(3). اسراء، 44.]

[(4). انعام، 79: «إني وجهت وجهي للذي فطر السماوات و الارض حنيفا و ما أنا من المشركين».]

[(5). غاشية، 17 - 19.]

[(6). جاثية، 18: «ثم جعلناك على شريعة من الامر فاتبعها و لا تتبع أهواء الذين لا يعلمون».]

[(7). ميزان الحکمة، ج 3، ص 1895: الإمام الرضا، عليه السلام: «أول عبادة الله معرفته، و أصل معرفة الله جل اسمه توحیده، و نظام توحیده نفی التحديد عنه، لشهادة العقول أن كل محدود مخلوق».

«الإمام علي، عليه السلام: «إن أول عبادة الله معرفته، و أصل معرفته توحیده، و نظام توحیده نفی الصفات عنه، لشهادة العقول أن كل صفة و موصوف مخلوق، و شهادة كل مخلوق أن له خالقا».

«الإمام الصادق، عليه السلام لرجل - : «أما التوحيد فأن لا تجوز على ربك ما جاز -

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 394

- عليك، و أما العدل فأن لا تنسب إلى خالقك ما لامك». الإمام علي، عليه السلام: «التوحيد ألا تتوهمه». رسول الله، صلى الله عليه وآله: «التوحيد ظاهره في باطنه و باطنه في ظاهره، ظاهره موصوف لا يرى، و باطنه موجود لا يخفى، يطلب بكل مكان، و لم يخل منه مكان طرفه عين، حاضر غير محدود و غائب غير مفقود».

ميزان الحكمة، ج 1، ص 362: «الإمام الصادق، عليه السلام: «إن الله خلق خلقه جميعا مسمين، أمرهم و نهاهم، و الكفر اسم يلحق الفعل حين يفعله العبد، و لم يخلق الله العبد حين خلقه كافرا، إنه إنما كفر من بعد أن بلغ وقتا لزمته الحجة من الله، فعرض عليه الحق فجحدته، فبإنكاره الحق صار كافرا».

عنه عليه السلام: «إن الله عز و جل خلق الناس كلهم على الفطرة التي فطرهم عليها، لا يعرفون إيمانا بشريعة و لا كفرا بجحود، ثم بعث الله الرسل تدعوا العباد إلى الإيمان به، فمنهم من هدى الله و منهم من لم يهده الله».

مصباح الشريعة، ص 121: «الصادق، عليه السلام: «اعراب القلوب على اربعة انواع رفع و فتح و خفض و وقف فرفع القلب في ذكر الله و فتح القلب في الرضا عن الله تعالى و خفض القلب الاشتغال بغير الله و وقف القلب في الغفلة عن الله تعالى الا ترى ان العبد إذا ذكر الله بالتعظيم خالصا ارتفع كل حجاب كان بينه و بين الله تعالى من ذلك فإذا انقاد القلب لمورد قضاء الله بشرط الرضا عنه كيف يفتح بالسرور و الروح و الراحة و إذا اشتغل القلب بشئ من امور الدنيا و اسبابها كيف تجدد ماذا ذكر الله بعد ذلك و اناب منخفضا مظلما كببت خراب خلو ليس عمران و لا مؤنس و إذا غفل عن ذكر الله تعالى كيف تراه ذلك موقوفا محجوبا قد قسى و اظلم منذ فارق نور التعظيم فعلامة الرفع ثلاثة اشياء وجوه الموافقة و المخالفة و دوام الشوق و علامة الفتح ثلاثة اشياء التوكل و الصدق و اليقين و علامة الخفض ثلاثة اشياء: العجب و الرياء و الحرص و علامه الوقف ثلاثة اشياء: زوال حلاوة الطاعة و عدم مرارة المعصية و التباس العلم الحلال و الحرام»]

[(8). نحل، 43: «و ما أرسلنا من قبلك إلا رجلا نوحى إليهم فاسألوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون»، أنبياء 7 «و ما أرسلنا قبلك إلا رجلا نوحى إليهم فاسألوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون»].

حديث عقل و نفس آدمى درآيينه قرآن، ص: 395

[(9). حجرات، 15.

[(10). بقره، 165.

[(11). انعام، 79.

[(12). احزاب، 28- 29: «أيها النبي قل لازواجك إن كنتن تردن الحياة الدنيا و زينتها فتعالين أمتعن و أسرحكن سراحا جميلا* و إن كنتن تردن الله و رسوله و الدار الآخرة فإن أعد للمحسنات منكن أجرا عظيما».]

[(13). احزاب، 33- 34.]

[(14). بحار الأنوار، ج 32، 2 118: «فقدمت عائشة إلى الحوآب و هو ماء نسب إلى الحوآب بنت كليب بن وبرة فصاحت كلابها فقالت: إنا لله و إنا إليه راجعون ردوني.]

[و] ذكر الاعثم في الفتوح و الماوردى في أعلام النبوة و شيرويه في الفردوس و أبوه يعلى في المسند و ابن مردويه في فضائل أمير المؤمنين و الموفق في الاربعين و شعبة و الشعبي و سالم بن أبي الجعد في أحاديثهم و البلاذرى و الطبرى في تاريخيهما أن عائشة لما سعت نباح الكلاب قالت: أى ماء هذا؟ فقالوا: الحوآب قالت: إنا لله و إنا إليه راجعون إني هيه قد سمعت رسول الله و عنده نساؤه يقول: ليت شعرى أيتكن تنبجها كلاب الحوآب. و في رواية الماوردى: أيتكن صاحبة الجمل الادب تخرج فتنبجها كلاب الحوآب يقتل من يمينها و يسارها قتلى كثيرة تنجو بعدما كادت تقتل.

فلما نزلت الخريبة قصدهم عثمان بن حنيف و حاربه فكتبوا بينهم كتابا أن لعثمان دار الامارة و بيت المال و المسجد إلى أن يصل إليهم على فقال طلحة لاصحابه في السر: و الله لئن قدم على البصرة لنؤخذن بأعناقنا فأتوا على عثمان بياتا في ليلة ظلماء و هو يصلى بالناس العشاء الآخرة و قتلوا منهم خمسين رجلا و استأسروه و نتفوا شعره و حلقوا رأسه و حبسوه. فبلغ ذلك سهل بن حنيف فكتب إليهما: أعطى الله عهدا لئن لم تخلوا سبيله لا بلغن من أقرب الناس إليكما فأطلقوه. ثم بعثا عبد الله بن الزبير في جماعة إلى بيت المال فقتل أبا سلمة الزطى في خمسين رجلا. و بعثت عائشة إلى أحنف تدعوه فأبى و اعتزل بالجلحاء من البصرة في فرسخين و هو في ستة آلاف. فأمر على سهل بن حنيف على المدينة و قثم بن العباس على مكة-]

حديث عقل و نفس آدمى درآينه قرآن، ص: 396

- و خرج في ستة آلاف إلى الريدة و منها إلى ذى قال و أرسل الحسن و عمارا إلى الكوفة و كتب [إليهم]: من عبد الله و وليه على أمير المؤمنين إلى اهل الكوفة جبهة الانصار و سنام العرب. ثم ذكر فيه قتل عثمان و فعل طلحة و الزبير و عائشة ثم قال: إن دار الهجرة قد قلعت بأهلها و قلعوا بها و جاشت جيش المرحل و قامت الفتنة على القطب فأسرعوا إلى أميركم و بادروا عدوكم. فلما بلغا الكوفة قال أبو موسى الاشعري: يا أهل الكوفة اتقوا الله و لا تقتلوا أنفسكم إن الله كان بكم رحيما و من يقتل مؤمنا متعمدا الآية. فسكنه عمار فقال أبو موسى هذا كتاب عائشة تأمرني أن تكف أهل الكوفة فلا

تكونن لنا و لا علينا ليصل إليهم صلاحهم. فقال عمار: إن الله تعالى أمرها بالجلوس فقامت و أمرنا بالقيام لندفع الفتنة فجلس؟ فقام زيد بن صوحان و مالك الاشر في أصحابهما و تهددوه فلما أصبحوا قام زيد بن صوحان و قرأ «ألم. أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا و هم لا يفتنون» الآيات، ثم قال: يا أيها الناس سيروا إلى أمير المؤمنين و انفروا إليه أجمعين تصيبوا الحق راشدين. ثم قال عمار: هذا ابن عم رسول الله يستنفركم فأطيعوه في كلام له. و قال الحسن بن علي: عليهما السلام أجيئوا دعوتنا و أعينونا على ما بلينا به».

[(5) - شرح الأخبار، نعمان مغربي، ج 1، ص 338: «يقتل كثير، قتلى عن يمينها و عن يسارها في النار ثم تنقلت بعد ما كادت. ثم نظر إلى عائشة فقال لها: انظري يا حميرا ألا تكوني أنت هي؟ ثم التفت إلى علي، عليه السلام. فقال له: يا أبا الحسن إن وليت من أمرها شيئا فافرق بها»؛ الايضاح، فضل بن شاذان، ص 494: و قد كان النبي، صلى الله عليه و سلم، قال لها: «يا حميرا، كأني بك تنبحك كلاب الحوآب تقاتلين عليا و أنت له ظالمة».

[(16). بحار الأنوار، ج 32، ص 147: «روى الصدوق قدس الله روحه في الفقيه عن الصادق، عليه السلام، أنه قال: أول شهادة شهد بها بالزور في الاسلام شهادة سبعين رجلا حين انتهوا إلى ماء الحوآب فنبحتهم كلابها فأرادت صاحبتهم الرجوع و قالت:

سمعت رسول الله، صلى الله عليه و آله و سلم، يقول لازواجه: إن إحداكن تنبحها كلاب الحوآب في التوجه إلى قتال وصبي علي بن أبي طالب فشهد عندها سبعون رجلا أن -

حديث عقل و نفس آدمي درآيينه قرآن، ص: 397

- ذلك ليس بماء الحوآب فكانت أول شهادة شهد بها في الاسلام بالزور». بحار الأنوار، ج 32 ص 139: «قال أبو مخنف: لما انتهت عائشة في مسيرها إلى الحوآب و هو ماء لبنى عامر بن صعصعة نبحتها الكلاب حتى نفرت صعاب إبلها فقال: قائل من أصحابها: ألا ترون ما أكثر كلاب الحوآب و ما أشد نباحها؟ فأمسكت زمام بعيرها و قالت: و إنما لكلاب الحوآب؟ ردوني ردوني فإني سمعت رسول الله يقول و ذكرت الخبر. فقال لها قائل: مهلا يرحمك الله فقد جزنا ماء الحوآب. فقالت: فهل من شاهد؟

فلفقوا لها خمسين أعرابيا جعلوا لهم جعلاً فحلفوا لها أن هذا ليس بماء الحوآب فسارت لوجهها»؛ بحار الأنوار، ج 32، ص 147: «قال السيد علم الهدى في شرح قصيدة السيد الحميري، رضى الله عنهما: روى أن عائشة لما نبحتها كلاب الحوآب

و أرادت الرجوع قالوا لها: ليس هذا ماء الحوآب فأبت أن تصدقهم فجاءوا بخمسين شاهدا من العرب فشهدوا أنه ليس بماء الحوآب و حلفوا لها فكسوهم أكسية.

و أعطوهم دراهم. قال السيد: و قيل: كانت هذه أول شهادة زور في الاسلام»، رسائل المرتضى، شريف مرتضى، ج 4، ص 63: «و الحوآب: ماء في الطريق ما بين البصرة و مكة من مياه بني كلاب. و الحوآب: الوادى الكثير الماء، قال الراجز: هل لك من شربة بالحوآب* فصعدى من بعدها وصوبى و يجوز أن يكون هذا الماء إنما سمي بالحوآب للسعة و الكثرة، و قد قيل إنما سمي بالحوآب نسبة إلى بنت كلب بن وبرة.

و روى أنه لما جاءت عائشة إلى هذا الموضوع نبحتها كلاب الحوآب، فقالت عائشة:

أى ماء هذا؟ قالوا: ماء الحوآب. فقالت: ردونى ردونى فإنى سمعت رسول الله يقول (أبصرى لا تكونى التى تنبها كلاب الحوآب). فقالوا: ليس هذا ماء حوآب، فأبت أن تصدقهم، فجاءوا بخمسين شاهدا من العرب، فشهدوا أنه ليس بماء حوآب، و حلفوا لها، فكسوهم أكسية و أعطوهم دراهم، و كانت هذه أول شهادة زور حدثت في الاسلام».

[(17). لهوف، ص 101.]

[(18). مثنوى معنوى، دفتر اول.]

[(19). معالم المدرستين، مرتضى عسكرى، ج 3، ص 303: «يعرف مما أوردنا و من سائر اعمال الامام و أقواله فى أيام قيامه انه كان قد حمل إلى الناس شعار بطلان أمر-]

حديث عقل و نفس آدمى درآيينه قرآن، ص: 398

- الخلافة القائمة و صحة أمر الامامة و هدفه من كل ما قال و فعل أن يؤمن الاخرون بهذا الشعار فمن آمن به اهتدى و من لم يؤمن بعد أن بلغه نداء الامام تمت الحجة عليه، و من ثم كان يعمل جاهدا فى سبيل نشر قضيته. كان هذان شعار الامام و هدفه و اتخذ الشهادة سبيلا للوصول إلى هدفه، و لنعم ما قال الشاعر على لسانه: ان كان دين محمد لم يستقم* الا بقتلى يا سيوف خذيني و مما يدل على ذلك ما ورد فى كتابه إلى بنى هاشم: أما بعد، فان من لحق بى استشهد و من تخلف لم يدرك الفتح. صرح الامام فى هذا الكتاب بأن سبيله الشهادة و مآلها الفتح و كذلك كان شأن سائر أقواله و أفعاله فى هذا القيام فان كلها توضح ما حمله من شعار و ما اتخذ من سبيل و هدف و كان حين يدعو و ينتصر يدعو و يستنصر من يشاركه فى كل ذلك على بصيرة من أمره، مثل قصته مع زهير بن القين فان الامام حين دعاه ذهب إلى الامام متكارها

ثم: ما لبث - كما قال الراوى أن جاء مستبشرا قد أسفر وجهه، فأمر بفسطاطه فحمل إلى الحسين، عليه السلام، ثم قال لامرأته: أنت طالق! الحقى بأهلك، فاني لا أحب أن يصيبك من سبى إلا خير، ثم قال لأصحابه: من أحب منكم الشهادة فليقم و إلا فانه آخر العهد».

مرحوم استاد شهریار در شعر زیبایی این نکته را این طور به تصویر کشیده است:

شعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین	روی دل با کاروان کربلا دارد حسین
از حریم کعبه جدش به اشکی شست دست	مروه پشت سر نهاد، اما صفا دارد حسین
می برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم	بیش از این ها حرمت کوی منی دارد حسین
پیش رو راه دیار نیستی کافیش نیست	اشک و آه عالمی هم در فقا دارد حسین
بس که محمل ها رود منزل به منزل با شتاب	کس نمی داند عروسی یا عزا دارد حسین
رخت و دیباج حرم چون گل به تاراجش برند	تا به جایی که کفن از بوریا دارد حسین
بردن اهل حرم دستور بود سر غیب	ورنه این بی حرمتی ها کی روا دارد حسین
سروران پروانگان شمع رخسارش ولی	چون سحر روشن که سر از تن جدا دارد حسین
سر به قاچ زین نهاده راه پیمای عراق	می نماید خود که عهدی با خدا دارد حسین
او وفای عهد را با سر کند سوادا ولی	خون به دل از کوفیان بی وفا دارد حسین

[

دشمنانش بی‌امن و دوستانش بی‌وفا	با کدامین سر کند؟ مشکل دو تا دارد حسین
سیرت آل علی با سرنوشت کربلاست	هر زمان از ما یکی صورت‌نما دارد حسین
آب خود با دشمنان تشنه قسمت می‌کند	عزت و آزادگی بین تا کجا دارد حسین
دشمنش هم آب می‌بنند به روی اهل بیت	داوری بین با چه قومی بی‌حیا دارد حسین
بعد ازینش صحنه‌ها و پرده‌ها اشکست و خون	دل، تماشا کن چه رنگین سینما دارد حسین
ساز عشقست و به دل هر زخم پیکان زخمه‌ای	گوش کن عالم پر از شور و نوا دارد حسین
دست آخر کز همه بیگانه شد دیدم هنوز	با دم خنجر نگاهی آشنا دارد حسین
شمر گوید گوش کردم تا چه خواهد از خدا	جای نفرین هم به لب دیدم دعا دارد حسین
اشک خونین گو بیا بنشین به چشم شهریار	کاندر این گوشه عزایی بی‌ریا دارد، حسین

ر ک: دیوان شهریان، ج 1 ص 98.

[(20). إسرائ، 9، كهف، 2- 3: «قیما لینذر بأسا شدیدا من لئه و ییشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات أن لهم أجرا حسنا* ما کثیر فیہ أبدأ»].

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 402

20 وصیتهای امام مجتبی‌تقوای الهی و تداوم در تفکر

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

کلام در اندیشه و تفکر صحیح و مثبت بود. انسان برای اندیشه صحیح به فرموده امیر المؤمنین يك راهنما لازم دارد که این راهنما علم است. [1]

البته، این علم علم گسترده و فوق العاده نیست که تحصیلش طاقت فرسا باشد، بلکه این علم در حدی است که بتواند چراغ اندیشه را در وجود انسان روشن کند و به انسان برای رسیدن به واقعیاتی که پروردگار عالم مقرر فرموده مدد رساند. این علم را نیز می شود از ظاهر آیات کتاب خدا به دست آورد که تحصیل آن در زمان ما بسیار آسان شده است. آری، شاید 70-80 سال پیش از این مردم دسترسی به علم قرآن نداشتند، ولی خداوند متعال به بعضی از بزرگان دین یاری داد تا بتوانند تفاسیر را به زبان فارسی و به سبکی که قابل فهم برای همگان باشد بنویسند و این علم را که دلیل تفکر و راهنمای تفکر است در اختیار همه قرار دهند.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 404

بخش دیگری از این علم را نیز می توان از معارف و فرهنگ پاك اهل بیت تحصیل کرد که دراین باره هم کتاب های پرقیمتی نوشته شده است و محصول قلب ائمه طاهرين که عرش خدا و ملکوت عالم است در دسترس همه کسانی که سواد خواندن داشته باشند قرار گرفته است.

مطالعه تفاسیر قرآن و کتاب هایی که در ارتباط با فرهنگ اهل بیت است، چراغ اندیشه را در انسان روشن و او را از خواب بیدار می کند. در نتیجه، انسان بصیرت پیدا می کند و شروع به اندیشه کردن در وجود خودش، در عالم هستی، در گذشته و آینده، و به مقاصدی که پروردگار عالم می خواهد انسان به آنها برسد می کند.

دو سفارش از امام مجتبی (ع)

وصیت اول: تقوا

چندی پیش، روایتی از حضرت مجتبی، علیه السلام، دیدم که خیلی برلیم جالب بود و واقعا گوهر بی نظیری بود. امام مجتبی، علیه السلام، در این روایت مردم را به دو چیز سفارش کرده بودند:

1. «اوصیکم بتقوی الله».

سفارش اولشان این بود که دامن زندگی خود را از آلوده شدن به گناهان کبیره و اصرار بر گناهان صغیره حفظ کنید. گناهان کبیره و اصرار بر گناهان صغیره مانند کلنگ نوک تیزی است که ساختمان انسانیت انسان را از بیخوین خراب می کند. در صورتی که این امور تداوم داشته باشد، یقیناً انسان زیر هوار گناهان خود می ماند و دیگر نمی تواند نجات پیدا کند و هلاک می شود. این سخن پروردگار در قرآن نیز اشاره به همین موضوع دارد:

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 405

«ثم کان عاقبة الذین أساءوا السوء أن کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزئون». [2]

آن گاه، بدترین سرانجام سرانجام کسانی بود که مرتکب زشتی شدند. به سبب این که آیات خدا را تکذیب کردند و همواره آنها را به مسخره گرفتند.

نمونه ای از مصادیق این آیه دساستان کوتاهی است که در عین کوتاهی بسیار دردناک است.

گفتگوی امیر خراسان با مرد عالم

امیر خراسان بزرگ خراسان بزرگ براساس نقشه جغرافیایی دو سه برابر مملکت امروز ایران بوده یک بار به عالمی برخورد کرد.

عالم واجد شرایط به راستی در زندگی انسان، در تغییر و تحول انسان، و در انتقال ارزش ها به انسان و حفظ آنها مؤثر است. به همین خاطر است که ارزشی که قرآن و روایات برای فرد عالم قائل شده اند برای هیچ انسان دیگری قائل نشده اند. برای بیان ارزش عالمان واجد شرایط نیز این آیه قرآن بس است که پیش از این درباره آن به تفصیل سخن گفته ایم:

«یا أیها الذین آمنوا إذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم و إذا قیل فانشزوا یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین أوتوا العلم درجات و الله بما تعملون خبیر». [3]

ای مؤمنان، هنگامی که گویند: در مجالس برای نشستن دیگر برادرانتان جا باز کنید، پس جا باز کنید، تا خدا برای شما در بهشت جا باز کند. و چون گویند: برخیزید، بی‌درنگ برخیزید تا خدا مؤمنان از شما را به درجه‌ای و دانشمندان را به درجاتی عظیم و بالارش بلند گرداند، و خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 406

ارزش ارتباط با عالم

در تعالیم اسلامی، نه ارتباط با عالم بلکه نگاه به چهره عالم [4] و، از آن بالاتر، نگاه به درب خانه عالم نیز عبادت است و روایات بر این مطلب شهادت می‌دهند. [5].

پیغمبر اسلام، صلی الله علیه و آله، می‌فرمایند: عالمان در زمره شفیعیان روز قیامت هستند. [6] هم‌چنین، می‌فرماید: اگر عالمی بمیرد و او را در قبرستان دفن کنند، خداوند در عذاب مردگان آن قبرستان تخفیف می‌دهد. [7] این گوشه‌ای از ارزش عالمان راستین است.

به هر حال، امیر خراسان روزی به مرد عالمی که نامش ابو علی دقاق بود برخورد و به او گفت: او علی، مرا نصیحت کن! ابو علی گفت: اول، پاسخ سؤال مرا بده تا نصیحتت کنم: پول را بیشتر دوست داری یا نفست را؟ امیر خراسان فکری کرد و گفت: پول را! گفت: علاقه به چیزی داری که در وقت مرگ باید از آن جدا شوی و با دشمنی دست به یکی کرده‌ای که تا قیامت با تو خواهد بود. مگر نمی‌دانی پیغمبر فرموده است:

«أعدا عدوك نفسك التي بين جنبيك»؟ [8]

در این روایت، پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله، جایگاه نفس انسان را معین کرده و فرموده است: «بین جنبيك»؛ یعنی نفس از سر تا نوک پا را نگرفته، بلکه دو پهلوی آدمی را پر کرده است. در حقیقت، پیغمبر می‌خواهد به این نکته اشاره کند که نفس زیر شکم و بالای پست‌ترین عضو بدن واقع شده است. این جایگاه نفس است. نفسی که اگر جلوی او را بگیریم دشمن‌ترین دشمنان انسان می‌شود و فرقی با دشمن‌های دیگر ندارد. با این فرق که اگر به دشمن خود محبت کنید، پول بدهید، شام و ناهار بدهید، و مشکلش را حل کنید، باز با انسان کمی نرم شده و رفیق

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 407

می شود، اما به این دشمن هرچه بیشتر بخورانی دشمن تر می شود؛ چون دهانی دارد به اندازه دهان دوزخ. برای همین، اگر دو هزار زنا برای خوشایندش انجام شود یا میلیاردها تومان مال حرام به او برسد، باز می گوید: می خواهم: نفس آدمی دائم در حال پس انداز کردن آتش دوزخ و غضب خدا برای خویش است. اهل خسته شدن و پس زدن هم نیست که بگوید من از رابطه با نامحرم خسته شده ام یا از پول سیر شده ام؛ می گوید ربا که گرفتی، رشوه هم بگیر، دزدی هم بکن، اختلاس هم بکن، غصب هم بکن، مال برادر و خواهرت را هم بخور، چون دهان نفس به اندازه دهانه دوزخ و معده اش به اندازه معده دوزخ است و پر شدنی نیست. پروردگار در قرآن می فرماید:

«یوم نقول لجهنم هل امتلات و تقول هل من مزید». [9]

یاد کن روزی را که به دوزخ می گوئیم: آیا پر شدی؟ می گوید: آیا زیاده تر از این هم هست؟!

در قیامت، وقتی به جهنم می گوئیم: ای هفت طبق جهنم، ای معده هفتگانه دوزخ، آیا پر شدی؟ فریاد می زد که کجا سیر شدم، باز هم بریز! نمونه دوزخ در دنیا همین نفس است. امام سجا، علیه السلام، در دعای ابی حمزه به همین نکته اشاره می کند و می فرماید:

«و اعوذ بك من نفس لا تقنع، و بطن لا یثبع، و قلب لا یخشع، و دعاء لا یسمع، و عمل لا ینفع، و صلاة لا ترفع».

[10]

عاقبت عبد الملك مروان

عبد الملك مروان [11] 84 سال دچار نفسی بود که زیر شکم و بالای پست ترین عضو بدن جای دارد. او هرچه توانست گناه کرد و بعد زیر هوار گناه ماند. وقتی انسان زیر هوار گناه قرار بماند، دیگر نه خدا را می بیند، نه قیامت را می بیند و نه حق و حقیقت را می بیند. در کتابها

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 408

نوشته‌اند وقتی عبد الملک احساس کرد دارد می‌میرد و عمرش دارد تمام می‌شود، گفت سر تخت مرا بگیرد و ببرید اتاق بالای قصر، که در بهترین نقطه شام و دمشق قرار داشت و اطرافش پر از باغ و گلستان بود.

بعد گفت: در چهار طرف را باز کنید تا من مشرف به بیرون باشم.

سپس، نگاهی به روبه‌رو، پشت سر، شمال و جنوب کرد و آهی کشید و گفت: تمام پرونده‌ام پر از گناه و ظلم و معصیت است. من باید درب خانه تو توبه کنم تا شاید مرا ببخشی. اما چون ذاتا از تو، ای خدا، بدم می‌آید توبه نمی‌کنم! این را گفت و مرد.

شراخواری تا لحظه مرگ

جوان مودب و متدینی چندی پیش به من گفت: برای پدرم کاری می‌خواهم بکنم. چه بکنم: پولی بدهم، نمازی بخوانم، روزه‌ای بگیرم...؟

چون پدرم شب اول محرم از دنیا رفت و در آخرین لحظه عمرش شیشه مشروب را سر کشید و مرد!

این معنای ماندن در زیر هوار گناه است.

این وصیت اول امام مجتبی: دامن زندگی را از گناهان کبیره و اصرار بر گناه صغیره پاک نگاه دارید.

وصیت دوم: فکر کنید!

2- «و إدامة التفكير فإن التفكير أبو كل خير و امه». [12]

همیشه فکر کنید: روز، شب، در مغازه، در کلاس و ...، زیرا اندیشه پدر و مادر تمام خوبی‌ها در این عالم است. حتی این که سفارش شده است گاهی به قبرستان بروید و به قبرها نگاه کنید، برای این است که فکر به کار بیفتد. بابا طاهر در این باره دوبیتی زیبایی دارد:

به گورستان گذر کردم کم و بیش

بدیدم حال دولتمند و درویش

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 409

درویش موجود در شعر به معنی فقیر و ندار است، نه درویش اصطلاحی امروز. در حقیقت، برابر دولتمند است. در گورستان، شاه خوابیده، نخست وزیر خوابیده، استاندار خوابیده، ملك التجار خوابیده، آخوند خوابیده، شاعر خوابیده، هنرمند خوابیده، واعظ خوابیده، نویسنده خوابیده. در همین بهشت زهراى تهران هم دولتمرد دفن است و هم عالم و هم گویندگان رده اول این مملکت که بعضی هاشان در این 200 سال اخیر نمونه‌ای نداشته‌اند. با این حال، فراموش شده‌اند و زیر خاک‌ها افتاده‌اند. در گورستان ابن بابویه تهران کسانی دفن هستند که صدها جلد کتاب دینی نوشته‌اند، ولی دیگر کسی یادشان هم نمی‌کند.

نه درویشی به خاکی بی کفن ماند

نه دولتمند برد از يك کفن بیش.

[13]

مگر کاخ‌نشینان چند کفن به تن کردند؟ مگر علمای بزرگ، اعلیحضرت‌ها و وکلا و وزرا و مراجع و فقها و نویسندگان را در چه قبرهای دفن کردند؟ مگر دیواره قبرشان را موزائیک یا کاشی کردند؟

مگر لحدشان را از مس یا از ورق نقره گذاشتند؟ همگی را مثل آدم‌های گمنام در خاک گذاشتند و بند کفن را باز کردند و صورت‌هاشان را روی خاک گذاشتند. لحد از خشت و سنگ برایشان گذاشتند و خاک از میان لحدها روی کفنشان می‌ریخت. بعد، خاک را گل کردند و با بیل ریختند رویشان و آمدند. سومی و هفتمی و چهلمی و بعد دوره پوسیدن و فراموشی آغاز شد. انگار در این دنیا نبودند که نبودند.

بس نامور به زیر زمین دفن کرده‌اند

کز هستی‌اش به روی زمین بر اثر نماند

آن پیر لاشه را که سپردند زیر خاک

خاکش چنان بخورد کزو استخوان نماند

زان پیشتر که بانگ برآید فلان نماند.

خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر

[14]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 410

آری، رفتن به قبرستان برای این است که انسان به فکر بیفتد. گویی قبرستان کبریتی است که شمع فکر و چراغ اندیشه را روشن می کند.

چندی پیش، در بیمارستان به عیادت مریضی رفتم. زمانی که این مرد سرپا بود، چه احترامی بین مردم داشت. اما آن روز دیدم بدنش چروکیده و نحیف شده و دو تا لوله در بینی، یک لوله در دهان، یک لوله کنار کلیه، یک لوله در مثانه، و یک دستگاه برای تنفس در دهانش است.

این فرصت خوبی است برای همه ما که به فکر بیفتیم، زیرا یک روز هم ما این طور می شویم، یک روز هم ما باید برویم زیر خاک. حال که بناست این طور روی تخت بیفتیم و برویم زیر خاک، پس دیگر این روابط نامشروع برای چه و به عشق چه؟ ربا برای که و برای چه؟ ظلم برای که و برای چه؟

خوش به حال آن ها که عبرت گرفتند و فکرشان نجاتشان داد! به واقع، کسی که پنجاه سال پیشانی روی خاک گذاشته و صبح و ظهر و مغرب «سبحان ربی الاعلی و بحمده» گفت، چه وحشتی از این دارد که در قبر صورتش روی خاک باشد؟ چنین انسانی از فکر مردن شاد می شوند، چون به دیدار محبوبی می رود که شام های تیره دنیا را در تاریکی و خلوت با او به رازونیز می پرداخت و از دوری اش اشک می ریخت. اگر قرار باشد قبر به چنین انسانی تاریک و تیره باشد، پس «یا نور المستوحشین فی الظلم» چه می شود؟

*** «اوصیکم بتقوی الله و ادامة التفکر فانّ التفکر اب کلّ خیر و اّمه» ..

پدر و مادر همه خوبی ها اندیشه است. اندیشه با انسان چه کارها که نمی کند! شأن آدمی در این است که اهل تفکر باشد. جوان ها باید فکر

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 411

کنند که يك جوان هجده ساله چه شد که علی اکبر شد؟ این خیلی فکر مثبتی است. اگر خود آدم فهمید، که فهمید، وگرنه، می رود از یکی می پرسد که چطور يك نفر می تواند مانند علی اکبر باشد و همان راه را برود؟

همه باید فکر کنند که حرّ چه شد که حرّ شد و آیا ما هم می توانیم حر باشیم؟ او مگر چه کرد که حرّ شد، جز این که رنگ ابی عبد الله را به خود شزد؟ زن های ما فکر کنند که آسیه، زن فرعون، چه کرد که خدا دربارش فرمود:

«ضرب الله مثلا للذين آمنوا امرأة فرعون اذ قالت ربّ ابن لي عندك بيتا في الجنة و نجني من فرعون و عمله و نجني من القوم الظالمين». [15]

و خدا برای مؤمنان همسر فرعون را مثل زده است هنگامی که گفت:

پروردگارا، برای من نزد خودت خانه ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و کردارش رهایی بخش و مرا از مردم ستمکار نجات ده.

چه شد که این طور شد؟ این ها همه مایه ها و انگیزه های تفکر است.

شنیدم ناله و افغان و آهی

به گورستان گذر کردم صباحی

که این دنیا نمی ارزد به کاهی

شنیدم کله ای با خاک می گفت

مرگ همه چیز را از انسان می گیرد: خانه و مغازه و صندلی و زن و بچه و نوه و شهرت و ... را. پیش از مرگ باید به این چیزها فکر کرد، زیرا پس از آن دیگر فایده ای ندارد اگر بگوییم چرا من این قدر برای داشتن و رسیدن به این ها خودکشی کردم؟ چرا همه موجودیتم را هزینه غیر خدا کردم؟

آری، اگر دنیای ما با خدا باشد، آن را از ما نمی گیرند. پولی که خمسش را داده ایم، زکاتش را داده ایم، هزینه خدا کرده ایم، بر ایمان می ماند. وجودی که خرج نماز و روزه و کار خیر شده برای انسان می ماند و بسیار هم پرازش است. در نتیجه، دنیایی که به يك پر کاه

نمی‌ارز، دنیایی است که در آن انسان هیچ منفعتی کسب نکند و جز خوردن و شکم و لباس بدن به چیزی در آن نیندیشد.

تو که نابرده‌ای ره در خرابات

تو که ناخوانده‌ای علم سماوات

به یاران کی رسی هیهات هیهات

تو که سود و زیان خود ندانی

انسان باید به عاقبتش فکر کند و فکر کند چطور می‌خواهد وارد قیامت بشود و چه می‌خواهد جواب بدهد. در قرآن آمده است که وقتی وارد محشر می‌شوید، پرونده‌تان را به دستتان می‌دهند؛ یعنی نمی‌گذارند کس دیگر آن را بخواند و می‌گویند:

«اقرأ کتابك کفی بنفسك اليوم عليك حسیبا» [16]

به او می‌گویند: کتاب خود را بخوان، کافی است که امروز خودت بر خود حسابگر باشی.

می‌فرماید: بنده من، خودت پرونده‌ات را بخوان. نه من به اعمالت نمره می‌دهم، نه پیغمبرم، و نه ملائکه. تمام ورق‌های پرونده را خودت بخوان و خودت بگو با تو چه کنم؟

گنه از برگ‌داران بیش دارم

م از قالوا بلی تشویق دارم

مو در کف نامه، سر در پیش دارم.

چون فردا نامه‌خواهان نامه خوانند

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 413

پی‌نوشت:

[(1). در این باره روایات زیادی وارد شده است. از جمله:

- عیون الحکم و المواعظ، علی بن محمد لیثی واسطی، ص 37، از امام علی، علیه السلام: العلم دلیل.
- بحار الأنوار، ج 68، ص 306: امام کاظم علیه السلام: دلیل العقل التفکر، و دلیل التفکر الصمت.
- بحار الأنوار، ج 74، ص 174: «موسی بن جعفر، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: العلم رائد، و العقل سائق، و النفس حرون».
- غرر الحکم: 4658، از علی علیه السلام: ثلاث من كن فيه کم إيمانه: العقل، و الحکم، و العلم.
- غرر الحکم: 2092، از علی علیه السلام: العقل خليل المؤمن، و العلم وزيره، و الصبر أمير جنوده، و العمل قيمه.
- غرر الحکم، 1717: العقل غريزة تزيد بالعلم و التجارب.
- غرر الحکم، 4772: جهاد النفس بالعلم عنوان العقل.
- بحار، ج 77، ص 149، رسول الله صلى الله عليه وآله: الحياء حياءان: حياء عقل و حياء حمق، فحياء العقل العلم، و حياء الحمق الجهل.
- کافی، ج 1، ص 16. امام کاظم علیه السلام فيما أوصى لقمان لابنه -: إن الدنيا بحر عميق، قد غرق فيها عالم كثير، فلتكن سفينتك فيها تقوى الله، و حشوها الإيمان و شراعها التوكل، و قيمها العقل، و دليلها العلم، و سكاؤها الصبر. [

[(2). روم، 10.]

[(3). مجادله، 11.]

[(4). میزان الحکمه، ج 4، ص 2070: «الإمام الصادق، عليه السلام، لما سئل عن قول النبي، صلى الله عليه وآله: النظر في وجوه العلماء عبادة: هو العالم الذي إذا نظرت إليه ذكرك الآخرة، و من كان خلاف ذلك فالنظر إليه فتنة»]

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 414

[(5). مختلف الشيعة، علامه حلي، ج 1، ص 152؛ ايضاح الفوائد، ج 4، ص 755: «رسول» - الله، صلى الله عليه و آله، قال: «من أكرم فقيها مسلما لقي الله تعالى يوم القيامة و هو عنه راض، و من أهان فقيها مسلما لقي الله تعالى يوم القيامة هو عليه غضبان، و جعل النظر إلى وجه العلماء عبادة، و النظر إلى باب العالم عبادة، و مجالسة العلماء عبادة».]

[(6). قرب الاسناد حميرى، ص 64: «جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه: «أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال: «ثلاثة يشفعون إلى الله يوم القيامة فيشفعهم: الانبياء، ثم العلماء، ثم الشهداء». تفسير نور الثقلين، شيخ حويرى، ج 5، ص 264: «على، عليه السلام: «تشفع يوم القيامة ثلاثة: الانبياء، ثم العلماء ثم الشهداء».]

[(7). در روایت مشابهي آمده است: كشف الخفاء، عجلوني، ج 1، ص 221: «إن العالم و المتعلم إذا مرا على قرية فإن الله تعالى يرفع العذاب عن مقبرة تلك القرية أربعى يوما».]

[(8). عدة الداعي، ص 295، كنز العمال، ج 4 ص 431.]

[(9). ق، 30.]

[(10). صحيفه سجاديه (ابطحی)، دعای ابی حمزه ثمالی، ص 233.]

[(11). برای آشنایی با زندگی این شخص ر ک: الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، ج 5، ص 223.]

[(12). میزان الحکمة، ج 3 ص 2463. به نقل از تنبيه الخواطر، ج 1، ص 52.]

[(13). بابا طاهر.]

[(14). گلستان سعدی.]

[(15). تحريم: 11.]

[(16). إسرائ، 14.]

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 415

21 مومنین در آینه روایات و آیات

تهران، حسینیه همدانیه رمضان 1386

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 417

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

مؤمنان خصلتی دارند که آنان را از سایر آدمیان ممتاز می‌سازد. این خصال در لسان آیات و روایات خصلت‌های نیکوی کثیری را شامل می‌شود، اما از میان این ویژگی‌ها بجزی برجسته‌تر و ارزشمندتر از است.

نکته مهمی که باید در برشمردن اوصاف پسندیده برای اهل ایمان مد نظر قرار گیرد، این است که تعداد اوصاف در آیات و روایات ناظر به تعدد ساحت‌های زندگی مؤمن است. لذا در آیات قرآنی، فراوان به وصف‌های متنوعی درباره مؤمنان برمی‌خوریم که به نظر می‌رسد با آنچه در بیان روایات بسیار از حضرات معصومین می‌خوانیم متفاوت باشد. اما باید توجه داشت که هرکدام از این توصیفات به جنبه‌های محدودی از ساحت وجودی این گروه اشاره دارد و مجموعه آن‌ها وجود نور «ایمان» را در دل چنین انسان‌هایی به اثبات می‌رساند.

در این میان، امیر المؤمنین، علیه السلام، سه ویژگی عمده را برای اهل ایمان بیان فرموده‌اند که جای تأمل و تدبر فراوان دارد:

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 418

1 قدر وقت را می‌داند

یکی از خصوصیات عمده انسان مؤمن این است که از فرصت کوتاه حیات که خداوند به او عنایت فرموده است، بهترین و بیشترین بهره را می‌برد.

«مشغول وقته»

وقتش (همیشه) مشغول است.

بنابراین، وقت برای مؤمن به مثابه گوهری تابناک است که برایش ارزشی بی‌بدیل دارد. طبق این بیان، مؤمن کسی است که لحظه‌لحظه موهبت حیات را به ارزش‌های الهی و ملکوتی مبدل می‌سازد.

حتی خواب مؤمن نیز به عنوان پاره‌ای از زمان حیات چنین ظرفیتی را داراست که به عبودیت و بندگی حق صرف گردد. خواب مؤمن در خلال دو فعالیت مثبت اتفاق می‌افتد:

- زمان قبل از خواب که از عبادت حق و خدمت خلق و سکب حلال خسته می‌شود.

- زمان بعد از خواب که با نیروی تازه به عبادت حق و خدمت خلق و کسب حلال مشغول می‌شود.

مؤمن در آستانه خواب، از عبادت حق و خدمت خلق و کسب معاش حلال خسته می‌شود. پس، می‌خواهد به این نیت که خدا این عمل را از او طلب کرده است. از این منظر، اگر چه خواب فی نفسه عملی مباح است ولی برای انسان مؤمن به عنوان عبادتی نظیر سایر عبادات محسوب می‌شود، چرا که خواب را نوعی امتثال امر مولانا می‌داند.

خداوند در قرآن مجید به پیغمبر اسلام، صلی الله علیه و آله، می‌فرماید:

شب را سه قسمت کن و يك يا دو بخش آن را مختص عبارت من قرار ده، اما از وقت استراحت خود فرو نگاه:

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 419

«يا أيها المزمّل. قم الليل إلا قليلا. نصفه أو انقص منه قليلا. أو زد عليه و رتل القرآن ترتيلا». [1]

ای جامه بر خود پیچیده، شب راجز اندکی که ویژه استراحت است - برای عبادت برخیز. نصف همه ساعات شب را به عبادت اختصاص ده یا اندکی از نصف بکاه یا مقداری بر نصف بیفز، و قرآن را شمرده و روشن و با تأمل و دقت بخوان.

مؤمن بعد از این که به امر خدا به استراحت پرداخت و بخشی از نیروی مصرف شده‌اش را با خواب تأمین کرد و شور و نشاط زندگی را بار دیگر در جسمش باز یافت، پس از بیداری هم وقت خود را در راه عبادت، خدمت و کسب حلال صرف می‌کند.

2. صبور است

ویژگی دیگر مؤمن صبر فوق العاده اوست. امیر المؤمنین در ذکر صفات اهل ایمان نمی‌فرماید که مؤمن صابر است. ایشان می‌توانست مؤمن را صابر بخواند، اما امیر المؤمنین، علیه السلام، صفت صبر را برای مؤمن با صیغه مبالغه به کار می‌برد و او را صبور معرفی می‌کند. صابر به کسی می‌گویند که صبر می‌کند، اما صبور به کسی اطلاق می‌شود که صبر پیشه همیشگی اوست و چنین صفتی در وجود او برجسته است.

مؤمن صبور است و در حوادث تلخ و شیرین زندگی نهایت صبر و استقامت را از خود نشان می‌دهد. مفهوم چنین سخنی این است که او در فرازونشیب‌های زندگی، خود را در حریم حق نگاه می‌دارد. اگر جریان‌ها و حوادث زندگی شیرین و بر وفق مراد او باشد، سرمست نمی‌شود و اگر آن حوادث به کام او بسیار تلخ باشد، به پستی میل نمی‌کند. او، در همه حال، عبد خدا باقی می‌ماند. مؤمن انسانی ضعیف و کم‌ظرفیت نیست که يك حادثه شیرین هوش از سر وی برباید، اختلال

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 420

روانی پیدا کند و به قول حضرت سید الشهداء، علیه السلام، دچار «بطر» [2] و مستی شود. او این قدر کم جنبه و کوچک نیست که حادثه‌ای سخت در او تأثیر منفی بگذارند؛ به طوری که در برابر آن‌ها گردن کج کند، ذلیل و پست شود و ضعف نشان دهد.

مؤمن کسی است که ایوب‌وار، ابراهیم‌وار، و حسین‌وار با حادثه روبه رو می‌شود. [3] او در حریم خدا می‌ماند و بیرون نمی‌رود، چون بیرون از حریم خدا فقط حریم شیطان و نفس اماره قرار دارد. [4]

3- شکور است

سومین خصوصیت بارز مؤمن، در بیان امیر مؤمنان، شکر و سپاس بی‌اندازه او از نعمات خداوندی است. حضرت صفت شکر را نیز درباره مؤمن با صیغه مبالغه به کار می‌برد و می‌فرماید: مؤمن انسانی شکور است.

شکور برای هر نعمتی که بر او ارزانی می‌شود حدّ نهای شکر را در مقابل پروردگار ادا می‌کند. وقتی نعمتی به مؤمن می‌رسد، با چشمانی اشکبار و صدایی حزین می‌گوید:

«الحمد لله رب العالمین».

ماهیت شکر از نظر قرآن

اما آیا شکر فقط لفظی همچون «الحمد لله رب العالمین» است، یا فراتر از آن، نام يك عمل است؟ قرآن مجید تصریح می‌فرماید که شکر عمل است:

«اعملوا آل داود شکرا». [5]

ای خاندان داود، برای سپاسگزاری، به فرمان‌های حق عمل کنید.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 421

طبق ادبیات عرب، کلمه شکر در این آیه نقش «مفعول لأجله» دارد. [6]

معنی آیه این است که ای آل داود، تمام نعمت‌هایی را که به شما ارزانی داشتم، به اعمال صالح تبدیل کنید و در این مسیر رهنمودهای انبیا و ائمه و قرآن را نصب العین خود قرار دهید. تنها در صورتی که مواهب مرا به کردارهای نیکویی مانند عبادت و انفاق و صدقه و حسن خلق تبدیل کردید، به معنی حقیقی کلمه مراتب شکر و سپاس آن نعمات را به جای آورده‌اید.

آری، شکر با این امر تحقق می‌یابد که تن و روان و قدرت و مکنات شاکر، وقف عبادت حق و خدمت خلق بشود. [7]

البته، خطاب این آیه شریفه صرفاً متوجه آل داود نیست و تمامی آدمیان اعصار و قرون مخاطب آن هستند؛ هم‌چنان‌که اکثر خطاب‌های قرآن مجید با عبارات «یا بنی آدم» و «یا ایها الناس» صورت می‌پذیرد.

در مقابل شکر نعمت، کفران نعمت قرار دارد:

«ألم تر إلى الذين بدلوا نعمة الله كفرا و أحلوا قومهم دار البوار». [8]

آیا ندیدی کسانی را که شکر نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند؟

پرسشی که در این آیه وجود دارد، يك استفهام حقیقی نیست و از نظر ادبی استفهام انکاری نام دارد. وقتی خداوند در این آیه به پیغمبرش می گوید «آیا ندیدی ...؟» به این معنی است که «البته مکرر دیده‌ای».

«و احلّوا قومهم دار البوار»

خویشتن و بستگانش را به آتش دوزخ کشاند.

بسیاری از گناهان و معاصی به واسطه الگوپذیری اعضای کوچک‌تر يك خانواده و فامیل از اعضای بزرگ‌تر گسترش می‌یابد.

«و الله أخرجكم من بطون أمهاتكم لا تعلمون شيئا و جعل لكم السمع و الابصار و الافئدة لعلكم تشكرون». [9]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 422

و خدا شما را از بطون مادرانتان بیرون آورد درحالی که چیزی نمی دانستید، و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاسگزاری کنید.

نوزاد هیچ آگاهی و فهمی درباره جهان ندارد و حتی نمی داند چگونه خود را از کوچک‌ترین آسیب‌ها در امان نگاه دارد. اما خداوند اسباب فهم و آگاهی را در وجود انسان قرار داده است تا اندك اندك بر فهم خود بیفزاید:

«جعل لكم السمع و الابصار و الافئدة لعلكم تشكرون».

گوش و چشم و دل به شما بخشیدم تا تبدیل به انسان‌هایی شکرگزار شوید.

انسان با به کار بستن چشم و گوش و دل و دیگر اعضا و جوارحش در راه خدا، شکر او را محقق می‌سازد. هر يك از اعضای بدن ظرفیت این را دارند که صاحبش با آن عبادت حق را به جای آورد یا آن را در معصیت او به کار گیرد. مثلاً همچنان که با چشم می‌توان به آیات قرآن نگریست و این خود يك عبادت محسوب می‌شود، اگر همان چشم به ناهرم نظر کند به فرموده روایات مرتکب زناي چشم [10] شده است، و هکذا باقی اعضا و جوارح بدن.

مقام شکر چنان بلند است که حضرت سید الشهداء، علیه السلام، شب عاشورا بعد از آن سخنان بی‌نظیرشان در جمع اصحاب، چنین دعا کردند:

«جعلت لنا اسماعاً». [11]

خدایا گوش ما ملک تو است.

«و ابصاراً»

چشم ما ملک تو است.

«و افتدة» نیروی اندیشه ما ملک توست.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 423

در شب شکوهند عاشورا که:

تا جهان هست بزمی چنین نبیند به خود آسمان و زمین

چنان مجلسی در تاریخ يك بار اتفاق افتاده است و واعظی همچون سید الشهداء، علیه السلام، نیز در عالم نیامده است. مستمعان نیز بی‌نظیر بودند، ابی عبد الله فرمود:

«فاتی لا اعلم خیرا من اصحابی». [12]

در عالم بهتر از این هفتاد و دو نفر وجود ندارد؛ نه در گذشته و نه در آینده.

اهل تسنن نقل کرده‌اند که پیغمبر فرمود: آقای تمام مردم عالم شهدا هستند، آقای تمام شهیدان عالم این هفتاد و دو نفر هستند، آقای این هفتاد و دو نفر حسین من است. یعنی حسین نتیجه کل آفرینش است.

امام، علیه السلام، دستش را بلند کرد و فرمود:

«فاجعلنا من الشاکرین». [13]

در این واپسین لحظه‌های حیات، ما را توفیق ده تا همه وجودمان را هزینه خودت و بندگی‌ات کنیم.

پروردگار عالم در قرآن می‌فرماید:

«سنجزی الشاکرین». [14]

خداوند یقیناً پاداش شاکران را می‌دهد.

خواجه نصیر الدین طوسی توضیحی درباره شکر دارد که تلفیقی از آیات و روایات است. این تلفیق در مصباح الشریعه ذکر شده که گفتار وجود مبارک امام صادق، علیه السلام، است.

خواجه نصیر از حکیمان عالقدر اسلامی محسوب می‌شود. حکمای قدیم معتقد بودند که کل عالم استوار بر ده عقل (عقول عشره) است و

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 424

آنها را در کتاب‌های حکمت و فلسفه توضیح داده‌اند. بحث عقول عشره از سه هزار سال قبل از میلاد مسیح تاکنون مطرح بوده است. [15]

در علو قدر خواجه نصیر همین بس که فلاسفه درباره وی می‌گویند:

خدا بعد از آن ده عقل يك عقل دیگر هم به این عالم اضافه کرده و آن هم خواجه نصیر الدین است. آنان خواجه را عقل حادی عشر یعنی عقل یازدهم می‌نامند. [16]

جهان فلسفه، ارسطو را معلم اول و فارابی را معلم ثانی می نامد، درباره ابن سینا و ملا صدرا هم سخنی نمی گوید؛ اما به خواجه که می رسد به او لقب «استاد البشر» می دهد. این جایگاه خواجه در علم است.

خواجه نصیر انسانی فوق العاده باادب بود. نقل است که وقتی مرگش نزدیک شد به خویشان خود گفت: روی سنگ قبر من بنویسید فیلسوف کبیر، عارف عظیم، عقل حادی عشر، استاد البشر، خواجه نصیر الدین طوسی. چون مرا کنار قبر موسی بن جعفر، علیه السلام، دفن می کنید، ادب کنید و روی سنگ قبرم بنویسید:

«و کلبهم باسط ذراعیه بالوسیط» [17]

یک سگ بر آستانه این خانه پوزه روی دست گذاشته است.

همچنین نقل است که شخصی در بیابانی گریه می کرد و می گفت:

خدایا مرا محب خود حساب کن. چون خیلی دوستت دارم. بنویس من محب تو هستم. تو خیلی عاشق داری. ما را هم در شمار یکی از آنها که معرفت به تو دارند، بنویس. اگر می بینی من لایق نیستم در دفتر عاشقانت اسمم نوشته بشود، بنویس این بنده من است. اگر دیدی این لیاقت را هم ندارم، بنویس سنگ گرسنه درب خانه من است.

باز درباره ادب خواجه نصیر نوشته اند که بستگان او نزدیک مرگش به وی گفتند: شیعیان در همه جای دنیا وصیت می کنند اگر امکان داشته

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 425

باشد پیکر آنان را به نجف نقل دهند و کنار حرم امیر المؤمنین، علیه السلام، دفن کنید. شما نیز چنین وصیتی کنید. خواجه گفت: هرگز! اگر مرا از کنار حرم موسی بن جعفر، علیه السلام، به نجف ببرید بی احترامی به موسی بن جعفر، علیه السلام، محسوب می شود. مرا همین جا دفن کنید.

شواهد درباره ادب خواجه بسیار است. محقق حلی دایمی علامه حلی است. علامه حلی که در قرن هفتم می زیست، اولین روحانی شیعه است که به او لقب «آیت الله» داده اند. بعد از مرگ علامه تا زمان میرزای شیرازی بالاترین لقب عالمان شیعه حتی خود میرزا صاحب فتوای تنباکو - «حجت الاسلام» بود. محقق حلی به دایمی اش گفت: به من اجازه دهید به مراغه بروم و در محضر عالم بزرگ، خواجه نصیر، فلسفه و حکمت بخوانم.

علامه رخصت یافت و به مراغه رفت. وقتی به حضور استاد رسید، خواجه به او فرمود: من به شما فلسفه و حکمت یاد می‌دهم به شرط این که چون شما فقیه‌تر از من هستید من هم پیش شما فقه بخوانم. این ادب خواجه است.

علامه شش سال در مراغه مقیم بود و درس می‌خواند، سپس به حله برگشت. پس از بازگشت، دای‌اش به او گفت: خواجه شغلی در دولت داشته و تو به خاطر اینکه شش سال با این مرد دولتی نشست و برخاست داشته‌ای در قیامت بازخواست خواهی شد.

آنها را ببینید که احتیاط را تا کجا کشانده بودند. گفت: سفارش می‌کنم با روزه و نماز مستحی و نماز شب کفاره نشستن این شش ساله را با او به خدا بدهی.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 426

گفت: دای، من به عنوان کفاره نشستن با این انسان که می‌گویی در دولت بود، نه يك بار روزه می‌گیرم و نه يك رکعت نماز می‌خوانم.

گفت: چرا؟ گفت: من شش سال شبانه روز با او بودم، حتی يك ترك اولی از او ندیدم تا چه برسد به گناه صغیره! او تمام اعمالش و حتی غذا خوردنش را به عبادت تبدیل می‌کرد. يك لقمه که برمی‌داشت، می‌گفت:

خدایا این لقمه ملك توست. من برای تو می‌خورم نه برای لذت شکمم.

شکم می‌خواهد لذت ببرد یا نبرد. اکنون کفاره چه چیزی را باید بدهم؟

همین خواجه نصیر نگاهی به شکر دارد که شنیدنی است. گو این که نگاه ایشان نیاز به توضیح مفصل هم دارد:

«الشكر اشرف الاعمال و افضلها». [18]

این همان است که سید الشهداء، علیه السلام، از خدا خواسته است.

بالاترین عمل در نزد خدا شکر است.

«و اعلم ان الشكر مقابلد النعمة بالقول و الفعل و النية».

شکر این است که نعمت تبدیل به عملی مثبت بشود. این شکر هم با سه چیز به دست می آید:

«بالقول و الفعل و النية».

حاصل می شود با زبان، عمل و نیت.

«و له ارکان ثلاثة».

شکر ساختمانی است با سه پایه:

«الاول: معرفة المنعم و صفاته اللائقة به».

هر نعمتی را آینه کنید و در آن جمال نعمت دهنده را ببینید. کنار هیچ نعمتی خدا از یاد نرود. کنار تمام نعمت ها منعم و صفات او را ببینید.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 427

دیده ندیدم در آن جز رخ زیبای دوست

گیتی و خوبان آن در نظر آینه ای است

گول نعمت را مخور مشغول صاحبخانه باش

گر شی در خانه جانانه مهمانت کنند

«و معرفة النعمة من حيث انها نعمة و لا تتم تلك المعرفة الا ...».

بعد از شناخت منعم، خود نعمت را بشناس.

«بأن يعرف ان النعم كلها جليها و خفيها من الله».

باورت شود که تمام نعمت های پنهان و آشکار از اوست.

«و انه المنعم الحقيقي»

منعم حقیقی اوست، نه پدر و مادر، نه دولت و وکیل و وزیر. همه کاره تنها اوست.

«و ان الاوساط کلّها منقادون لحکمه مستخرون لامره».

تمام این‌هایی که واسطه نعمت هستند همه غلام حلقه به گوش او هستند، ابر، باد، باران و کائنات در فرمان اویند.
رکن دوم حال است. باید در برابر پروردگار خاضع و فروتن باشی. به هر نعمتی که نگاه می کنی بدانی که این هدیه خدا به توست. این نعمت‌ها،

«دالّة علی عناية المنعم بك و علامة ذلك»

نشان می دهند که خدا بندگان را لطف دارد. نعمت‌ها زبان دارند و لطف خدا را بازگو می کنند، شنیدنش گوش شنوا می خواهد.

«ان لا تفرح من الدنيا الا بما يوجب القرب منه».

در کنار نعمت، در صورتی خوشحال باش که با نعمت به قرب او حرکت بکنی.
رکن سوم عمل است:

«الثالث: ... و هذا العمل يتعلق بالقلب و اللسان و الجوارح. اما عمل القلب».

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 428

قلب با نعمت‌ها خون می گیرد و سالم می ماند و با نعمت‌ها کار می کند، عمل قلب به این است:

«فالقصد الی تعظیمه و تحمیده و تمجیده»

که خدا را تعظیم و حمد کنی، در نعمت‌های خدا و آثار لطفش تفکر کنی، و نیت کنی که خدایا من با این مقدار نعمتم،

«ایصال الخیر و الاحسان الی كافة خلقه».

عاشقانه به بندگان خدمت می کنم و از تو رو بر نمی گردانم.

در زمان رسول الله، زنی به مدینه آمد و به مقدار گفت: پیغمبر در مسجد است؟ گفت: بله. گفت: پیغمبر می داند من چه کسی هستم، برو به او بگو همان زنی که مجلس جوانان مکه را گرم نگاه می داشت، آواز می خواند و می رقصید و مطربی می کرد، به مدینه آمده است. چون از قیافه افتاده ام و گلویم دیگر آن صدا را ندارد، هیچ جا مرا دعوت نمی کنند؛ فقیر شده ام، کمکی به من بکنند. مقدار آمد و گفت: یا رسول الله، چنین زنی بیرون است. پیغمبر به مردم فرمودند: چیزی من می دهم، چیزی هم شما بدهید، بارش را ببندیم و او را راهی مکه کنیم. [19]

اینگونه بود که پیغمبر نعمت خدا را صرف خدمت به همه بندگان می کرد. این شکر است.

«و اما عمل اللسان فإظهار ذلك المقصود بالتحميد».

بگو الحمد لله، سبحان الله، بگو لا اله الا الله، امر به معروف کن. نهی از منکر کن. این شکر زبان است.

«و اما عمل الجوارح».

چشم، زبانت، گوشت، دست، شکم، پات، این هفت عضو

«باستعمال نعمه الظاهرة و الباطنة في طاعته و عبادته».

تمام بدن را وارد حریم بندگی کن.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 429

«و التوقى من الاستعانة بها في معصيته و مخالفته».

همه این هفت عضو را از آلوده شدن به گناه حفظ کنید. در ملك او تصرف نابجا نکنید.

«فظهر أنّ الشكر من اقتهات صفات الكمال».

خواجه نصیر می گوید: از این حرف ها معلوم می شود شکر از ریشه های صفات کمال است.

«و تحقق الكامل منه النادر»

شاگرد خیلی کم است.

«کما قال»

چنانکه خود پروردگار می فرماید:

«و قلیل من عبادی الشکور»

اگر معنی شکر این است، خداوند بنده شاکر کم دارد.

خداوند، بندگان شاکرت که حقت را ادا کردند، اما تکلیف بندگانی که کفران نعمت می کنند چیست؟ با شاکران که می خواهی روبه رو بشوی می گویی:

«سنجزی الشاکرین».

عشق از اول سرکش و خونی بود تا رود آن کس که بیرونی بود

[20]

این سؤال را پیغمبر در شب معراج از خدا پرسید. گفت: اما با امت ناشکر من می خواهی چه کنی؟

پیغمبر از این بابت دغدغه داشت. گفت: مولای من

«امتی ضعیف».

این ها خیلی قوی نیستند که چنین شکری و عبادتی از ایشان بخواهی.

با آنها چه می کنی؟ این عبادت های ناقص که شکر نمی شود.

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 430

از ناحیه حق خطاب رسید: وقتی در قیامت همه شما را جمع کردم تو حبیب من از يك گوشه قیامت همان جا که ایستاده ای صدا بزنی.

«امتی امتی»

فورا جوابت را می دهم:

«رحمتی رحمتی»

و این گونه خیال پیغمبرش را آسوده کرد. [21]

الهی سینه‌ای ده آتش افروز	در آن سینه دلی و آن دل همه سوز
هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست	دل افسرده غیر از آب و گل نیست
کرامت کن درونی درد پرور	در آن سینه دلی و آن دل پر از درد
دلم پر شعله گردان سینه پر دود	زبانم را به گفتن آتش آلود
ندارد راه فکرم روشنایی	ز نورت پرتوی دارد گدایی
نگه کن این دل افسرده ام را	بر افروزان چراغ مرده ام را
در این راه امیدم پیچ در پیچ	مرا لطف تو می باید دگر هیچ.

[22]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 431

پی نوشت:

[(2). اشاره است به این سخن امام: بحار الأنوار، ج 44، ص 329؛ کلمات الامام الحسین، شیخ شریفی، ص 291: «... و أنى لم أخرج أشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظلما و إنما خرجت لطلب الإصلاح فى أمة جدى، صلى الله عليه و آله...»]

[(3). بحار الأنوار، ج 12، ص 348؛ تفسیر المیزان، ج 17، ص 215: عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عليه السلام، قال: إن أيوب ابتلى سبع سنين من غير ذنب، و إن الانبياء لا يذنبون، لأنهم معصومون مطهرون لا يذنبون و لا يزيغون و لا يرتكبون ذنبا صغيرا و لا كبيرا.]

[(4). بحار الأنوار، ج 67، ص 25؛ میزان الحکمه، ج 1، ص 502: قال الصادق، عليه السلام:

«القلب حرم الله فلا تكسَن حرم الله غير الله».]

[(5). «و لسليمان الريح غدوها شهر و رواحها شهر و أسلنا له عين القطر و من الجن من يعمل بين يديه بإذن ربه و من يزع منهم عن أمرنا نذقه من عذاب السعير* يعملون له ما يشاء من محاريب و تماثيل و جفان كالجواب و قدور راسيات اعملوا آل داود شكرا و قليل من عبادى الشكور». سبأ، آيات 12 و 13.]

[(6). در زبان عربی پنج نوع مفعول وجود دارد: مفعول مطلق، مفعول به، مفعول معه، مفعول فيه (ظرف)، مفعول له (لأجله). (مؤلف)]

[(7). در باب شكر ر ك: معراج السعادة ملا احمد نراقى.]

[(8). ابراهيم، 28.]

[(9). نخل، 78.]

[(10). مسند احمد، الامام احمد بن حنبل، ج 2، ص 276، روایت از رسول اکرم، صلى الله عليه و آله: «ان الله عز و جل كتب على ابن آدم حفظه من الزنا أدركه لا محالة وزنا العين النظر وزنا اللسان النطق و النفس تمنى و تشتهى و الفرج يصدق ذلك أو يكذبه».]

[(11). ارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 91، امام زین العابدین می فرماید: (شب عاشورا) پدرم-]

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 432

- برای اصحاب صحبت می کرد. نزدیک رفتم بینم چه می گوید؛ شنیدم می فرمود:

«اللهم إني أحمدك على أن أكرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن و فقهتنا في الدين، و جعلت لنا أسماعا و أبصارا و أفئدة، فاجعلنا من الشاكرين اما بعد؛ فإني لا أعلم أصحابا أو في و لا خيرا من أصحابي، و لا أهل البيت أبر و لا أوصل من أهل بيتي فجزاكم الله عني خيرا،...».

[(12). همان.]

[(13). همان.]

[(14). «و ما كان لنفس أن تموت إلا بإذن الله كتابا مؤجلا و من يرد ثواب الدنيا نؤته منها و من يرد ثواب الآخرة نؤته منها و سنجزى الشاكرين». آل عمران، 145.]

[(15). بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج 54، ص 306: «اعلم أن العلماء اختلفوا في أول المخلوقات، و اختلف الاخبار أيضا في ذلك فالحكما يقولون: أول المخلوقات العقل الاول، ثم العقل الاول خلق العقل الثاني و الفلك الاول، و هكذا إلى أن انتهى إلى العقل العاشر فهو خلق الفلك التاسع و هيولى العناصر، و جماعة منهم يقول بأن لكل العقول سائط لا يجاده تعالى و لا موثر في الوجود إلا الله، و كل ذلك مخالف لما ظهر و تبين من الآيات و الاخبار، و أجمع عليه المليون...».

[(16). بحار الأنوار، ج 105، ص 127: «... قال ذلك و كتبه الصدر الواعظ المزبور (ابو نصر محمد الصدر بن منصور بن محمد الحسنی الحسینی الدشتکی الواعظ) غفر الله له و لسلفه، و جعله على نور، في التاريخ المذكور: بسم الله قلت: لى أشياخ منهم أولا أبي و هو من أشاع غوامض العلوم و الحكم، و نشر ببحث لقب استاد البشر، و رشد الخلق بما ينجيهم من المفاسد، فدعى العقل الحادی عشر، إمام الحكمة ناصر الشريعة منصور، قدس الله سره...».

[(17). برگرفته از این آیه قرآن: «و تحسبهم أيقاضا و هم رقود و نقلبهم ذات اليمين و ذات الشمال و كلبهم باسط ذراعيه بالوصيد لو اطلعت عليهم لوليت منهم فرارا و ملئت منهم رعبا». كهف، 18.]

[(18). بحار الأنوار، ج 68، ص 22: قال المحقق الطوسي قدس سره: الشكر أشرف -]

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 433

- الاعمال و أفضلها و اعلم أن الشكر مقابلة النعمة بالقول و الفعل و النية و له أركان ثلاثة:

الاول معرفة المنعم و صفاته اللاتقة به، و معرفة النعمة من حيث إنها نعمة و لا تتم تلك المعرفة إلا بأن يعرف أن النعم كلها جليها و خفيها من الله سبحانه و أنه المنعم الحقيقي و أن الاوساط كلها منقادون لحكمه مسخرون لامره. الثاني الحال التي هي ثمرة تلك المعرفة، و هي الخضوع و التواضع و السرور بالنعم، من حيث إنها هدية دالة على عناية المنعم بك و علامة ذلك أن لا تفرح من الدنيا إلا بما يوجب القرب منه الثالث العمل الذي هو ثمرة تلك الحال فان تلك الحال إذا حصلت في القلب حصل فيه نشاط للعمل الموجب للقرب منه، و هذا العمل يتعلق بالقلب و اللسان و الجوارح: أما عمل القلب فالقصد إلى تعظيمه و تحميده و تمجيده، و التفكير في صنائعه و أفعاله و آثار لطفه، و العزم على إيصال الخير و الاحسان إلى كافة خلقه. و أما عمل اللسان فإظهار ذلك المقصود بالتحميد و التمجيد و التسبيح و التهليل، و الامر بالمعروف و النهي عن المنكر إلى غير ذلك. و أما عمل الجوارح فاستعمال نعمه الظاهرة و الباطنة في طاعته و عبادته، و التوقى من الاستعانة بما في معصيته و مخالفته كاستعمال العين في مطالعة مصنوعات، و تلاوة كتابه، و تذكر العلوم الماثورة من الانبياء و الاوصياء عليهم السلام و كذا سائر الجوارح فظهر أن الشكر من امهات صفات الكمال، و تحقق الكامل منه نادر كما قال سبحانه: قليل من عبادى الشكور».

- [(19). بحار الأنوار، ج 21، ص 93: «... أن سارة مولاة أبي عمرو بن صيفى بن هشام أتت رسول الله، صلى الله عليه و آله، من مكة إلى المدينة بعد بدر بسنتين، فقال لها رسول الله، صلى الله عليه و آله: أمسلمة جئت؟ قالت: لا، قال: أمهاجرة جئت؟ قالت: لا، قال: فما جاء بك؟ قالت: كنتم الاصل و العشيرة و الموالي، و قد ذهبت موالي، و احتجت حاجة شديدة، فقدمت عليكم لتعطوني و تسكوني و تحملوني، قال: فأين أنت من شبان مكة؟ و كانت مغنية نائحة، قالت: ما طلب مني بعد وقعة بدر، فحث رسول الله، صلى الله عليه و آله، عليها بنى عبد المطلب فكسوها و حملوها و أعطوها نفقة، و كان رسول الله، صلى الله عليه و آله، يتجهز لفتح مكة...»].
- [(20). از مولوى است.]

حديث عقل و نفس آدمى درآيينه قرآن، ص: 434

- [(21). حديث ديگرى دراین باره نقل شده است كه درخور تامل است. در حلیلة الأبرار، سيد هاشم بحرانی، ج 2، ص 148؛ الفضائل، شاذان بن جبرئیل القمی، ص 121، ظاهرا شخصی به نام سلیمان از پدران نقل می کند: «... و بینا فاطمة جالسة إذ قبل رسول الله، صلى الله عليه و آله، حتى جلس إليها و قال: يا فاطمة لا تبكى و لا تحزى فلا بد من مفارقتك فاشتد بكائها، ثم قالت: يا ابت، اين القاك؟ قال: تلقينى تحت لواء الحمد اشفع لامتى، قالت: يا ابت فان لم اجدك؟ قال: تلقينن على الصراط. و جبرئيل عن يعنى و ميكائيل عن شمالي، و اسرافيل اخذ بحجزتى، الملائكة خلفى و انا

انادی: یا رب امتی امتی، هون علیهم الحساب. ثم انظر یمینا و شمالا إلى امتی و کل نبی یومئذ مشغول بنفسه یقول: یا رب نفسی نفسی. و انا اقول: یا رب امتی امتی، و اول من یلحق بی من امتی انت و علی و الحسن و الحسین، یقول الرب: یا محمد ان امتک لو اتوفی بذنوب کالمثال الجبال لغفرت لهم ما لم یشرکوا بی شیئا و لم یوالوا عدوا لی». [

[(22). از وحشی بافقی است.]

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 435

کتابنامه و فهرست‌ها

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 437

کتابنامه

- قرآن مجید، ترجمه استاد حسین انصاریان، اسوه، تهران، 1386 ش.
- ابن ابی الحدید (م 656 ق). شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیة، قم، بی‌تا.
- ابن ابی جمهور الاحسائی (حدود 840 ق). عوالی اللئالی العزیزة فی الاحادیث الدینیة، تحقیق شهاب الدین مرعشی نجفی و مجتبی‌العراقی، بی‌نا، چ 1، قم، 1403 ق.
- ابن ابی شیبة الکوفی (م 235 ق). المصنف، تحقیق سعید محمد اللحام، دار الفکر، چ 1، بیروت، 1409 ق.
- ابن ادریس حلی، ابی جعفر محمد بن منصور بن احمد (م 598 ق). السرائر، تحقیق گروهی از محققین، جامعه مدرسین، قم، 1410 ق.

- ابن جوزی، علی (م 597 ق). موضوعات، تحقیق عبد الرحمن محمد عثمان، المكتبة السلفية، ج 1، مدینه، 1386 ق.
- ابن حجر عسقلانی (م 852 ق). فتح الباری شرح صحیح البخاری، دار المعرفة، بیروت، بی تا.
- ابن حجر عسقلانی (م 852 ق). لسان المیزان، مؤسسة الاعلمی، ج 2، بیروت، 1390 ق.
- ابن سعد، محمد (م 230 ق). الطبقات الکبری، دار صادر، بیروت، بی تا.
- حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 438**
- ابن شهر آشوب سروی مازندرانی، ابو جعفر رشید الدین محمد بن علی (م 588).
معالم العلماء، قم، بی نا، بی تا.
- ابن عساکر (م 571 ق). تاریخ مدینة دمشق، تحقیق علی شیری، دار الفکر، بیروت، 1415 ق.
- ابن فهد حلّی، احمد (م 841 ق). المذهب البارع، تحقیق مجتبی عراقی، جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم، قم، 1411 ق.
- ابن فهد حلّی، احمد (م 841 ق). عدة الداعی و نجاح الساعی، تحقیق احمد موحّدی قمی، نشر وجدانی، قم، بی تا.
- ابن معصوم، صدر الدین السید علی خان المدنی، الشیرازی الحسینی (م 1120 ق). الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، بصیرتی، ج 2، قم، 1397 ق.
- أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب ابن واضح (م 284 ق). تاریخ یعقوبی، موسسه نشر فرهنگ اهل بیت، قم، بی تا.
- أحمد بن حنبل (م 241 ق). مسند أحمد، دار صادر، بیروت، بی تا.
- أحمد بن محمد بن خالد البرقی (م 274 ق). المحاسن، تحقیق سید جلال الدین حسینی، دار الكتب الاسلامیه، قم، بی تا.
- اعتصامی، پروین، (م 1320 ش). دیوان اشعار پروین اعتصامی، بی نا، بیجا، بی تا.

- الشریف المرتضی (م 436 ق). الرسائل المرتضی، تحقیق سید احمد حسینی، دار القرآن، چ 1، قم 1410 ق.
- النقدي، شیخ جعفر (م 1370 ق). الانوار العلوية و الاسرار المرتضوية، انتشارات حیدری، چ 2، نجف، 1381 ق.
- امام زین العابدین (م 94 ق). الصحيفة السجادية (ابطحی)، تحقیق و نشر موسسه امام مهدی، چ 1، قم، 1411 ق.
- امام زین العابدین علیه السلام (ش 94 ق). الصحيفة السجادية، جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، قم، بی تا.
- امینی، عبد الحسین (م 1392 ق). الغدير، دار الكتاب العربي، بیروت، 1379 ق.
- حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 439
- انصاری، خواجه عبد الله (م 481 ق). صد میدان، کتابخانه طهوری، تهران، بی تا.
- آیتی، محمد ابراهیم. تاریخ پیامبر اسلام، دانشگاه تهران، چ 6، تهران، 1378 ش.
- باقلانی، ابی بکر محمد بن الطیب (م 403 ق). إعجاز القرآن، تحقیق احمد صقر، دار المعارف، چ 3، مصر، بی تا.
- بحرانی، سید هاشم (م 1107 ق). حلیة الابرار فی احوال محمد و آله الاطهار، تحقیق غلام رضا مولانا بحرانی، موسسه معارف اسلامی، چ 1، بی جا، 1411 ق.
- بخاری، محمد بن إسماعیل (م 256 ق). صحيح بخاری، دار الفكر، بیروت، 1401 ق.
- بغدادی، محمد بن حبيب (م 245 ق). المحبر ورقة الاصل الخطية، بی نا، بی تا.
- بکری دمیاطی (م 1310 ق). اعانة الطالبین، دار الفكر، چ 1، بیروت، 1418 ق.
- تمیمی مغربی، نعمان بن محمد (م 363 ق). دعائم الاسلام، تحقیق آصف بن علی أصغر فیضی، دار المعارف، مصر، 1383 ق.
- تمیمی مغربی، نعمان بن محمد (م 363 ق). شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، تحقیق سید محمد حسینی جلالی، موسسه نشر اسلامی، قم، بی تا.

- ثعالی، عبد الرحمن بن محمد بن مخلوف أبی زید (م 875 ق). الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، تحقیق عبد الفتاح أبو سنة و دیگران، دار إحيان التراث العربی، چ 1، بیروت، 1418 ق.
 - جزائری، سید نعمت الله موسوی (م 1112 ق). نور البراهین فی أخبار السادة الطاهرين، تحقیق سید رجائی، مؤسسه نشر اسلامی، چ 1، قم، 1417 ق.
 - جمعی از محققین، تفسیر نمونه، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی، دار الکتب الاسلامیه، تهران.
 - حائری، محمد مهدی. شجرة الطوبی، مکتبه حیدریه، نجف، بی تا.
 - حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد (م 792 ق). دیوان حافظ، تصحیح دکتر قزوینی و غنی، مقدمه دکتر حسین الهی قمشه‌ای، محمد، چ 7، تهران، 1370 ش.
 - حر عاملی، محمد بن حسن بن علی (م 1104 ق). الجواهر السنية فی الاحادیث القدسیة، نشر مفید، قم، بی تا.
- حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 440**
- حر عاملی، محمد بن حسن بن علی (م 1104 ق 9). تفصیل وسائل الشیعة (آل البيت)، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چ 2، قم، 1414 ق.
 - حر عاملی، محمد بن حسن بن علی (م 1104 ق). وسائل الشیعة، تحقیق عبد الرحیم ربانی شیرازی، دار إحياء التراث العربی، بیروت، بی تا.
 - حرانی، ابن شعبه (م قرن 4 ق). تحف العقول عن آل الرسول، تحقیق علی اکبر غفاری، مؤسسه نشر اسلامی، چ 2، قم، 1363 ش.
 - حلی، یحیی بن سعید (م 689 ق). الجامع للشرایع، تحقیق گروهی از محققین، مؤسسه سید الشهداء، قم، 1405 ق.
 - حمیری بغدادی، ابو العباس عبد الله (م 300 ق). قرب الاسناد، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چ 1، قم، 1413 ق.

- خمینی، سید مصطفی (م 1398 ق). تفسیر القرآن الکریم مفتاح احسن الخزائن الالهیة، تحقیق و نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ 1، تهران، 1418 ق.
 - خوئی، سید ابو القاسم موسی (م 1413 ق). معجم الرجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، تحقیق گروهی از محققین، بی نا، بی جا، چ 5، 1413 ق.
 - خوئی، سید ابو القاسم موسوی (م 1413 ق). منهاج الصالحین، مدینة العلم، قم، 1410 ق.
 - دهخدا، علی اکبر (م 1334 ش). امثال و حکم، امیر کبیر، چ 10، تهران، 1377 ش.
 - راضی، شیخ حسین، سبیل النجاة فی تنمة المراجعات، بی نا، بی تا.
 - راغب اصفهانی (م 502 ق). المفردات فی غریب القرآن، دفتر نشر کتاب، چ 1، 1404، بی جا.
 - راوندی، قطب الدین (م 573 ق). قصص الانبیاء، تحقیق غلام رضا عرفانیان، موسسه الهادی، چ 1، قم، 1418 ق.
 - راوندی، قطب الدین (م 573 ق)، کتاب النوادر، تحقیق سعید رضا علی عسکری، دار الحديث، چ 1، قم، 1377 ش.
 - سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین (م 690 - 694 ق). گلستان سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، مقدمه عباس اقبال، محمد، چ 6، تهران، 1370 ش.
- حدیث عقل و نفس آدمی درآیینہ قرآن، ص: 441**
- سیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر (م 911 ق). الجامع الصغیر، دار الفکر، چ 1، بیروت، 1401 ق.
 - سید بن طاووس (م 664 ق). اللهوف فی قتلی الطفوف، دار الاضواء، چ 1، بیروت، 1417 ق.
 - سید بن طاووس. طرائف، خیام، چ 1، قم، 1371 ش.
 - سید بن طاووس، سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (م 664 ق).
 - اقبال الاعمال، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، چ 1، قم، 1414 ق.

- سید رضی. خصائص الائمة، تحقیق محمد هادی امینی، مرکز تحقیقات اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، 1406 ق.
 - سید رضی، أبواب الحسن محمد بن الحسين بن موسى موسى بغدادی (م 406 ق). نهج البلاغه، تحقیق شیخ محمد عبده، دار المعرفة، بیروت، بی تا.
 - شمس الدین، محمد مهدی. دراسات فی نهج البلاغه، دار الزهراء، چ 2، بیروت، 1376 ق.
 - شهرستانی، سید علی. وضوء النبی، ناشر مؤلف، چ 1، قم، 1415 ق.
 - شهریار، سید محمد حسین (م 1367 ش). کلیات دیوان شهریار، زرین و نگاه، چ 14، تهران، 1373 ش.
 - شهید اول، محمد بن مکی بن محمد بن حامد العاملی (م 786 ق). الذکری (ط. ق)، چاپ سنگی، بی نا، 1272 ق.
 - شیخ طوسی. امالی، تحقیق موسسه بعثت، دار الثقافة، چ 1، قم، 1414 ق.
 - شیخ طوسی. مصباح المتعجد، موسسه فقه الشیعه، چ 1، بیروت، 1411 ق.
 - شیخ طوسی. مصابح المتعجد، موسسه فقه الشیعه، چ 1، بیروت، 1411 ق.
 - شیخ طوسی. أبی جعفر محمد بن الحسن (م 460 ق). التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد حبیب قصیر العاملی، مکتب الاعلام الاسلامی، چ 1، بی جا، 1409 ق.
 - شیخ طوسی، أبی جعفر محمد بن الحسن (م 460 ق). الفهرست، تحقیق جواد قیومی، مؤسسه نشر الفقه، چ 1، بی جا، 1417 ق.
- حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 442**
- شیخ مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی عباد، تحقیق موسسه ال البيت لتحقيق التراث، دار المفید، قم، بی تا.
 - شیخ مفید، المقنعه، تحقیق و نشر جامعه مدرسین، قم، 1410 ق.

- شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن حسین قمی (م 381 ق). خصال، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، بی تا.
- شیخ صدوق. امالی، تحقیق و نشر موسسه موسسه بعثت، چ 1، قم، ق 1413.
- شیخ صدوق. ثواب الاعمال، انتشارات رضی، چ 2، قم، 1368 ش.
- شیخ صدوق. علل الشرایع، مکتبه حیدریه، نجف، 1386 ق.
- شیخ صدوق. من لا یحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین، چ 2، قم، 1404 ق.
- شیخ طبرسی (م 548 ق). مکارم الاخلاق، انتشارات شریف رضی، چ 6، ق، 1392 ق.
- شیخ کلینی، محمد بن یعقوب (م 329 ق). الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، دار الکتب الاسلامیه، قم 1388 ق.
- شیخ مفید، ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام (م 413 ق). کتاب الأملی، تحقیق حسین استاد ولی و دیگران، جامعه مدرسین، قم، 1403 ق.
- شیخ مفید، اختصاص، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، بی تا.
- صالحی شامی، محمد بن یوسف (م 642 ق). سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، تحقیق شیخ عادل احمد عبد الموجود، دار الکتب العلمیه، چ 1، بیروت، 1414 ق.
- طباطبایی، سید محمد حسین (م 1402 ق). المیزان فی تفسیر القرآن، موسسه نشر اسلامی، قم، بی تا.
- طبرسی، ابی الفضل علی (م قرن 7 ق). مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، با مقدمه صالح جعفری، مکتبه الحیدریه، چ 2، نجف، 1385 ق.
- طبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب (م قرن 6 ق). احتجاج، تحقیق محمد باقر الخرسان، دار انعمان، نجف، 1386 ق.

- طبرسی، أبو علی فضل بن حسن، معروف به امین الاسلام و امین الدین (و 468 - 480 - م).
- 548 ق). جمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق گروهی از محققین، مؤسسه اعلمی للمطبوعات، چ 1، بیروت، 1415 ق.
- عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی (م 1112 ق). تفسیر نور الثقلین، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، مؤسسه اسماعیلیان، چ 4، قم، 1412 ق.
- عجلونی الجراحی، اسماعیل بن محمد (م 1162 ق). کشف الخفاء و مزیل الالباس، دار الکتب العلمیة، چ 2 بیروت، 1408 ق.
- عروسی حویزی، شیخ عبد العلی بن جمعه (م 1112 ق). تفسیر نور الثقلین، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، مؤسسه اسماعیلیان، چ 4، قم، 1412 ق.
- عسکری، سید مرتضی (م 1427 ق). عبد الله بن سبا و اساطیر أخرى، توحید، چ 6، بی جا، 1413 ق.
- عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین، مؤسسه النعمان، بیروت، 1410 ق.
- علامه حلی، (م 726 ق). تحریر الاحکام (ط. ق)، مؤسسه آل البيت، چاپ سنگی، بی تا.
- علامه حلی، (م 726 ق). خلاصة الاقوال، مطبعة الحیدریة، نجف، 1381 ق.
- علامه حلی، (م 726 ق). منتهی المطلب (ط. ق)، مقابله حسن پیشنماز، ناشر حاج احمد، تبریز، 1333 ق.
- علامه حلی، جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر (م 726 ق). الرسالة السعدیة، تحقیق عبد الحسین محمد علی بقال، کتابخانه عمومی آیت الله العظمی مرعشی نجفی، چ 1، قم، 1410 ق.
- علامه حلی، جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر (م 726 ق). مختلف الشیعة، تحقیق گروهی از محققین، مؤسسه نشر اسلامی، چ 1، قم، 1412 ق.
- علی بن محمد اللیثی الواسطی (م قرن 6 ق). عیون الحکم و المواعظ، تحقیق حسین حسینی بیرجندی، دار الحدیث، چ 1، قم، 1376 ش.

- علی بن یونس العاملي (م 877 ق). الصراط المستقیم إلى مستحقى التقدم، تحقیق محمد باقر بهبودی، المكتبة المرتضوية لاحياء الآثار الجعفرية، چ 1، بی جا، 1384 ق.
- علی بن ابراهیم قمی (م 329 ق). تفسیر القمی، تصحیح سید طیب جزایری، مؤسسه دار الکتاب، چ 3، قم، 1404 ق.
- فتال نیشابوری (م 508 ق). روضة الواعظین، تحقیق السید محمد مهدی السید حسن الخرسان، انتشارات رضی، قم، بی تا.
- فخر المحققین، فرزند علامه حلی (م 770 ق). ایضاح الفوائد، تحقیق کرمانی و دیگران، نشر به امر آیه الله سید محمود شاهرودی به نفقه حاج محمد کوشانیور، چ 1، ق، 1387 ق.
- فراهیدی، ابی عبد الرحمن الخلیل بن احمد (م 175 ق). العین، مهدی المخزومی و دیگران، دار المهجرت، چ 2، قم، 1409 ق.
- فضل بن شاذان الازدی النیسابوری (م 260 ق). الايضاح، تحقیق جلال الدین حسینی ارموی محدث، بی نا، بی تا.
- فیض قاسانی، محمد محسن (م 1091 ق). الأصول الأصلية، سازمان چاپ دانشگاه، تهران، 1349 ش.
- قرطبی، ابی عبد الله محمد بن احمد الانصاری (م 671 ق). الجامع لاحکام القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1405 ق.
- قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم (م 1294 ق). ینایع المودة لذوی القربی، تحقیق سید علی جمال اشرف حسینی، دار الاسوه، چ 1، قم، 1416 ق.
- کراجکی، ابن الفتح محمد بن علی (م 449 ق). کنز الفوائد، نشر مصطفوی، چ 2، قم، 1410 ق.
- کراجکی، ابی الفتح محمد بن علی (م 449 ق). معدن الجواهر و ریاضة الخواطر، تحقیق سید أحمد حسینی، مهر استوار، چ 2، قم، 1394 ق.
- کفعمی، ابراهیم (م 905 ق). محاسبة النفس، تحقیق فارس الحسون، مؤسسه قائم آل محمد، چ 1، قم، 1413 ق.

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 445

- گروهی از محققین موسسه ولی عصر. موسوعة الامام الجواد علیه السلام، زیر نظر ابو القاسم خز علی، موسسه ولی عصر، چ 1، قم، 1419 ق.
- متقی هندی، علی بن حسام الدین هندی (م 975 ق). کنز العمال، تحقیق بکری حیانی، صفوة السقا، مؤسسه الرساله، بیروت، 1409 ق.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (م 1111 ق). بحار الانوار، موسسه الوفاء، بیروت، 1403 ق.
- محقق داماد، محمد باقر بن میر حسینی استرابادی (م 1041 ق). اثنا عشر رسالة- شارع النجاة و عیون المسائل، مکتبه سید داماد، قم، بی تا.
- محقق نوری، میرزا حسین بن محمد تقی طبرسی (م 1320 ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چ 2، قم، 1408 ق.
- محمد ری شهری، محمد. المواعظ العددیة، دار الحدیث، قم، بی تا.
- محمد ری شهری، محمد. میزان الحکمة، دار الحدیث، قم، 1375 ش.
- محمودی، محمد باقر. نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغة، دار التعارف للمطبوعات، چ 1، بیروت، 1385 ق.
- مشیر سلیمی، علی اکبر، کلیات مصور میرزاده عشقی، امیر کبیر، چ 7، تهران، 1357 ش.
- معین، محمد. فرهنگ فارسی، امیر کبیر، چ 8، تهران، 1371 ش.
- مناوی، محمد عبد الرؤوف (م 1331 ق). فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، تحقیق احمد عبد السلام، دار الکتب العلمیة، چ 1، بیروت، 1415 ق.
- منسوب به امام جعفر صادق (148 ق). مصباح الشریعة، موسسه اعلمی، چ 1، بیروت، 1400 ق.

- منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام (ش 260 ق). التفسیر، تحقیق و نشر مدرسه امام مهدی، چ 1، قم، 1409 ق.
- موسوی بجنوردی، محمد کاظم، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چ 5، تهران، 1383 ش.
- حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 446**
- مولوی، جلال الدین محمد بلخی (م 640 - 672 ق). مثنوی معنوی، تصحیح قوام الدین خرمشاهی، دوستان، چ 4، تهران، 1379 ش.
- میرزا محمد مشهدی قمی (م حدود 1125 ق). تفسیر کنز الدقائق، تحقیق مجتبی عراقی، موسسه نشر اسلامی، چ 1، قم، 1407 ق.
- نجفی، شیخ محمد حسن (م 1266 ق). جواهر الکلام، تحقیق شیخ عباس قوچانی، دار الکتب الاسلامیه، چ 2، قم، 1365 ش.
- نراقی، ملا احمد (م 1244 ق). معراج السعاده، ندای اسلام، چ 1، مشهد، 1362 ش.
- نسائی، احمد بن شعیب (م 303 ق). سنن نسائی، دار الفکر، چ 1، بیروت، 1348 ق.
- نمازی شاهرودی، علی (م 1405 ق). مستدرک سفینه البحار، تحقیق حسن نمازی، موسسه نشر اسلامی، قم، 1419 ق.
- یاقوت الحموی (م 626 ق). معجم البلدان، دار إحياء التراث العربی، بیروت، 1399 ق.
- ...، ابواب الجنان، نسخه چاپ سنگی (کتابخانه شخصی مؤلف).
- حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 447**

نمایه اعلام، مکان‌ها و رویدادها

ائمہ (اہل بیت)، 7، 12، 127، 141، 183، 223، 326، 344، 347، 357، 362، 363، 364، 381، 404، 417

ابن زیاد، 107

ابن سینا، 424

ابن ملجم، 227

ابو حمزہ ثمالی، 224

ابو ذر غفاری، 126، 224

ابو طالب، 147

ابو علی دقاق، 406

ارسطو، 7، 424

ارشیدس، 7

استاد البشر، 424

اسرافیل، 220

اسعد بن زرارہ، 25، 27

2 اسفندیار، 191

آسیہ، 411

اصحاب کهف، 228، 298

افراسیاب، 191

افلاطون، 7

امام باقر، 8، 187

امام جواد، 297

امام حسن (مجتبی)، 101، 146، 226، 227، 232، 404، 408

امام حسن (ابا عبد الله، سید الشهداء)، 33، 48، 64، 101، 106، 120، 146، 148، 192، 193، 209، 210، 224، 273، 328، 343، 344، 362، 363، 388، 391، 408، 411، 420، 422، 423، 426

امام رضا، 48، 385

امام زمان (امام دوازدهم، امام عصر، مهدی)، 8، 146، 228، 230، 300، 345، 388

امام سجاد (زین العابدین)، 12، 34، 48، 63، 107، 146، 166، 273، 325، 345، 362، 407

امام صادق (امام ششم، جعفر بن محمد)، 50، 88، 101، 121، 183، 184، 212، 258، 267، 274، 275، 358، 323

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 448

1 امام علی (امیر المومنین، امیر مومنان، علی، ابن ابی طالب)، 7، 21، 27، 48، 81، 85، 87، 99، 100، 101، 104، 105، 106، 108، 117، 122، 127، 137، 146، 164، 205، 210، 221، 223، 227، 230، 249، 259، 268، 271، 272، 275، 295، 303، 306، 321، 322، 323، 324، 325، 327، 361، 367، 387، 391، 403، 417، 419، 420، 425

امام کاظم (موسی بن جعفر)، 358، 424، 425

ام سلمه، 328، 329

امیر خسرو دهلوی، 33

امیر خراسان (امیر خراسان بزرگ)، 405، 406

اویس قرنی، 68

بابا طاهر، 63، 408

بصره، 361، 366، 387

بغداد، 359، 366، 367

بنی اسرائیل، 187، 189، 190

بنی هاشم، 26

بنی امیه، 232، 362

بهشت زهرا، 303، 304، 306، 409

بجلول، 141، 142، 143، 359، 361، 3652

بیت الله، 85، 86

پاریس، 360

پاستور، 169

پروین اعتصامی، 300

پیامبر اسلام (رسول خدا، رسول الله، احمد)، 7، 22، 23، 24، 25، 26، 27، 28، 29، 32، 44، 45، 46، 48، 50، 51، 59، 61، 68، 69، 70، 85، 101، 102، 122، 125، 126، 127، 137، 144، 146، 147، 161، 162، 164، 165، 166، 172، 220، 222، 223، 224، 225، 252، 257، 306، 328، 344، 347، 350، 357، 358، 360، 361، 363، 381، 387، 388، 406، 418، 423، 428، 429

تلمیخا، 227

تهران، 360، 364، 390، 409

تورات، 190

جبرئیل، 51، 88، 220

جنگ جمل، 387

حافظ، 49، 45، 277

حبیب بن مظاهر، 33، 362

حجاز، 397

حر بن یزید ریاحی، 60، 106، 411

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 449

1 حرم حضرت معصومه، 47

حضرت ابراهیم، 4، 51، 165

حضرت آدم، 13، 88

حضرت اسحاق، 4، 10

حضرت خدیجه، 146، 147، 224

حضرت داود، 258

حضرت زینب، 362، 390

حضرت سلیمان، 278، 279

حضرت علی اکبر، 64، 120، 362، 411

حضرت عیسی (مسیح)، 207، 208، 302

حضرت فاطمه زهرا، 146، 148

حضرت موسی، 185، 186، 187، 188، 189، 274، 269، 345، 349

حضرت یعقوب، 4، 5، 6، 10

حضرت یوسف، 4، 5، 6، 7، 10، 11، 13، 71، 84، 270، 271، 273، 276، 277، 278

حله، 425

حوأب، 388

خطبه‌های توحیدیه، 385

خواجه نصیر الدین طوسی (خواجه نصیر)، 224، 423، 425، 426، 429

دعای ابی حمزه، 12، 166، 345، 407

دعای کمیل، 108، 211، 259، 325

2 دمشق، 408

رستم، 191

رود نیل، 187

زاره بن اعین، 224

زلیخا، 10، 11، 84، 273

زهیر بن قیل بجلی، 388

سعدی، 12، 49، 65، 67، 82، 136، 164، 326

سقراط، 7

سلار، 224

سلمان، 224

سهراب سپهری، 63

شام، 362، 408

شیخ طبرسی، 25

شیخ کبیر، 103، 105، 252

شیخ انصاری، 224

شیخ بهائی، 224

شیخ صدوق، 224، 257، 381

شیخ طوسی، 222، 224

شیخ عباس قمی، 210

شیخ فضل الله نوری، 210

شیخ کلینی، 87، 146، 183، 224، 224، 274، 357

شیخ مفید، 224

صحیفه سجادیه، 63

حدیث عقل و نفس آدمی درآئینه قرآن، ص: 450

1 عاشورا، 388

عباس، 64

عبد الله بن عامر بصری (عبد الله بصری)، 366، 367

عبد الملك مروان، 407

عتبه بن ربیعہ، 25

عراق، 387

عزیز مصر، 84، 273

علامه حلی، 224، 425

علامه قزوینی، 210

علامه مجلسی، 87، 258

علی بن ابراهیم قمی، 25

عمر (خلیفه دوم)، 86، 87

فارابی، 424

فرخی سیستانی، 101

فرعون، 164، 186، 187، 188، 189، 191، 267، 272، 411

قارون، 187

قبطیان، 187

قبیله اوس، 25

قبیله خزرج، 25

قبیله قریش، 25

قم، 47

قوم سبا، 201

کاخ مدائن، 101

2 کراچکی، 297

کربلا، 64، 329، 362

کمپانی (شیخ محمد حسین)، 105

کمیل، 205، 224

کوفه، 230، 362

گودال قتلگاه، 64

گورستان ابن بابویه، 409

لاوازیه، 172

متوکل عباسی، 297، 298

محقق حلی، 425

مدینه، 27، 329، 387، 428

مراغه، 425

مسجد کوفه، 172

مصر، 9، 11، 12، 186، 187، 270، 277، 366

معلم اول، 424

معلم ثانی، 424

مقداد، 428

مقدس اردبیلی، 230

ملا صدرا (صدر المتألهین)، 87، 224، 424

ملا محمد صالح قزوینی، 252

ملك الموت، 164، 220

مولوی، 300

میرزا حسین نوری، 210

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 451

1 میرزای شیرازی، 425

میرداماد، 224

میرزا حسن شیرازی، 224

میرزاده عشقی، 62

میکائیل، 220

نجفی قزوینی (آیت الله سید مهدی) 210

نظامی گنجوی، 12

نمرود، 51

نهیج البلاغه، 21، 27، 84، 63، 104، 106، 122، 361، 385

نوح، 7، 23

هارون، 141، 142، 143، 144، 165، 359، 361، 365، 366، 367

هشام، 358

یحیی، 21

یزید، 107

یونس بن عبد الرحمن، 224

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 452

1

فهرست آیات متن

«أصلها ثابت و فرعها في السماء تؤتى أكلها كل حين»، 146

«اعملوا آل داود شكرا»، 420

«أفحسبتم أنما خلقناكم عبثا و أنكم إلينا لا ترجعون»، 206

«أفلا ينظرون إلى الأبل كيف خلقت. و إلى السماء كيف رفعت. و إلى الجبال كيف نصبت»، 384

«أفلم يتفكروا في أنفسهم...»، 205

«اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسييا»، 412

«الا بذكر الله تطمئن القلوب»، 125

«الآن و قد عصيت قبل و كنت من المفسدين»، 165

«الحمد لله رب العالمين»، 420 - 63

2 «الذين آمنوا و هاجروا و جاهدوا في سبيل الله بأموالهم و أنفسهم أعظم درجة عند الله و أولئك هم الفائزون. ييشرهم ربهم برحمة منه و رضوان و جنات لهم فيها نعيم مقيم»، 118

«الذين كفروا و ماتوا و هم كفار فلن يقبل من أحدهم ملء الأرض ذهباً و لو افتدى به أولئك لهم عذاب أليم و ما لهم من ناصرين»، 120

«الذين يذكرون الله قياما و قعودا و على جنوبهم و يتفكرون في خلق السماوات و الأرض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه ففنا عذاب النار»، 206 - 107

«الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه أولئك الذين هداهم الله و أولئك هم أولو الالباب»، 171

«الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم و لا الضالين»، 100

«الذين يكتزون الذهب و الفضة و لا ينفقونها في سبيل الله فبشرهم بعباد اليم»، 119

«ألقها يا موسى»، 185

«ألم تر إلى الذين بدلوا نعمة الله كفرا و ألحوا قومهم دار البوار»، 421 - 43

«ألم تر كيف فعل ربك بعاد. ارم ذات

حديث عقل و نفس آدمی درآینده قرآن، ص: 453

1 العماد. التي لم يخلق مثلها في البلاد. و ثمود الذين جابوا الصخر بالواد. و فرعون ذى الاوتاد الذين طغوا في البلاد فاکثروا

فيها الفساد. فصب عليهم ربك سوط عذاب. إن ربك لبالمرصاد»، 268

«ألم نجعل الأرض مهادا»، 31

«ألم يأن للذين ءامنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق و لا يكونوا كالذين أوتوا الكتب من قبل فطال عليهم

الأمد فقس قلوبهم و كثير منهم فاسقون»، 50

«النار يعرضون عليها غدوا و عشيا و يوم تقوم الساعة أدخلوا آل فرعون أشد العذاب»، 222

«آمن الرسول بما أنزل إليه من ربه و المؤمنون كل آمن بالله و ملائكته و كتبه و رسله لا نفرق بين أحد من رسله و قالوا

سمعنا و أطعنا غفرانك ربنا و إليك المصير»، 274

«ان أحسنتم أحسنتم لأنفسكم»، 9

«إن الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ألا تخافوا و لا تحزنوا و أبشروا بالجنة التي كنتم توعدون. نحن

أولياءكم في الحياة الدنيا و في الآخرة 2 و لكم فيها ما تشتهى أنفسكم و لكم فيها ما تدعون. نزلا من غفور رحيم»،

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تَقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»، 119

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِمْ حَقٌّ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»، 305

«إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ»، 362

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ...»، 30

«إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنَىٰ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ»، 186

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا»، 391

«إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ»، 125

«انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا

حديث عقل و نفس آدمی درآینده قرآن، ص: 454

1 فلا يستطيعون سبيلا»، 25

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا. وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»، 165

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»، 385

«إِنَّمَا أُوتِيْتَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي...»، 272

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»، 386

«أو كظلمات في بحر لجى يغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظللمات بعضها فوق بعض إذا أخرج يده لم يكد يراها
و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور»، 345

«أو لم يتفكروا في أنفسهم ما خلق الله السماوات و الارض و ما بينهما إلا بالحق و أجل مسمى...»، 204

«أولئك كالأنعم بل هم أضل...»، 136

«أولئك يؤتون أجرهم مرتين بما صبروا 2 و يدر أون بالحسنة السيئة و مما رزقناهم ينفقون»، 327

«بل هو ءايات بيّنات في صدور الذين أوتوا العلم و ما يجحد بئيتنا إلا الظلمون»، 61

«تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا و طمعا و مما رزقناهم ينفقون، فلا تعلم نفس ما أخفى لهم من قرة أعين
جزاء بما كانوا يعملون»، 253

«تسبح له السماوات السبع و الارض و من فيهن و إن من شئ إلا يسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبيحهم...»، 382

«ثم تتفكروا»، 203

«ثم كان عاقبة الذين أساءوا السوء أن كذبوا بآيات الله و كانوا بها يستهزئون»، 405

«جعل لكم السمع و الابصار و الافئدة لعلكم تشكرون»، 422

«جَنَّات عدن يدخلونها و من صلح من ءابائهم و أزواجهم و ذُرِّيَّاتهم و الملائكة يدخلون عليهم مِّن كُلِّ باب. سلام عليكم
بما صبرتم فنعم عقبي الدار»، 44

«خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلين»، 104

«خلقناكم من نفس واحدة»، 126

حديث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 455

1 «رب قد آتيتني من الملك و علمتني من تأويل الاحاديث فاطر السماوات و الارض أنت ولي في الدنيا و الآخرة توفني
مسلمًا و ألحقني بالصالحين»، 270

«رَبَّنَا ءَاتِهِمْ ضَعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ»، 44

«رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا»، 343 - 342

«رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا ...»، 342

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ»، 170

«رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْإِبْرَارِ»، 106

«رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»، 90

«رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا ...»، 4

«سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ»، 341

«سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ»، 429 - 423

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»، 411

2 «غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ»، 280

«فَإِذَا سُوِّتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ. فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ. إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ. قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ. قَالَ لَمْ أَكُنْ لَا سَجْدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمِإٍ مَسْنُونٍ. قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ. وَ إِنْ عَلَيْكَ اللَّعْنَةُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»، 231

«فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ ...»، 139

«فَاعْرِضْهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سِيلَ الْعَرَمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِیْ أَكْلِ خُمَاطٍ وَ أَثَلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدرِ قَلِيلٍ. ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ يُجَازَى إِلَّا الْكَفُورُ»، 202

«فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، 32

«فألقاها فإذا هي حيّة تسعى»، 185

«فخلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلوة و اتّبّعوا الشهوات فسوف يلقون غيّا»، 145

«فزادهم الله مرضا و لهم عذاب أليم بما

حديث عقل و نفس آدمی درآینده قرآن، ص: 456

1 كانوا يكذبون»، 145

«ففروا إلى الله ..»، 298

«ففروا الى الله»، 305

«فقال الملأؤ الذين كفروا من قومه: ما هذا إلا بشر مثلكم يريد أن يتفضلّ عليكم. و لو شاء الله لأنزل ملائكة ... إن هو إلا رجل به جنة ...»، 23

«فقالوا أبشر يهدونا؟ فكفروا ...»، 24

«فكلوا ممّا رزقكم الله حلالا طيّبا و اشكروا نعمت الله»، 10

«فلنحييّه حياة طيبة ...»، 140

«في قلوبهم مرض ...»، 144

«فيكيدوا لك كيدا»، 5

«قال خذها و لا تخف سنعيدها سيرتها الاولى»، 186

«قال رب السجن أحب إلى مما يدعونني إليه و إلا تصرف عى كيدهن أصب إليهن و أكن من الجاهلين»، 270

«قال ما منعك ألا تسجد إذ أمرتك قال أنا خير منه خلقتني من نار و خلقتة من طين. قال فاهبط منها فما يكون لك أن تتكبر فيها فاخرج إنك من الصاغرين»، 232

«قال هي عصاى أتوكّؤا عليها و أهشّ بها على غنمى و لى فيها مئارب أخرى»، 1852

قال يا بنى لا تقصص رؤياك على إخوتك»، 5

«قالوا أئنك لانت يوسف قال أنا يوسف و هذا أخى قد من الله علينا إنه من يتق و يصبر فإن الله لا يضيع أجر المحسنين»،
276

«قالوا إنما أنت من المسحّرين. ما أنت إلّا بشر مثلنا فأت بآية إن كنت من الصادقين»، 23

«قالوا إنما أنت من المسحّرين. و ما أنت إلّا بشر مثلنا و إن نظنك لمن الكاذبين»، 23

«قد جاءكم من الله نور و كتاب مبين»، 29

«قل إنما أعظكم بواحدة أن تقوموا لله مثنى و فرادى ثمّ تفكروا ما بصاحبكم منّ جنة إن هو إلّا نذير لكم بين يدى عذاب
شديد»، 60

«قل إنما أعظكم بواحدة أن تقوموا لله مثنى و فرادى ثمّ تفكروا ما بصاحبكم من جنة إن هو إلّا نذير لكم بين يدى عذاب
شديد»، 203

«قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى إلى أنما إلهكم إله واحد فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعبادة

حديث عقل و نفس آدمى درآيينه قرآن، ص: 457

1 ربه أحدا»، 204

«قل تعالوا أتلى ما حرّم ربكم عليكم: أن لا تشركوا به شيئا و بالوالدين إحسانا و لا تقتلوا أولادكم من إملاق نحن نرزقكم و
إياهم و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و لا تقتلوا النفس الّتى حرّم الله إلّا بالحقّ ذلكم وصّاكم به لعلكم
تعقلون»، 26

«قل من يرزقكم من السماء و الأرض أمّن يملك السمع و الأبصر و من يخرج الحيّ من الميت و يخرج الميت من الحيّ و من
يدبّر الأمر...»، 82

«قل يعبادى الّذين أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله إنّ الله يغفر الذّنوب جميعا إنّّه هو الغفور الرّحيم»، 50

«كلوا من رزق ربكم و اشكروا له»، 10

«كلوا من طيبات ما رزقناكم»، 8

«لا استلکم علیکم من اجر»، 186

«لقد كان لسبأ في مسكنهم آية جنتان عن يمين و شمال كلوا من رزق ربكم و اشكروا له بلدة طيبة و رب غفور»، 201

«لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم أعین لا يبصرون بها و لهم آذان لا يسمعون بها 2 أولئك كالأنعم بل هم أضلّ أولئك هم الغافلون»، 43

«لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم أعین لا يبصرون بها و لهم آذان لا يسمعون بها»، 46

«ما خلقنا السماوات و الارض و ما بينهما إلا بالحق و أجل مسمى و الذين كفروا عما أنذروا معرضون»، 205

«ما خلقنا السماوات و الارض و ما بينهما إلا بالحق و إن الساعة لآتية فاصفح الصفح الجميل»، 205

«ما خلقنا السماوات و الارض و ما بينهما إلا بالحق...»، 211

«ما خلقنا السماوات و الارض و ما بينهما لاعین. ما خلقناهما إلا بالحق و لكن أكثرهم لا يعلمون»، 205

«من اعرض عن ذکرى فان له معیشة ضنکا و نحشره يوم القيامة اعمى»، 221

«من عمل صالحا من ذکر أو أنثى و هو مؤمن فلنحییته حیوة طيبة و لنجزینهم أجرهم بأحسن ما كانوا يعملون»، 138

«من عمل صالحا من ذکر و انثى فهو مؤمن فلنحییته حیوة طيبة»، 220

«من عمل صالحا من ذکر أو أنثى و هو

حديث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 458

1 مؤمن...»، 138

«من عمل صالحا من ذکر أو أنثى و هو مؤمن...»، 140

«منها خلقناكم و فيها نعیدكم و منها نخرجكم تارة أخرى»، 299

«نزلا من غفور رحیم»، 340

«نساؤكم حرث لكم فأتوا حرثكم أنى شئتم»، 70

«هل ادلكم على تجارة تنجیکم من عذاب الیم؟ تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون باموالکم و انفسکم فی سبیل الله...»،

118

«هو الذى أنزل من السماء ماء لكم منه شراب و منه شجر فيه تسیمون. ینبت لكم به الزرع و الزيتون و النخیل و الاعناب و من کل الثمرات إن فی ذلك لآیة لقوم یتفکرون. و سخر لكم اللیل و النهار و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بأمره إن فی ذلك لآیات لقوم یعقلون. و ما ذرأ لكم فی الارض مختلفا ألوانه إن فی ذلك لآیة لقوم یدکرون. و هو الذى سخر البحر لتأکلوا منه لحما طریا و تسنخرجوا منه حلیة تلبسونها و ترى الفلك مواخر فيه و لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون، و ألقى فی 2 الارض رواسی أن تمید بکم و أنهار و سبلا لعلکم تهتدون، و علامات و بالنجم هم یهتدون. أفمن یخلق کمن لا یخلق أفلا تذكرون. و إن تعدوا نعمة الله لا تحصوها إن الله لغفور رحیم»، 167

«هو الذى جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و قدره منازل لتعلموا عدد السنین و الحساب ما خلق الله ذلك إلا بالحق یفصل الآیات لقوم یعلمون»، 205

«هو الذى ینزل على عبده آیات بینات لیخرجکم من الظلمات إلى النور و إن الله بکم لرؤوف رحیم»، 340

«و ذلك هو الفوز العظیم»، 344

«و احلّوا قومهم دار البوار»، 421

«و إذ أخذنا ميثاقکم و رفعنا فوقکم الطور خذوا ما آتیناکم بقوة و اسمعوا قالوا سمعنا و عصینا و أشربوا فی قلوبهم العجل بكفرهم قل بئسما یأمرکم به ایمانکم إن کنتم مؤمنین»، 190

«و إذا سمعوا ما أنزل إلى الرسول ترى أعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق یقولون ربنا آمنا فاکتبنا مع الشاهدین»،

271

«و إذا سمعوا ما أنزل إلى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من

حديث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 459

1 الحقّ...»، 32

«و إذا قيل لهم ماذا أنزل ربكم؟ قالوا: 30

«و اشكروا لله»، 9

«و اضمم يدك إلى جناحك تخرج بيضاء من غير سوء...»، 186

«و الذين اجتنبوا الطاغوت أن يعبدوها و أنابوا إلى الله لهم البشرى فبشر عباد. الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه أولئك الذين هداهم الله و أولئك هم أولوا الالباب»، 271

«و الذين كفروا يتمتعون و يأكلون كما تأكل الأنعم و النار مثوى لهم»، 135

«و عنهم لعنا كبرا»، 44

«و الكاظمين الغيظ و العافين عن الناس و الله يحب المحسنين»، 104

«و الله أخرجكم من بطون أمهاتكم لا تعلمون شيئا و جعل لكم السمع و الابصار و الافئدة لعلكم تشكرون»، 421

«و النازعات غرقا»، 222

«و النجم إذا هوى. ما ضلّ صاحبكم و ما غوى»، 144

«و إن تدعوهم إلى الهدى لا يسمعون. و تراهم ينظرون إليك و هم لا يبصرون»، 22

«و إن تعدّوا نعمة الله لا تحصوها»، 67

2 «و إن لكم في الانعام لعبرة نسقيكم مما في بطونه من بين فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربين»، 163

«و إن يمسسك الله بضرّ فلا كاشف له إلا هو و إن يردك بخير فلا رادّ لفضله»، 193

«و جئ يومئذ بجهنم يومئذ يتذكر الانسان و أنى له الذكرى. يقول يا ليتنى قدمت لحياتى. فيومئذ لا يعذب عذابه أحد. و لا يوثق وثاقه أحد»، 269

«و جاوزنا بنى إسرائيل البحر فأتبعهم فرعون و جنوده بغيا وعدوا حتى إذا أدركه الغرق قال آمنت أنه لا إله إلا الذى آمنت به بنو إسرائيل و أنا من المسلمين»، 164

«و جاوزنا بنى إسرائيل البحر فأتوا على قوم يعكفون على أصنام لهم قالوا يا موسى اجعل لنا إلهة كما لهم ءالهة قال إنكم قوم تجهلون»، 189

«وجوه يومئذ ناعمة. لسعيها راضية. فى جنة عالية. لا تسمع فيها لاغية. فيها عين جارية. فيها سرور مرفوعة. و أكواب موضوعة. و نمازق مصفوفة. و زرابى مبثوثة»، 220

«و خلق الإنسان ضعيفا»، 188

حديث عقل و نفس آدمى درآيينه قرآن، ص: 460

1 «و ذر الذين اتخذوا دينهم لعبا و لهوا و غرّهم الحياة الدنيا و ذكر به أن تبسل نفس بما كسبت ليس لها من دون الله وليّ و لا شفيع و إن تعدل كلّ عدل لا يؤخذ منها أولئك الذين أبسلوا بما كسبوا لهم شراب من حميم و عذاب أليم بما كانوا يكفرون»، 68

«و ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن و الانس لهم قلوب لا يفقهون بها...»، 162

«و قال المأ من قومه الذين كفروا و كذبوا بقاء الآخرة و أترفناهم فى الحياة الدنيا: ما هذا إلا بشر مثلكم يأكل مما تأكلون منه و يشرب مما تشربون. ولئن أطعتم بشرا مثلكم إنكم إذا لخاسرون إن هو إلا رجل افترى على الله كذبا ...»، 23

«و قالوا لو كنا نسمع أو نعقل ما كنا فى أصحاب السعير»، 163

«و قالوا مال هذا الرسول يأكل الطعام و يمشى فى الأسواق ...»، 24

«و كلبهم باسط ذراعيه بالوسيط»، 424

«و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولى و أقمن الصلاة و آتین الزکاة و أطعن الله و رسوله ... و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله و الحکمة إن الله کان لطیفاً خبیراً»، 387

2 «و كذلك یجتیبک ربک»، 6

«و لا تقربوا الزنا إنه کان فاحشة و ساء سییلاً»، 85

«و لا یحسبن الذین ینخلون بما آتاهم الله من فضله هو خیراً لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القيامة و لله میراث السماوات و الارض و الله بما تعملون خبیر»، 226

«و لا تقربوا مال الیتیم إلا بالّتی هی أحسن حتی یربغ أشده أوفوا الکیل و المیزان بالقسط لانکلف نفساً إلا وسعها و إذا قلتهم فاعدلوا و لو کان ذا قربی و بعهد الله أوفوا. ذلکم وصّاکم به لعلّکم تذكّرون»، 27

«و لقد ذرأنا لجهنّم کثیراً من الجن و الإنس...»، 43

«و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر أنّ الأرض یرثها عبادى الصلحون»، 146

«و لنبلوّنکم بشئ من الخوف و الجوع و نقص من الأموال و الأنفس و الثمرات و بشر الصابرين. الذین إذا أصابتهم مصیبة قالوا إنا لله و إنا الیه راجعون»، 64

«و ما أنتم بمعجزین فی الارض و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر»، 269

حديث عقل و نفس آدمی درآیینہ قرآن، ص: 461

1 «و ما تلک بيمينک یا موسى»، 185

«و ما خلقنا السماوات و الارض و ما بینهما إلا بالحق...»، 169

«و ما خلقنا السموات و الأرض و ما بینهما إلا بالحق»، 4

«و من الناس من یتخذ من دون الله أندادا یحبونهم کحب الله و الذین آمنوا أشد حبا لله و لو یرى الذین ظلموا إذ یرون العذاب أن القوة لله جميعاً و أن الله شدید العذاب»، 385

«و هو الذى خلق الليل و النهار و الشمس و القمر كلّ فى فلك يسبحون»، 31

«و واعدنا موسى ثلاثين ليلة و أتمناها بعشر فتم ميقات ربه أربعين ليلة...»،

190

«و ورث سليمان داود و قال يا أيها الناس علمنا منطق الطير و أوتينا من كل شئ إن هذا هو الفضل المبين»، 278

«و وصينا الانسان بوالديه إحسانا حملته أمه كرها و وضعته كرها و حمله و فصّاله ثلاثون شهرا...»، 166

«و يتم نعمته عليك و على آل يعقوب كما أتمّها على أبويك من قبل إبراهيم و إسحق»، 6

«و يعلمك من تأويل الأحاديث»، 6

2 «يا أبت إني رأيت أحد عشر كوكبا و الشمس و القمر رأيتهم لى ساجدين»، 5

«يا أيتها النفس المطمئنة. ارجعى إلى ربك راضية مرضية. فادخلى فى عبادى. و ادخلى جنتى»، 220

«يا أيها الذين آمنوا إذا قيل لكم تفسحوا فى المجالس فافسحوا يفسح الله لكم و إذا قيل انشزوا فانشزوا يرفع الله الذين آمنوا منكم و الذين أتوا العلم درجات و الله بما تعملون خبير»، 405

«يا أيها الذين آمنوا عليكم أنفسكم...»،

167

«يا أيها الرسل كلوا من الطيبات و اعملوا صالحا إني بما تعملون عليم»، 324

«يا أيها المزمل. قم الليل إلا قليلا. نصفه أو انقص منه قليلا. أو زد عليه و رتل القرآن ترتيلا»، 419

«يا أيها الناس قد جاءكم برهان من ربكم و أنزلنا إليكم نورا مبينا»، 29 - 340

«يا صاحبي السجن ءأرباب متفرقون خير أم الله الواحد القهار»، 270

«يا أيها النبي إنا أرسلناك شاهدا و مبشرا و نذيرا. و داعيا الى الله بإذنه و سراجا منيرا»، 61

«یریدون أن يطفئوا نور الله بأفواههم و يأبى

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 462

1 الله إلا أن يتم نوره و لو كره الكافرون»، 341

«یریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم و الله متم نوره و لو كره الكافرون»، 341

«يوم ترى المؤمنين و المؤمنات يسعى نورهم بین أيديهم و بأيمانهم بشاركم اليوم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ذلك هو الفوز العظيم»، 343

«يوم تقلّب وجوههم فی النار يقولون یلینّا أطعنا الله و أطعنا الرّسولا. و قالوا ربّنا إنّنا أطعنا سادتنا و کبراءنا فأضلّونا السبیلا»، 44

«يوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتى الله بقلب سلیم»، 118

«يوم نقول لجهنم هل امتلات و تقول هل من مزید»، 407

«یدروون السیئة بالحسنة».، 233

«یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر»، 257

«یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض»، 382

«یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور»، 170

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 463

أربع يتمن القلب: الذنب على الذنب، وكثرة مناقشة النساء يعني محادثتهن - و ممارسة الاحمق تقول و يقول و لا يرجع إلى خير [أبدا]، و مجالسة الموتى، فقليل له: يا رسول الله، و ما الموتى؟ قال:

كل غنى مترف»، 275

«استشفع بك الى نفسك»، 259

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له»، 191

«اشهد أنك كنت نورا ..»، 343

«أعدا عدوك نفسك التي بين جنبيك»؟، 406

«أفأعبد ما لا أرى؟»، 21

«ألا اعلمك خصالا أربع إن أنت حفظتهن نلت بهن النجاة و إن أنت ضيعتهن فاتك 2 الداران؟»، 227

«ألا و إن لكل مأمورم إماما يقتدى به و يستضي بنور علمه، ألا و إن إمامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه، و من طعمه بقرصيه. ألا و إنكم لا تقدرون على ذلك و لكن أعيوني بورع و اجتهاد و عفة و سداد»، 100

«الأول: معرفة المنعم و صفاته اللائقة به»، 426

«الثالث: ... و هذا العمل يتعلق بالقلب و اللسان و الجوارح. اما عمل القلب فالقصد الى تعظيمه و تحميده و تمجيده ايصال الخير و الاحسان الى كافة خلقه»، 427 - 428

«الحق أوسع الاشياء في التواصف، و أضيقها في التناصف»، 300

«الحياء من الايمان، و لا إيمان لمن لا حياء له»، 88

«الشكر اشرف الاعمال و افضلها»، 426

«الصلاة قربان كل تقى»، 145

«العقول أئمة الافكار، و الافكار أئمة القلوب، و القلوب أئمة الحواس، و الحواس أئمة الاعضاء»، 69

«القلب ثلاثة أنواع: قلب مشغول بالدنيا، و قلب مشغول بالعقبى، و قلب مشغول

حديث عقل و نفس آدمى درآینده قرآن، ص: 464

1 بالمولى»، 69

«الكتب بساتين العلماء»، 321

«اللهم اجرني في مصيبي و اخلف لى خيرهم»، 328

«اللّهم اجعلنا من امة محمّد»، 28

«اللّهم ارزقنا شفاعة محمّد»، 29

«اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا و انت اعلم به منا»، 258

«اللّهم لا تحرمنا صحبة محمّد»، 28

«المؤمن بشره فى وجهه، و حزنه فى قلبه.

أوسع شئ صدرا، و أذل شئ نفسا. يكره الرفعة، و يشنو السمعة. طويل غمه. بعيد همه. كثير صمته. مشغول وقته. شكور صبور. مغمور بفكرته، ضنين بخلته، سهل الخليقة. لين العريكة. نفسه أصلب من الصلد و هو أذل من العبد»، 322

«النظرة بعد النظرة تزرع فى القلب الشهوة، و كفى بها لصاحبها فتنة»، 84

«إلهى ألبستنى الخطايا ثوب مذلتى، و جعللنى التباعد منك لباس مسكنتى، و أمات قلبى عظيم جنايتى ...»، 250

«إلهى لا تؤدبى بعقوبتك، و لا تمكر بى فى حيلتك، من أين لى الخير يا رب و لا يوجد إلا من عندك، و من أين لى النجاة و لا تستطيع إلا بك، لا الذى 2 أحسن استغنى عن عونك و رحمتك، و لا الذى أساء و اجترء عليك و لم يرضك خرج عن قدرتك، يا ربك يا رب يا رب»، 12

«إلهي و ربّي من لي غيرك»، 364 - 127

«أم من أخرجكم بالرفق من أرحام أمّهاتكم؟»، 347

«أم من أخرجكم من أصلاب آبائكم إلى بطون أمّهاتكم»، 346

«أم من ألقى الرحمة و الرأفة في قلوب أمّهاتكم»، 347

«أم من فتق القلب فجعل فيه نورا تنهدون به»، 347

«أمن من وهب لكم السمع تسمعون به»، 347

«أما القلب المشغول بالدنيا له الشدة و البلاء»، 69

«امّتي امّتي»، 430

«امّتي ضعيف»، 429

«انّ احسن الحسن خلق الحسن»، 232

«إن الله خلق العقل .. فقال: و عزّی و جلالی، ما خلقت شیئا أحسن منك أو أحب إلى منك، بك آخذ و بك اعطی»،

183

«إن أولياء الله هم الذين نظروا إلى باطن

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 465

1 الدنيا إذا نظر الناس إلى ظاهرها، و اشتغلوا بآجلها إذا اشتغل الناس بعاجلها، فأماتوا منها ما خشوا أن يميتهم، و تركوا منها ما علموا أنه سيتركهم، و رأوا استكثار غيرهم منها استقلالاً. و دركهم لها فوتاً. أعداء ما سالم الناس، و سلم ما عادى الناس. بهم علم الكتاب و به علموا. و بهم قالم الكتاب و به قاموا. لا يرون مرجوا فوق ما يرجون، و لا مخوفا فوق ما يخافون»، 99

«إن كان من مال غيرك فظلمت و الله لا يحب الظالمين»، 361

«أوصيكم بتقوى الله و ادامة التفكير فأنّ التفكير اب كلّ خير و امّه»، 410 - 404

«این بانوک»، 102

«این ساکنوک»، 102

«بابی انتم و امی»، 193

«بأن يعرف ان النعم كلّها جليها و خفيها من الله و انه المنعم الحقيقي و ان الاوساط كلّها منقادون لحكمه مستخرون لامره
دالة على عناية المنعم بك و علامة ذلك ان لا تفرح من الدنيا الا بما يوجب القرب منه»، 427

«تتجيب إلينا بالنعم و نعارضك بالذنوب، 2 خيرك إلينا نازل و شرنا إليك صاعد، و لم يزل و لا يزال ملك كريم يأتيك عنا
بعمل قبيح فلا يمنعك ذلك أن تحوطنا بنعمك و تتفضل علينا بالآثك ...»،

166

«ترك الذنب أهون من طلب التوبة»، 81

«تعصوني بالنهار و متمردون على»، 347

«تفكر ساعة خير من عبادة سنة»، 59

«تفوح روائح الجنة من قبل اويس قرن.

و اشوقاه اليك يا أويس القرنى! ألا و من لقيه فليقرأه منى السلام»، 68

«ثم يقولون إني غفور رحيم»، 348

«جالسوا العلماء و سائلوا الكبراء و خالطوا الحكماء»، 358

«جعلت لنا اسماعا و ابصارا و افئدة»، 422

«حَبِّتَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ»، 346

«دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ لِمَا ضَرِبَهُ ابْنُ مَلْجَمٍ فَجَزَعْتُ لَذَلِكَ فَقَالَ لِي: أَتَجْزَعُ فَقُلْتُ: وَكَيْفَ لَا أَجْزَعُ وَأَنَا أَرَاكَ عَلَى حَالِكَ هَذِهِ...»

226

«رَحِمَتِي رَحِمَتِي»، 430

«رَضَا بِقَضَائِكَ»، 64

«رَفَعْتُ الطِّينَ وَوَضَعْتُ الدِّينَ، رَفَعْتُ الْجِصَّ وَوَضَعْتُ النَّصَّ، إِنْ كَانَ مِنْ مَالٍ

حَدِيثُ عَقْلٍ وَنَفْسٍ آدَمِي دَرَأَيْنَهُ قُرْآنَ، ص: 466

1 غَيْرِكَ فَقَدْ ظَلَمْتَ وَاللَّهُ لَا يَحِبُّ الظَّالِمِينَ، وَ إِنْ كَانَ مِنْ مَالِكَ فَقَدْ اسْرَفْتَ وَ اللَّيْلُ لَا يَحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»، 365 - 359-

361

«رَوْضَةُ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»، 220 - 46

«رَوَى أَنَّهُ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَانَ جَالِسًا فِي أَصْحَابِهِ، فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ، فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ أَبْصَارُ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحُ، وَ إِنْ ذَلِكَ سَبَبُ هَبَابِهَا، فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تَعَجِبُهُ فليَلَامْسَ [فليلمس] أَهْلَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ كَأَمْرَأَتِهِ»، 84

«سَأَلَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنِ الْعَشَقِ، فَقَالَ: قُلُوبُ خَلَّتْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَاذَاقَهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ»،

213

«سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ حِسَابَ أُمَّتِي إِلَى لَثَلَا تَفْتَضِحُ عِنْدَ الْأَمَمِ»، 350

«سَتَعْلَمُونَ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيَّ، إِنِّي إِنَّمَا امْهَلْتُ الظَّالِمِينَ لِهَوَانِهِمْ عَلَيَّ»، 349

«علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال: كان أمير المؤمنين، عليه السلام، يقول: نبه بالتفكر قلبك، و جاف عن الليل جنبك، و اتق الله 2 ربك»، 295

«عن بی عبد الله، عليه السلام، قال: قال أمير المؤمنين، عليه السلام، فی كلامه له:

يابن آدم، إن التفكر يدعو إلى ابر و العمل به»، 303

«غضوا أبصارهم عما حرم الله عليهم، و وقفوا أسماعهم على العلم النافع لهم ...»، 170

«فاجعلنا من الشاكرين»، 423

«فاحسنت صوركم»، 346

«فأحیه بتوبة منك یا أملی و بغیتی ...»،

251

«فإذا احببته كنت عينه التي يبصر بها و اذنه التي يسمع بها و يده التي يبطش بها و رجله التي يمشي بها و فؤاده الذي يعقل به و لسانه الذي يتكلم به ...»، 272

«فان كان منهم زلة سترتها عنك لئلا تفتضح عندك»، 350

«فانظر إلى آثار رحمة الله ...»، 270

«فائق لا اعلم خيرا من اصحابي»، 423

«فأوحى الله إلى: يا محمد، بل أنا أحاسبهم»، 350

«فظهر أنّ الشكر من اتمها صفات الكمال و تحقق الكامل منه النادر كما قال و قليل من عبادى الشكور»، 429

حديث عقل و نفس آدمی درآيينه قرآن، ص: 467

1 «قال: من إن غاب عنكم لم تفقدوه و إن ظهر لكم لم تكثرثوا به يدخل الجنة في شفاعته مثل ريعة و مضر يؤمن بي و لا يراني و يقيل بين يدي خليفتي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب في صفين»، 68

«قعدت لي اغلالى»، 325

«كاجبل لا تحرّكه العواصف»، 210

«لا تراه العيون بمشاهدة العيان و لكن تدركه القلوب بحقائق الايمان»، 22

«لا فقر اشدّ من الجهل»، 164

«لا يزول قدم عبد يوم القيامة من بين يدي الله عز و جل حتى يسأله عن أربع خصال: عمرك فيما أبلّيته، و مالك من أين اكتسبته و أين وضعته، و عن حبنا اهل البيت ...»، 306

«للمؤمن ثلاث ساعات: فساعة ينجى فيها ربه، و ساعة يرم معاشه، و ساعة يخلى بين نفسه و بين لذتها فيما يحل و يجمل»، 323

«لنا شغل لا نتفرغ معه لشيء! ... خرج فينا رجل يدعى أنه رسول الله، سفل أحلامنا و سبب آهتنا و أفسد شبابنا و فرق جماعتنا ضع في اذنك القطن ... فلا تسمع منه و لا تكلمه فإنه ساحر 2 يسحر بكلامه»، 25 - 26

«ما أجد أجهل مني؟»، 26

«ما استفاد المؤمن بعد تقوى الله عز و جل خيرا له من زوجة صالحة»، 45

«ما جفت الدموع إلا لقسوة القلوب و ما قست القلوب إلا لكثرة الذنوب»، 275

«ما فرق بينكم إلا خبث السرائر، و سوء الضمائر»، 122

«ما قام و لا استقام ديني إلا بشيئين: مال خديجة و سيف علي بن أبي طالب»، 224

«ما نفعى مال قط مثل ما نفعى مال خديجة»، 224

«مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم مثل الجسد: إذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالسهر و الحمى»،
126

«مشغول وقته»، 418

«مضت الدهور و سلفت الآباء و خلفت الابناء إلى أن بعث الله سبحانه محمدا رسول الله، صلى الله عليه و آله، لإنجاز
عدته و تمام نبوته مأخوذا على النبيين ميثاقه...»، 27

«من أخلص لله أربعين يوما فجر الله ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه»، 172

حديث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 468

«من عرف نفسه فقد عرف ربه»، 64

«من كان عاقلا كان له دين، و من كان له دين دخل الجنة»، 88

«من كثر فكره فی المعاصی دعتة إليها»، 250 - 81 - 89

«مولای یا مولای، انت المولى و انا العبد و هل یرحم العبد الا المولى؟ مولای یا مولای، انت العزيز و انا الذلیل و هل یرحم
الذلیل الا العزيز؟ مولای یا مولای، انت الحی و انا المیت و هل یرحم المیت الا الحی؟ مولای یا مولای، انت القوى و انا
الضعیف و هل یرحم الضعیف الا القوى؟...»، 172

«نبه بالفکر قلب، و جاف عن اللیل جنبك، و اتق الله ربك»، 100 - 101 - 250

«نعم العون الزوجة الصالحة على الدنيا و الآخرة»، 45

«هبط جبرئیل على آدم، علیه السلام، فقال:

یا آدم إني امرت أن اخبرك واحدة من ثلاث فاخترها ودع اثنتين. فقال له آدم:

یا جبرئیل و ما الثلاث؟ فقال: العقل و الحياء و الدين. فقال آدم: إني قد اخترت العقل فقال جبرئیل للحیاء و الدين:
انصرفا و دعاه. فقالا: یا جبرئیل إنا امرنا أن نكون مع العقل حیث كان، قال: فشأنكما و عرج»، 87

«هذه متّی علیکم قدیمة»، 347

«و اعلم ان الشكر مقابلة النعمة بالقول و الفعل و النية و له اركان ثلاثة»، 426

«و اما عمل الجوارح باستعمال نعمه الظاهرة و الباطنة فی طاعته و عبادته و التوقی من الاستعانة بها فی معصيته و مخالفته»،
429

«و معرفة النعمة من حيث انها نعمة و لا تتم تلك المعرفة الا...»، 427

«و من كان شفيعکم الى اذ مننت علیکم بالاسلام؟»، 436

«و إدامة التفكير، فإن التفكير أبو كل خير و امه»، 408

«و اطلبوا من النعم بقدر ما تعدّون شكره»، 349

«و اعوذ بك من نفس لا تقنع، و بطن لا يشبع، و قلب لا یخشع، و دعاء لا یسمع، و عمل لا ینفع، و صلاة لا ترفع»،
407

«و أقول لهم: لعلّه يرجع و یتوب»، 348

«و اكتسبوا من الذنوب بقدر ما تحتملون العقوبة»، 349

«و أما القلب المشغول بالعقبی فله الدرجات العلی»، 70

حديث عقل و نفس آدمی درآیننه قرآن، ص: 469

«و أما القلب المشغول بالمولى فله الدنيا و العقبی و المولى»، 70

«و اما عمل اللسان فإظهار ذلك المقصود بالتحمید»، 428

«و أنّ الملائكة لتنادی: یا حلیم، ما أحلمك عن الظالمین!»، 348

«و إن كان من مالک فقد أسرفت و الله لا یحب المسرفین»، 361

«و أنا بعلمی أحفظکم فی ظلم الليالی»، 348

«و ذنوبهم عندی أنتن من الجيفة»، 349

«و صار من مفاتيح أبواب الهدى و مغاليق أبواب الردى»، 105

«و عمرنی ما كان عمری بذلة فی طاعتك، فإذا كان عمری مرتعا للشیطان فاقبضنی إليك»، 64

«و لو لا الاجل الذی كتب لهم لم تستقر ارواحهم فی أجسادهم طرفة عین شوقا إلى الثواب، و خوفا من العقاب»، 221

«و وقفوا أسماعهم على العلم النافع لهم»، 271

«و ينسونی عند الرخاء»، 349

«یا ابن عمران، عند اشدائد یدعونی»، 349

«یا بان عمران، قل لبني آدم من كان شفيعكم الى اذ خلقتكم؟»، 345

«یا ابن عمران، يَمْرُون بالجيفة فيسدّون مناخرهم»، 348

«یا بني آدم، خذوا من الدنيا بقدر ما تطيقون»، 349

«یا سیدی و مولای أقسم صادقا لئن تركتني ناطقا لأضجن إليك بين أهلها ضجيج الآملين و لأصرخن إليك صراخ المستصرخين و لأبكين عليك بكاء الفاقدين و لأنادينك أين كنت یا ولی المؤمنین، یا غاية آمال العارفين، یا غياث المستغيثين، یا حبيب قلوب الصادقين، و لا إله العالمين»، 108

«یا كميل، ما من حركة ألا و انت فيها محتاج بالمعرفة»، 205

«یا موسى لا تفرح بكثرة المال و لا تدع ذكری على كل حال، فإن كثرة المال تنسى الذنوب و إن ترك ذكری يقسى القلوب»، 274

«یا موسى، كم يشكوا كرام الحفظة الى عبدی فأمرهم بالصبر»، 348

«یا موسی، ینقلبون فی نعمائی و یعصوننی»، 348

«یا حرّ، ابشر بالجنة»، 107

«یا دائم الفضل علی البریه یا باسط الیدین

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 470

بالعطیه»، 122

«یا علی، لئن یهدی الله بك رجلا خیر لك مما طلعت علیه الشمس أو غربت»، 223

«یا غایت آمال العارفین»، 137

1. «یا بنی لا غنی اکبر من العقل»، 227

2. «و لا فقر مثل الجهل»، 231

3. «و لا وحشة اشدّ من العجب»، 231

4. «و لا عیش الذّ من حسن الخلق»، 232

حدیث عقل و نفس آدمی درآیین قرآن، ص: 471

فهرست اشعار متن

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

آتش شوق تیزتر گردد

212 ،

آدمی است از پی کاری بزرگ

67 ،

آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست

300 ،

آدمی را بتر از علت نادانی نیست

164 ،

از آن روزی که ما را آفریدی

259 ،

از چه کرد این آفرینش را، مگر مجبور بود؟

62 ،

از خانه کعبه چه می طلبی

107 ،

از عذاب خلق و من، یا رب، چه‌ات منظور بود؟

62

از عمر شی برفت و تو بی‌خبری

323 ،

از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار

277 ،

از موج بلا ایمن گردی

107 ،

آفتاب عدل بر او تافته است

145 ،

آفریدستی؟ زبانم لال! چشم‌ت کور بود؟

62

الهی سینه‌ای ده آتش‌افروز

430 ،

الهی بده همتی آن چنانم

، 213

الهی چنان کن تو از فضل و رحمت

، 213

الهی دلی ده که جای تو باشد

، 213

الهی عطا کن به این بنده گوشه

، 213

الهی عطا کن مرا قلب و چشمی

، 213

الهی ندانم چه بخشی کسی را

، 213

امان روزی که در قهرم نهند تنگ

، 304

آن پیر لاشه را که سپردند زیر خاک

، 409

آن را که دو یار در دل آید

، 279

اندر صدف دو جهان نبود

، 107

آن که نتواند به نیکی پاس هر مخلوق داد

، 62

آنگه که رسی به کرانه دل

، 107

ای برادر تو همه اندیشه‌ای

، 184

ای طبیعت، گر نبودم من، جهانت نقص داشت

، 62

ای فلک، گر من نمی زادی، اجاق کور بود

62 ؟

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 472

آیا تو کجا و ما کجاییم...؟

33

این الاسرة و التيجان و الحلل

، 298

این الوجوه التي كانت محجبة

، 298

این جرم دیده است ندارد گناه دل

، 87

این دل که دوسوی می گراید

، 279

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

، 101

ای از تو خرابی خانه دل

، 107

ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی...

، 11

این امانت زن عنایت یافته است

، 145

با مشّت باز می‌روم آخر به زیر خاک

، 304

با مشّت بسته آمده‌ام من در این جهان

، 304

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم

، 298

باری، اگر عسل نمی دهی نیش مزن

، 136

باز می گوید که دامن تر نکن، هشیار باش!

، 84

بخت از دهان دوست نشانم نمی دهد

، 50

بد نگویم به مهتاب اگر تب داریم...

، 63

بدین آشکارت بین آشکار

، 22

بدیدم حال دولتمند و درویش

، 408

بر سرش ریز چو آب از مشکها

، 6

بر افروزان چراغ مرده‌ام را

، 430

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

، 42

بس نامور به زیر زمین دفن کرده‌اند

، 409

بسیار بگردند و گنهکار نیابند

، 148

بگویم صد هزاران داد از این دل

، 90

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

، 121

بنده را نام خویشتن نبود

، 65

بنی آدم اعضای یکدگرند

، 125

به بالینم نهند خشت و گل و سنگ

، 304

به چشم دلت دید باید جهان

، 22

به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را

، 273

به دامن معشوق آویخته

، 390

به دریا بنگرم دریا ته بینم

، 63

به ز آدمیان مردم آزار

، 136

به صحرا بنگرم صحرا ته بینم

63 ،

به غیر از معصیت چیزی ندیدی

259 ،

به گورستان گذر کردم کم و بیش

408 ،

به نحوی که معشوق از او خواسته

390 ،

به هرجا بنگرم کوه و در و دشت

63 ،

به یاران کی رسی هیهات هیهات

412 ،

بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را

139 ،

بی خیانت جنس آن برداشتی

145 ،

بی ناله و آه شبانه دل

107 ،

پر نشود هم چنان که چاه به شبنم

305 ،

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 473

تا بی خبری ز ترانه دل

105 - 107 ،

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

67 ،

تا جهان هست بزمی چنین

423 ،

تا چهره نگردد سرخ از خون

، 107

تا رود آن کس که بیرونی بود

، 429

تا بش خورشید و سعی باد و باران را چه شد؟

127

تخم طعن و کافری می کاشتید

، 31

ترك جان عزيز بتوان گفت

، 65

ترك يار عزيز نتوانيم

، 65

تلك آثارنا تدل علينا

، 270

تلك الوجوه عليها الدود تنتقل

، 298

تمنا کنند از خدا جز خدا

، 342

تنگ چشمان نظر به میوه کنند

، 65

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

، 364

تو کز محنت دیگران بی غمی

، 126

تو که باری ز دوشم برنداری

، 126

تو که خویش نئی پیشك چرایی؟

126

تو که سود و زیان خود ندانی

، 412

تو که نابرده‌ای ره در خرابات

، 412

تو که ناخوانده‌ای علم سماوات

، 412

تو که نوشم نئی نیشم چرایی؟

، 126

تویی برابر من یا خیال در نظرم؟

328

جانا نظری سوی مفتقرت

، 107

جمله ذرات زمین و آسمان

، 187

چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا؟

45

چشمها و خشمها و رشكها

6 ،

چون دیده دید و دل از دست رفت و چاره نماند

82 ،

چو عضوی به درد آورد روزگار

126 ،

چون فردا نامه خوانان نامه خوانند

412 ،

چون دلارام می زند شمشیر

65 ،

چون گوهر قدس یگانه دل

107 ،

چون میسر نیست بر من کام او

، 367

چونان که شتر بشنود آواز هدی را

، 253

حسنِ خوبان پیشِ حسنِ تو خریداری ندارد

، 71

خاطر خود را تسلی می‌کنم

، 367

خاك امين و آنچه در وی کاشتی

، 145

خاکش چنان بخورد کزو استخوان نماند

، 409

خداوندا به حق هشت و چارت

، 259

خدایا داد از این دل داد از این دل

90 ،

خلاف مروت بود کاولیا

342 ،

خلق از من در عذاب و من خود از اخلاق خویش

62 ،

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 474

خلقت من در جهان يك وصله ناجور بود

62 ،

خود بد بدید ای خسیسان زمن

31 ،

خود حاصل عمر چیست؟ افسوس

139 ،

خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر

409 ،

دانه پنهان کن به کلی دام شو

5 ،

دانی که چرا همی کند نوحه گری؟

323 ،

در آن سینه دلی و آن دل پر از درد

430 ،

در آن سینه دلی و آن دل همه سوز

430 ،

در این راه امیدم پیچ در پیچ

430 ،

در رقص درآید فلک از زمزمه عشق

253 ،

در محشر اگر لطف تو خیزد به شفاعت

148 ،

در میان بادیه بنشسته فرد

، 367

در میان موج دریا تخته بندم کرده دوست

، 84

در نمازم خم ابروی تو در یاد آمد

، 277

در همه عمر از آن پشیمانیم

، 65

درخشنده افتاده بر روی خاک

، 390

دگر عضوها را نماند قرار

، 126

دل افسرده غیر از آب و گل نیست

، 430

دل را در این حدیث ملامت نمی کنم

، 87

دلم پرشعله گردان سیه پر درد

، 430

دوستان در هوای صحبت یار

، 65

دولت خبر ز راز نهانم نمی دهد

، 50

دید مجنون را یکی صحرانورد

، 3 367

دیدن هر روز یگ گون، رنج جوراجور بود

، 62

دیده اهل طمع ز نعمت دنیا

، 305

دیده ندیدم در آن جز جز رخ زیبای دوست

، 427

ذات معلوم بودت نیست مرغوب، از چه رو

، 62

رخ نمایان کن که تا روشن شود بر خلق عالم

، 71

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند...

،

49

ره به جای دگر نمی دانیم

، 65

روز من در آفتاب شب درخشان می شود

، 12

روزانه نیک نمی بینی

، 107

روزها در دیده‌ام تاریک و ظلمانی است چون

، 12

روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

، 12

ریشه سرو کهنسال از جوان افزون‌تر است

، 139

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 475

ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد

، 45

ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی

، 259

ز نورت پرتوی دارد گدایی

، 430

ز هر سوی مه پاره‌ای ای تابناک

، 390

ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

، 141

ز افسوس زدند ناله چون کوس

، 139

زان پیشتر که بانگ برآید فلان نماند

، 409

زیانم را به گفتن آتش‌آلود

، 430

زیانی که در آن ثنای تو باشد

، 213

زر فشانند و ما سر افشانیم

، 65

زمام عقل به دست هوای نفس مده

، 89

زمین را به سرو و گل آراسته

، 390

زنبور درشت بی مروت را گوی

، 136

زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای

، 391

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت

، 65

زیرکی را گفتم این احوال بین، خندید و گفت

، 300

سر بیازیم و رخ نگردانیم

، 65

سرایا بود گرم رازونیا ز

، 390

سعدیا بی وجود صحبت یار

، 65

شب مردان خدا روز جهان افروز است

، 12

شده شه در این بزم پرسوز و ساز

، 390

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

، 67

شك نیست که دل فراخ باید

، 279

شنیدم کله با خاک می گفت

، 411

شنیدم ناله و افغان و آهی

، 411

شهرند هوای جانانیم

، 65

صد قضای بد سوی او رو نهاد

، 6

صعب روزی، بو العجب کاری، پریشان عالمی

، 300

طواف خانه دل کن که کعبه يك سنگ است

، 106

عالمی دیگر بیاید ساخت وز نو آدمی

، 300

عشق از اول سرکش و خوئی بود

، 429

عشق اسطلاب اسرار خداست

، 389

عشق بازی می کنم با نام او

، 367

غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد؟

، 212

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

، 141

غلب الرجال فلم تمنعهم القلل

، 298

غنچه پنهان کن گیاه بام شو

، 5

فاسکنوا حفرا یا بئس ما نزلوا

، 298

فاصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا

، 298

فافصح القبر عنهم حين ساء لهم

، 298

فانظروا بعدنا إلى الآثار

، 270

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 476

فروشدن چو بدیدی برآمدن بنگر

، 212

قبله جان را چو پنهان کرده اند

، 123

قبله جان را چو پنهان کرده اند

، 125

قد طال ما اكلوا دهرا و ما شربوا

298 ،

قصد تو از خلق عشقی من یقین دارم - فقط

62 ،

کاسوده شود ز بهانه دل

107 ،

کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد

277 ،

کآن را خلیل بنا کرد و این را خدا خلیل

106 ،

کرامت کن درونی دردپرور

430 ،

کرده لوح از ریگ و انگشتان قلم

367 ،

کز هستی اش به روی زمین بر اثر نماند

409 ،

کشور حسن و ملاحیت چون تو سالاری ندارد

71 ،

که آن گوش پر از صدای تو باشد

213 ،

که این دنیا نمی‌ارزد به کاهی

411 ،

که بینایی‌اش از ضیای تو باشد

213 ،

که چشم سر ما نبیند نُهان

22 ،

که در آفرینش ز یك گوه‌رند

125 ،

که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

، 364

که سعیم وصول لقای تو باشد

، 213

که شما بودید افسانه نه من

، 31

که گرد عشق نگردم مردم هشیار

، 89

که من يكدم نگشتم شاد از این دل

، 90

که هر کار کردم برای تو باشد

، 213

که هم عاشق و هم گدای تو باشد

، 213

کی سبزه دمد ز دانه دل

، 107

گاوآن و خران باربردار

، 136

گر برانند و گر ببخشایند

، 65

گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را

، 84

گر خدا خواهد که غفاری کند

، 271

گر شی در خانه جانانه مهمانت کنند

، 427

گر شد ز میانه دو نیمه شاید

، 279

گر قدمت هست چو مردان برو

، 326

گر مملکت سلطان وجودی

، 107

گر می‌پذیری خسته ما سخت خسته‌ایم

، 278

گر نکند، اوست حماری بزرگ

، 67

گر هست یگانه گوی نبود

، 279

گفت احمد ز یمن بوی خدا می‌شنوم

، 69

گفت آری لیک اینجا یک نفر هوشیار نیست

، 302

گفت از بحر غرامت جامه‌ات بیرون کشم

301 ،

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 477

گفت آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه

301 ،

گفت ای بیهوده گوی، حر کم و بسیار نیست

301 ،

گفت باید حد زدن هوشیار مردم مست را

302 ،

گفت پوسیدست جز نقشی ز پودوتار نیست

301 ،

گفت تا داروغه را گوئیم در مسجد بخواب

301 ،

گفت در سر عقل باید بی کلاهی عار نیست

301 ،

گفت دیناری بده پنهان و خود را وا رهان

، 301

گفت رو صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست

، 301

گفت قاضی از کجا در خانه خمار نیست

، 301

گفت کار شرع کار دهم و دینار نیست

، 301

گفت مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست

، 301

گفت می بسیار خوردی، زان چنین بیخود شدی

، 301

گفت می باید تو را تا خانه قاضی برم

، 301

گفت نزدیک است والی را سرای، آنجا شویم

، 301

گفت: آری، لیک اینجا یک نفر هشیار نیست

، 302

گفت: ای مجنون شیدا چیست این؟

367

گفت: جرم راه رفتن نیست ره همواره نیست

، 301

گفت: مستی کین چنین افتان و خیزان می روی

، 301

گفت: مشق نام لیلی می کنم

، 367

گل و لانه بر مقدمش ریخته

، 390

گنجی نبود چو خزانه دل

107 ،

گنه از برگ‌داران بیش دارم

412 ،

گول نعمت را مخول مشغول صاحبخانه باش

137 ،

گول نعمت را مخول مشغول صاحبخانه باش

427 ،

گیتی و خوبان آن در نظر آیینه‌ای است

427 ،

لشکر حق‌اند گاه امتحان

187 ،

لعلی از کان محبت برنیامد، سال‌هاست

127 ،

ما تماشاکنان بستانیم

65 ،

ما گدایان خیل سلطانییم

65 ،

ما بقی خود استخوان و ریشه‌ای

184 ،

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 478

متاب امشب ای ماه کاین بزمگاه

390 ،

مختسب مستی به ره دید و گریانش گرفت

300 ،

مذهب عاشق ز مذهب‌ها جداست

389 ،

مر مرا افسانه می‌پنداشتیتد

31 ،

مرا لطف تو می باید دگر هیچ

430 ،

مردم در این فراق و در این پرده راه نیست

50 ،

مست گفت: ای دوست این پیراهن است افسار نیست

300 ،

من از قالوا بلی تشویق دارم

412 ،

من در میان جمع و دلم جای دیگر است

278 ،

من دونه‌ها تضرب الاستار و الكلل

298 ،

من که خود راضی به این خلقت نبودم، زور بود

62 ،

من نکردم خلق تا سودی کنم

121 ،

مو در کف نامه، سر در پیش دارم

412 ،

مومن به وفا دو روی نبود

279 ،

می زند با اشك خونین این رقم

367 ،

می نویسی نامه؟ بحر کیست این؟

367

میل بنده جانب زاری کند

271 ،

ناداهم صارخ من بعد ما دفنوا

، 298

نبیند به خود آسمان و زمین،

423

ندارد دیگر احتیاجی به ماه

، 390

ندارد راه فکرم روشنایی

، 430

ندانم این شب قدر است یا ستاره صبح

، 328

نشان از قامت رعنا ته بینم

، 63

نشاید که نامت نهند آدمی

، 126

نگه کن این دل افسرده‌ام را

، 430

نمك پاش دل ريشم چرایی؟

126

نه پای آن که بگریزم به جایی

، 304

نه درویشی به خاکی بی کفن ماند

، 409

نه دست آن که با موران کنم جنگ

، 304

نه دل ز مهر شکبید نه دیده از دیدار

، 82

نه دولتمند برد از يك كفن بیش

، 409

نہانیت را بر نہانی گمار

22 ،

هان ای دل عبرت بین از دیده حذر کن هان

101 ،

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست

430 ،

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

49 ،

هر دو عالم به هیچ نستانیم

65 ،

هرکسی رو به جانی آورده اند

125 ،

هرکه داد او حسن خود را در مزاد

6 ،

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

،

حدیث عقل و نفس آدمی درآینه قرآن، ص: 479

4 21

هرچه ما را لقب دهند آنیم

65 ،

هرچه گفتیم جر حکایت دوست

65 ،

هرگز حدیث غایب و حاضر شنیده‌ای

278 ،

هرگز نرسی به نشانه دل

105 - 107 ،

همه از بحر تو سرگشته و فرمانبردار

67 ،

هنگام سپیده‌دم خروس سحری

323 ،

و بدانیم اگر کرم نبود زندگی چیزی کم داشت...

63 ،

و استنزلوا بعد عز من معاقلهم

298 ،

ور عملت نیست چو سعدی بهمان

326 ،

ور می پذیری شکسته ما دلشکسته ایم

278 ،

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

49 ،

وعده وصل چون شود نزدیک

212 ،

یا هست و پرده دار نشانم نمی دهد

50 ،

یعنی بین که می‌روم و دست خالیم

، 304

یعنی به غیر حرص و غضب نیست خالیم

، 304

یعنی که نمودند در آینه صبح

، 323

يك سر دو خمار بر نگیرد

، 279

يك سینه دو بار نگیرد

، 279

یوسف مصری به بازار تو بازاری ندارد

، 71

یعنی برقع من، بوی خدا بوی تو بود

، 69

